

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

١٤١٨

برده‌گی

تجارت انسان و عواید میلیاردي

شناسنامه:

عنوان کتاب: برده‌گی - تجارت انسان و عواید میلیاردي

نویسنده: لیدیا کچو

مترجم: دکتر عزیز گردیزی

ویراستار: معراج امیری

بازنگری: عبدالله رسولی

طرح روی جلد: مسعود مومن

صفحه آرایي: شجاع الدین جهانی

سال: ۱۳۹۵هـ، ش

تیراژ: ۱۰۰۰

چاپخانه: مطبعه صنعتی سعادت، کابل

قیمت: ۱۳۰ افغانی

حق چاپ برای میدیوتیک افغانستان محفوظ است.

یادداشت ناشر

برده‌داری جنسی (تجارت و سوءاستفاده از دختران و زنان) در قرن ۲۱ در جوامع امروز امری باورنکردنی است و وجود بالای چهل میلیون زنی که در این بازار نقش روسپی را دارند، تأسفبرانگیز است.

بر اساس گزارش برنامه توسعه ملل متحد (UNDP) سالانه بیش از دو میلیون زن در سراسر جهان مجبور به تن‌فروشی گردیده و یا به سمت فحشا سوق داده می‌شوند که بیشترین متقاضی اصلی این برده‌داری و اشکال نوین استثمار را اتباع کشورهای توسعه‌یافته تشکیل می‌دهند. انکشاف بحران‌های اجتماعی، نادیده گرفتن حقوق بشر، افزایش اختلافات متعدد ناشی از ساختارهای سیاسی و اجتماعی غیر پاسخ‌گو در جوامع فقیر و توسعه‌نیافته و... از عوامل عمده تن دادن به این جنایت بشری است. گرداب فقر و عدم توزیع عادلانه ثروت در جامعه نیز پرتگاه هولناک برای لغزیدن زنان به تن‌فروشی است. تجارت جنسی دخترها، زنان و کودکان نیز در چارچوب همین عوامل تعریف می‌شود. کالایی شدن و شیء‌انگاری انسان در جهان، میلیون‌ها مرد و زن و کودک را به یک کالای با مشخصه جنسی تبدیل کرده است.

تجارت جنسی و سوءاستفاده از زنان و صنعت‌های مرتبط با آن، بر روی اقتصاد زیرزمینی با گردش بسیار بالای مالی تکیه دارد. آمار نشان می‌دهد تجارت جنسی که در واقع هدف اصلی قاچاق چیان انسان است؛ در بیست سال اخیر رشد بسیار بالای داشته و گردش مالی این تجارت در سرتاسر جهان به حدود سی میلیارد دلار در سال می‌رسد. زنجیره‌های هتل‌داران بین‌المللی، آژانس‌های هوایی و مسافرتی، صنعت پورن و در نهایت شبکه‌های بی‌رحم و خشن مافیایی قاچاق چیان انسان از این تجارت جنسی سود می‌برند.

جدا از کشورهای فقیر جهان، که دلایل تن‌فروشی و قاچاق انسان به مقاصد تجارت جنسی با کشورهای ثروتمند دنیا متفاوت است، امروزه در کشورهای توسعه‌یافته نیز زن و دختر به دام قاچاق چیان و تاجران انسان افتاده و قربانی این جنایت می‌شوند و پس از قاچاق اسلحه و مواد مخدر، قاچاق انسان یکی از پر سودترین تجارت‌های غیر قانونی جهان است. طبق آمار اتحادیه اروپا، تعداد زنان قربانی برده‌گی جنسی در این قاره سالانه به پنج‌صد هزار نفر افزایش یافته و تجارت غیرقانونی انسان رقمی بالغ بر ده میلیارد دلار را به جیب دلالان و قاچاق‌بران

سرازیر می‌کند. چنین یک وضعیت منجر به نوعی بحران هویتی در میان قربانیان و جوامع مربوطه‌شان می‌گردد و از لحاظ اخلاقی، انسانی و عاطفی حفره عمیقی در روح قربانیان و بسته‌گان‌شان ایجاد می‌نماید، که منجر به جنایت و حوادث ناگوار دیگر می‌گردد.

در برخی از کشورهای توسعه‌یافته هر سال بیش از یک‌صد هزار دختر زیر سن قانونی حتی ۱۳ ساله برای برده‌گی جنسی خرید و فروش می‌شوند. آمریکا و اروپا بیشترین متقاضی تجارت جنسی و توریزم جنسی کودکان ارزیابی شده‌اند و بیشترین تقاضای توریزم جنسی کودکان و سوءاستفاده از آنان در اینترنت مربوط به کشورهای توسعه‌یافته است. این تأسف‌آور است که بدانیم بهای یک برده جنسی در اروپا به اندازه یک موبایل هوشمند و در کشورهای در حال توسعه و فقیر حتی کمتر از پنجاه دالر است.

گزارش‌ها حاکی از آن است که روزانه در جهان سوم مردمان زیادی شاهد پخش اعلامیه‌های در ایستگاه‌ها و دیگر مراکز پر ازدحام مناطق‌شان هستند که در آنها نوید یک زنده‌گی آرمانی به دختران جوان در غرب داده می‌شود. این گروه از دختران برای یافتن سرپناهی در غرب به هر گروهی اعتماد کرده و برای یافتن یک زنده‌گی رویایی و آرمانی که دیگران برای‌شان تعریف می‌کنند روانه می‌شوند، اما در نهایت مورد استثمار جنسی قرار می‌گیرند.

باید دانست که به غیر از شهرها در روستاها نیز قاچاق‌چیان به دنبال دختران جوان با تحصیلات اندک که خواستار زنده‌گی بهتری هستند، می‌روند تا آنها را برای روسپی‌گری به کشورهای توسعه‌یافته منتقل کنند.

در حالی که تحقیق برجسته‌ای در این خصوص در افغانستان صورت نگرفته، اما بدون تردید این جنایت در کشور ما نیز وجود دارد، قاچاق‌چیان دوامدار جوانان را اعم از دختر و پسر با دادن نوید زنده‌گی بهتر به دام انداخته و به راه‌های پر خطر و نامعلومی قرار می‌دهند که دیگر افسوس و پشیمانی فایده‌ای ندارد؛ بدین روی مرکز نشراتی افغانستان امروز-موسسه میدیوتیک افغانستان کتاب «برده‌گی، تجارت انسان و عواید میلیاردی» تحقیق وسیع و درخور توجه خانم لیدیا کچو را که دانشمند گرامی آقای دکتر عزیز گردیزی ترجمه نموده‌اند، به نشر می‌سپارد، تا از این طریق جوانان عزیز کشور را در تصمیمات اساسی نظیر ترک وطن یاری رساند، تا آنها به دام قاچاق و تجارت پلید جنسی نیفتند.

جای دارد که از کار و زحمات پربار و روشن‌گرانه دکتر عزیز گردیزی که عمری را در راه خدمت به جامعه و روشن‌گری صرف نموده‌اند، و ترجمه این کتاب نیز یکی از نمونه‌های شایان خدمت ارزشمندشان می‌باشد به قدردانی و سپاس یاد آوری نماییم.

اینکه چه دلایلی باعث توسعه بازار چنین تجارت کثیفی شده، در این کتاب کمتر مورد بررسی قرار گرفته است؛ اما اینکه چطور قاچاقبران و حتی دست اندرکاران نظم و قانون کشورهای جهان به گونه مافیایی و پنهان از چشم قانون، دام پهن می‌کنند و زنان و کودکان معصوم را به چنگ می‌آورند و حیات جسمی، روحی و اجتماعی آنها را به مخاطره انداخته و نابود می‌نمایند؛ به نیکویی در کتاب حاضر انعکاس یافته است.

این کتاب، پژوهشی است روشن‌گرانه و تعهد محور نسبت به ارزش‌های انسانی و برملاکننده اعمال شبکه‌های قاچاق انسان در بیش از چهل و چهار کشور جهان که محقق به خوبی از عهده آن برآمده است. مترجم گران‌مایه داکتر عزیز گردیزی نیز با درک ارزش این تحقیق و حساسیت موضوع، برگردان این تحقیق گران‌سنگ را متقبل شده و با زبان روان این مسئولیت را انجام داده است.

در نهایت باید گفت: هم‌چنان که جنایت و تجاوز به حقوق مادی و معنوی این همه انسان‌ها (از کودکان تا جوانان و میان‌سالان) در حال انجام است، با وجود آنکه مسئولین حکومتی، رسانه‌ها و نهادهای غیر دولتی برنامه‌های تبلیغاتی و آموزشی را در زمینه حقوق زنان و کودکان عملی می‌نمایند؛ اما در عین حال این تجارت غیر انسانی در سطح جهان رو به ازدیاد است، که این امر می‌رساند ساز و کارها و راهکاری دولت‌ها برای مبارزه با این پدیده خطرناک و رو به گسترش کافی نیست و باید برای مهار آن روش‌ها و راهکارهای بهتر و بیشتری روی دست گرفته شود، چون خطر این پدیده زشت بسیار بزرگ و واقعی بوده و مانند خود عمل تن‌فروشی در پرده خوش‌گذرانی‌های مخفی باقی نمانده بلکه آسیب آن عملاً به جوامع وارد می‌شود.

میدیوتیک افغانستان، مرکز نشراتی افغانستان امروز

سید ضیاءالدین صدر

فهرست

۱.....	مقدمه مترجم
۴۳.....	پیشگفتار نویسنده
۶۳.....	فصل اول: ترکیه مثلث طلایی
۷۵.....	فصل دوم: سوریه و اسرائیل
۱۱۷.....	فصل سوم: جاپان- مافیای رقاصه‌های توکیو
۱۳۶.....	فصل چهارم: کمبوجیا مخفیگاه اروپایی‌ها
۱۷۳.....	فصل پنجم: برما- نبرد در برابر زنان
۱۹۱.....	فصل ششم: ارجنتاین- مکسیکو، اسلحه، مواد مخدر و زنان
۲۰۹.....	فصل هفتم: مشتریان- بیان راز مردانگی
۲۲۷.....	فصل هشتم: عساکر و فواحش
۲۴۹.....	فصل نهم: پول‌شویی
۲۷۱.....	فصل دهم: ابزار کار دلالان
۲۷۱.....	فصل یازدهم: مافیا و جهان‌گستری
۲۷۱.....	فصل دوازدهم: بازی اعداد، خلع سلاح
۲۷۱.....	خلاصه و نتیجه‌گیری

مقدمه مترجم

نویسنده چه پژوهشگر باشد یا تک مقاله نویس، سعی می‌ورزد، به یاری شیوه نگارش خویش دید و نظر خود را در مورد وقایع، حوادث و رویدادها به نحو شایسته‌ای بیان کند. این کار چه واقعی باشد یا زاده تخیل و یا حاصل پژوهش و تحقیق، در هر صورتی جوهر فکری نویسنده را بازگو کرده و قوت ضعف بیان و قدرت تخیلش را به نمایش می‌گذارد.

اما ترجمه بیان دید و نظر به وسیله "دیگری" است که در فضای فرهنگی غیر از فرهنگ نویسنده و یا احتمالاً فرهنگ بیگانه رشد یافته و در متن رویدادهای اجتماعی- فرهنگی متفاوت پرورش یافته؛ بناءً آراء و اندیشه‌اش هم از ساختارهای اجتماعی- فرهنگی متفاوت رنگ و بو گرفته است. در ترجمه توان و ناتوانی فکر و تخیل نویسنده به وسیله شخص دوم به بیان کشیده می‌شود. در چنین مورد این احتمال وجود دارد که به سبب جدایی‌های فرهنگی و اجتماعی مترجم در کار ترجمه خویش، راه خطا و اشتباه را در پیش گیرد و دچار سر در گمی گردد. مترجم بایستی در هر دو زبان، یعنی زبان منبع و زبان مقصد دست تصرف داشته باشد. در ترجمه داستان‌ها، احتمال به خطا رفتن می‌تواند تا حدی اندک و محدود باشد؛ زیرا وقتی مترجم روال سیر داستان را دریافت و دچار اُفت و خیزهای گردید، سرنخ که همان سیر اصلی داستان است، از گفَش برون نمی‌گردد؛ اما در ترجمه مطالب علمی- فرهنگی پیدا کردن سرنخ دشوار است، زیرا مسایل علمی سبک، شیوه و زبان نگارش مختص به خود را می‌طلبند. هر نویسنده چه مقاله نویس رسانه‌ها باشد یا پژوهشگر، در نگارش مطلبی که قصد نگارش آن را دارد، سبک مختص به خود را که همانا کاربرد کلمات و جملات به شیوه خاص خودش است، به کار می‌گیرد. اگر مترجم نتواند، سبک خاص او را درک نماید، کارش سخت به دشواری می‌کشد.

گذشته از آگاهی بر سبک خاص نویسنده، برای مترجم ساختن شخصیت نویسنده نیز دارای اهمیت خاص می‌باشد؛ زیرا وقتی مترجم شخصیت نویسنده را درست بشناسد، می‌داند که این یا آن مبحث به گُنه فکری او مطابقت دارد یا خیر.

خانم کچو یکی از نویسندگانی است که در ردیابی، سلاخی و بیان جنایات بشری دارای سبک و قریحه مختص به خود است.

کتاب برده‌گی که همین اکنون فرا رو قرار دارد، اثر خانم لیدیا کچو می‌باشد. خانم کچو در فرهنگ اسپانیوی امریکای لاتین بزرگ شده است، از پایگاه همین فرهنگ هم قلم می‌زند و به یاری قلم توانا و جرأت اخلاقی‌اش، در جهانی دست به تحقیق و پژوهش برده که در آن زنان، دوشیزگان و پسرهای نابالغ، جهت بهره‌گیری جنسی، مانند کالا یا متاع طرف داد و ستد اقتصادی قرار می‌گیرند. خانم کچو پرده را می‌برد و همه چیز را رگ و روشن بیان می‌دارد؛ او نه تنها شبکه‌های مافیایی را افشا می‌نماید، بلکه گریبان دستگاه فاسد پولیس، قوه قضائیه و مأمورین سرحدی و گمرکی را نیز می‌گیرد.

در بسیاری موارد او به گونه به افشاگری می‌پردازد که امروز در جهان طبق حدس و برآورد سازمان بین‌المللی کار در حدود ۲۷ میلیون زن و دختر جوان به زور به فحشا کشیده می‌شوند. از آن جمله شش میلیون زن و دختر تنها در هند به زور به روسپی‌گری واداشته شده‌اند. ۴۰ فیصد فواحش هندی زیر سن قانونی هژده سال می‌باشند و دوشیزه‌گانی هستند که به زور، به فاحشه‌گری کشیده شده‌اند.

به گونه‌ای که خانم کچو به افشاگری دست می‌زند، شاید در یک جامعه محافظه کار، دست رد به سینه چنین پرده دری‌ها زده شود. کچو برای تهیه مطلب و مواد از شیوه نگارش مقاله‌نویسی، تحقیق ساحوی، مصاحبه با قربانیان و گزارش‌های رسانه‌ای استفاده می‌نماید و برای گردآوری معلومات در کشورهای مختلف، به سیر و سیاحت می‌پردازد. او در فرصت‌های متعدد، چنان تن به خطر می‌دهد که در پاره موارد انسان را دچار حیرت می‌سازد. او نه تنها در سرزمین خودش به افشاگری شبکه‌های از جنایت پیشه‌گان می‌پردازد، بلکه در اکثر کشورهای اسیر در پنجه‌ای این شبکه‌ها، نترس و بی‌هراس پای تحقیق و پژوهش می‌رود و حقایق را برملا می‌سازد.

بی‌تردید نزد مخاطب ارجمند این سوال پیش می‌آید که چه انگیزه باعث شد که مترجم به ترجمه این اثر بپردازد. در پاسخ بدان باید گفت که وقتی مترجم کتاب کچو را در شهر کلن آلمان از کتاب‌فروش خریداری کرد، پس از مرور کوتاهی بر آن، در حالی که در نظر داشت مطلبی را پیرامون جامعه مدنی و جنبش‌های اسلامی در نیم قاره هند بنویسد، از تحقیق پیرامون آن (دو موضوع) عجالتاً دست کشید. ملاحظه اوضاع در افغانستان که از زمان تجاوز شوروی پیشین در سده گذشته تا حال این کشور به طور مداوم در ناآرامی‌ها به سر می‌برد؛ نخست در ناآرامی‌های زاده تجاوز شوروی پیشین، بعد هم جنگ‌های داخلی و سرانجام تهاجم قوای ائتلاف بین‌المللی قرار داشته و هنوز هم در تابه ناامنی و جنگ بریان می‌گردد. و باز از همان

روزگار تجاوز شوری تا کنون این کشور در جهان دارای بالاترین میزان مهاجر بوده و هنوز هم هست.

در کتاب کچو تحت عنوان "برده‌گی" توطئه‌هایی را که شبکه‌های آدم فروشان و قاچاق زنان در پیش پای مهاجرین قرار می‌دهد، به وضوح دیده می‌شود. به سبب قرار گرفتن پرتگاه‌های مهلک در پیش پای مهاجرین، مترجم بر آن شد که از کارهای پژوهشی دیگر عجلاناً دست بکشد و جهت ارائه حداقل هوشیاری و آگاهی به آن عده از هموطنان گرانقدر اعم از زن و مرد و جوان و نوجوان که راه مهاجرت را در پیش می‌گیرند، این ترجمه را در دسترس قرار دهد.

در این اثر به وضاحت آمده که مافیای قاچاق انسان چگونه بر سر راه زنان و مردان تله می‌گذارند تا دست به مهاجرت بزنند و دارای آگاهی کافی در باره شبکه‌های مافیایی نباشند. خانم کچو با شجاعت بی‌نظیری از روی توطئه‌گری‌های آنها پرده برمی‌دارد. در دریدن این پرده‌ها او به غواصی می‌ماند که برای به دست آوردن صدف و گوهر نایاب در اعماق دریاها شنا می‌کند. کچو در اعماق تأسیسات و شبکه‌های مافیایی داخل می‌شود و با شجاعت و مهارت آنها را افشا می‌سازد. او نشان می‌دهد که صاحبان فاحشه‌خانه‌ها که شکارشان زنان دوشیزگان بی‌خبر از پلان مافیایی و قاچاق انسان هستند، برای نیل به این هدف چگونه در دستگاه دولت اعمال نفوذ می‌کنند و مانع هرگونه تصمیمی می‌گردند که مخالف منافع آنها باشد.

هرچند خانم کچو چنانکه گفته شد، در فرهنگ کشورهای آمریکای لاتین بزرگ شده، ولی او در کشورهای مختلف به ویژه در جنوب شرق آسیا، در دنیایی به سیر و سیاحت می‌پردازد که شامل حوزه فرهنگی دیگری است. اما با خواندن گزارش‌های او انسان دچار حیرت و درجازه‌گی می‌گردد. به ویژه وقتی خواننده و یا مترجم از کشوری باشد که در آن قیودات و سرحدات شدید مذهبی و سنتی حاکم باشد، با دشواری‌های سختی مواجه می‌گردد؛ زیرا در متن با مسایلی روبه‌رو می‌شود که اصلاً نمی‌تواند قابل باور باشد. همچو وضع را در نبشته‌ای گزارشوار کچو پیرامون کشورهای جنوب شرق آسیا به مراتب می‌توان مشاهده کرد. به طور مثال در نبشته‌های گزارش گونه‌ای او می‌توان دید که در کشور مورد نظر، برای پدر و مادرها، فرستادن اولاد به فاحشه‌گری به دکانداری می‌ماند که صبح آن را باز می‌کنند و شام پس از جمع کردن دخل، آن را می‌بندند. یعنی که آنها فرزندان‌شان اعم از دختر و پسر را با طیب خاطر، بدون هیچ‌گونه تشویش و دغدغه وجدانی و یا حُجب حیای اجتماعی، به فاحشه‌گری می‌فرستند.

با وجود موجودیت این گونه فرهنگ‌ها آنچه در رأس قرار دارد توطئه‌چینی آدم فروشان شبکه‌های مافیایی و صاحبان فاحشه‌خانه‌ها می‌باشد که به حیل و چال‌های متعدد انسان‌ها و به خصوص انسان‌های آواره را در دام و تله می‌اندازند. بناً چنانکه گفتیم، آنچه مترجم را به ترجمه این اثر واداشت، آگاهی زنان، مردان، دوشیزه‌گان، پسران نوبالغ، حتی پدران و مادران و به خصوص آنهایی می‌باشد که از افغانستان راه مهاجرت در پیش می‌گیرند، تا بدانند که در پیش پای‌شان با حیل و فریب چه دام‌های گوناگونی می‌تواند گسترده شود که خانم کچو آنها را به چشم سر دیده است.

در ترجمه آثار نویسندگان نزد مترجمین دو شیوه کار متداول می‌باشد، یکی اینکه همسویی و نزدیکی با اصل متن را پیشه می‌کنند و دیگری به اصطلاح ترجمه آزاد می‌باشد. در نحوه دومی مترجم محتوای مطلب را می‌گیرد و آن را به جمله بندی‌ها و شیوه نگارش خود به بیان می‌کشد. اما مترجم در این شیوه کار، تا جاییکه مقدور بوده در وفاداری به متن منبع، راه وسط را در پیش گرفته است یعنی که متن اصلی را نه کاملاً لفظ به لفظ ترجمه کرده و نه هم یکسره به ترجمه آزاد رو آورده است. ضمن حد اعلی پیروی و وفاداری به متن منبع، در مواردی که ترجمه به سبب تبعیت کامل از متن مفهوم دقیقی را ارایه نمی‌کرد، جانب ترجمه آزاد را پیش گرفته است. باید گفت که این مورد آخری هم بسیار کم و ناچیز می‌باشد.

در کار نگارش و ترجمه یکی از پرسش‌های اساسی و بنیادی که پیش می‌آید، کار و نقش ویراستار می‌باشد. از دید مترجم ویراستار در آرایش و پیرایش متن، یعنی با افزودن و یا کم کردن کلمات و جملات بی‌آنکه جوهر متن را خدشه دار کند، بدان زیبایی و دلنشینی می‌بخشد. در حقیقت ویراستار گوهر نشان متن است، کسی است که به انتخاب کلمات و جملات زیبا و مناسب در واقع متن را مرصع نشانی می‌کند. همان طوری که یک زیور ساز می‌داند که این یا آن گوهر و یا نگین را در کجای زیور بنشانند که زیبایی درخشش داشته باشد، ویراستار هم می‌داند که در بیان این یا آن مطلب از کدام کلمات و جملات کار گیرد که متن دلشین گردد. او جملات عریض و طویل را بی‌آنکه در مفهوم بنیادی تغییری پیش آید، چنان می‌برد که خواننده را به صوب خود بکشد. ویراستار تنها سخندان نیست او کسی است که زیست و حیات در جامعه و چگونگی فرهنگی آن را خوب می‌داند. بناً هنگام گوهر نشانی متن، روح و روان جامعه و خواننده را در نظر می‌گیرد و متن نبشته شده و یا ترجمه شده را بدان عیار می‌سازد.

مسئولیت ویرایش یا گوهر نشانی این ترجمه را دوست فاضل و دانشمند ارجمند معراج امیری به عهده گرفته است. مترجم با شناخت که از او دارد، سخت بدین باور می‌باشد که با دقت و وسواسی که آقای امیری در کارهای علمی و پژوهشی دارد، به یقین می‌توان گفت که این ترجمه را به راحتی در آن بخش‌های که خانم کچو بی‌پرده سخن گفته و در جامعه افغانی همچو بیان نامطلوب می‌نماید، به وجه احسن آن گوهر نشانی می‌کند، زیرا از جامعه افغانی شناخت دقیق دارد. بناً قادر بدان می‌باشد که آن را مطابق به علاقه و ذوق خوانندگان ارجمند تقدیم‌شان خواهد نمود، بدون آنکه در متن اصلی صدمه وارد گردد.

در پایان از همکاری بی‌شایبه و اظهار آماده‌گی نهاد میدیوتیک افغانستان و مدیر عامل آن جناب آقای احمد سلطان کریمی، در زمینه چاپ این ترجمه، ابراز امتنان نموده و برای این نهاد مدنی و رسانه‌یی آرزوی موفقیت بیشتر در ادامه کارهای رسانه‌یی و فرهنگی‌شان می‌نمایم.

جرمنی جنوری ۲۰۱۶
داکتر عزیز گردیزی

موضوع بسیار بغرنج و پیچیده است، زیرا بدون تقاضا بدان، فاحشه‌گری اصلاً نمی‌تواند وجود داشته باشد. باید گفت که روسپی‌گری با تمایلات جنسی زنان هیچ ربطی ندارد. روسپی‌گری محضاً اختراع مردان می‌باشد. اگر مردان در سراسر عالم از تقاضا برای خرید آن دست می‌کشیدند، در آن صورت قاطعانه می‌توان گفت که نه میلیون‌ها زن و دختر در جهان اختطاف می‌گردید و نه با آن‌ها رفتار سوء صورت می‌گرفت و نه تحت شرایط غیر انسانی در بند و اسارت به سر می‌بردند.^۱

«لت و کوب و اعمال قهر کار خوب نیست، جان آدم به درد می‌افتد. وقتی لت و کوب می‌شوم من باید گریه کنم» یرینا دختر ده ساله که قربانی تجارت انسان بود و از آن جان به سلامت برد.

۱ نقل قول از نوشته مالاریک تحت عنوان «عرضه جنسی

برای فروش و مردانی که آن را می‌خرند»

مقدمه به قلم Carolin Emcke

۱

لیدیا کچو را تهدید و ارباب نمودند، مگر او از تحقیقات و پژوهش‌هایش با آنکه توأم با خطر مرگ بود، دست نکشید. او به تحقیقاتش پیرامون تجاوز جنسی، بدرفتاری با اطفال، سوء استفاده از آنها و کاربرد قهر به غرض استفاده جنسی، ادامه داد؛ تا نتایج کارش را در مقام ارثیه به دیگران بگذارد.

مسلماً که کچو به خاطر تأسیس خانه امن برای زنان و کودکانی که از آنها بهره‌گیری جنسی شده بود و او در سال ۲۰۰۰ موفق به تأسیس آن گردید، می‌بایست راضی و خرسند می‌بود و خود را با آن مصروف می‌ساخت، ولی او این کار را نکرد و از تحقیق و کاوش در این زمینه منصرف نشد. چند سال بعد او خود قربانی قهر گردید، زیرا پژوهش‌های او کار و بار تجارت غیر قانونی، تاجران متاع جنسی و عاملین پشت پرده آنها را مختل می‌نمود، او می‌توانست از کاری که آغاز کرده بود، دست بکشد، ولی بازهم این کار را نکرد. اگر پس از آن همه رنج و آلامی که متحمل شد، نیرو و قدرت و یا هم شجاعت او فروکش می‌نمود، هرکسی بدان تفاهم نشان می‌داد.

وقتی کتاب او تحت عنوان (الماس در باغ عدن) در سال ۲۰۰۵ انتشار یافت و طی آن از دست داشتن ژن سوکار کوری^۲ به عنوان یکی از نیرومندترین متصدیان شبکه‌های اخذ عکس‌های برهنه از اطفال و هم‌چنان شرکت او در معاملات روسپی‌گری و خرید و فروش زنان، پرده برداشت. خانم کچو بعد از این اقدام نه تنها اینکه از ادامه کارش در این زمینه بلکه از زنده‌گیش نیز باید دفاع می‌نمود. او سالیان درازی در مقام یک خبرنگار پژوهشی و تحقیقی، گفتارها و اظهارات اطفال خردسالی را جمع‌آوری و ثبت نمود که قربانی استثمار و بهره‌گیری‌های جنسی شده بودند. مضاف بر آن او دست داشتن سیاستمداران فاسد و چگونگی موفقیت‌های گسترده‌ای تصدی‌های مافیایی را که در معاملات صنایع استفاده جنسی بدان نایل آمده بودند، ریشه‌یابی نمود؛ اما به جای آنکه تحقیقات و ردیابی‌های او مورد حمایت و پشتیبانی مامورین تحقیق و پی‌گرد گناهکاران قرار گیرد، خانم کچو مورد تحقیر و توهین قرار گرفت؛ تا جاییکه در سال ۲۰۰۵ او از طرف یک گروه اختطاف و شکنجه گردید. اما خانم کچو توانست با پرداخت ضمانت نقدی از بند رها گردد. دو ماه بعد با انتشار مکالمات ثبت

شدهٔ تیلیفونی ماریون مارن تورس^۳، گورنر (والی) ایالت پوبلا^۴ که شخصاً در زندانی ساختن و تجاوز جنسی بر کچو دست داشت و در یک صحبت تیلیفونی جهت خرسندی و خشودی یک عده از دوستان خویش H را توضیح می‌داد، تایید گردید که زندانی شدن او قصدی بوده است. در آغاز ماریون مارن دست داشتن خویش را در ماجرای ربودن، شکنجه و تجاوز جنسی بر کچو، تکذیب کرد و ادعا داشت که صدای ثبت شده از او نمی‌باشد؛ اما بعدها قبول کرد که صدای که به ثبت رسیده، می‌تواند از او باشد.

لیدیا کچو در برابر توطئه‌های که جهت ترساندن او چیده شده بود، نه تنها اینکه احساس ترس نکرد و از میدان بدر نشد، بلکه والی، سارنوال و یکی از قضات را به اتهام فساد اداری و تجاوز عمدی جنسی، به محاکمه کشید. سرانجام او پارلمان، محاکمه نظارت بر قانون اساسی و حتی وسینت فوکس^۵ رییس جمهور آن زمان مکزیکو را هم به درد سر انداخته و آنها را با قضیهٔ خویش مشغول گردانید.

کچو با آنچه که انجام داده بود اکتفا نکرد، با وجود که او می‌توانست کار در این قسمت را متوقف کرده و به جای آن در بخش دیگری به پای پژوهش بنشیند، معضلات و دشواری‌های اجتماعی و سیاسی دیگری را که در جامعهٔ مکزیکو موجود بود، به بحث گیرد، مگر اینکار را هم نکرد، به جای آن به پژوهش و تحقیق در مورد بهره‌گیری جنسی از زنان و کودکان و بد رفتاری اخلاقی با آنها ادامه داد و به افشای یک شبکهٔ جنایی محلی، در محل رهایش خود کانکون^۶ پرداخته و آن را برملا گردانید. او شبکهٔ اتحاد منفور و شرم‌آور دلالان کوچک و خرده‌پای جنسی، صاحبان تصدی‌های لرزان و ورشکسته و سیاستمداران فاسد و هم‌چنان خط اتصال آنها را با دار و دسته‌هایی که در قاچاق انسان دست داشته و با قاچاقبران حرفه‌ای و مامورین دولتی رابطه داشتند، افشا نمود. او روشن ساخت که این‌ها کسانی‌اند که تجارت بر سر انسان را ممکن می‌سازند. او در حالیکه دیوانه‌وار تن به خطر داد، عملکردهای آنها را تجزیه و تحلیل و ماهیت انسان‌هایی از این دست را در سراسر جهان افشا کرده و از روی فعالیت‌های‌شان پرده برداشت. خطری که برای او در فضای کشورش مکزیکو در خور تشویش و اندیشه بود، در سطح مفایای بین‌المللی در زمینهٔ تجارت بر سر انسان و شبکه‌های پخش عکس‌های عریان، برای زنده‌گی او کمتر نبود.

Mari Marin Torres ۳

Puebla ۴

Vicent Fox ۵

Cancun ۶

خانم کچو در طی سالها تحقیقات طولانی خویش، شبکه‌های بین‌المللی روسپی‌گری اجباری و استثمار اطفال را مورد بررسی قرار داده است. جدل و جروب‌های او پیرامون کاربُرد قهر در برابر زنان روسپی و تصاویر پسران برهنه، بگونه‌ای است که به مفهوم واقعی سرحد نمی‌شناسد. مدافعین تساوی جنسیتی (فیمی‌نیست‌ها) در مورد جنایاتی که در حق اطفال خردسال و زنان روا داشته می‌شود، لب به سخن نمی‌کشایند و به پای افشاگری نمی‌روند. تنها یک زن که همانا کچو می‌باشد، قلم به دست می‌گیرد و در سطح جهانی به دفاع از حقوق زنان برمی‌خزد و پیکار می‌نماید. او در مورد یکی از معروفترین، شناخته‌شده‌ترین و رسواترین جنایات بشری که خود را در زیر چتر رسوم و عادات اجتماعی و بی‌تفاوتی سیاسی، وسعت و گسترش بخشیده، پرچم مبارزه و پیکار را برافراشته است.

او با زنانی که به لاجاری و درمانده‌گی گرفتار آمده‌اند به پای صحبت می‌نشیند و به درد دل‌شان گوش فرا می‌دهد. با زنانی که اختطاف شده‌اند، مورد تجاوز جنسی قرار گرفته و به روسپی‌گری کشیده شده‌اند. با زنان خدمه که در خانه‌ها و حرم‌های جاپانی‌ها که برای خوش‌گذرانی‌های مهمانان استخدام می‌گردند، با زنانی که در کلپ‌ها و یا سالون‌های شبانه عریان می‌رقصند، دختران خردسال، پسران برهنه رویی که با گپ دادن‌ها و چرب‌زبانی‌های دلالان تجارت جنسی فریفته شده و به این باور رسانده شده‌اند که با میل و اراده خود تن به استفاده جنسی بدهند؛ با همه این‌ها به پای صحبت می‌نشیند و به گفتگو می‌پردازد. او با پولیس‌های که از روی ترس و کم‌دلی و بی‌جرئی حاضر نبودند، لب به سخن بکشایند، دیدار نموده است. با مامورینی که گرفتار یأس و ناامیدی شده و هر آن این ترس دامن‌گیرشان بوده که در مرداب فساد و دشواری غرق شوند، صحبت نموده و به آن‌ها قوت قلب بخشیده است. او با آن عده از دلالان جنسی که بر هنر گپ دادن و چرب‌زبانی‌های خود می‌بالند و از همین طریق، زنان را به انحصار خود می‌کشند، فرصت داده تا سر سخن بکشایند.

اثر کچو کتابی است که همه آنچه را که یاد کردیم در خود جمع دارد. همه آنهایی را که سهم و شریک‌اند، چه عاملین‌اند و یا قربانیان، همه چهره‌های انسانی که در آن دست دارند، معرفی و از این طریق شرایط و امکانات را فراهم می‌نمایند که به یاری آن، مسئله توسل به قهر به غرض تجارت جنسی توضیح و روشن گردد.

آری لیدیا کچو صرف به مشاهده و نظاره نمی‌پردازد، از حوادث و رویدادها صرف پرده برداری و عکاسی نمی‌نماید، آنچه را که پنهان است فقط عیان نمی‌سازد، او پای استدلال

می‌رود، دلیل حجت می‌آورد که چرا در جهان چنین جنایات در برابر چشمان همه ما رخ می‌دهد، اما هیچ‌کس واکنشی در برابر آن نشان نمی‌دهد. او می‌خواهد که در این زمینه باید وقوف و آگاهی حاصل گردد، و علیه آن برخورد صورت بگیرد.

در متن نگاشته شده به گونه بسیار شایسته و ماهرانه، انواع مختلف دلایل و براهین با هم گره زده شده، یعنی که مصاحبه‌ها، گزارش‌ها و مقاله‌های پژوهشی در ارتباط و هم‌آهنگی کامل در کنار هم قرار داده شده‌اند. کچو همه این اشکال مختلف بیان را بگونه تکان دهنده‌ی با هم پیوند می‌زند و مرتبط می‌گرداند. موادی را که در جریان مسافرت‌هایش گرد آورده، فریاد آنهایی است که در دام مصایب گیر افتاده‌اند. این مواد از روی سرنوشت فردی کسانی که از ترکیه، کمپوچیا، اسرائیل، فلسطین، جاپان، برما (میانمار) و ارجنتاین ربوده شده بودند، پرده برمی‌دارد. کچو در گزارش‌هایی که تهیه می‌کند، نه تنها صحنه‌ها و لحظه‌های را به نمایش می‌گذارد و چگونگی آنرا شفاف و روشن می‌سازد، بلکه طی آن نقش خودش هم در برابر انظار قرار می‌گیرد. مخبرین و کسانی که برایش خبرچینی می‌کرده‌اند، علنی و برملا می‌گردند.

کچو به منظور ملاقات با خبرچین‌های خود به محلات مرموز و اسرار آمیزی سر می‌زد که محلات بویناک، کثیف و فقیرنشین بودند، و در هم‌چو محلات است که به قربانیان وعده‌های دروغین داده می‌شد که در آن دور دست‌ها به خوشبختی‌های بیکران می‌رسند. فصل‌های از نوشته‌هایش، گزارش‌های تعدادی از کلپ‌های خصوصی را احتوا می‌کند که در پشت درهای بسته آن‌ها، زنان به زندان کشیده شده بودند.

در پهلوی این همه حوادث و رویدادهای جدی، صحنه‌های مسخره آمیزی هم به چشم می‌خورند و آن‌اینکه: «کچو در یکی از سالون‌های رقص که مخصوص رقصه‌های نیمه‌عریان می‌باشد و در آن‌ها رقصه با چرخیدن به دور ستونی با دست‌ها و پاهایش رقصی و طنازی و هنر نمایی می‌کند، جهت گپ کشیدن از رقصه‌ها به محل رقص رفته و با آن‌ها یک جارقصیده است.»

کچو همه این اتفاقات و رویدادها را با طنز و کنایه چنان ماهرانه بیان می‌دارد و قصه می‌کند که تو گویی در همه موقعیت‌های مختلف هیچ خطر بزرگی متوجه اش نبوده است. او دیدارهای تکی و فردی را با آمار و ارقام رسمی در محک آزمایش می‌گذارد. در کشورهای که به دنبال تحقیق در مورد وضع زنان می‌رود، قوانین آن کشورها را نیز مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد و از این طریق به دید و نظر فردی یک موجود سیاسی و اجتماعی، اعتبار و تحرک می‌بخشد و به آن فضای بازگویی را فراهم می‌آورد.

کچو نمی‌گذارد که دنیایی از مواد تحقیقی و پژوهشی را که در طول سال‌های متمادی جمع‌آوری نموده بود، همان‌طور عاقل و بیکار تل انبار نماید، به همین لحاظ کتابش را در دو بخش بزرگ تدوین می‌کند. او تجارت جهانی با استثمار جنسی را یکبار در سطح ملی و منطقه‌ای آن به بحث می‌گیرد و بار دیگر در سطح جهانی آن را مورد تحقیق و پژوهش قرار می‌دهد. کچو نگرش‌ها، موضع‌گیری‌ها و جهان‌بینی‌هایی را که در این مورد در جهان وجود دارد، به بررسی گرفته باهم در می‌آمیزد، ترکیب و تلفیق می‌نماید و از آن حقایق دست اول را به دسترس خواننده قرار می‌دهد.

همین بخش دوم کتاب او از آنگونه شیوه پژوهشی نیرومند بهره دارد که تا زمان انتشار کتابش نزد بسیاری‌ها ناشناخته بود، زیرا کچو تجارت بر سر انسان را به وضاحت تمام و کامل عیار به کاوش گرفته، تمامی منابع اقتصادی، روانی، سیاسی، قضایی و حقوقی را که تاجران بازار جنسی به منظور به فحشا کشاندن زنان و کودکان از آن‌ها سوء استفاده می‌کنند و کاربرد قهر و حیل خود را زیر آن‌ها می‌پوشانند، به نمایش می‌گذارد. او هر نوع راهکارهای مرموزی را افشا می‌کند که با توسل بدان، جنایت علیه زنان و کودکان، بی‌ضرر نشان داده می‌شود.

کچو در جریان پژوهش‌های خویش در قسمت وضع و حالت بی‌ثبات و نااستوار زنان، دلایل مختلفی را به بحث می‌کشد و به گونه‌ای مؤثر و قناعت بخشی استدلال می‌نماید که در مناطق درگیر تخاصم و دشمنی و یا جنگ و بحران که در آن‌ها بی‌قانونی و بی‌امنیتی حاکم می‌گردد، چگونه زنان، سهل و ساده در دام تاجران و قاچاقیان تجارت بر سر بهره‌گیری جنسی می‌افتند و شکار آن‌ها می‌گردند. به همین سان خودسری‌های که در مناطق جنگ زده پدید می‌آید و در نتیجه آن کنترل و نظارت مقامات مسوول، در سرحدات کاهش می‌یابد، چگونه زمینه را برای قاچاق‌بران به منظور قاچاق بردن زنان و کشاندن آنها به فاحشه‌گری، مساعد و آسان می‌گرداند. در عین حال به نحوه بسیار اثربخشی این نکته را هم به بحث می‌گیرد که حکومت‌ها با لگام زدن به فاحشه‌گری، چگونه در این قسمت به رنگ و روغن کاری‌های دست می‌زنند. در نتیجه آن لگام زدن‌های حکومت‌ها، جریان به‌گونه متضاد رشد می‌کند؛ یعنی که فاحشه‌گری به جای لگام خوردن، به سبب موجود بودن علایق اقتصادی در بهره‌برداری و استثمار جنسی، مایه افزایش، رشد و تقویت آن می‌گردد. در ضمن این نکته را هم به بحث می‌کشد که قانونی گردانیدن تجارت بر سر انسان برای فاحشه‌گری، سود صنایع استفاده جنسی را بالا می‌برد. در اینجا مراد از صنایع جنسی تنها روسپی‌گری نمی‌باشد. امروزه

یک بخش از صنایع در قسمت مرفوع ساختن نیازهای جنسی به تولید مصروف می‌باشند. از قرص‌های ضد بارداری گرفته تا پوش‌هایی برای پوشاندن آله تناسلی مرد که بغرض جلوگیری از بیماری‌های جنسی مورد استفاده می‌باشد، و دواهای تقویت جنسی، فیلم‌ها و عکس‌های که به منظور تحریک جنسی تهیه می‌گردند، همه این‌ها اشیای اند که به تولید توده‌ی صنعتی نیاز دارد.

این‌طور برمی‌آید که کچو در مورد هر عذر و بهانه و یا حیلۀ از قبل فکر کرده هر نوع تردستی، حیلۀ‌گری و رنگ آمیزی، که با توسل بدان سعی می‌شود، بد رفتاری جنسی با زنان، بی‌ضرر و زیان‌نشان داده شود، یا با این ادعا که فاحشه‌گری آزادی جنسی است که زنان عصر مدرن بدان دست زنند، همه این موارد را یاد کرده و با آرامش و حوصله‌مندی تمام و با دقت زیاد، همه را با اجزای متشکله آن مشخص و مجزا گردانیده است. در همین رابطه او از شبکه فاحشه‌گری یاد می‌کند که از یک سو به عرضه کردن فاحشه به مشتریان خود مصروف است و از طرف دیگر از مبارزه که زنان در برابر بد رفتاری با زنان براه انداخته‌اند، با دادن کمک مالی و پولی حمایت می‌کند، تا از این راه برای خود وجه اخلاقی کمایی نمایند. کچو از روی آن راهکاری‌های ماهرانه آن صاحبان فاحشه‌خانه‌ها هم پرده برمی‌دارد که در فاحشه‌خانه‌های خود، به این نکته توجه خاص دارند که نگذارند، زنانی که خود را فاحشه حرفوی می‌خوانند، با زنانی که با توسل به قهر و زور به فاحشگی کشیده‌اند، مخلوط و یکجا گردند، تا از این طریق جنایات‌شان را در پشت پرده فاحشه‌گری قانونی پنهان سازند.

او این افسانه و کلیشه را که عده‌ی آدم فروشی و تجارت بر سر فاحشه‌گری را به طبع خبیث و شیطانی افراد نسبت می‌دهند و به استناد آن تاجران انسان را آدم‌های خبیث و منفور می‌خوانند، نیز مورد انتقاد قرار می‌دهد، زیرا برای کچو نه طبع خبیث تاجران انسان، بلکه رفتار بسیار دوستانه که آن‌ها پیشه می‌کنند، جذابیت و چرب زبانی را که دارند و فعالیت‌هایی را که با زیرکی تمام انجام می‌دهند، دام و تله می‌باشد. در عین حال قدرت مافیایی و ساختارهای مافیایی از غذای مرکب از دلسوزی و قهاری تغذیه می‌کنند. رفتاری که همه شبه در فیلم‌های و سریال‌های تلوزیونی، هم به تمسخر گرفته می‌شوند.

خانم کچو درست از سنت روشنگری استفاده می‌کند، یعنی که درست پا در جای پای پیش‌کسوتان این روند فکری می‌گذارد. او در برابر خرافه‌گرایان که می‌گویند، روسپیان به میل و اراده خود به روسپی‌گری روی آورده‌اند، به گونه انتقادی دلیل می‌آورد؛ کچو اجازه و فرصت نمی‌دهد که مورد داوری بیگانه قرار گیرد. او به دنبال دلایل می‌گردد، بعد آنها را به ملاک آزمایش می‌زند و از این راه صحت و سقم آن‌ها را امتحان می‌کند. کچو به اعتقاد و باور خود و دیگران به دیده شک می‌نگرد و شک خود را به یقین می‌رساند. کچو هرگز به خود اجازه نمی‌دهد که دچار قهر و برآشفتنگی گردد، به این امر هم فرصت نمی‌دهد که به زودترین زمان در مغاک بد رفتاری و نفرت سقوط کند. به ساده‌گی کارها را سهل نمی‌گیرد و خود را به سهل‌انگاری دچار نمی‌سازد. به جای سهل‌انگاری و سرسری‌نگری جانب سخت‌کوشی را اختیار می‌نماید. با پیشه کردن این‌گونه رفتار، می‌خواهد بداند که در مورد چه گپ می‌زند؛ با انتخاب چنین شیوه‌ای می‌خواهد، آن پرده استتار و بی‌تفاوتی را ببرد که به وسیله آن می‌خواهند بد رفتاری و استفاده سوء از زنان و بهره‌گیری از جسم آنها را بپوشانند.

شجاعت و جرأت خانم کچو از اینجا پیداست که در مقابل تهدید عاملین پشت پرده، سیاستمداران و دستیاران در دستگاه پولیس و هم‌چنان دلالان جنسی و تاجران انسان، که او در مورد جنایات آنها قلم می‌زند، خم به ابرو نیاورده و نمی‌گذارد، او را از کارش باز دارند. یک مورد دیگر از موارد تهور او این است که نه تنها به خاطر باز گفتن قصه‌ها و سرگذشت درمانده‌گی و بیچاره‌گی‌های دوشیزه‌گان و پسران نابالغ که مورد تجاوز جنسی قرار گرفته و به زور به فاحشه‌گی کشیده شده‌اند، تن به خطر می‌دهد، بلکه جرأت و شجاعت او بگونه‌ای براننده می‌گردد که قصه‌های بیشتری را می‌شنود و به درد دل آنها گوش فرا می‌دهد. نه تنها که از کار دست نمی‌کشد، بلکه با حرارت به دامن ادامه کاری چنگ می‌اندازد. هرچند که بدبختی‌ها و سیاه‌روزی‌های استثمار جنسی و برده‌گی که خانم کچو در موردش می‌نویسد، جهانی و غیر قابل تحمل گردیده است؛ ولی او از نوشتن در موردش دست بر نمی‌دارد.

پیش‌گفتار نویسنده

وقتی من هفت ساله بودم مادرم به من و خواهرم هوشدار می‌داد که وقتی از خانه بیرون می‌شویم و به جاده می‌رویم، از نزدیک زنی که اطفال را می‌گیرد و می‌رباید، راه خود را کج کنیم و از دور و پیش او دور بگردیم. زن اطفال دزد یک زن پیر سالخورده‌ای بود. در بین همسایه‌ها گفته می‌شد که او کسی می‌باشد که اطفال خرد سال را میرباید. می‌گفتند که با دادن شیرینی اطفال را وسوسه می‌کند و به خانه خود می‌کشد. بعد پنهان می‌کند و در فرصت مساعد او را به مردم بیگانه به فروش می‌رساند. در آن زمان قصه زن طفل دزد به افسانه‌های نمایشی چارلز دکنز نویسنده انگلیسی می‌ماند.

ولی امروزه چهار دهه بعد از درس آموزی‌های دوران کودکی، آموختم و دریافتم که قصه زن طفل ربّ، افسانه و یا یک مورد استثنایی و تک فردی نبود. ربودن زنان و اطفال در قرن بیست و یکم، یکی از بزرگترین و دشوارترین معضله‌ها و مشکل‌های این قرن را بار آورده است. برای بسیاری از انسان‌ها کلمه تجارت بر سر زنان و دوشیزگان پژواکیست که از زمانه‌های دور می‌آید؛ که در آن روزگار دزدان دریایی زنان را می‌ربودند و در سرزمین‌های دور، به فاحشه‌خانه‌ها می‌فروختند. اما زنان امروز حکایت‌های بد و بدتر دارند. ما مدت‌های طولانی به این باور بودیم که مدرنیسم یعنی [آموزی گردیدن ذهن انسان] و جهانی شدن اقتصاد بازار آزاد، عواملی‌اند که با عام گردیدن آن برده‌گی از جهان رخت برمی‌بندد و به همین سان با گسترش نظام قانونی و مدیریت مغرب زمین، به فحشا کشیدن اطفال را که هنوز هم در برخی از زوایای تاریک جهان رو به انکشاف ادامه دارد، از آن دیار رخت خواهد بست. اما تحقیقی را که من برای نگارش این کتاب انجام داده‌ام، درست مخالف آنچه را که یاد کردم، ثابت می‌سازد.

ما امروزه شاهد گسترش، رشد و انکشاف آن شبکه‌های جنایی هستیم که زنان و دوشیزگان و اطفال را می‌ربایند، می‌فروشند و برده می‌سازند. عوامل و نیروهای که گویا می‌خواهند برده‌گی انسان را از بین ببرند و مهار کنند، در حقیقت بگونه بی‌مثالی به رشد و گسترش آن مدد می‌رسانند.

ما در حال حاضر در فرهنگی زیست می‌کنیم که در آن اختطاف زنان و تجارت بر سر آنها و یا با توسل به قهر و زور و به فاحشه‌گی کشاندن دوشیزه‌گان و زنان جوان، به پیمانه وسیعی به

یک امر عادی و روزمره مبدل گردیده است. این فرهنگ در پی کالا و یا متاع گردانیدن انسان می‌باشد. ولی چنان می‌نمایاند که اینجا دیگر سخن از زوال شخصیت انسان در میان نیست، گپ بر سر دست آوردهای والای آزادی، ترقی و پیشرفت بشریت می‌باشد. با توجه به برده‌گی کشیده شدن زنان به وسیله اقتصاد بازار آزاد غیر انسانی، اقتصادی که بشریت را وادار و مجبور می‌سازد تا به سرنوشت محتوم و اجتناب‌ناپذیر تن بدهد و زنان هم بدان واداشته می‌شوند که تن‌شان را به فروش بگذارند. در نتیجه میلیون‌ها زن، به روسپی‌گری در مقام رویداد عادی و کمتر رسوایی آور و شرم‌آگین می‌نگرند و تن به استعمار، سوء استفاده، بد رفتاری و زورگویی سازمان‌های جنایت پیشه می‌دهند.

سازمان‌های مافیایی، سیاستمداران، نظامیان و صاحبان تصدی‌ها، کارخانه‌داران، رهبران مذهبی، قضات محاکم، قاتلین حرفوی که با اخذ پول آدم می‌کشند و انسان‌های کاملاً عادی، اینها همه نیرومندترین شبکه‌ها را تشکیل می‌دهند. تفاوت میان آنهايي که به صورت تکی و یا دسته‌های جنایت‌پیشه که در حد محلی و منطقه‌ای عمل می‌کنند و سازمان‌های جنایی جهانی شده فقط در استراتژی، راهکارها و شیوهای بازاریابی و آب کردن متاع‌شان می‌باشند. شبکه‌های جنایی بین‌المللی قدرت بی حد و حصر خود را بدون هیچ‌گونه مجامله، مرهون این حقیقت می‌باشند که برای آنها بی تفاوت است که در کجا می‌توانند فعال شوند، مهم این است که آنها از طریق فساد اداری، بتوانند نفوذ عمیق اقتصادی و سیاسی را به کف آورند. آنچه آنها را با هم پیوند می‌زند، و یا به اصطلاح عام سخت با هم سرش می‌کند، ارضای خواست‌ها و لذات جنسی می‌باشد که در بار و ثمر نهال فاحشه‌گری اجباری، همه آنهايي که یاد شد، سهمیم و شریک می‌باشند. با این شرح که یکی متاع بازار جنسی را آماده می‌سازد، دیگری که در دستگاه امنیتی، سیاسی و قضایی جای دارند، چتر حمایت خویش را بر سرشان باز می‌کنند تا از گزند جزای قانونی، در امان باشند و باز جمعی در پی رفع تقاضای جنسی‌شان، اموالی از جنس انسان را می‌خرند.

جنایت سازمان یافته، تصدی و یا شرکت غیر قانونی است که به مقصد بدست آوردن سود و فایده تأسیس می‌گردد. گرداننده‌گان و صاحبان آنها پیوسته تصدی را دست به دست می‌کنند. این گرداننده‌گان دسته‌های گانگستری، مافیایی و سندیکات‌ها و یا کارتل‌ها و ساختارهایی می‌باشند که به اصطلاح به بخش اقتصاد سایه‌ای (اقتصاد غیر قانونی) تعلق دارند. یعنی که هیچ مالیات نمی‌پردازند، ولی کار و بارشان را مطابق نظم و قوانین دولتی، سازماندهی می‌نمایند، تا بتوانند از چتر حمایتی دولت هم بهره‌گیرند و در سایه آن معاملات جنایت بار

خود را انجام دهند. این گونه پیمان‌ها و میثاق‌های نا میمون بین قدرت دولتی و جنایات سازمان یافته، قبل از همه در بخش تجارت و قاچاق سلاح، مواد مخدر و انسان پیش می‌آید. عرصه کار، عملکردها و فعالیت‌های این سازمان‌های جنایی را در وهله اول دزدی، کلاهبرداری، فریبکاری و تجارت غیر مجاز در بخش خدمات بار می‌آورد.

در قرن بیست و یکم جنایت سازمان یافته به گونه سرسام‌آوری رو به افزایش و در عین حال رو به تخصصی شدن گذاشته است. مافیا با استفاده از اقتصاد بازار آزاد جهانی، برای خود باب‌های نوینی را باز نموده است که با پیش گرفتن آن بطور بی‌مثال، اموال و خدمات را در بین کشورها و قاره‌ها نقل و انتقال می‌دهند. سازمان‌های مافیایی، معاملات خود را با قهر و زور و هم‌چنان حمایت از قهر انجام می‌دهند، هدف آنها رسیدن به پول، لذت جنسی و نمایش قدرت و زور می‌باشد.

در تجارت بر سر انسان که در ۱۷۵ کشور جهان به گونه مستند به مشاهده رسیده است، ضعف و ناتوانی سرمایه‌داری جهانی را به همان پیمان افشا می‌کند که عدم مساواتی را که در اثر بازی‌های قوانین اقتصادی کشورهای قدرتمند بوجود آمده است. اما بیشتر از آن بگونه موثر بیانگر آن است که وحشت و بربریت در این فرهنگ تا آن حدی گسترش یافته که به آن به مثابه امر قابل پذیرش دیده می‌شود. همه ساله در حدود ۱.۴ میلیون انسان که اکثریت آنها زنان و دختران اند، جبراً به برده‌گان جنسی تبدیل می‌شوند. آنها فروخته می‌شوند، خریده می‌شوند و باز هم فروخته می‌شوند، مانند مواد خام در صنایع، یا اسیران جنگی و یا گوسفندان قربانی و یا فضله‌های اجتماعی.

جریان پنج سالی که من سرگرم پژوهش و تحقیقات در این بخش بودم، رفتار و عملکردهای سندیکات‌های خرد و بزرگ را به بررسی کشیده و تحت تعقیب و مراقبت قرار دادم، از میان کسانی که از چنگ معامله‌گران استفاده جنسی جان به سلامت برده و رهایی یافته‌اند، شاهدان عینی را گرد آوردم. در سفرهایم با زنان، مردان و اطفالی رو برو گردیدم که آنها قربانی کار برده‌گی و یا ازدواج‌های اجباری گردیده بودند. در این اثر به بررسی همین مسایل به شمول موضوعی تحت عنوان برده‌گی معاصر، پرداخته شده است.

بخش بین‌المللی تجارت استفاده جنسی که بسیار زیاد هم انکشاف نموده است، بازاری را بوجود آورده که در آن برده‌گان، بیشتر از آنچه که در قرن شانزدهم تا نوزدهم از قاره آفریقا به بازارهای برده فروشی عرضه می‌شد، خرید و فروش می‌گردند. در جهان کنونی هیچ شبکه

جنایت پیشه را نمی‌توان یافت که به معاملات داد و ستد استفاده جنسی، دست نزده باشند. همه آنها به اختطاف و خرید و فروش، زنان و پسران برهنه‌رو و نابالغ و به کرایه و قرض دادن آنها به دیگری، شریک‌اند. همه در تجاوز؛ در آزار و اذیت کردن و کشتن زنان و پسران دست دارند. در جاپان سازمان جنایت پیشه^۷ «یاگوسا»^۷ در این معاملات به همان پیمان دخیل می‌باشد که مافیای بین‌المللی «تری یاد»^۸ در چین.

این سازمان در سراسر جهان به فعالیت اشتغال داشته و علامت مشخصه آن هم کله اژدها می‌باشد. پای مافیای روسی، ایتالوی، آلبانیایی و یا مافیا و کارتل‌های مواد مخدر امریکای لاتین همه در این معاملات دخیل بوده و به داد و ستد می‌پردازند. آنهایی که قدرت‌های سیاسی و اقتصادی را به دست دارند، پیوسته خواستار ارضای خواست‌های جنسی خویش می‌باشند. بنابر مقررات و آیین «ماچیسمو»^۹ مافیای جاپانی، زنان انسان نه، بلکه شی می‌باشند. اثر بخشی این سازمان به قدری است که حتی زنانی که در سازمان‌های آنها سازمان‌دهی شده و به کار مشغول می‌باشند، به تأسی و اثرپذیری از آیین و مقررات «ماچسمویی» هم سلکان خود را توهین و تحقیر می‌نمایند.

در روان‌شناسی جنایی دو پدیده^{۱۰} «ایروس»^{۱۰} و «تانوس»^{۱۱} در کنار هم قرار دارند (در اساطیر و افسانه‌های کهن یونان ایروس خدای عشق، تانوس خدای مرگ؛ خدای که نیمش در امپراتوری مرده‌گان و نیم دیگرش در امپراتوری زندگان، زیست می‌نماید) و دست به دست هم به جلو می‌روند، یعنی یکجا و جدانپذیر می‌باشند. قدرت‌های مافیایی که دشمنان خود را می‌کشند، شکنجه می‌نمایند و یا هم‌گردن می‌زنند، در واقع تصفیّه حساب با خصم و حریف می‌باشد. یکی از دلایل که روئسای سازمان‌های بزرگ جنایت‌پیشه، زنان را در هر سن و سالی که باشند، می‌خرند، می‌فروشند و از آنها سوء استفاده می‌کنند، با آنها بدرفتاری جنسی می‌نمایند و یا آنها را به قتل می‌رسانند، و ادعای تلافی حق می‌نمایند. آنها اشکال مختلف فاحشه‌گری را ابداع و رشد و پرورش می‌دهند. همواره برای ارضای خواسته‌های جنسی، بازارهای جدیدی در می‌یابند. دسترسی پیدا کردن به ارضای خواسته‌های جنسی، مایه پیوند

Yakuza	۷
Triaden	۸
Machismo	۹
Eros	۱۰
Tanatos	۱۱

استواری بین گروه‌هایی از تصدی‌های مختلف و نظامیان می‌گردد. از همین سبب است که در کنار تجارت سلاح و مواد مخدر، داد و ستد در بازار تجارت جنسی سومین منبع پر درآمد را در جهان بار می‌آورد. چه دوشیزگان نوبالغ باشند یا پسران برهنه‌رو و یا زنانی در سن قانونی، برای‌شان اهمیتی ندارد، آنچه در خور توجه آنها می‌باشد، این است که آنها به منظور استفاده جنسی خود را تحت کنترل و نظارت، قرار بدهند، مطیع و فرمان‌بردار باشند.

در این اثر من خود را به موقف مردان در برابر زنان و قضاوت‌های‌شان در مورد چگونگی ارضای خواست‌های جنسی‌شان نیز مشغول کرده‌ام. در اظهار نظر مردان پیرامون آنچه که یاد کردیم، گاه‌گاهی، افکارشان به پژواک صدای زنانی می‌ماند که طرف‌دار تساوی جنسیتی باز می‌باشند. همواره تعداد بیشتر مردان در کشورهای که زنان تحت فشار می‌باشند و از حقوق مساوی بهره‌ای ندارند و یا دنبال زنان جوان می‌روند. و باز در همین اثر، زنانی را می‌بینم که در کنار جاده‌ها تن فروشی می‌کنند و یا به زنانی بر می‌خوریم که خود را روسپی‌های آزاد می‌خوانند. آنها در جهان سرمایه‌داری و نظام بهره‌کشی از انسان، روسپی‌گری را برای پیدا کردن نان و روزی شغل آزاد می‌خوانند. این موضوع را هم بخاطری به تحقیق و بررسی گرفته‌ام تا بحث جهانی در باره برده‌گی جنسی و روسپی‌گری را با همه ابعاد آن روشن کنم.

تحقیقات من در مورد چگونگی ارتباطات، تماس‌ها و همکاری‌های مشترک میان سازمان‌های جنایت‌پیشه، باب و روزنه کاملاً جدیدی را کشوده است. آنها چنان با خاطر جمعی و فراغت و بدون ترس از تعقیب و پیگرد، تجارت و داد و ستد خود را انجام می‌دهند، که نه تنها ترس و رعب‌آور می‌باشد، بلکه به حد اعلی آن ظن بر انگیز است و در ذهن آدمی این سوال را مطرح می‌سازد که قدرت‌های بزرگ جهان که مبارزه در برابر تجارت بر سر انسان را در رأس و صدر مسایل امنیتی ملی و بین‌المللی خود قرار داده‌اند، پس چه علتی وجود دارد که کماکان تضاد عمیقی بین سیاست انکشافی و قراردادهای تجارتی وجود دارد؟ چرا در مهاجرت‌های که به راه می‌افتد، زنان بیشتر به چشم می‌خورند تا مردان؟ چه تعداد کشورها، به بهانه انکشاف اقتصادی، اتباعش را اجازه استثمار می‌دهد؟ چرا در کشورهای مرفع جهان مانند گذشته، در برابر رفتار با مهاجرین کشورهای فقیر شفافیت وجود ندارد؟ کارخانه‌ها و فابریکه‌های که در آنها مهاجرین غیرقانونی به کار گمارده می‌شوند، چگونه به کار و عملیات تولیدی مشغول می‌باشند؟ چسان تصدی‌ها و دولت‌ها توافق می‌کنند که در کدام بخش از استثمار چشم پوشی شود؟ اینها پرسش‌های‌اند که در همچو فضایی می‌تواند برای هر انسان مطرح گردد.

این حقیقت که من یک زن هستم، تحقیق و پژوهش در این عرصه‌ها را برایم سهل و آسان نمی‌سازد، برخلاف جنسیت من معضله و مشکل اضافی را در برابرم قرار می‌دهد. هرچند که من به چهار زبان صحبت می‌کنم، مع الوصف من به ترجمان‌ها و آدم‌های میانجی، وابسته بوده و نیاز داشتم که ساکنین کشورهای مورد نظرم بوده، همه سوراخ و سمبه‌های کشور خویش، مقررات بازی و نحوه کار سندیکات‌های جنایی، کشورشان را می‌شناسند و با آنها خوب آشنا می‌باشند. خبر نگاران روزنامه‌های بین‌المللی، به ویژه مردان در انتخاب موثر رانها، آدم‌های وسیط و خبرچین و رهنمای جهان‌گردی، به من مشورت می‌دادند. هرچند که بسیاری از همکاران و هم مسلکانم تجارت بر سر زنان را بخشی از فساد اداری و تجارت سازمان یافته می‌دیدند و قبول داشتند، ولی هیچ‌کدام‌شان عمیقاً خود را به این موضوع مشغول نمی‌ساختند. آنها همه فاحشه‌خانه‌ها و سالون‌های رقص‌های عریان را که در چندین کشور صحنه نمایش روسپی‌گری اجباری می‌باشند، از نزدیک می‌شناختند، ولی هرگز در مورد آنها شک و ظنی در خود راه نداده بودند. برای یک زن به داخل یک فاحشه‌خانه و یا یک سالون رقص‌های عریان رفتن بی‌آنکه سوء تفاهمی را ایجاد کند، کار ساده نمی‌باشد. من در کمبوجیا، تایلند برما و آسیای میانه، باید راهکارهای مختلف را به کار می‌بستم تا هم سؤزن کسی را برنیانگیزم و هم خود را به خطر مواجه نسازم. در این قسمت من باید همواره عقب‌گردها و افت‌ها را پذیرا می‌گردیدم، چنانکه در کمبوجیا از کازینوی «تری یاد» چنایی‌ها که در آن دختران ده ساله و یا کمتر از آن خرید و فروش می‌گردید، گریختم.

خطر در هر کجا می‌تواند در برابر انسان خود نمایی کند، در همه شهرهایی که برای جهان‌گردان محبوب می‌باشند و با میل و علاقه در آن به سیر و سیاحت می‌پردازند. اکثر تکسی رانان و دربانان هتل‌ها، خدمات جنسی و یا به سخن دیگر کار دلالان جنسی را انجام می‌دهند؛ زیرا شبکه‌های تجارت انسان، آنها را هم به خود وابسته می‌سازند. بناً من هم هرگز اطمینان نداشتم، می‌ترسیدم که همین‌ها مرا افشا کنند. من همواره با این خطر می‌زیسته‌ام که کسی که مرا در جاده‌های کولمبو، میامی و یا هاوانا همراهی و بدرقه می‌کرد، به دسته‌های جنایت پیشه محل، در این مورد اطلاع بدهد که یک خبرنگار زن، طالب این یا آن‌گونه معلومات می‌باشد و یا می‌خواهد از آن بخش شهر دیدار نماید که دران دلالان جنسی و زنانی که به زور به روسپی‌گری کشیده شده‌اند، زنده‌گی می‌کنند.

احساس ترس من از یک طرف مرا به احتیاط می‌کشاند، اما از سوی دیگر سبب می‌شد که معلومات خود را با دقت و وسواس کامل جمع‌آوری و انتخاب نمایم. در عین حال در نهادم عجله و شتاب را نیز بر می‌انگیخت و باز احساسم به من فرصت می‌داد تا به دقت نزد خود بررسی کنم و تصور نمایم که قربانیانی که جرئت کرده‌اند، تا سرگذشت خود را به من بازگو کنند، با چه خطراتی می‌توانند، مواجه گردند. با عجله و شتاب به خاطر می‌آوردم که وقتی به عنوان زن در جامعه‌یی زیست نمایی که در آن مردان کاملاً دست بالا دارند، چه خطراتی می‌تواند متوجهات باشد؟

من با آنهایی که از همچو خطرات رسته و جان به سلامت برده‌اند و هم‌چنان با کارشناسان پای صحبت نشستم، در عین زمان کوشش می‌کردم که با اعضای سازمان‌های جنایی هم در تماس باشم، ولی از این معرکه هم رخت خویش را سلامت بیرون بکشم. در انجام کارهایم بزرگترین سرمشق و مثال اعلی من گونتر والراف^{۱۲} پژوهشگر آلمانی مؤلف کتاب "کاملاً آن پایین‌ها"^{۱۳} بود که من چند سال قبل در مکسیکو با او آشنا شدم. در آسیای میانه، جهت فرار از چنگ خطر، چندین رنگ لباس پوشیدم و هویت‌های مختلفی را برای خود برگزیدم. از این طریق بود که به کسب معلومات موفق گردیدم. در کمپوچیا با زنی که اصلاً از فلپاین بود و در کمپوچیا آدم فروشی می‌کرد، یک پیاله قهوه نوشیدم. در مکسیکو در یک رقاصه‌خانه و کافه شراب‌نوشی با زنان مهماندار و با رهنماهای جهان‌گردی از کشورهای کیوبا، برزیل و کلمبیا یکجا رقصیدم. در توکیو از یک فاحشه‌خانه جوانان دیدار کردم. مشتریان آن طوری معلوم می‌شدند که تو گویی از روی تصاویر کمیک و مسخره مکتب نقاشی جاپانی‌ها، خود را آرایش کرده و لباس پوشیده‌اند و یا لباس‌های را که راهبه‌ها برای شرکت در جشن مذهبی «له مرسیدی»^{۱۴} به تن می‌کنند و با آن در مکسیکو شهر از خطرناکترین منطقه شهر که جنایت‌پیشگان کنترل آنرا در دست دارند، عبور می‌نمایند.

هرچند که در تجارت بر سر برده همواره گپ بر سر قدرت اقتصادی می‌چرخد، با وجود آنهم تجارت بر سر برده‌گی جنسی از یک بُعد اضافی نیز برخوردار می‌باشد، یعنی که تجارت لذت جنسی، فرهنگی را بار می‌آورد که در آن برده‌گی در مقام پاسخ به فقر و نبود امکانات آموزشی و تحصیل برای میلیون‌ها زن و طفل، ظاهر می‌گردد. صاحبان قدرت در صنایع بین‌المللی جنسی، تن آدمی را شی و کالا تلقی می‌نمایند، آنهم کالایی که بدون اجازه و رخصت صاحبش مورد بهره‌گیری و خرید و فروش قرار می‌گیرد.

Günter Wallraf ۱۲

Ganz Unten ۱۳

Mercede ۱۴

"ستیف هارپر"^{۱۵} کسی که پیشوای مقدس بازاریابی و تشویق صنایع جنسی انگاشته می‌شود، طی مصاحبه‌ای که در سال ۲۰۰۹ به مناسبت برپایی نندارتون یا نمایشگاه بین‌المللی صنایع جنسی، گفته بود: «به خود زحمت ندهید و بیجا خود را نکوهش و ملامت نکنید، اینجا گپ بر سر پول است نه انسان و انسانیت. «بعداً، تحت همین عنوان او کورسی را هم برای صاحبان تصدی‌ها در بخش بازار جنسی دایر نمود. در خور یادآوری است که میلیون‌ها دالر پولی را که تصدی‌های جنسی همه ساله جهت کسب حمایت گروه‌های ذی‌نفع مصرف می‌کنند تا به پشتیبانی آنها برده‌گی جنسی یک امر عادی و روزمره جلوه نماید، آنقدر پول زیاد می‌باشد که با آن می‌توان یک کشور قحطی زده را کاملاً از چنگ قحطی و گرسنگی نجات بخشید.

قبل از آنکه من جهت تحقیق به سفر کردن آغاز نمایم، با یک جنرال متقاعد پای صحبت نشستیم. او به من گفت که برای خرید و یا فروش یک تفنگ فروشنده‌ای آن به یک خریدار، یک بسته‌بندی خوب و یک مامور فاسد و رشوه خوار ضرورت دارد. ولی بر خلاف در بازار تجارت بر سر برده‌گی، فروشنده کسی را مورد فروش قرار می‌دهد که نخست او را باید به این قناعت رسانیده باشد که جسمش ارزش بیشتر از آنچه را که مشتری برایش می‌پردازد، ندارد. تاجران انسان قربانیان بالقوه خود را بگونه‌ای در قبضه و سلطه خویش در می‌آورند که در نهاد آنها زیستن در یک زنده‌گی با وقار، پر تمکین و آزاد را می‌کشند. فقر به تنهایی زمین حاصل خیز برای به برده‌گی کشیده شدن نیست، در کنار آن ماشین دولت‌ها هم در جهان مردان و زنان را به صوب برده‌گی می‌رانند. در این قسمت سازش، هم‌دستی و توطئه دولت‌ها نباید نادیده گرفته شوند.

در این کتاب ما، جایگاه و نقش همه آنها را که در این نمایش غمگانه سهم و شریک هستند، به چشم سر می‌بینیم: تاجران برده‌گی و قربانیانی که خود را تسلیم کرده‌اند و یا آنها را که زنده مانده و از دید فکری، دماغی، و روحی هم خود را آزاد گردانیده‌اند. آدم‌های وسیط و میانجی، تاجران و معامله‌گران بخش جهان‌گردی جنسی، مشتریان و دلالان جنسی، نظامیان و مامورین فاسد و صادق را مشاهده می‌نماییم. در تمام سطوح و در همه کشورهای که من در آنها به تحقیق پرداخته‌ام، ما به مادری روبرو می‌شویم که دخترش را جهت فروختن به من عرضه داشته و یا به مادری برمی‌خوریم که حیران و سرگردان، دخترش را که سرقت و اختطاف گردیده، جستجو می‌کند. در این نوشتار شما صدا و و ناله گریه‌اش را می‌شنوید، تهدیداتی که شده و امیدواری را که دارد. همه را می‌بیند و لمس می‌کند.

اگر کسی رد پای پول‌های را که در این بازار دست به دست می‌شوند، نگیرد، به نمایش کشیدن ارتکاب عمل‌کردهای جنایت‌بار به جایی نمی‌رسد. و باز باید از این امر سردرآورده شود که این پول‌ها چگونه و در کجا، شست و شو می‌گردند و به صورت پول پاک به جریان

انداخته می‌شود؟ بخش مالی یک عامل قاطع و فیصله‌کن در انجام معاملات این بخش به حساب می‌آید. برای اینکه این پدیده را تا عمق آن بررسی و پیگیری کرده باشم، من موقف حکومت‌های مختلف را در قبال برده‌گی و روسپی‌گری به تحقیق کشیدم و بررسی کردم که قانونی ساختن و یا تحمل نمودن این پدیده برای دولت‌ها و یا حکومت‌های آن کشورهای که به آن اقدام ورزیده‌اند چه در آمد و منافع را در پی دارد. از آنها پرسیده‌ام که با حرکت از موضع فرهنگی خویش، چه موقف و موضعی در برابر روسپی‌گری دارند؟ برای نیل به این غایت، من به طور مثال به ترکیه کشور سخت مذهبی آمدم، در این سر زمین نه تنها روسپی‌گری آزاد می‌باشد، بلکه حتی دولت خود فاحشه‌خانه‌ها را تدویر و اداره می‌کند. در قطب افراطی دیگری، کشورهای نظیر سویدن قرار دارند که دلالان جنسی را مجازات و کسانی را که قربانی لذات جنسی شده‌اند، حمایت می‌کنند.

اگر میلیون‌ها انسانی که در سراسر جهان برای حفاظت و نجات برده‌گان تلاش می‌کنند، نمی‌بودند، نگارش این کتاب هم نمی‌توانست میسر گردد. در سایه همت همین انسان‌ها که از چین گرفته تا برازیل، از هند تا ایالات متحده آمریکا و از گواتیمالا تا جاپان عرصه فعالیت و ابتکار آنها می‌باشد، فعالیت‌های تحقیقی من هم به ثمر رسیده است.

این کتاب یک نقشه جغرافیایی برده‌گی جنسی عصری و امروزی را ترسیم می‌نماید. در آن به پنج اصل اساسی خبرنگاری و ژورنالیستی یعنی: به وسیله کی، چگونه، چه وقت، در کجا و چرا، در قرن بیست و یکم که در آن تجارت با برده‌گی، سلاح و مواد مخدر، پیوسته گسترش می‌یابد، پاسخ گفته شده است. اینکه ما با این جنایات چگونه برخورد می‌کنیم، وابسته و مربوط به خود ما و شهروندان جامعه جهانی می‌باشد. من امیدوارم که هر انسان بتواند و قادر بدان گردد که راهش را به صوب آزادی و امید پیدا کند و ما قادر به آن گردیم که خلع سلاح اخلاقی را که در برابر همین موضوع، بدان گرفتار آمده‌ایم و در جریان سال‌های گذشته پیوسته مطرح بود و ما را هم به خود مشغول می‌داشت، از سر بگذارانیم و از جرئت و شهامت مبارزه در برابر آن برخوردار گردیم. سرمایه‌داری جهانی شده در این مصیبت به همان پیمانۀ مقصر می‌باشد که عدم تساوی و نابرابری‌های زاده زور آزمایی‌ها و بازی‌های قدرت زورمندان. این حالت قبل از همه به گونه اثربخشی در آنجا به مشاهده می‌رسد که در فرهنگ و سنت‌های آن مناطق و یا جوامع، خشونت نهادینه شده، وجود داشته و در انتظار عامه یک رویداد عادی جلوه می‌کند. در جهان همه ساله ۴/۱ میلیون انسان که شمار زیاد آنها را زنان و د شیزه‌گان تشکیل می‌دهند به منظور استفاده جنسی به برده‌گی کشیده می‌شوند، به بازار عرضه می‌گردند، مانند متاع و مواد خام طرف نیاز صنایع در بازارهای دور و نزدیک خرید و فروش شده و به حیث تحفه و سوغات پیکش می‌گردند، مثل حیوان قربانی و یا فضله‌های اجتماعی با آنها رفتار می‌گردد.

فصل اول

ترکیه مثلث طلایی

من یکبار دیگر اسناد و اسباب سفرم را بررسی می‌کنم و می‌بینم که پاسپورت، تکت طیاره و ویزه سفر برای ترکیه را با خود دارم یا خیر؟ این دومین باری است که به آسیای میانه سفر می‌کنم. هنگام نظر انداختن به نقشه جهان، تمامی خاطرات سفر اول در ذهنم زنده می‌گردد.

یک سال قبل بود که من نخست به فنلند و بعد از آنجا روانه «سن پترزبورگ» گردیدم. توقف گاه بعدی من تفلیس پایتخت گرجستان بود. در آنجا من با «اناپولیت کوفسکایا»^۶ که شغلش خبرنگاری می‌باشد، آشنا شدم. از او در مورد پیچیده گی‌ها و دشواری‌های منطقه طالب معلومات گردیدم. من از طریق آذربایجان به ارمنستان و از آنجا به ازبکستان سفر کردم. از تاشکند و سمرقند، دیدار کردم و طی بازدیدم از این دو شهر با یکی از قدیم‌ترین و جذاب‌ترین شهرهای امپراتوری ایران کهن آشنا شدم. در جریان سفرهایم به این منطقه، ماه اکتوبر شد و با رسیدن فصل زمستان من دچار روزهای سرد و دشوار آن شدم. از آنرو با مشکل بیشتری رو برو گردیدم، زیرا از کشوری می‌آمدم که در منطق حاره قرار داشته و آب و هوایش همواره یکسان می‌باشد. در کشورهای آسیای میانه من باید سرمای زیر صفر را تحمل می‌نمودم.

بار دیگر ماه فروری را برای آغاز مسافرتم برگزیدم. در این ماه هوا دیگر آنقدر سرد و استخوان سوز نمی‌باشد که از تحمل خارج باشد. من بار دیگر به نقشه نظر میاندازم، راه سفر خود را و راندازی می‌کنم، جاهای که من از آنها دیدار می‌نمایم مسیری است که در آنها تاجران برده گی هم سفر می‌نمایند. من در نظر دارم که از لندن به ترکیه پرواز کنم و از استانبول و انقره دو شهر بزرگ آن کشور، بازدید به عمل آورم. به خاطر دیدار از این دو شهر در نهاد من احساس آمیخته با وسواس و دلهره گی موج میزند. هنوز طفل بودم که این شوق را داشتم باری دنیا را بگردم، با فرهنگ‌ها و تمدن‌های بیگانه آشنا شوم. من نزد خود فکر می‌کردم که به شهر زیر زمینی "کاپا دوکیا"^۷ بروم، شهری که اعجاب آفرین است، سنگ‌هایش تماشاگر را در تصورات و رویای‌های سحر آمیزی فرو می‌برد. مادرم به من قصه کرده بود که چگونه هنگام دیدار از آياصوفیه، عظمت و زیبایی آن، او را محسوس خویش گردانیده بود.

اساساً ترکیه پلی بین دو دنیا می‌باشد، این جمهوری علمانی، یعنی کشوری که در آن کار دین از دولت جداست، در پل زدن و وصل کردن آسیا و اروپا نقش بس مهمی را به دوش دارد. سرحداتش قابل نفوذ است، از آنها بدون کنترل می‌توان عبور نمود. من هرگز نمی‌توانم نزد خود تصور کنم که اگر مامورین سرحدی ترکیه، روزی بخواهند که سرحدات کشور خویش را کنترل کنند، چه میدان طلبی بزرگی برایشان خواهد بود. ترکیه از جانب شمال شرق با گرجستان هم‌سرحد است، در شرق با ارمنستان و آذربایجان، در جنوب شرق با ایران، در شمال با بحیره سیاه، در شمال غرب با یونان، بحیره اژه و بلغاریا، در جنوب با عراق و سوریه و بحیره مدیترانه هم‌مرز می‌باشد.

راه‌های تجارتی که از این کشور می‌گذرند، از دوران باستان تا حال تغییری نکرده است. من باید دریابم که تحرک و پویایی دسته‌های قاچاقبران چگونه می‌باشد، این تحرک و پویایی آنها که در روزگار جنایت سازمان یافته، چهره جهانی پیدا کرده، دستخوش تغییر گردیده یا خیر؟ ترکیه با داشتن قریب هفتاد و پنج میلیون نفوس در سال ۱۹۹۶ با همسایه‌گان اروپایی خویش، قرارداد آزادی تجارت را منعقد نموده است. این کشور از همان زمان به بعد، مانند اکثریت کشورهای که درهای خود را باز کرده‌اند، با دشواری‌ها و رویدادهای ضد و نقیضی مواجه می‌باشد. از وقتی که ترکیه به پای هم‌چو قرارداد رفته، در این کشور تنها تجارت مجاز و قانونی نه، بل تجارت با قاچاق نیز به شگوفایی نشسته است. هرچند که ترکیه برای کسب عضویت در اتحادیه اروپایی نامزد می‌باشد، مگر مدت‌هاست که اروپایی‌ها از دادن عضویت کامل به این کشور طفره می‌روند. گفته می‌شود که تا هنوز نتوانسته شرایط کسب عضویت اتحادیه اروپایی را پوره کند.

وقتی من وارد استانبول شدم، آغاز شب هنگام بود. زیبایی شب با درخشش ستاره‌گان و افق سرخ رنگ غرقه در خون آفتاب در شهر استانبول با چنان زیبایی جلوه‌گری می‌کرد که نفسم را در سینه بند آورد. در تکسی که با آن عازم هتل بودم شیشه‌ها را پایین آوردم، تا قدری هوای گوارا و خوش‌بو را تنفس کنم. اما به جای هوای گوارا، بوی دیزل سوخته که از موتورها بیرون می‌زد و بوی سبزیجات و هوای نمکی بحر به مشام خورد. باید گفت که هر شهری خوش‌بویی و بدبویی مخصوص به خود را دارد.

راننده تکسی از اینکه شهری بدین زیبایی را دارد، فخر می‌کرد، به همین سبب یک کمی مرا در شهر گشتاند، یا به اصطلاح چکر برد، او به من توضیح داد که ما حالا در سرحدات بین اناطولی و تاکین هستیم، این منطقه به وسیله محمره باسفور و دردانیل مرزبندی می‌گردد. پهنای بحر، سرحد بین اروپا و آسیا را می‌سازد. او با زبان انگلیسی و همان لهجه خاصی که تکسی‌ران‌ها در صحبت با جهان‌گردان و تماشاگران از آن استفاده می‌کنند و مخلوطی از کلمات و لهجه‌های مختلف می‌باشد،

صحبت می‌کرد. به من گفت: «ما به زودی در اتحادیهٔ اروپایی پذیرفته می‌شویم.» رانندهٔ تکسی به من اطمینان داد که: «اینجا همه چیز خوب است، در ترکیه مسلمانان، یهودیان، مسیحیان، لادینان و پروتستان‌ها با صلح و سلم در کنار هم دیگر زیست می‌کنند. به همه احترام گذاشته می‌شود، از همه خوش آمدید به عمل می‌آید.» از گفتار او این طور برمی‌آمد که گویا وظیفهٔ دینی خود را انجام می‌دهد. در همان دم که او این موعظه را می‌کرد، من در دلم با خود می‌خندیدم و در بارهٔ اعلامیه‌ها و گزارش‌های سازمان بین‌المللی نویسنده‌گان «پن»^{۱۸} که همواره جهت حفاظت و ابراز آزادهٔ فکر و اندیشه، پا پیش می‌نهد و به زندان افگندن و محبوس نمودن خبرنگاران و نویسنده‌گان ترکی را محکوم می‌کند، به خاطر می‌آوردم. ولی در مقابل گفتار رانندهٔ تکسی خاموشی اختیار کرده، به این مقوله فکر می‌نمودم که دنیا تنها سیاه و یا سفید نیست. کشورهای جهان به همان سان متنوع، گوناگون و بغرنج و حیرت آفرین هستند که ساکنانش متنوع، گوناگون، پیچیده و مغلق می‌باشند.

برخورد فوق‌العاده دوستانهٔ انسان‌ها، تبسم‌های گرم‌شان و چشمان زیبای بکس بردار جوانی که در درب هتل از من پذیرایی نمود، صدای گیرا و رفتار با نزاکت کارمندان هتل که با سلطهٔ کامل به زبان انگلیسی به من خوش آمدید گفتند، همه باعث آن شد که من خود را راحت و آسوده احساس کنم. در ضمن من با خود به این فکر مشغول بودم که وقتی کسی روشنایی را نشانسد، نمی‌تواند تاریکی و سیاهی را ببیند. باید پذیرفت که در هرکجا انسان‌های خوب و بد پیدا می‌شوند. من امیدوارم که برخی از آن دو صد هزار زن و دوشیزه‌ای که در ظرف پنج سال اخیر در ترکیه به قاچاق آورده شده‌اند، با انسان‌های خوش سلوک و خوش رفتاری مواجه گردیده باشند که با آنها مثل یک انسان برخورد کرده، به روی‌شان لبخند زده و به آن‌ها این احساس و قوت قلب را داده باشند که آن‌ها در این جهان پهناور بیگانه و تک و تنها نیستند.

من به «اویگن شولگین»^{۱۹} کسی که یک خبرنگار و نویسندهٔ فوق‌العاده چیره‌دست و انسان منحصر به فرد می‌باشد، تیلیفون زدم. او در سال ۱۹۴۱ از یک مادر روسی و پدر ناروییژی به دنیا آمده است. او در افغانستان و عراق زنده‌گی نموده و حالا در استانبول به سر می‌برد. او در اینجا به حیث منشی سازمان بین‌المللی نویسنده‌گان (پن) کار می‌کند. در جریان تدارک سفرم، «اویگن» با یک عده خبرنگاران که دید انتقادی دارند و یا کسانی که از آن‌ها به طور سری می‌شد، معلومات بدست آورد، تماس‌هایی را بر قرار نموده بود. این دوست با پاکدلی و صمیمیت از من مواظبت و مراقبت می‌نمود. من هم به نوبهٔ خود او را از محل ملاقات و با کسانی که قرار و وعده دیدار

می‌داشتم، آگاه می‌ساختم و او را در جریان صحبت‌ها می‌گذاشتم؛ تا اگر برایم حادثه یا واقعه پیش آید و یا دچار مصیبت و بلیه شوم، او بداند که در کجا هستم و چگونه مرا جستجو کند و کمک نماید. اگر او در قسمت تأمین امنیتم کمک نمی‌کرد و صلاح و مشورت نمی‌داد، کاملاً پیدا بود که تحقیقات و پژوهش‌های من کمتر می‌توانست به نتایج موفقیت‌باری، نایل آید.

شخصی برای کسب معلومات

در ناحیه بنام «ماسلک»^{۲۰} هستم، یعنی آن منطقه‌ای که بومی‌های شهر آنرا «منهاتن»^{۲۱} استانبول می‌خوانند. آفتاب کم‌نور زمستانی آهسته آهسته رو به غروب می‌رود، ساختمان‌های رفیع و عصری این منطقه مالی استانبول شاهد در باز بودن ابواب این شهر نیمه آسیایی و نیمه اروپایی به روی جهان می‌باشد. هوای سرد زمستان ساکنین شهر را به جای گردش در شهر به سوی نشستن در کافه‌ها می‌راند تا به چلم و تنباکو و قهوه تیره و سیاه ترکی دسترسی پیدا کنند و از شر سرما رهایی یابند. در این منطقه شهر بوی کباب گوشت گوسفند هم به مشام می‌رسد. یک عده زنان جوان لاغر اندام که به سبک ایتالوی‌ها و یا فرانسوی‌ها دامن‌های کوتاه به تن و موزه‌های بلند به پا دارند و جراب‌های بلند چسپ که در عین حال پتلون هم می‌باشند، پوشیده‌اند، تفاخر و خود آگاهی اتکاء به خود را، علناً به نمایش گذاشته و وارد همین کافه‌ها می‌گردند. برخلاف عده دیگری چنان در خود فرو رفته‌اند که توگویی غرقه در چرت زدن می‌باشند؛ لباس‌های فاخره به تن ندارند اما سرهای خود را با دستمال‌های ابریشمین بسته‌اند و از جلو چشمانم این سو و آن سو می‌گذرند. مردان جوان شیک‌پوش که بوی عطر و یا ادوکلون‌شان از دور به مشام می‌رسد، آراسته و فیشن کرده با دریشی‌های مفشن از نوع «هوگو-بوس»^{۲۲} که قسماً اصلی و بعضی‌شان هم بدلی و تقلبی می‌باشد، با هم دیگر بغل‌کشی می‌کنند و با بوسه‌های گرم دوگانه مردانه که از پدر بزرگان‌شان به آنها به ارث رسیده، گونه‌های هم‌دیگر را می‌بوسند. فضای کافه را نوای موزیک پاپ ترکی در خود غرق کرده است. صدای خواننده زن، پراکمی هم به یاد «برتنی-سپیرس»^{۲۳} می‌اندازد.

من در مقابل بار کافه‌ای ایستاده‌ام، «بیر» یا آجیو ترکی می‌نوشم و به انتظار کسی هستم. قرار است این شخص معلومات سری را به من بدهد. دیری نپایید، دیدم که مرد درشت اندام

Maslak ۲۰

۲۱: یکی از پنج ناحیه شهر نیویارک که از لحاظ سیاسی اقتصادی و فرهنگی در جهان شهره می‌باشد Manhattan

Hugo-Boss ۲۲

Britney Spears ۲۳

خوش قیافه با رنگ جلد قهوه‌ای روشن و موهای کوتاه قیچی شده، در حالی که کرتی چرمی به تن داشت، وارد کافه شد. او هم و در کنار من در مقابل بار کافه ایستاد. بینی اش از شدت سرما سرخ شده بود. هنگامی که دستمال گردن خود را از گردنش دور می‌کرد، بی آنکه به من نگاه کند، به گپ زدن شروع کرد و نام مرا به زبان آورد. او هم برای خود یک آبجو فرمایش داد.

از گوشه چشمش به من نظر انداخته به زبان فرانسوی غم غم کنان گفت: «ما در اینجا نمی‌توانیم با هم دیگر گپ بزنیم. ما فردا با هم دیگر در یک هتل پنج‌ستاره ملاقات می‌کنیم.» من کارت هوتلم را از دستکولم برون آورده، به او دادم. او نخست به آن نظر انداخت، بعد مرا ور انداز نمود و باز بار دوم به کارت نگاه کرده گفت: «این هتل در ناحیه تایا خاتون قرار دارد.» من در پاسخش گفتم: «بلی هتل کوچکی است که در آن صرف گردش گران و جهان‌گردان اقامت دارند.» «ساعت نه صبح خانم! تنها خودت باشی.»

پول آبجو خود را پرداخت، ولی یک شوپ آن را هم ننوشیده بود. با عجله و شتاب از کافه برون شد، بی آنکه به این طرف و آن طرف نگاه کند، یک‌راست سوار قطار شهری گردید. محمود مامور پولیس است. خبرنگارانی که همکارانم می‌باشند، به من گفته‌اند که او یکی از ماموران خوب پولیس ترکیه به حساب می‌آید. محمود از طرف «آی او ام»^{۲۴} (سازمان بین‌المللی مهاجرت) آموزش فنی و حرفوی دیده، به یک گروه خاص قوای ضربتی تعلق دارد که در ترکیه بر ضد تجارت انسان مبارزه می‌کنند. وزارت خارجه آمریکا هم سالانه با پرداخت هفت میلیون دلار از مبارزه بر ضد تجارت انسان حمایت و پشتیبانی می‌نماید. مالیه دهنده‌گان کشور ناروی هم با دادن پول از این مبارزه جانبداری و پشتیبانی می‌کنند. محمود یک تُرک علمانی است و برای مامور شدن در دستگاه پولیس ترکیه به گونه خاصی آموزش دیده است. او به مبارزه رسمی که از طرف دولت ترکیه در مقابل سوء استفاده جنسی از زنان به عمل می‌آید، اهمیت قایل نیست و آن را یک امر پوچ و میان‌تهی می‌داند. به همین سبب او پس از ماه‌ها جر و بحث و گفت و شنید، با کسی که مسوولیت تماس‌های مرا با او به دوش داشت، سرانجام موافقت می‌کند که با من دیدار نماید. همان کسی که مسوولیت آماده ساختن دیدار ما را عهده داشت، به من اطلاع داد که محمود بالاخره جهت مصاحبه با من ابراز آمادگی نموده است.

من در هتل کوچکی که اقامت داشتم، با یک پیاله قهوه بسیار خوب ترکی انتظار او را می‌کشیدم. در میزی که در پهلوی من بود یک دسته از تماشاگران اسپانیوی نشسته بودند که با حرارت و هیجان با همدیگر صحبت داشتند. وقتی که رهنمای جهان‌گردی آنها آمد همه به پا خاستند، از من خواستند که نمی‌خواهم در گردش شهر، آنها را همراهی نمایم، من با تبسم دعوت آنها را رد کردم. خانمی که از منطقه سیلویای اسپانیه بود، این نظر را داشت که من به خاطر رد دعوت به گردش با آنها، حتماً دچار پشیمانی می‌شوم. من به او گفتم که تو راست می‌گویی، یقیناً که من پشیمان می‌شوم. من دوستانه از آنها وداع کردم و به این فکر بودم که این جهان‌گردان احتمالاً در جاده‌ای راه خواهند سپرد که موازی به «محله چراغ‌های سرخ» یعنی محل اقامت و کار روسپیان می‌باشد. بی آنکه بدانند که در پشت پنجره‌ها و شیشه‌های منازل که آنها از کنار آن می‌گذرند، برده‌گان جنسی زندانی هستند.

من در بار هتل یعنی جایی که برای مشروب نوشیدن می‌باشد، منتظر نشسته‌ام. این سالون با میز و چوکی‌ها یا بهتر گفت مویل و فرش بسیار قشنگ و جذابی که مرا به یاد قصرهای ترکیه می‌انداخت، فرش و آرایش گردیده بود. کوچ‌ها یا آرام چوکی‌ها رنگ عسلی با پشته‌های بافته شده و گلکاری پر از پنبه، چشم هر بیننده را به خود جلب می‌کرد. در سالون روشن و پر فروغ، امواج آرام موزیک طنین افکن بود. فضای بار به گونه‌ای بود که این امر را نفیه نمی‌کرد که در اینجا به زودی کسانی سر صحبت در باره تجارت با انسان را باز می‌نمایند. اندکی بعد مامور پولیس وارد سالون شد، مرد جوانی که در دفتر پذیرایی بود، بسیار دوستانه و محترمانه به او سلام کرد، ولی مامور پولیس به او توجه و اعتنایی نکرد.

با جدیت که او در کنار من ایستاد، فضای متشنجی را بار آورد. من از او خواهش کردم که بنشیند، ولی او به من نگاه کرده با صدای آرامی گفت: «اگر کسی بداند که من به تو اطلاعات و معلومات را که محرمانه می‌باشد، افشا می‌نمایم، اگر مرا نکشند، یقیناً که در زندان می‌پوسم؛ زیرا همچو کاری خیانت به وطن می‌باشد و بر خلاف نظم و قوانین انضباطی دستگاه پولیس عمل می‌نمایم. دولت ما بدین نظر است که رسانه‌ها دشمن ما می‌باشند و ما نباید به رسانه‌ها اعتماد داشته باشیم.» در پاسخش گفتم، می‌دانم، قوانین جزایی ترکیه بیش از هزار خبرنگار و نویسنده را در پشت میله‌های زندان جا داده است، زیرا آنها قصد داشتند، دید و نظر خود را در مورد حکومت ترکیه بیان بدارند. معروفترین قربانی دولت ترکیه «اورهان پوماک» برنده جایزه نوبل برای ادبیات می‌باشد. هرچند که دولت اعلام داشته قوانین خود را به سلک و سیاق قوانین اتحادیه اروپایی درآورده، ولی محاکم ترکیه مانند گذشته در مقابل خبرنگاران رفتار می‌کنند و حکم زندان صادر می‌نمایند. «پوماک» کسی می‌باشد که در مورد قتل عام

مليون‌ها ارمني و ده‌ها هزار گُرد که در سال ۱۹۱۵ در ترکیه پیش آمد، قلم میزد و به افشاگری می‌پرداخت. به عقیده قاضی که او را محاکمه می‌نمود، پوماک با این اقدام خویش به غرور مردم ترکیه توهین و تحقیر نموده است. به همین سبب سه سال باید در زندان بنشیند.

ما یک چاینک بزرگ چای سیاه را فرمایش دادیم، در جریان صحبت محترمانه می‌خندیدیم. ناگهان او به خاطر کمره اتوماتیک که در گوشه سالون هتل نصب بود، خاموشی اختیار نمود. با پیش آمدن همچو وضع من به‌طور جدی از او خواهش کردم که پس بهتر است به اتاق من برویم، هرچند که بسیار کوچک است ولی در آن یک میز و یک چوکی جا گرفته است. او از من پرسید که در مورد فساد اداری و تجارت انسان در ترکیه چه می‌دانم. وقتی من به او تشریح می‌کردم، می‌دیدم که به دقت گوش فرا داده است. دفعه‌ای از من خواهش کرد که اجازه دارد کرتی خود را بکشد، من سرم را به علامت مثبت تکان دادم و اصرار ورزیدم، اما وقتی تفنگچه‌ای را در سلاح‌دانی که مخصوص پولیس‌ها می‌باشد، دیدم، برای چند ثانیه‌ای سر نخ از کفم بیرون شد، با قلم خودکار در دست و کتابچه بر سر زانوهایم، خشکم زد، مات و مبهوت شدم. باید در این مورد فکر می‌کردم که من در ترکیه هستم، در یک اتاق هتل با یک مرد مسلح تنها نشسته‌ام و از این دیدار هم تنها او و من اطلاع داریم و بس، کس دیگری از آن چیزی نمی‌داند. او عصبانیت و نا آرامی مرا درک نمود، بلا فاصله موضوع صحبت را عوض کرد. از همسر خود به من سخن گفت و یادآور گردید که همسر او زن بی‌نهایت با ارزشی می‌باشد. این مامور پولیس گفت که در جای کارش در سازمان بین‌المللی مهاجرین با او آشنا شد. در جریان این صحبت ما هردو عمیقاً نفس کشیدیم و سر انجام خاموشانه با هم پیمان اعتماد بستیم. ما خبرنگاران بدون همچو تعهد و پیمان نمی‌توانیم زنده‌گی کنیم.

در حالی که تجارت بر سر زنان در سطح جهان فزونی گرفته، کارشناسان ابراز تعجب می‌کنند که چرا پولیس ترکیه در قضیه کشف به برده‌گی کشیده شدن زنانی که از کشورهای چون روسیه، مالدیو، گرجستان و قرغزستان به قاچاق آورده شده‌اند، به موفقیت کمتری نایل آمده است. با این وضع مسلماً این سوال پیش می‌آید که چطور ممکن است که پولیس ترکیه، چنانکه در نظر دارد، در ظرف دو سال قاچاق انسان را به نیم کاهش بدهد؟ و چرا در ترکیه پیرامون تجارت بر سر انسان هیچ آمار و ارقامی وجود ندارد؟

محمود با دو انگشت یعنی با شصت و انگشت اشاره، پیاله کوچک چای را به دهن برد، از آن یک شوپ چای را قُرت زد. در حالیکه سخت به بوت‌هایش خیره گردیده بود، به من توضیح داد که ترکیه جهت عضو گردیدن در اتحادیه اروپایی حاضر است، در پای هر قرارداد

بین‌المللی امضا بگذارد و پیشنهاد بررسی و تحقیق در مورد چگونگی رعایت حقوق بشر را در کشور خود، قبول کند. در عین حال ترکیه به خاطر مبارزه در برابر قاچاق انسان، اردو و نیروی‌های امنیتی خود را هم تقویت نموده است. با وجود اینها، محمود به این نظر بود که:

«برای رؤسای دستگاه پولیس و اردو، فاحشه‌گری یک معامله داد و ستد است و آنها خودشان از جمله خریداران این متاع می‌باشند. مسوولین مقامات امنیتی بدین نظر اند که آمریکایی‌ها و کشورهای شمال اروپا، وقتی از برده‌گی جنسی صحبت می‌کنند، اصلاً هدف‌شان فاحشه‌گری قانونی می‌باشد. خانم! رؤسای پولیس و اردوی ما این دید را دارند که همچو مسایل معضله آنهاست، نه مشکل ما. همه اینها سوال، نگرش و تصویری است که انسان‌ها از یک شی واحد دارند. به‌طور مثال، تعداد زیادی تماشاگران و جهان‌گردان نارویژی و سویدنی که به دنبال ارضای خواسته‌های جنسی خویش می‌باشند، در کشور خود سراغ روسپی را نمی‌گیرند، اما در اینجا چون فاحشه‌گری قانونی است و هیچ‌کس هم آنها را نمی‌شناسد، دنبال فاحشه‌ها می‌گردند.»

با این بحث خود او، در واقع میخ را درست به فرق بحث‌هایی کوبید که پیرامون برده‌گی جنسی، در سراسر جهان مطرح بحث می‌باشد. محمود با اطمینان به من گفت که به آن پیمانه گسترده که فاحشه‌گری از طرف دولت حمایت و یا سازمان‌دهی می‌گردد، هر کوششی که جهت فرق گذاشتن و جدا ساختن قربانیان فاحشه‌گری اجباری و فاحشه‌گری حرفوی به عمل آید، کوششی است عبث و محکوم به شکست. او به من توضیح داد که:

«همیشه چنین بوده که مافیای روسی و البانیایی با سازمان‌های جنایت‌پیشه ترکیه همه با هم مشترک‌الکار می‌کنند، تا زنان را از یک جا به جای دیگر قاچاق کنند و سرانجام به فحشا بکشانند؛ پیوسته همین‌طور بوده، البته با یک تفاوت کوچک و آن اینکه: امروزه ملت‌های به اصطلاح متمدن جهان فیصله کرده‌اند که در برابر این جنایت به مبارزه پرداخته شود، نتیجه‌ای را که بار آورده، این می‌باشد که داد و ستد بر سر فاحشه‌گری برای همه جوانب ذیدخل در آن، سود آورتر گردیده است. برای تاجران انسان، برای آنهایی که عکس‌های سکسی عریان تهیه می‌نمایند، آنهایی که زنان را فریب می‌دهند و برای آنان خواب و خیال‌های غلط و اشتباهی را سودا می‌کنند. از زمان شروع جنگ در افغانستان و عراق تجارت با تریاک، سلاح و زنان، بیشتر گل کرده و رونق شایان یافته است. اما در این مورد، هیچ‌کس لب به سخن نمی‌گشاید. شما خواهید دید که در ظرف چند سال آینده، چشم‌ها و افکار عامه باز خواهد شد و در خواهند یافت که با فروش زنان در منطقه، دهشت افکنان و شرکت‌های امنیتی خصوصی

آمریکایی، چه مبالغ هنگفت پول را به جیب زده‌اند. "یاکوسا" سازمان مافیایی جاپان، ماده مخدره "امفی تالین" را که از مواد کمیایی ساخته می‌شود، از عراق می‌خرد، به جاپان ایتالیا و ایالات متحده آمریکا قاچاق می‌برد، در عین حال همین مافیا دوشیزه‌گان را هم از سراسر جهان می‌خرند.»

چند ماه بعد، وقتی من این سطور را در کامپیوترم تایپ می‌کردم، تفریح کوتاهی نموده به عکس‌ها نگاه کردم و به صداهایی که ثبت کرده بودم، گوش فرا دادم. این مصاحبه‌ها را چهار هفته بعد از سفرم به ترکیه ثبت کرده بودم، صحبت‌هایی است که با یک خانم از آمریکا و دیگری از کولمبیا انجام داده‌ام. اینان زنانی‌اند که از طرف مافیای جاپانی در «توکیو»، «اوزاکا» و «بریاکوسا»، فروخته شده بودند و باز قصه یک دوشیزه مکسیکویی است که از طرف آنها به قتل رسیده است. اگر کسی خواسته باشد که در این موارد معلومات به دست آورد، می‌تواند این کار را بکند ولی مشکل عمده این می‌باشد که وقتی صحبت بر سر جهانی شدن برده‌گی دور می‌زند، حکومت‌ها چشم‌های‌شان را می‌بندند یا به آن افق‌های دور نگاه می‌کنند و چنان وانمود می‌نمایند که نه چیزی دیده‌ایم و نه چیزی شنیده‌ایم.

من به محمود در مورد ملاقات و دیدارم با داکتر «مختار چوکار» مدیر «منابع بشری بنیاد انکشاف»^{۲۵}، سازمانی که مسوولیت و سرپرستی و غم‌خواری از قربانیان تجارت بر سر زنان را بدوش دارد، گزارش دادم. دفتر این سازمان در استانبول است، من در همین دفتر با این طیب دیدار داشتم. «چوکار» آدم جدی و موقری است، مگر در وضعی نبود که هنگام صحبت با من حتی برای یک‌بار هم که شده به چشمان من نگاه کند و یا به رویم نظر اندازد. او تأیید کرد که بسیاری از زنان جوان از مالدیو، روسیه و سایر کشورهای هم‌جوار ترکیه، نخست در کشورهای خودشان به زور به روسیه‌گری کشیده می‌شوند، بعداً به ترکیه می‌آیند. زیرا تاجران برده در ترکیه، پیدا کردن کار خوب و پول زیاد را برای‌شان وعده می‌دهند. ولی وقتی وارد ترکیه می‌شوند، به یکباره‌گی خود را کاملاً یکه و تنها و بی پول و پسه در می‌یابند. مگر آنها یک چیز را می‌دانند و آن اینکه: «مردان ترکی کشته و دیوانه معاشقه با زنان اروپای شرقی که موهای طلای و سرخ رنگ و پوست جلد روشن، ساق‌های بلند دارند، می‌باشند.» زنان فاحشه‌ای که اصلاً از ترکیه هستند، تعدادشان چندان زیاد نمی‌باشد. ترک‌ها مردم پابند سنن دینی و اخلاقی خود هستند. در خانواده‌های مذهبی این رویداد که دختر خانواده فاحشه شود، اصلاً غیر قابل تصور می‌باشد. در قانونی که در سال ۱۹۳۰ وضع گردیده برای زنان شوهردار و مادران، فاحشه‌گری ممنوع قرار داده شده است.

زنان و مردان خارجی که در ترکیه به روسپی‌گری و مشاغل مربوط به آن دست می‌یازند، کاملاً خود را فاحشه احساس می‌نمایند و آنرا در خود هضم کرده‌اند. بنابر معلومات و اظهارات، زنانی که از چنگال قاچاق‌چیان و صاحبان فاحشه‌خانه‌ها نجات داده شده‌اند، ۴۰ فیصد گردش‌گران که برای ارضای خواسته‌های جنسی به تماشگرگی و جهان‌گردی می‌پردازند، از کشور روسیه می‌باشند. داکتر «چوکار» به من توضیح داد که بسیاری از روسپیان مستقلاً کار می‌کنند و از این طریق پول پس انداز می‌نمایند، و قتیکه پولیس اقدام به کشف تعقیب و دستگیری آنها می‌کند و از این ناحیه تحت فشار قرار می‌گیرند، هیچ اقدامی برای جلوگیری از اخراج خود از طرف پولیس نمی‌کنند. در استانبول در جای که اقامت اختیار می‌کنند، به‌طور متوسط دو هفته را سپری می‌نمایند (البته بعضی‌شان تا شش ماه هم می‌مانند) بعد از آن به وطن خود نزد خانواده و اطفال خویش برمی‌گردند و بار دیگر در فقر و گرسنگی و مسکنت به زنده‌گی می‌پردازند. به سبب همین فقر و ناداری، بسیاری‌ها کوشش می‌کنند که بار دیگر به ترکیه بیایند. در سرحدات ترکیه با اخذ ۱۵ دالر از آنها، برای‌شان ویزه داده می‌شود. از ترکیه عده‌شان به یونان و یا ایتالیا سفر می‌کنند، بعد مافیای البانیا آن‌ها را به انگلستان یا فرانسه می‌برد. داکتر می‌گوید، مسلماً که سفرشان مفت و مجانی نیست. اما بسیاری از این زنان به هر شرایطی که پیش آید، به آن تن در می‌دهند تا مگر بتوانند به فامیل خود پول بفرستند.

آسوده خیالی و بی دغدغه‌گی داکتر چوکار برای من تعجب آور بود و هم‌چنان موضع گیری‌هایی را که او در قبال این قضایا داشت و با چه تمسخری در مورد «ناتاشا» ابراز نظر می‌کرد، مرا دچار حیرت زده‌گی کرده بود. داکتر نگاه‌های تعجب آمیز و بیگانه‌وار مرا درک کرد و در پاسخ بدان، به نکته خاصی اشاره کرد: «خانم لیدیا! ببینید بعضی اوقات خارجی‌ها بی آنکه فکر کنند، رسوم و عنعنات ما را محکوم می‌نمایند.» در همین ضمن او از چوکی خود برخاست و سگرتی را روشن نمود، دودش را از پنجره به بیرون پف زد؛ میزی که من به دورش نشسته بودم درست پنج متر از او فاصله داشت. پس از پف کردن سگرتش، به سخنان خود ادامه داده گفت: «مثالی را می‌آورم امروزه بسیاری‌ها در این مورد بحث می‌کنند که در ترکیه زنان چادر بپوشند یا نه؟ شما شاید آنرا زاده فکر محافظه کارانه جامعه مردان بدانید، (اما من همچو چیزی نگفته بودم) پوشیدن چادر چیز خوبی است، از برکت چادر حتی زنان خانواده‌های محافظه کار و جزمی هم می‌توانند از خانه بیرون شوند.» او به من اطمینان داد که: «این یک اقدام و تدبیر اناث اندیشانه می‌باشد اینها رسوم و عنعناتی‌اند که اگر کسی نتواند آنها را به درستی درک کند و بفهمد، به زودی می‌تواند غلط تعبیر و تفسیرش کند.» او در حالی که این مطلب را توضیح می‌داد، ته مانده سگرت خود را از کلکین بیرون انداخت. در ترکیه

روی هم رفته سه هزار زن در کار و بار ارضای جنسی مردان مصروف می‌باشند؛ اینها رسماً در دفتر ثبت، ثبت نام گردیده‌اند. در فاحشه‌خانه‌های رسمی یا دولتی ۱۳۱ زن فاحشه که در سه ساختمان جداگانه ره‌ایش دارند، به روسپی‌گری اشتغال دارند. زنان خارجی که در ترکیه اقامت دارند و دست به فاحشه‌گری می‌زنند، در فاحشه‌خانه‌های غیر رسمی و خانه‌های شخصی به این کار مبادرت می‌ورزند.

وی به من توضیح داد، کسانی که به حیث جهان‌گرد و سیاح به ترکیه می‌آیند و در اینجا به ارضای خواسته‌های جنسی خود می‌پردازند، نحوهٔ عمل‌کردشان چه‌سان می‌باشد. او گفت: «در این قسمت ترکیه از بقیه جهان تفاوتی ندارد. مشتری‌های جنسی ثروتمند در یک هتل پنج ستاره قیمت‌ترین دختران را از طریق تیلیفون نزد خود می‌خواهند.» نواحی که اکثریت جهان‌گردان در آنها به گشت و گذار می‌پردازند و یا در نزدیکی قشله‌ها و یا پادگان‌های نظامی قرار دارند، مانند آهن‌ربا و مقناطیس، فاحشه‌ها را جذب می‌کنند؛ یعنی که روسپیان پیوسته برای رفتن و ایستادن در همچو جاها بی‌اختیار به صوب آن کشیده می‌شوند. البته او به‌طور قطع نمی‌توانست اعداد و ارقام مشعر به تعداد فواحش خارجی را در ترکیه تأیید کند، ولی می‌گفت که حدس زده می‌شود که در حدود صد هزار زن خارجی در ترکیه به فاحشه‌گری مشغول می‌باشند. در موسسهٔ «سرپرستی و غمخواری از قربانیان تجارت جنسی» که در آن «چوکار» کار می‌کند و در سال ۲۰۰۵ بنیان‌گذاری گردیده است؛ در ظرف پنج سال از ۴۰۰ تن قربانیان تجارت بر سر انسان، سرپرستی و مراقبت به عمل آمده است. در هیچ کدام از این چهار صد فقره اشاره به آزار و اذیت شدید و سنگین جسمی به عمل نیامده است. ولی این مطلب اظهار گردیده که تاجران انسان و دلالان جنسی از لحاظ روحی روسپیان را شکنجه می‌نمایند و برخی از مشتریان هم هنگام مقاربت جنسی، در برابر روسپیان از قهر کار می‌گیرند. تاجران انسان به‌خاطر مراقبت صحی، از مشتریان خویش، زنان را انتی‌بیوتیکوم بیچکاری می‌کنند؛ اما این تدبیر مآل اندیشانهٔ آنها زنان فاحشه را به بزرگترین مشکل و دشواری صحی مواجه می‌گرداند، زیرا رفته‌رفته در مقابل این دوا معافیت پیدا می‌کنند.

نیمی از زنانی که به‌طور غیر قانونی به ترکیه می‌آیند، پای‌شان در شبکه‌های فاحشه‌گری گیر می‌افتد. به اساس گزارش سازمان بین‌المللی مهاجرت (آی او ام) در پنج منطقهٔ ترکیه که در آنها دوشیزه‌گانی از کشورهای چین، فلپین و سریلانکا به زور و توسل به قهر، به روسپی‌گری کشیده شده بودند، از بند فاحشه‌خانه‌داران آزاد گردانیده شده‌اند.

دولت‌ها در این رابطه غالباً ظاهر فریبی و دورویی پیشه می‌کنند، به‌طور مثال ترکیه به کشور هم‌جنس‌باز و بچه‌بازی شهرت دارد و به همین سبب تماشاگران و جهان‌گردان هم‌جنس‌باز را به صوب خویش می‌کشد. اما از دید دولت ترکیه هم‌جنس‌بازی رفتار گناه‌کارانه و خطای نابخشودنی است. کسی که به ارتکاب عمل هم‌جنس‌بازی علناً اعتراف نماید، مجازات می‌گردد. مگر حدس زده می‌شود که در فاحشه‌خانه‌های غیرقانونی هم‌جنس‌بازی، برای ارضای خواست جنسی هم‌جنس‌بازان تا دو هزار انسان آماده خدمت می‌باشند. این بازار تا بدان حد گرم است که مشتریان می‌توانند، به‌جای پول نقد از طریق کارت بانکی خود، پول بپردازند. در این میان منظر «چوکار» را در بارهٔ قانونی گردیدن فاحشه‌گری در ترکیه جویا می‌شوم. او به ممنوع ساختن آن مخالفت نشان می‌دهد. از دید او ممنوع قرار دادن آن برای ترکیه بدیل و گزینه نمی‌تواند باشد. او می‌گوید: «به عقیدهٔ سازمان ما فاحشه‌گری نوعی توسل به قهر در برابر زنان می‌باشد ولی تحت شرایط کنونی فاحشه‌گری گویا یک نوع در قید حیات ماندن و خود را زنده نگهداشتن به حساب می‌آید. ما از فاحشه‌ها به عنوان انسان حمایت و پشتیبانی می‌کنیم، اما از چیزی که پشتیبانی نمی‌نماییم تجارت بر سر انسان است.»

«چوکار» بدین نظر می‌باشد که منع قرار دادن آن زمینه را برای رشد و گسترش بیشتر فاحشه‌گری اجباری فراهم می‌آورد و آنرا افزایش می‌دهد. وقتی من از او پرسیدم که آیا فرهنگ ترکیه، تجارت کردن بر سر زنان را تحمل می‌کند یا خیر؟ «چوکار» سکوت کرد و هیچ چیزی نگفت. در مقام پاسخ یک رسالهٔ معلوماتی را که سازمان او تهیه کرده بود، به من داد و در مورد یک برنامهٔ حمایتی جهت حفاظت از بیماری ساری ایدز سخن گفت.

داکتر «چوکار» به من توضیح داد که زنان به میل و اختیار خود به فاحشه‌گری می‌پردازند، اما محمود کاملاً مخالف این دید، می‌باشد. به نظر او عدهٔ خیلی از زنان خوش‌به‌رضا به فاحشه‌گی روی می‌آورند. اکثر زنانی که از کشورهای دیگر به ترکیه می‌آیند، به امید کار پیدا کردن به این کشور سفر می‌کنند، می‌خواهند به حیث خدمه در هتل‌ها و رستوران‌ها و یا در منا زل مردم برای خود کار آبرومندی را پیدا کنند. پولیس هم تصدیق نمود که هیچ یک از زنان خارجی در ترکیه به میل و ارادهٔ خود، راه روسپی شدن را پیش نگرفته‌اند. آنها در ترکیه به دنبال کار می‌باشند، به جز از زنانی که معشوقهٔ مردان ثروتمند زن‌دار می‌گردند و آنها خرچ و مصارف زنده‌گی‌شان را می‌پردازند؛ بقیه همه می‌خواهند از دست‌مزد خود زنده‌گی نمایند. تعداد زنانی که معشوقهٔ مردان مزدوج می‌شوند، هم کم نمی‌باشند. منابع ترکی تأیید می‌کنند که در ترکیه و اکثر کشورهای اسلامی دورویی و با اخلاق دوگانه زیستن، فاحشه‌گری و بی‌وفایی به همسر

را رشد و تقویت می‌بخشد. به اساس گزارش اخیر پروژه حفاظوی پوهنتون/دانشگاه «هاپکنز» آمریکا، در ترکیه دوصد باند یا دسته اختطاف و قاچاق زنان فعال می‌باشند. این دسته‌ها در کار ربودن، به قاچاق بردن و اختطاف کردن زنان و دوشیزه‌گان، کارکشته و متخصص گردیده‌اند. به اساس معلومات سازمان مهاجرت (آی او ام) بین سال‌های ۱۹۹۹ و ۲۰۱۰ چهار میلیون انسان برای برآورده شدن اهداف مختلف به ترکیه قاچاق آورده شده‌اند. اکثریت زنان از کشورهای آذربایجان، گرجستان، ارمنستان، روسیه، اوکراین، مونته‌نگرو، ازبکستان و مالدیو می‌باشند. در همین مورد من باید اضافه کنم که سازمان مهاجرت در قسمت کشف و آزاد ساختن زنان از قید قاچاق چنان به بزرگترین موفقیت‌ها دست یافته است. برای مقایسه یاد آور می‌شویم که مامورین ترکی بین سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۸ صرف ۹۹۴ واقعه مربوط به فاحشه‌گری و تجارت بر سر انسان را کشف کرده بودند.

به اساس گزارش دوازده سازمان امدادی خصوصی، در موارد بی‌شمار از این وقایع دختران از یتیم‌خانه‌های رومانیا ربوده شده و در ترکیه آنها را فروخته‌اند. بسیاری از زنان با این وعده دروغین که تصدی دیگری آنها را به آلمان و یا انگلستان می‌رسانند، به ترکیه آورده شده، با دادن قراردادهای جعلی و ساخته‌گی کار و با این وعده که آنها به پاک‌کاری منازل، نگهداری اطفال، منشی‌گری در دفاتر، مودل، رقاصه و خدمه، گماشته می‌شوند، فریب می‌خورند. صدها زن جوان از راه‌های دور، به وسیله کشتی از طریق بحیره سیاه به «ترابزون» در سرحد ترکیه و یا از راه بندرگاه «ولوریه»^{۲۶} در البانیا به «سانفوکا»^{۲۷} در ایتالیا آورده شده‌اند.

محمود به من اطمینان داد که دولت ترکیه واقعاً به تدابیر و اقدامات مختلف دست زده تا مگر بتواند که در ترکیه تجارت با انسان را لگام بزند. به‌طور مثال پولیس ترکیه با پولیس اوکراین و مالدیو، فیلم روشن‌گرانه را تهیه نموده‌اند تا با نشان دادن آن زنان را از اغواگری و فریب‌کاری تاجرانی که بر سر انسان تجارت می‌کنند، آگاه سازند. از سوی دیگر او که منبع خبری و معلومات من می‌باشد، بر این مطلب هم تأکید داشت، مشکلی که در اینجا نهفته می‌باشد، اینست که دولت ترکیه فاحشه‌گری را قانونی ساخته و خود، فاحشه‌خانه‌هایی در اختیار داشته و اداره می‌نماید. این مامور پولیس تعداد فاحشه‌ها را خوب می‌داند و آگاه است که ۷۹ فیصد کسانی که قربانی داد و ستد تاجران بین‌المللی تجارت انسان می‌گردند، در بازارهای فاحشه‌گری فروخته می‌شوند. او با احساسات، هیجان زده‌گی و تکان دادن دست به علامت تأکید به من روشن ساخت که:

«در معاملات مهم و اصلی مشتریان ترک‌ها هستند. تاجران انسان مخلوطی از اتباع خارجی و بومی‌های ترکیه می‌باشند. خانم میدانی! در تجارت و معامله‌گری بر سر بازار فاحشه‌گری، پول‌های هنگفتی پایین و بالا می‌گردد. هزارها تماشاگر و جهان‌گرد در سواحل استانبول، تشنهٔ مرفوع ساختن خواست جنسی خویش می‌باشند. البته که اکثریت آنها جهت دیدار از یادگارهای تاریخی ما که از آنها زیاد هم داریم، به اینجا سفر کرده‌اند. اما متأسفانه در میان‌شان کسانی هم هستند که از کودکان صغیر، استفادهٔ جنسی می‌کنند. ما یک دختر ۱۶ ساله را پیدا کردیم که در چارده سالگی، اینجا به قاچاق آورده شده بود. او با اسناد جعلی در فاحشه‌خانه کار می‌کرد، مامورین هم هنگام تفتیش و بررسی سهل و ساده چشمان خود را می‌بستند و او را نادیده می‌گرفتند. قاچاقبران و تاجران انسان اگر با زنی و یا دختری به مشکل مواجه شده و یا مایهٔ اوقات تلخی‌شان گردد، به پولیس تلیفون کرده و دختر را تسلیم پولیس می‌کنند؛ وقتی که پولیس تلاشی و خانه‌پالی را شروع می‌کند، دلالان جنسی و یا صاحبان فاحشه‌خانه به‌طور تصادفی در همان لحظه آنجا نیستند. بسیاری از دختران اسناد اصلی دارند مگر معلوماتی که در آن درج گردیده است، جعلی و غلط می‌باشند.»

چیزی را که این مامور پولیس به من تشریح کرد، من در همه جهان آنرا دیده و به چشم سر مشاهده کرده‌ام. بدین شرح که: «مامورین دفتر مهاجرین، قونسلگری‌ها و حتی سفارت‌خانه‌ها بر پایه و اساس اسناد غلط و جعلی، اسناد اصلی را صادر می‌کنند.» طرف صحبت من گفت که: «وقتی یک بردهٔ جنسی اسناد اصلی را در دست داشته باشد، شناختن و تشخیص او بسیار دشوار می‌باشد. وقتی مامورین سرحدی بر کسی شک و ظن ببرند و یا با نظر اندازی بر چهره و پیکرش بخواهند که اسنادش را به دقت بررسی کنند، در آن صورت در سرحدات درهم و برهمی عجیبی پیش می‌آید. در پاره‌ی موارد همین درهم و برهمی موجب بحران‌های دیپلماتیک میان کشورها می‌گردد.» محمود علاوه کرد که: «به همین سبب بسیاری از مامورین مسوول اگر بر کسی شک هم ببرند که اسنادش جعلی می‌باشد، در موردش تحقیق نمی‌کنند و آنرا نادیده می‌گیرند.» چیز دیگری که بر آن اضافه می‌گردد این است که ساختار جسمی و نحوهٔ رشد زنان برخی از کشورها بگونهٔ است که آنها در حالی که به سن قانونی رسیده‌اند، اما ما فکر می‌کنیم دختران خام و کم سن و سال می‌باشند. به‌طور مثال زنان فلپانی یا کمپوجایی از همین برش می‌باشند. من زنان فلپانی را دیده‌ام که مثل دخترهای شانزده ساله معلوم می‌شدند، ولی در حقیقت ۲۵ ساله بوده‌اند. آدم هیچ نمی‌فهمد. او پس از به لب آوردن این جمله به فکر عمیق فرو رفت. به اساس معلومات «بنیاد کاری جهت حفاظت اطفال از استثمار جنسی و مبارزه در برابر فاحشه ساختن اطفال، تهیهٔ عکس‌های عریان، نقل و انتقال اطفال به منظور بهره

گیری جنسی»^{۲۸} که به اختصار (CPAT) نامیده می‌شود، شانزده فیصد زنانی که در ترکیه در برده‌گی جنسی بسر می‌برند، زنانی‌اند که تا هنوز پا در سن قانونی ننهاده‌اند. مامور پولیس طرف صحبت من این رقم را تأیید کرد، اما تکرار نمود که: «فاحشه‌گری در ترکیه، در مقام یک معامله تجاری جای دارد نه یک عمل کرد، جنایت پیشه‌گی». همچو دیدی با نگرش «سازمان حمایت از اطفال» هم‌خوانی دارد. به قول همین سازمان در کشورهایی که در آنها روسپی‌گری قانونی می‌باشد، بچه‌بازان و لواط‌کاران هم به همچو کشورها هجوم و یورش می‌برند. در نتیجه به منظور استفاده جنسی، بازار گرم خرید و فروش اطفال خرد سال بوجود می‌آید.

با وجودیکه وزارت خارجه ترکیه در پی آن شد که با ترسیم، نما و پیکره دلپسندی دست زند، تا به یاری اعداد و ارقام نشان بدهد که ترکیه چه دست‌آورد هایی دارد؛ اما در این رابطه، بهتر آنست که بگذاریم اعداد و ارقام خود سخن گویند: «در سال ۲۰۰۶، از طرف مقامات مسوول ۴۲۲ نفر در سال ۲۰۰۷، ۳۰۸ تن سال بعد از آن ۲۵۵ نفر که اکثریت‌شان مشتریان جنسی بودند مورد تعقیب قرار گرفته‌اند؛ در برخی موارد استثنایی قربانیان هم از طرف مامورین مورد پیگرد قرار گرفته و به اتهام هم‌دستی با تاجران انسان مقصر خوانده شده‌اند.» همه چیز گواه بر آنست که حکومت ترکیه استعمار جنسی را قسماً تحت تعقیب، پیگرد و مجازات قرار داده است تا با همچو اقدام خویش به خواست و تقاضای کشورهای چون ایالات متحده آمریکا و سویدن که در مقابل تجارت انسان به مبارزه پرداخته‌اند، پاسخ مثبت داده باشد. و اما از ورای پژوهش‌های مستقل بر می‌آید که فاحشه‌خانه‌های غیر قانونی به سبب تحمل تا سرحد سکوت، از طرف دولت در مورد آن‌ها، کماکان موجود بوده، شگوفا و پر رونق می‌باشند. در عین حال مقامات مسوول در برابر فاحشه‌گری قانونی، محدودیت‌هایی را وضع می‌کنند، تا از این راه نشان بدهند که در ترکیه تطبیق قوانین ضد تجارت جنسی شدت حاصل نموده است. بنابر معلومات «سی آی ای» سازمان جاسوسی آمریکا، در ترکیه رشد و انکشافات در بخش تجارت مواد مخدر کاملاً مشابه به تجارت جنسی می‌باشد. «سی آی ای» ترکیه را مانند گذشته مرکز مبادله و خرید و فروش هیروینی می‌داند که از آسیا به صوب اروپا نقل و انتقال می‌یابد: «۴۱ فیصد تریاک سراسر جهان که در افغانستان و پاکستان تولید می‌گردد، از طریق ترکیه به اروپا قاچاق برده می‌شود. قاچاق‌بران از راه ترافیک هوایی و زمینی تنها مورفین افغانی را به ترکیه می‌رسانند؛ بعد در لابراتورهای قرغزستان و استانبول به هیرویین مبدل می‌شود. از آنجاییکه کشت تریاک در ترکیه مجاز است، بنابراین مامورین مسوول معضله قاچاق مواد مخدر را به پیمانه که لازم است، کنترل نمی‌کنند.

به ابتکار سازمان بین‌المللی مهاجرت، یک خط تلففونی گرم که پیوسته فعال و قابل استفاده می‌باشد، به‌طور مجانی و رایگان در دسترس قربانیان تجارت بر سر انسان قرار دارد. به مدد همین خط از زمان به‌کار افتادن آن به تاریخ ۲۳ ماه می سال ۲۰۰۵ تا سال ۲۰۰۹ یک‌صد و چهارده تن قربانی آزاد گردیده است. کار و فعالیت این لین و یا خط گرم به مدد و همکاری بین سازمان‌های امدادی و سازمان بین‌المللی مهاجرت به پیش برده می‌شود. از وقتی که من با بعضی زنان جوان که از کشورهای مالدیو و خروت بودند، صحبت کرده‌ام، اعداد و ارقام یاد شده کمتر خوشبینی مرا بر می‌انگیزد، زیرا آنها به من گفتند که عودت دادن و برگرداندن آنها به وطن‌شان، چیزی مضحک و خنده‌آور است، زیرا اینجا صحبت از عودت دادن به وطن نه، بل گپ بر سر اخراج اجباری آن عده از زنانی می‌باشد که مدت طولانی، به تن فروشی و روسپی‌گری مشغول بوده‌اند، و باز آنها هم از میان جمعی از این روسپی‌ها، دست‌چین و انتخاب گردیده و بعد به‌گونه اجباری اخراج می‌گردند. اما زنانی که تازه به روسپی‌گری روی آورده باشند، کنترل می‌شوند؛ ولی کسی در موردشان چیزی نمی‌گوید و حرف نمی‌زنند و یا هنوز حرف نمی‌زنند

ترکیه از بابت سیر و سیاحت جهان‌گردان و تماشاگران سالیانه بیست میلیارد دالر درآمد دارد. این کشور برای تماشاگران اروپایی در عرضه داشتن سکس یا مقاربت‌های جنسی یک از جالبترین کشورها می‌باشد. جهان‌گردانی که به قصد ارضای خواسته‌های جنسی اقدام به سفر می‌کنند، تعدادشان به وضاحت تمام بالا رفته است. نه تنها شمار مردان فزونی یافته، بلکه به تعداد زنانی که به مقصد تلذذ جنسی سفر می‌کنند، افزایش یافته است. آنها خود مستقیماً به پولیس پول می‌دهند، تا افشا نگردند. پسر بچه‌های کم سن و سال و برهنه رو که در بازار جهان‌گردان هم‌جنس‌باز در دسترس قرار داده می‌شوند، به همان‌سان به برده‌گی کشیده می‌شوند که زنان و دوشیزه‌گان جوان را به برده‌گی می‌کشند.

دختران خانم ماتیلدیس

^{۲۹}ماتیلدیس منوکیان دختر یکی از اشراف زاده‌گان ارمنی در سال ۱۹۱۴ به دنیا آمده بود و در یکی از بهترین مکاتب راهبه‌های فرانسوی درس خواند. او با مرد ثروتمندی ازدواج کرد اما از ازدواجش دیری نگذشت که چادر بیوه‌گی به سر نمود. در میان ثروت عظیمی که به او به ارث رسید، یکی هم ساختمان زیبایی در «قراکوی» بود. قراکوی محلی است که در آن

فاحشه‌خانه‌ها قرار دارند. با زیست در این محل، به تدریج او به ملکه فاحشه‌خانه‌ها شهرت پیدا کرد و به‌طور مجموعی ۳۲ دربند فاحشه‌خانه داشت که از آن جمله ۱۴ دربند آن قانونی و رسمی بود. با وجود شایعهٔ چندی که بر سر زبان‌ها بود و او را متهم می‌کردند که دخترانی را که هنوز پا به سن بلوغ نگذاشته‌اند در فاحشه‌خانه‌های خود به روسپی‌گری گماشته است؛ اما از برکت روابط خوبش با مامورین و پولیس، یک عمر را بی آنکه هویت و عمل‌کرده‌هایش افشا شود، بسر برده بود. مدتها نه تنها کسی مزاحم کار و بارش نشد، بلکه مقامات ترکی رسماً از او تقدیر کرده و به او جایزه هم اعطا کردند، زیرا او بین سال‌های ۱۹۹۰ تا سال ۱۹۹۵ نسبت به هر شهروند دیگر ترکی به دولت ترکیه مالیات بیشتری تادیه کرده بود. در آمد او که یک‌سره از راه تصدی‌های بدست می‌آمد که به معاملات جنسی مصروف بودند. ماتیلدس در میان دسته‌ها و باندهای فاحشه‌خانه داران دشمنان زیادی را برای خود کمایی کرده بود. در سال ۱۹۷۵ او قربانی یک سوء قصد شد و به سبب انفجاری که در موترش رخ داد جراحات سنگینی برداشت، مگر در اثر ۱۲ عملیات جراحی زنده ماند. بعد از سال ۱۹۹۰ سازمان‌های جنایی و سندیکات‌های بین‌المللی، در کار فواحش ترکیه اخلاص وارد کرده و از آنها تقاضای پول حفاظتی می‌کردند، اما ماتیلدس در مقام ملکهٔ فاحشه‌خانه‌ها، با چنین پرداخت‌های عادت نداشت و از پرداخت پول حفاظتی، به سندیکا‌های جنایی ابا ورزیده بود.

در سال ۱۹۹۰ مامورین تحقیق و پیگرد سر انجام موفق گردیدند، ثابت نمایند که در فاحشه‌خانه‌های او از دختران نابالغ استفادهٔ جنسی به عمل می‌آید. عدهٔ از ترکان عضو جامعهٔ بلند پایگان ترکیه که از مشتریان دایمی و اصلی ماتیلدس به حساب می‌آمدند، از او فاصله گرفتند. اما زمانیکه او به عنوان زن برده‌دار افشا شد، فوراً به اسلام گرایید و مسلمان شد. به موجب سنت پیامبر اسلام اگر کسی از پیروان ادیان دیگر به اسلام رو می‌آورد و مسلمان می‌شود، از قید گناهان که قبل بر آن مرتکب گردیده، آزاد می‌گردد و بخشیده می‌شود. بعدها طی یک رشته اقداماتی مزورانه با پول‌هایی که از طریق فحشا و تجارت برده‌گی بدست آورده بود، با همکاری حکومت ترکیه اقدام به ساختن یک مسجد نمود. «شاید خداوند او را به‌خاطر اعمالش بخشیده باشد.» اما از دید بسیاری از ترک‌ها او هنوز هم یک «دختر فروش» بود. آشکارا و مُبرهن بود که تادم مرگ با دستگاه پولیس از داشتن بهترین روابط برخوردار بود. سر انجام او در سال ۲۰۰۱ چشم از جهان پوشید و به رحمت ابدی ایزدی پیوست.

من در لندن با «اولا»^{۳۰} ملاقات کردم او زنی است که اصلاً از سوریه می‌باشد و اکنون در سال ۲۰۰۹ او پا به سن سی و نه سالگی گذاشته است. او از جانب کسی اختطاف و در استانبول به مردی فروخته شده بود؛ این مرد او را نزد ماتیلدی آورد. او بین شانزده سالگی تا بیست سالگی در دو فاحشه‌خانه کار کرده بود. اما حالا او ازدواج کرده و کارمند یک سوپر مارکت می‌باشد. در پهلوی آن به عنوان ترجمان افتخاری در سازمانی که برای حفاظت از حقوق زنان کار می‌کند، مصروف کار می‌باشد. تنها عدهٔ قلیلی از دوستانش در مورد گذشتهٔ او چیزی می‌فهمند.

مطلبی را که در زیر می‌خوانید، خلاصهٔ آنچه می‌باشد که «اولا» به من قصه کرده است:

«در آنزمان بدین باور بودیم که در اینجا با ما رفتار خوب صورت می‌گیرد، اما دختران دیگر قصه می‌کردند که آنها به جای و محل وحشتناکی آورده شده‌اند. درست مثل برده‌گان با آنها رفتار می‌شود. قصه‌های آنها مرا دچار ترس و اضطراب نمود، آنها می‌گفتند که اینجا مردان وحشی و به امراض تمسخر آور جنسی مبتلا هستند. به دخترهای که به فحشا کشیده شده‌اند، یک مبلغ بسیار کم پول پرداخته می‌شود. یک تعداد این دخترها اجازهٔ غسل و فیشن نداشتند. ما که پاک، زیبا آرایش کرده بودیم، به ما هم پول کم می‌دادند. بعضی اوقات ما را مجازات هم می‌کردند. بعضی از مشتری‌های ما آدم‌های زشت‌خو، خشن و قبیح بودند، ولی این اعمال جز پیش آمدهای، کار روزمرهٔ ما به حساب می‌آمد. وقتی من بیست ساله شدم دیگر زن پیر بودم. یکی از مشتریان مرا خرید و به لندن آورد. در لندن من چند سالی بدون داشتن اجازهٔ رسمی زیستم. گذشته از آن من معتاد به مواد مخدر گردیده بودم. بعداً زنان دیگری کُرم کردند و دستم را گرفتند تا زنده‌گی نوینی را آغاز کنم. امروزه وقتی من به عقب نگاه می‌کنم، می‌دانم که واقعاً یک برده بودم، ولی در آن وقت همچو چیزی را درک نمی‌کردم. وقتی تو هیچ امکان فرار نداشته باشی و تک و تنها هستی، در آن صورت نمی‌توانی واقعیت‌ها را در نظرت مجسم نمایی، می‌خواهی سهل و ساده زنده‌گی کنی و تا جاییکه ممکن است در مورد آنچه که بر تو می‌رود، کمتر فکر کنی. من در آن زمان نزد خود این‌طور فکر می‌کردم که این کاری که من تتم را می‌فروشم چه بدی دارد؟ آری این یگانه چیزی است که من برای فروختن دارم. فرار و نجات از آن ورطهٔ ناممکن بود، زیرا در ترکیه فاحشه‌خانه‌ها رسماً اجازهٔ کار کردن دارند. افراد مربوط به دستگاه پولیس و سیاست‌مداران بهترین مشتریان فاحشه‌خانه‌ها هستند. آنها خانمی را که آمر ما بود، آنقدر دوست داشتند که اگر او می‌خواست، پرستاران

و یا همشیره‌های شفاخانه‌ها را برای معاینه ما می‌فرستادند. به سخن دیگر که ما مطیع‌ترین و صحتمندترین فاحشه‌ها در سراسر ترکیه بودیم.»

چند سالی دوام کرد تا «اولا» بالاخره خودش به این حقیقت پی برد که در فاحشه‌خانه یکی از زنان او را به تریاک معتاد کرده است. به کمک مواد مخدر بود که او می‌توانست وحشت و اضطراب زندانی بودن یک زن فاحشه را که همه روزه مورد تجاوز جنسی ده تا دوازده مرد، قرار می‌گرفت، تحمل کند. «اولا» می‌گوید: «پس از استعمال و کشیدن تریاک فکر می‌کردم که در هوا پرواز می‌کنم، هیچ چیزی را احساس نمی‌کردم، من در آنجا نبودم من خودم نبودم.» همه زنان زنده‌گی در فاحشه‌خانه را یک رویداد غم‌گنانه نمی‌دانند. «سونیا» از اتباع «مونت» نگرو» ۲۴ ساله بود که به ترکیه آمد، حالا او ۳۵ سال دارد. وقتی وارد ترکیه شد، از قبل می‌دانست که او به حیث زن فاحشه کار می‌کند و تن به خود فروشی می‌دهد. در جریان سه سال اول پول‌های را که از تاجران انسان به قرض گرفته بود، پرداخت. بعد از آن خودش در جاده‌ها و سرک‌های فرعی بی آنکه افشا گردد، به روسپی‌گری و تن فروشی می‌پرداخت. سونیا رویدادهای زنده‌گی خود را بدین سان به یاد می‌آورد:

«من همواره در این ترس و اضطراب به سر می‌بردم که از میان آنهایی که با من به فاحشه‌گی مصروفند، کسی در جایی و چیزی با نظام برخورد نکند و گیر نیفتد، در آن صورت من هم گرفتار خواهم شد؛ یا در جریان تلاش‌هایی که گاه و بیگاه پولیس به راه می‌اندازد، شناخته نشوم و کشف نگردم. این ترس که اخراجم نکنند، همواره مرا سایه‌وار دنبال می‌نمود. آنها همواره به ما می‌گفتند که پولیس‌ها اعداد و ارقام مشعر بر هویت ما و هم‌چنان عکس‌های ما را در اختیار دارد، اگر ما رفتار خراب کنیم، پولیس ما را واپس به کشور ما روان می‌کند. من نمی‌خواستم بار دیگر در ورطه گرسنگی و لت و کوب بیافتم. من در مونت نگرو دیگر چیزی ندارم، من در خانه هیچ‌کسی را ندارم. شاید فاحشه‌گری و تن فروشی بهترین چیز نباشد، اما من با پیشه کردن آن، حداقل چیزی برای زنده‌گی کردن دارم.»

سرگذشت زنده‌گی ماتیلدی منوکویان در میان صاحبان عشرت‌کده‌ها در ترکیه، یکی از بهترین مثال‌های کاملاً زنده و روشن در این مورد است، که چگونه صاحب یک فاحشه‌خانه می‌تواند، به یک تاجر برده فروش مبدل گردد. او نه تنها با نظام و شبکه‌ها کار می‌کرد، بلکه پولیس و مامورین مسوول را هم با خود متحد و یگانه گردانیده و خود را کاملاً به حیث صاحب تصدی و یک معامله‌دار قانونی تثبیت کرده بود. در حلقه‌های خاص جامعه یعنی ثروتمندان و سیاست‌مداران هم برای خود جا باز کرده، آنها او را آدم با ارزش و با شخصیت می‌انگاشتند.

بعد از آنکه او پای خود را در نظام قانونی فاحشه‌داری محکم بند کرد، به معاملات خرید و فروش دوشیزه‌گان دست زد. پولی را که از طریق تجارت با برده‌گان بدست می‌آورد، در بخش خرید و فروش املاک سرمایه‌گذاری کرد. در پایان عمر خویش او صاحب سه هتل پنج ستاره و مالک بیش از ۱۲۰ آپارتمان در کشورها و مناطق مختلفی بود، که محل آمد و رفت و تراکم جهان‌گردان بودند. یک تصدی صادراتی و یک شرکت تکسی‌رانی با بیش از ۳۰۰ موتر لوکس. در توقف‌گاه موترانش، تیز رفتارهای مفشن «رولز رویس و ب-ام-دیلیو و مرسدس بنز» برای استفاده شخصی‌اش، وجود داشت. او صاحب یک هتل در آلمان بود و یک کشتی تفریحی نیز داشت که به وسیله آن حامیان پر قدرت و نیرومند خود را در آب‌های بحیره مدیترانه به گردش می‌برد.

سرگذشت و یا ماجرای زنده‌گی «ماتیلدی» به من پیچیده‌گی و مغلق بودن قضیه را روشن کرد و فرصت داد، تا فراسوی خلع سلاح اخلاقی، فرق بین روسپی‌گری و تجارت با انسان را به کاوش و تحقیق بگیرم و دریابم که در کدام مرحله یک زن نزد خود فیصله می‌کند و تصمیم می‌گیرد که از این به بعد، پول طرف نیاز خود را از طریق فاحشه‌گی بدست آورد و دختران زیر سن قانونی را برده بسازد؟ در سراسر جهان به چه تعداد صاحبان فاحشه‌خانه‌ها وجود دارند که مثل «ماتیلدی» در مورد زنده‌گی و آینده دوشیزه‌گان و یا زنان جوان تصمیم می‌گیرند؟ اگر فاحشه‌گری و تجارت بر سر انسان را با هم مخلوط کنند، چه واقع می‌شود؟ اگر صاحبان فاحشه‌خانه‌ها قدرت اقتصادی و سیاسی را در کف داشته باشند، در آن صورت این امر که این شبکه‌های برده‌گی، مورد تحقیق و پیگرد پولیس قرار گرفته و به محاکمه کشانیده شده و درهم کوبیده شوند، ناممکن نمی‌گردد؟ محمود در این مورد بدین عقیده بود که:

«این یک موضوع بسیار مغلق می‌باشد. زمانیکه دولت به خاطر لگام زدن تجارت تریاک و هرویین اقداماتی را براه می‌اندازد. همواره رویدادها و پیش‌آمدهای مشابه نمودار می‌گردد. در سال ۱۹۹۸ هنگامی که مافیای ترکیه، البانیا و صربستان در ترکیه فعال بودند، برای حکومت ترکیه آسان بود که دست روی دست بنشیند و به اقدامی دست نزند. ترکیه سرزمین بخشیده شده‌گان و نفرین شده‌گان قاره آسیا و اروپا به حساب می‌آید. پلی است میان این دو جهان. راه‌های عبور و مرور از طریق بالکان همواره با دشواری‌ها همراه بوده است. ما نمی‌توانیم ادعا کنیم که مامورین و کارمندان ترکیه به فساد اداری آلوده نیستند. در سراسر جهان ما می‌توانیم سیاست‌مداران و پولیس‌های را دریابیم که به چند دالر یا یورو خود را می‌فروشند. ما اداره بین‌المللی مهاجرت (آی او ام) را به ترکیه آوردیم، با این اقدام خویش انتظار داشتیم که

اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها با ما رفتار و برخورد مساوی‌الحقوق نمایند. هیچ‌کس در این مورد لب به سخن نمی‌کشد و گپ نمی‌زند که ساختارهای مافیایی دست‌خوش تغییر گردیده است. اگر یک کشور واقعاً به این امر علاقمند باشد که در مقابل تجارت سلاح دست‌اندرکار گردد، دیگر نباید منتظر بنشیند. ولی آنها زمانی دست به اقدام می‌زنند که برای‌شان این احساس دست‌بدهد که علایق ملی و یا اقتصادی‌شان مورد تهدید قرار گرفته است. برای مافیای روسیه و البانیا که از مقدونیه به اداره و سامان بخشیدن تجارت بر سر زنان می‌پردازند و با مافیای ترکیه هم وارد معامله و داد و ستد هستند، از قریب بیست سال به این طرف به برده‌گی کشیدن زنان، تجارت پر درآمدی می‌باشد.»

یک عده از از کارشناسان در رأس‌شان کسی مثل «مویزن‌نایم»^{۳۱} به این عقیده می‌باشند که همکاری‌های سندیکات‌های نیرومند جنایت‌پیشه ماورای سرحدی، بیشتر زاده خیال‌پردازی‌های نویسنده‌گان رومان‌های جنایی است. کارشناسان دیگری که در روی جاده‌ها در حرکت می‌باشند (منظور پولیس و کارشناسان امنیتی است) به ما اطمینان می‌دهند که همکاری‌های این سندیکاها، مدت‌ها قبل به حقیقت پیوسته است: جهانی شدن مافیا بخش تجزیه ناپذیر اقتصاد بین‌المللی گردیده است. اشارات و توضیحات گسترده و مفصل محمود را من چند ماه بعد، به‌عنوان خبر در روزنامه‌ها خواندم، که نگاشته بودند: «یک قوای ضربتی ترکیه در مبارزه با جنایات سازمان یافته در استانبول چهار تن جاپانی را که به شاخه از مافیای یاسوکای جاپان در استانبول تعلق داشتند و از طریق مافیای ایران به خرید و فروش مواد مخدر مصروف می‌باشند و تابلت‌های «میتافیتامین ۲» (تابلت‌های مخدری که از مواد کیمیاوی ساخته می‌شود و استفاده آن در اروپا ممنوع می‌باشد) خریداری می‌نمودند، بازداشت نموده است. دو تن این جاپانی‌ها هنگام بازداشت صد و پنجاه هزار و دو تن دیگر، هر کدام دو صد هزار تابلت با خود داشته‌اند.» با خواندن این خبر، اشارات و توضیحات گسترده و مفصل محمود را که چند ماه قبل در جریان صحبت‌های که با او داشتم، خوب درک کردم و فهمیدم. از همان راهی که قاچاق‌چیان، مواد مخدر را از ایران به استانبول قاچاق می‌کنند، از همان طریق برده‌گان جنسی هم نقل و انتقال پیدا می‌کنند. محمود به من توضیح داده بود که حتمی نیست که قاچاق‌بر مواد مخدر و آنهایی که زنان و دوشیزه‌گان را قاچاق می‌برند هردو به یک باند تعلق داشته باشند. ولی راه‌های حمل و نقل به‌وسیله همان یک سندیکات یا تصدی جنایی کنترل می‌گردد. محمود با اطمینان به من گفت که عده از همکاران ترکی و ایرانی او که در

برابر تجارت مواد مخدر ابراز عصبانیت می‌کند، قاچاق زنان و دوشیزه‌گان را نادیده می‌گیرند، زیرا از دید آنها زنان به میل و اراده خود به فاحشه‌گری بیرون می‌شوند. محمود یاد آور شد که در پایان دهه نود در برابر مافیای صربى و البانیایی در کشورهای اسکاندناوی مبارزات گسترده به راه انداخته شد. به تاریخ ۲۳ فروری ۱۹۹۳ در سویدن و دنمارک تعقیب و پیگرد شهزاده «دوبروشی»^{۳۲} به راه افتاد، که در میان سازمان‌های مافیایی به مقام پدرکلانی رسیده بود، ولی او اصلاً متولد سال ۱۹۶۴ بود. او سرانجام در ناروی دستگیر شد. «دوبروشی» به ۱۴ سال زندان محکوم گردید، اما در سال ۱۹۹۷ از یک زندان در «اولرسمو»^{۳۳} فرار کرد. هرچند برای اینکه شناخته نشود روی و صورتش را چندین بار عمل جراحی نمود، مگر در سال ۱۹۹۸ در پراگ بار دیگر به چنگ پولیس افتاد. «دوبروشی» اعتراف کرد که از قاچاق و خرید و فروش مواد مخدر در این راستا استفاده به عمل آمده که با این پول اسلحه خریداری گردید که بعداً در جنگ «کوزوو» از آن استفاده شد. چنانکه به‌طور ضمنی در یک گزارش مربوط به تحقیقات پولیس تذکر رفته، تجارت بر سر دختران جوان و گرفتن پول و حفاظت از فاحشه‌خانه، همه از جمله معاملاتی می‌باشد که به همین مرد پر افتخار تعلق دارد. تعداد زیادی از افراد مربوط به سازمان جنایی «دوبریشی» در کشورهای سویدن و چک به زندان انداخته شدند.

به تاریخ دهم دسامبر سال ۱۹۹۸ «روزنامه انترپندنت» چاپ انگلستان نوشت که مافیای البانیا ۷۰ فیصد بازار خرید و فروش هیرویین را در منطقه کنترل می‌نماید. محمود و منابع دیگری به من گفتند که، مافیای کنونی یا کسانی که وارثین مافیای پیشین می‌گردند، بیشتر آدم‌های جوان، زرنک و تیز کار هستند. اینها هم مانند گذشته، تجارت بر سر زنان و اداره فاحشه‌خانه‌ها را در دست دارند. این باندها و دسته‌های نوین، نسبت به اسلاف خویش از لحاظ تخنیکی بیشتر مجهز می‌باشند. درست مانند حکومت‌ها در سطح ملی و بین‌المللی، پای بستن پیمان‌ها و تعهدات می‌روند. یکی دیگر از وجه تفاوت مافیای پیشین و جدید، در این است که، در مافیای جدید همواره در شبکه‌های قاچاق و اختطاف بیشتر زنان سهم می‌گیرند. در حالیکه در گذشته در این بخش زنان سهمی نداشتند. بسیاری از زنانی که خود اصلاً قربانی اختطاف بوده‌اند و بعدها محبوبه و معشوقه رهبران باندها گردیده‌اند، خود در به فاحشه‌گری کشیدن، زنان دیگر و آموزش دادن به این زنان و دختران، نقش متخصصین کار آزموده را دارند. آنهایی که در بازار خرید و فروش، شرکت می‌کنند، خود را کاملاً به خواسته‌های جدید زمان عیار می‌گردانند.

برخلاف چنین برمی‌آید که دنیای سیاست از وقایعی که رخ می‌دهند، هیچ درس عبرت نمی‌گیرند. به‌طور مثال شهزاده «دوبروشی» که به حیث دهشت افکن و یکی از خشن‌ترین گانگسترهای حوزهٔ بالکان محکوم گردیده بود، در سال ۲۰۰۵ از طرف حکومت ناروی به قید ضمانت آزاد گردید. منابع ناتو دلیل آنرا «رفتار خوب» او در زندان خواند.

محمود به ساعت نگاه می‌کند او در حالی که به فرانسوی صحبت می‌کرد، خوب پیدا بود که در کله‌اش در جستجوی کلمهٔ می‌باشد که با آن بتواند نگرانی‌اش را در مورد عملیات مافیا به بیان بکشد. این تپ و تلاش بالاخره او را خسته و مانده ساخت. باید گفت که در همچو اوقات بهترین دوست و متحد ما فرهنگ ترکی فرانسوی می‌باشد. کسیکه در مقابل من نشسته و تا حال پنج پیاله چای سیاه را نوشیده و پیوسته از پنجره به بیرون نظر می‌اندازد و هر باری که در مسیر راه صدای رهروی را می‌شنود، صحبت خود را قطع می‌نماید. او دفعتاً تلفون همراه خود را از جیب پتلونش بیرون کشیده، ثبت ویدیویی از یک دختر سه ساله را به من نشان می‌دهد که با موزیکی که در متن آن ثبت شده بود، می‌رقصید و چنان می‌نمود که با خود گپ می‌زند. او گفت: «در جریان آموزش و یادگیری، مامورین سازمان بین‌المللی مهاجرت از ما پرسیدند که اگر روزی دختر شما در بازار روسپی‌گری برای فروش برده شود، شما چه می‌کنید؟ درست به همین سبب است که من اینجا پیش شما آمده‌ام.» در ضمن تلفون دستی را خاموش کرده دوباره در جیب گذاشت و به گلو صاف کردن پرداخت.

کاملاً پیداست که انده‌کی نا آرام است و شاید احساسی برایش دست می‌دهد که من اعتراف او را حمل بر ضعفش می‌کنم. در امتداد همین فکر و تشویش خویش به من توضیح داد که پدرش او را طوری تربیت کرده که همواره اخلاقیات را در رأس و صدر همه چیز قرار می‌دهد. فراگرفتن زبان فرانسوی را مرهون اخلاف فرانسوی خویش می‌باشد. پر واضح است که تحصیلات او نسبت به همکارانش در سطوح بلندتر و خوبی قرار دارد، اما خانمش مانند سایر زنان ترکی بی‌سواد می‌باشد. او می‌خواهد که دخترش از تحصیلات خوب بهره‌مند شود و آیندهٔ مطمئن داشته باشد.

در جریان تغییر موضوع در صحبت‌ها، در مورد کاملاً استثنایی به من اعتراف کرد که او باری علاقمندی به «ناتاشا» ها (فواحش روسی نژاد) داشت، ولی این کار را نکرده و در فاحشه‌خانه‌ها هرگز پا نگذاشته است.

«شما به من گفتید که در انگلستان بوده‌اید»، در حالیکه بغض گلویش را گرفته و اشک در دیده‌گانش حلقه زده بود غم غم کنان سرش را به زیر انداخت. و باز پرسید: «که آیا در مورد زنان ترکی و فاحشه‌خانه‌های معروف و مشهور البانیایی‌ها چیزی می‌فهمید؟ آیا شما دیده‌اید که آنها چگونه به ایتالیا برده می‌شوند؟ آیا شما می‌دانید که ما سرحدات آبی داریم؟ [مرادش پنج هزار کلومتر سواحل شبه جزیره ترکیه بود] بروید ببینید که در کانتینرهای کشتی‌های بارکش چه پیدا می‌کنید؟»

از دید جیو استراتژیک، ترکیه دارای اهمیت بس بزرگ می‌باشد، ترکیه با حوزه قفقاز، آسیای میانه و کشورهای بالکان روابط خوب و حسنه دارد. از یمن و برکت اقتصاد بازش تا جاپان و کوریای جنوبی مشغول داد و ستد اقتصادی و تجارتی می‌باشد. ترکیه به عنوان مولد و تحویل دهنده سامان‌های تکمیلی در صنایع موتورسازی، نقش مهم دارد. به همین سان در تولید فولاد، مواد ساختمانی و تعمیراتی و هم‌چنان وسایل خانه از اعتبار و شهرت خوبی بهره‌مند می‌باشد. اما کارشناسان بدین نظرند که ترکیه قبل از همه در بازار رو به گسترش صنایع تسلیحاتی جایگاه با اهمیتی دارد. این دیگر راز پوشیده نیست که ترکیه بعد از ایالات متحده آمریکا در ناتو (سازمان اتلانتیک شمالی) دومین اردوی نیرومند را تشکیل می‌دهد. ترکیه یک ملیون و چهل و سه هزار و پنجمصد و پنجاه تن عسکر مسلح دارد. در پایگاه هوایی انجلیک ۹۰ فروند طیاره «ب ۶۱» که با کلاهک‌های اتمی مجهز اند، آماده پرواز می‌باشند.

من با زنانی که قربانی روسپی‌گری اجباری می‌باشند، صحبت کردم، آنها می‌گویند که عساکر بهترین مشتری‌های هزارها روسپی می‌باشند که به‌طور قانونی و مجاز در فاحشه‌خانه‌های ترکیه به‌سر می‌برند. از برکت تولید سلاح خویش، ترکیه برای کسانی که به کار قاچاق سلاح می‌پردازند نیز کشور طرف علاقه و دلچسپی قرار گرفته است. محمود در حالیکه می‌خندد می‌پرسد: «من چه چیزی را می‌توانم آسان و بی دردسر بخرم، یک دوشیزه آسیایی را و یا یک میل تفنگ؟» آکا-۴۷ را؟ او علاوه می‌دارد که تفنگ «آکا ۴۷» چون از نوع تفنگ‌های خودکار قدیمی می‌باشد، بناً ارزان گردیده و می‌توانم یک قبضه آن را به ۲۵۰ دالر بدست آورم. اما گمش‌کو این نوع تفنگ دیگر کهنه شده است، به جای آن بهتر است که با پرداخت ۴۰۰ دالر یک قبضه «آک-م» را بدست آورم که نوع جدید تفنگ‌های خودکار می‌باشد. با همین مبلغ پول می‌توانی یک دخترک نورس را به منظور کام‌جویی، نیز بدست آوری. در مورد قاچاق مواد مخدر چیزی نمی‌گویم. من خودم را از آن دور نگه‌میدارم. در میان سه نوع تولیدی که قاچاق می‌شود مواد مخدر یگانه چیزی است که پس از استعمالش نمی‌توانی آن را در بازار دوباره به فروش برسانی. از این سخنان محمود من به لرزه افتادم او وضع مرا درک

کرد به همین سبب موضوع را عوض کرده و به توضیح دادن تجارت قانونی و غیر قانونی سلاح پرداخت و این سوال را مطرح نمود که چرا جدا نگهداشتن این دو بخش از هم دیگر اینقدر مشکل آفرین است.

من از او پرسیدم: «که آیا در مورد خرید و فروش زنان هم اوضاع و روند کار به همین منوال می‌باشد؟» تاجران و معامله داران برده فروشی، به فاحشه‌گری قانونی از آنرو نیاز دارند که در پشت آن می‌توانند برده فروشی خود را پنهان کنند.

او به تأکید می‌گوید: «خانم دقیقاً همین‌طور می‌باشد به همین سبب، بسیاری از مردم خواهان محو و نابود کردن آن نه، بلکه طرفدار تحت نظم قانون و مقررات درآوردن آن می‌باشند.» ترکیه با اقتصاد در حال شکوفایی خویش در تولید کشتی‌های باربری، کشتی‌های تفریحی و کشتی‌های لوکس برای گردش و تفریح در جهان چهارمین کشور تولید کننده می‌باشد. تنها در سال ۲۰۰۸ به ارزش ۱۴۱،۸ میلیارد دلار اموال و خدمات را وارد کرده بود. در همین فاصله زمانی به ارزش ۲۰۴/۸ میلیارد دلار آمریکایی اموال را به جهان صادر نموده بود. محمود هنگام خدا حافظی به من گفت: «پروازهای طیاره‌های چارتری یا باربری را ملاحظه کنید، به نگاه‌های خالی در میدان‌های هوایی توجه داشته باشید. اما احتیاط کنید.» بعد دستش را روی سینه‌اش می‌گذارد و به گونه‌ای که کس متوجه نمی‌شود، با خم کردن سینه رسم احترام بجا می‌کند و با من وداع می‌نماید.

در پاسخ گفتم: «تشویش نداشته باشید.» در حالیکه سرم را اندکی خم کردم، ادامه دادم که «من اهل مکسیکو هستم، در آنجا هم وضع خبرنگاران و ژورنالیستان تعریف چندانی ندارد.» هرچند که او آدم مذهبی و دیندار به نظر نمی‌آمد، ولی محمود به رسم و سنت ترک‌ها دست به دعا برداشت و گفت که خداوند ترا در امان خویش نگهدارد و وداع گرفت.

فصل دوم

سوریه و اسرائیل

جنگ چه چیزی را از انظار پنهان می‌دارد

زنی با چشمان درشت و نگاه‌های شاعرانه در برابر من نشسته است او «ریم بنا»^{۳۴} نام دارد. وی نمود و سمبول سرزمین‌های فلسطین در غرب اردن و نوار غزه می‌باشد. ریم که در سال ۱۹۶۶ چشم به جهان گشوده و در نصرانیه زنده‌گی می‌نماید، ابزار کارش آلات موسیقی است. او ماموریت و مسوولیتش را در انجام این کار می‌بیند که فراسوی انحصار رسانه‌ها و تصامیم سیاسی، حقایق را آشکار گرداند و آنرا همان طوری که هست بیان بدارد. او در این میان یازده «سی دی» را که همه آن آهنگ‌های خودش می‌باشد، ثبت و پخش نموده است. باید گفت که هر «سی دی» او جذابتر و گیراتر از آن دیگرش می‌باشد. «ریم» که شاعره هم می‌باشد، در عین حال از پیش‌قراولان مبارزه برای احقاق حقوق زنان نیز انگاشته می‌شود، «لیونید»^{۳۵} شریک زنده‌گی و پدر دختر و پسرش، هم موسیقی نواز است، هردو برای آزادی و صلح پیکار و مبارزه می‌کنند.

ما در یک اتاق نشیمن بر سر چوکی‌های چوبی نشسته‌ایم، من کمرهٔ عکاسی و فیلم‌برداری را همراه با قلم خودکار آماده گرفته‌ام. قرار است، در مورد چگونگی زنده‌گی و امنیت زنان و دوشیزه‌گان، در مناطق اشغالی فلسطین با هم صحبت کنیم. هنوز به بیان دید و نظرش شروع نکرده بود که زنگ تیلیفون همراهش به صدا در آمد، او معذرت خواست و به خواندن یک پیام برقی پرداخت؛ گونه‌هایش از خوشی گل کرد، چنان به خنده افتاد که امواج خنده به تمام چهره‌اش دوید و رُخش درخشش خاص یافت. او در روی صفحهٔ نمایش تیلیفونش پیامی را که از طرف «بای لزان»^{۳۶} دخترک خرد سالش فرستاده شده بود، به من نشان داد. دختر به مادر خود اطلاع داد که به خیر و سلامتی به مکتب خود رسیده است. دخترک در حالی که می‌خندد از خود عکسی را هم گرفته به مادرش ارسال نموده است. «ریم» به من توضیح داد که همین پیام و عکس چیزی بیشتر از یک بازی میان مادر و دخترک شش ساله می‌باشد. وقتی

Rim Banna ۳۴

Leonid ۳۵

Baylasan ۳۶

شما در میان بمب، حملهٔ عساکر، اختطاف و بازداشت‌های خودسرانه و غیر قانونی زنده‌گی نمایید، زنده‌گی‌ات طوری می‌شود که به همچو پیامی که دخترم فرستاده، نیاز پیدا می‌کنید. از پیامی که دخترش فرستاده بود هردو طرف، هم دختر و هم مادر احساس شادمانی می‌کردند، که محبت و علاقهٔ‌شان هنوز زنده است؛ خوش بودند که آزاد می‌باشند؛ لا اقل برای همین روز «ریم» و دخترش خوشحال بودند.

او خواهش کرد که در مورد زنده‌گی زنان و دوشیزه‌گان مکسیکویی به او قصه‌کنم. پس از آنکه من در همین مورد به او معلومات دادم، به من خاطرنشان ساخت که تجارت بر سر زنان و دختران در مکسیکو تا حدی با وضع زنان در یک کشور اشغال شده شباهت دارد. او در این مورد چنین توضیح داد:

«جهان قصه و سرگذشت راستین را تا زمانی نمی‌داند که به این درک نرسیده باشد که یک معضله تا زمانی غیر قابل حل باقی می‌ماند که پای زور، پول، سلاح و تا بدین حد تقسیم نامساوی افکار مطرح باشد. تا وقتی یک طرف صدای پدر سالارانه بلند کند، تا وقتی یک طرف فرمان دهد و دیگری مجبور به اطاعت و پیروی از آن باشد، روح خود را بفروشد و استعمار را پذیرا گردد و قبول کند که او کس دیگری و موجود غیر از خود می‌باشد، تا آن زمان معضلاتی که مطرح می‌باشد، حل نمی‌گردند. من مخالف توسل به قهر هستم و بدان باوری ندارم. به همین سبب من با موسیقی پهلوه‌ای انسانی فلسطین را نشان می‌دهم، و با آن سرگذشت و قصه‌های زنان، مردان و دوشیزه‌گانی را بازگو می‌دارم. من آهنگی را در مورد توان و قوت اطفال می‌سرایم، با آنکه می‌دانند که طرف مراقبت و نظارت عساکر اسراییل می‌باشند، اما با آنهم می‌خواهند توپ‌بازی را یاد بگیرند و با هم‌دیگر شوخی کنند و بخندند. در مورد قوت و توان زنان و دخترانی می‌سرایم که قادرند مردم خود را حفاظت و نگهداری نمایند. آنها پدران، شوهران، برادران و پسران‌شان را از دست داده‌اند، ولی هم‌چنان کار می‌کنند، به زنده‌گی باور دارند و خواب و خیال آینده را در سر می‌پروراند و به امید طلیعهٔ آزادی هستند و این انتظار را دارند که شاید، این آفتاب روزی طلوع نماید. شاید روزی آفتاب صبح‌گاهی پیام آور آزادی، صلح و تفاهم گردد.»

«ریم» گاه‌گاهی هنگام اجرای کنسرتش تهدید می‌گردد و به عنوان تندگرای اسلامی مورد دَو و دشنام، اهانت و ناسزا قرار می‌گیرد. تقریباً هیچ‌کس و یا عدهٔ بس قلیلی می‌دانند که، «ریم» مسیحی می‌باشد. با انسان‌های که نمی‌خواهند بشنوند و هیچ انتقادی را نمی‌پذیرند، نمی‌توان به پای گفتگوهای سازنده رفت. او به من گفت در همچو محیط و فضا، تحقیق کردن

پیرامون کاربرد قهر در مقابل زنان امر دشوار می‌باشد، به همین سبب بایستی با زنانی که از قید و بند فاحشه‌گری اجباری آزاد گردانیده شده‌اند، خاموشانه و بی سر و صدا به کار پرداخت. فلسطین از بسیاری جهات به یک سرزمین ماین‌گذاری شده می‌ماند. دشمنانش در اسرائیل، آن‌سوی مرزها، با سیم خاردار در برابرش قرار دارند. درگیری میان اعراب، مسیحیون و یهودیان ریشه عمیق و پیشینه طولانی دارد. مردم ساکن در این خطه از هر زوایه که به آنها نگریسته شود، می‌توانستند با هم برادر باشند. اما به‌جای برادری در میان‌شان نفرت، کینه، عدم شکیبایی و نژادپرستی، به ابعاد غیر قابل تصور رشد کرده و ریشه دوانیده است.

من از «ریم» می‌پرسم: که «آیا از دید او در زمان جنگ دوشیزه‌گان و زنان را خطر بزرگ تهدید می‌کند، اختطاف می‌شوند و مورد خرید و فروش قرار می‌گیرند یا خیر؟» در پاسخ می‌گوید: «دقیقاً همین‌طور می‌باشد، جنگ عامل گشایش باب‌های هر نوع مصایب و بدبختی‌هاست، به همین سبب است که من برای امید داشتن می‌خوانم، ما نباید امید خود را از دست بدهیم.»

«ریم» به من در مورد رویدادهای چهار دهه اخیر معلومات می‌دهد. از آغاز جنگ ۱۹۶۷ [که به جنگ شش روزه شهرت دارد] که طی آن عساکر اسرائیل سرزمین‌های فلسطین را در نوار غزه، غرب اردن و شرق بیت‌المقدس به اشغال خویش در آوردند و تا حال ادامه دارد. سیاستی که در دوران اشغال اعمال می‌گردد فضای رفت و آمد انسان‌ها را به شدت محدود گردانیده، قید و قیود هم در خود سرزمین اشغالی و هم در سرحدات آن به شدت عملی می‌گردد. فلسطین تکه‌تکه و پارچه‌پارچه است. سیاست اشغالی با توسل به قهر و اعمال فشاری که با آن همراه می‌باشد، آن‌گونه وضع و حالت جنگی را بار می‌آورد که در آن برای حقوق‌بشر هیچ جایی باقی نمی‌ماند.

جاده‌های بسته با دیوارها و پوسته‌های نظامی که عساکر اسرائیل به مقتضای شرایط و راه‌کارهای نظامی آنها را بنا کرده و بر افراشته‌اند. اینجا خرابه‌های یک منزل و آنجا بقایای یک مکتب ویران شده را می‌بینی. به‌خاطر محدود ساختن و تنگ گردانیدن عرصه رفت و آمد انسان‌ها، بدون هوشداردهی قبلی، جاده‌ها مسدود می‌شوند. اطفال در راه مکتب با همچو راه‌بندان‌ها مواجه‌اند، اما حرفی به زبان نمی‌آورند، زیرا می‌دانند که هر حرف و هر کلمه به قیمت جان‌شان تمام می‌شود؛ ناگزیر برمی‌گردند و برای خود راه دیگری پیدا می‌کنند و آنرا در پیش می‌گیرند. اطفال و مادران‌شان یاد گرفته‌اند که در مصرف کردن قوه و توان خود، جانب صرفه‌جویی را در پیش گیرند و درست و دقیق فکر کنند که در کجا از آن کار بگیرند. وقتی

اطفال ببینند که در مجاورت خانه مادر بزرگش یک پسته نظامی جدید اعمار گردیده است، با پیشه کردن بازی و یا با شوخی‌ها و مسخره‌گری‌های به عاریت گرفته شده، می‌کوشند بر ترسی که همه وجودشان را فرا گرفته، غلبه حاصل نمایند. یک طفلک خرد سال شاخ درختی را از زمین بلند کرد؛ خاله بیست ساله‌اش او را دید تقریباً با حالت خشم آلود دوان دوان به صوب او رفت شاخه را از دستش گرفته شکستند. در همین لحظه من درک می‌کنم که شاخه می‌تواند از دور مانند تفنگ به چشم بخورد و به یاد می‌آورم که عساکر مکسیکویی در ژیاپ چگونه بر جوانی که چوبی را در دست داشت، آتش کشودند. بعدها سخنگوی اردوی مکسیکو عکسی را نشان داد و ادعا نمود که چوب دست از دور مثل تفنگ معلوم می‌شد.

یونیسف سازمان کمک به اطفال مربوط به ملل متحد، گزارش می‌دهد که در مناطق اشغال شده فلسطین مانند گذشته در نتیجه درگیری‌های مسلحانه صدها طفل هلاک می‌شوند. از سال ۲۰۰۰ به این سو [در مناطق تحت اشغال] فقر به گونه محسوسی بالا گرفته است. به سبب کنترل و راه‌بندان‌های اسرائیل، برای فلسطینی‌ها رفتن به کار و یا به مکتب و شفاخانه روز به روز مشکل‌تر گردیده است. وقتی آدم فکر می‌کند که نیمی از نفوس نوار غزه اطفال می‌باشند، در آن صورت به آسانی درک می‌نماید که برای حفاظت اطفال، وضع تدابیر امنیتی دارای چه اهمیت و ارزش می‌تواند باشد.

بر خلاف سایر کشورها، در اسرائیل و فلسطین روسپی‌گری ممنوع می‌باشد. چه به دلیل دینی و هم به لحاظ اجتماعی به شدت عمل غیر اخلاقی و ناجایز انگاشته می‌شود. ولی این حالت نمی‌تواند بدین معنی باشد که روسپی‌گری وجود ندارد. از آنجایی که فاحشه‌گری مخفی و پنهانی انجام می‌شود، به مشکل می‌توان پیرامونش به پای تحقیق و پژوهش رفت.

اوضاع شبیه ایران و عراق است، در این کشورها که دینداران جزمی دست بالا دارند، این دید را مطرح می‌نمایند که زنان در مالکیت مردان بوده و آنها سردار سرنوشت زنان می‌باشند.

در فلسطین اوضاع به گونه خاصی پیچیده است، تبعیض در برابر زنان بخشی از بار و فشار فرهنگی می‌باشد که پیوسته دین و مذهب آنرا تقویت می‌کند، کافی است که به عکس عروسی که از سوی سازمان «حماس» سازماندهی شده، نظر انداخته شود؛ در این عکس مردهای بین ۲۵ تا ۳۵ ساله دیده می‌شوند که با دختران ده ساله ازدواج کرده و در جاده‌های غزه راه پیمایی می‌کنند.

در اسرائیل تفاوت میان جزمیون دینی و لیبرال‌های آزاد اندیش کاملاً مشهود می‌باشد. به همین سبب است که در آنجا در موارد متعددی، قبل از همه زنان و دختران غیر یهودی به زور و توسل به قهر، به تن فروشی و استثمار جنسی کشیده شده‌اند. تفاوت‌های فرهنگی در تعیین روابط اجتماعی اسرائیل، نقش قاطعانه را بازی می‌کند. به هر پیمانه که یک کشور مذهبی و محافظه کار و یا جامعه قطعه قطعه باشد، به همان اندازه مقامات مسوول آن کشور در قبال استثمار جنسی اطفال و زنانی که از نژاد، دین و یا مذهب و ملیت دیگر باشد با بی تفاوتی و اغماض بر خورد می‌کنند.

در فلسطین به استثنای بعضی گروه‌هایی که مخفیانه کار می‌کنند و نمی‌خواهند که به درد سر و مشکلی گرفتار آیند، در مورد به تن فروشی کشانده شدن اجباری زنان صداقت داشته و صاف و صادقانه از آن سخن می‌گویند. بقیه همه، حتی سازمان‌های حقوق بشر دروغ می‌گویند و معضله به برده‌گی جنسی و به استثمار جنسی کشیده شدن زنان و دوشیزگان را انکار یا کتمان می‌نمایند. تبعیض و نفرت از زنان، پیوسته تحقیق در این زمینه را به دشواری مواجه می‌سازد، به ویژه که پژوهش‌گر هم زن باشد. دستگاه پولیس و اردو کمتر به این امر علاقه نشان می‌دهند که به سوال‌های غیر اخلاقی پاسخ بگویند و یا با خبرنگاری که اصلاً از خودشان نباشد، صحبت نمایند. به سبب گسترش یافتن انفجاری، بازار جهانی برده‌گی، از اطفال در این منطقه بایستی به گونه خاصی مواظبت و مراقبت به عمل آید. در اینجا هم تقریباً مانند کشورهای مختلف آفریقایی و یا آمریکای لاتین، قانون‌گذاران و حامیان نظم در مورد حفاظت زنان و یا اطفال، دست به اقدام موثری نمی‌زنند. بناً به گزارش سازمان حمایت از اطفال یونیسف مربوط به ملل متحد، در مناطق اشغالی فلسطین ده فیصد تمامی اطفال ساکن در این منطقه که کمتر از پنج سال دارند به کمبود مواد غذایی دچار می‌باشند. در ارتباط به اطفال بخصوص در نوار غزه اوضاع باید بسیار جدی گرفته شود، زیرا از جمله در حدود هشت صد هزار طفل و نوجوان، پنجاه هزار آنها از کمبود مواد غذایی رنج می‌برند. نیمی از اطفال به کمبود خون و ۷۰ فیصد به فقدان ویتامین A گرفتار می‌باشند. تقریباً ده فیصد دختران بین سنین ۱۵ تا ۱۸ سال، یا حامله‌اند یا قبلاً یک طفل را به دنیا آورده‌اند. این میزان بالای حاملگی، آن‌هم در میان زنان که هنوز پا به سن قانونی نگذاشته‌اند، شاهد و گواه خوبی بر توسل به قهر به منظور استفاده جنسی می‌باشد. اولین ردیابی من در این زمینه بود که بدانم متجاوز کیست و در کجا زنده‌گی می‌نماید؟

از یونیسف بایستی سپاس‌گذار بود، زیرا به کمک این سازمان پنجاه هزار طفل فلسطینی توانسته‌اند، در رابطه به اعمال قهر بر آنها آموزش روانی ببینند. من وقتی به چشمان اطفال نگاه می‌کنم و در می‌یابم که قبل از آنکه پا به سن ده سالگی گذاشته باشند مبتلا به بیماری احساس ترس شدید و بیماری‌های عادی روانی می‌باشند، به نیکی به اهمیت و مسوولیتی که خانم «ریم» در برابر خود قرار داده است، پی می‌برم. نیمی از شاگردان مکاتب در فلسطین، دیر یا زود شاهد یورش عساکر اسرائیلی بر مکاتب‌شان می‌گردند. ده فیصد ناظر این رویداد می‌شوند که معلمین‌شان اعم از مرد و زن، مورد شلیک و فیر سلاح عساکر اسرائیلی قرار می‌گیرند و کشته می‌شوند. یونیسف با یک تلاش بس گسترده و سنگین موفق گردیده است که هزار تن فلسطینی بزرگ سال را در این مورد آموزش بدهد تا آنها، به اطفال یاد بدهند که چگونه ماین‌های ضد پرسونل را بشناسند و در برابر آن چگونه عمل نمایند.

بنابر معلومات «زایده» یک زن فلسطینی که از زنان شوهردار فلسطینی، که با آنها بد رفتاری صورت گرفته است، پرستاری و حمایت می‌نماید. و هم‌چنان به افشا و محکوم کردن آنهایی می‌پردازد که دوشیزه‌گان را اختطاف می‌نمایند. همواره تعداد بیشتر جوانان به منظور استفاده جنسی قربانی معاملات تاجران انسان می‌گردند و در عین حال از تعداد کمی هم به غرض تجارت اعضای بدن، استفاده به عمل می‌آید. کسی که در آوان کودکی به فشارهای روحی و اختلال‌های روانی گرفتار آمده باشد، کمتر می‌تواند میزان خطراتی را که همین اکنون ما در موردش سخن می‌زنیم، درک و حدس بزند که چه خطری او را تهدید می‌نماید.

نخستین و یگانه تحقیق در خور توجه و جدی در مورد تجارت با انسان در این منطقه به وسیله سازمانی بنام Sawa که ترجمه دری آن «امروز و فردا همه زنان باهم متحد و یکجا» می‌باشد به عمل آمده است. سازمان «ساوا» از آن زنانی حمایت و پرستاری می‌کند که در خانه به شدت مورد لت و کوب و برخورد خشن قرار می‌گیرند. این سازمان به کمک مالی «بنیاد انکشافی برای زنان مربوط به ملل متحد» که به اختصار UNIFEM یاد می‌شود، موفق گردیده است که نتایج تحقیقات^{۳۷} خود را به چاپ برساند.

من همان راه‌هایی را تعقیب و دنبال می‌کنم که از آن طریق قاچاق انسان صورت می‌گیرد و به وسیله «ساوا» توضیح و بیان گردیده است. این راه یکی از غرب اردن به بیت‌المقدس می‌رود و دیگری از غزه از داخل سر زمین غرب اردن به بیت‌المقدس می‌انجامد. من به

The Trafficking and Forced Prostitution of Palestinian Women and girls ۳۷

۲۰۰۸ Form of Modern Day Slavery, Sawa / Unifem, Juni:

راه‌هایی برمی‌خورم که در آنها زنان اختطاف می‌شوند و به فروش می‌رسند. امروزه در مناطق اشغالی ۵۶۱ منطقه ممنوعه نظامی وجود دارد که به وسیله آن آزادی رفت و آمد ۴/۲ میلیون فلسطینی محدود گردیده است. هدف شاید این باشد که مناطق مسکونی کاملاً از هم جدا و پراکنده گردند. به‌طور مثال چنانکه زنان می‌گویند، شهر «اریحا» چنان در طبیعت غرق و پوشیده گردیده که در آن صرف یک جاده عبور و مرور وجود دارد که به ورطه و گودال منتهی نمی‌شود. اگر کسی بخواهد که بین «نابلس»، «رامله»، «هیرون» و «اریحا» رفت و آمد کند، رفت و آمدشان فقط تحت مراقبت شدید اردو و نظامیان امکان پذیر است.

به‌طور مثال «ساوا» وقایعی را در یک هتل کوچک، واقع در شهر کهنه بیت‌المقدس مورد پیگرد و تحقیق قرار داده است. زمانیکه صاحب هتل درک می‌کند که در آستانه ورشکستگی قرار دارد، تصمیم می‌گیرد که هتل خود را به فاحشه‌خانه مبدل سازد. اکثریت مشتریان او ساکنین همان محل و دور و پیش می‌باشند و در میان آنها برخی‌شان هم از جمله قدرت‌مندان دولتی هستند (از روی اسناد معلوم نمی‌گردد که این صاحبان قدرت دولتی، پولیس‌ها، سیاست‌مداران و یا نظامیان می‌باشند).

چهارده زن جوان و دوشیزه‌گان را که بین ۱۴ تا ۱۸ سال عمر دارند، به‌طور غیر قانونی از نوار غزه و غرب اردن به این فاحشه‌خانه آورده‌اند. از طرف روز زنان را برای گدایی به جاده‌ها می‌فرستند، شب هنگام آنها را به تن فروشی و روسپی‌گری مجبور می‌سازند. مادام یا خانمی که فاحشه‌خانه را سرپرستی می‌کند و اتاق‌ها را به کرایه می‌دهد ۲۰۰ «شیکل»^{۳۸} معادل ۵۵ دالر بابت کرایه اتاق از مشتری می‌گیرد. مشتریان به زنان و دختران به تناسب جوانی و زیبایی و تجربه جنسی‌شان، هر اندازه پول را که شایسته و مناسب ببینند، غالباً بین ۳۰ تا ۲۰۰ «شیکل» پرداخت می‌نمایند.

پولیس اسرائیل، صاحب یک فاحشه‌خانه را به اتهام دایر کردن فاحشه‌خانه غیر قانونی، به محاکمه کشید و سرانجام محکوم گردید، اما هشت ساعت بعد جریان تعقیب و پیگرد متوقف گردیده و مامورین مسوول به اخراج اجباری زنان و دوشیزه‌گان اقدام کردند. زیرا آنها بدون داشتن اسناد و مدارک قانونی و موثق، در بیت‌المقدس به سر می‌بردند. ولی اگر زنی اختطاف گردد، اصلاً تحقیقی صورت نمی‌گیرد و کسی پرسان هم نمی‌کند که چه اتفاقی افتاده است.

مالک یک هتل در بیت المقدس که نمی‌خواست هویت و نامش افشا گردد، به خاطر استثمار و بهره‌گیری جنسی که به زور از زنان و دوشیزه‌گان به عمل می‌آمد، سخت خشمگین بود. او در مورد تجارب و چشم دید خویش به «ساوا» چنین گزارش داده است:

«چندی قبل دوشیزه‌ای که از اهل نابلس بود، مدت یک ماه در هتل من اقامت داشت. او خودش می‌گفت که همشیره و یا پرستار است و از طرف شب در شفاخانه‌ای در بیت المقدس کار می‌کند. باری متوجه شدیم که او در آن بخش شهر که محل سکونت اسرائیلی‌ها می‌باشد، به فاحشه‌گری مشغول است. من از بسیاری از زنانی فلسطینی که از اهالی غرب اردن می‌باشند، شنیده‌ام که زنان برای تن فروشی و فاحشه‌گری، به بیت المقدس می‌آیند. من می‌توانم به شما اطمینان بدهم که شهر کهنه و قدیم بیت المقدس پر از فاحشه‌خانه‌هاست.»

نحوهٔ ربودن و اختطاف نمودن زنان در سراسر جهان هم‌سان و یک‌رنگ می‌باشد، دختران را غالباً بعد از اختطاف به محل دیگری برده و بکسی که در همان محل و از جمله آشنایان و یا خویشاوندان اختطاف‌گران باشد، می‌فروشند. فاحشه‌خانه‌ها به وسیلهٔ یک زن مدیریت و سرپرستی می‌گردد. تاجران انسان زنان جوان را تهدید می‌کنند که اگر تن به روسپی‌گری ندهند آنها عکس‌شان را به خانواده‌های‌شان نشان می‌دهند. این عکس را هنگام نخستین تجاوز جنسی بر دختران از آنها تهیه می‌نمایند.

کتمان آبروریزی و شرف خانواده‌گی و عزت و آبروی زنی که طرف تجاوز قرار گرفته است، برای شکستاندن اراده و عزم، جهت تن دادن به خود فروشی، به قدر کافی عامل اثر بخش می‌باشد. اگر همچو زنان متعلق به یک محیط مذهبی و محافظه‌کار باشند، نیک می‌دانند که اگر اعضای خانواده‌شان و یا کسی از محل سکونت و بود و باش‌شان، این عکس‌ها را ببینند، می‌توانند آنها را به شدت مجازات کنند، از خود برانند و طرد نمایند. در فلسطین تاجران انسان شبکه‌های محلی و منطقه‌ای را ایجاد نموده‌اند که قاعدتاً از طرف دستگاه پولیس و یا نظامیان منطقه، حمایت می‌گردند. هیچ اشاره‌ای در این مورد به چشم نمی‌خورد که در مناطق اشغالی فلسطین، دسته‌های قاچاق که در سطح بین‌المللی عمل می‌کنند و یا مافیایی که در تجارت زن سهم می‌باشند، فعالیت دارند. اما به این مطلب اشاره شده که در مناطق درگیر در منازعه، اطفال و نوجوانان به گونهٔ خاصی مورد زورگویی قهر و ضرب و شتم قرار می‌گیرند، بی‌تفاوت که اعمال فشار به خاطر بردن به زور به خدمت عسکری باشد یا مجبورکردن به فاحشه‌گری، برای ارضای نیاز جنسی نظامیان. در هر موردی که باشد، آنها طرف‌لت و کوب و ضرب و شتم قرار می‌گیرند.

تحقیق و پژوهش در مورد وضع فاحشه‌هایی که پا به سن قانونی گذاشته‌اند، کماکان سخت بوده و به مشکل می‌توان در یافت که به چه تعداد زنان جوان و یا دوشیزه‌گان از طرف شبکه‌های محلی و کوچک خرید و فروش گردیده و به برده‌گی جنسی وادار گردانیده شده‌اند. در این منطقه جهان، استفاده جنسی یک موضوع بسیار سخت و دشوار می‌باشد، هیچ‌کس در میان دوشیزه‌گان فلسطینی که از جانب باندهای انسان فروش مواجه به خطر اختطاف، می‌باشند، به روشننگری نمی‌پردازد و آنها را از خطر آگاه نمی‌سازد. اما به جای بر حذر داشتن‌شان از این خطر، به آنها یاد می‌دهند که چگونه به‌های ضد پرسونل را بشناسند و در برابر بزرگان و ریش سفیدان مردم خویش، با ادب و سنگینی رفتار نمایند؛ از برابرشان خاموشانه و با نگاه‌های به زیر انداخته شده بگذرند. در راه مکتب از راه بندان‌های که به وسیله نظامیان به راه انداخته می‌شود، چه‌سان راه خود را کج کنند و راه دیگری در پیش گیرند. اعمال تبعیض در مورد زنان، عدم تساوی و دوام حالت جنگی، زنان فلسطین را به شدت جراحت‌پذیر ساخته است.

با نتیجه‌گیری از تحقیق «ساوا»، در واقع من به دومین رد پا نایل آمدم. در تحقیق «ساوا» آمده است که: «برخی از زنان جوان پس از آنکه از چنگال توسل به قهر در درون خانواده نجات یافته‌اند، به فاحشه‌گری روی آورده‌اند. آری! گرفتار شدن به وضع غیر قابل تحمل در کشورهای چون مکزیکو، افغانستان، ویتنام، فلپین، کولمبیا و تعداد زیادی از کشورهای دیگر و هم‌چنان به‌سر بردن در جامعه درگیر تبعیض و عدم مساوات، برای زنان غالباً راه و چاره دیگری نمی‌ماند، جز اینکه به فاحشه‌گری روی آورند و از این طریق امرار حیات نمایند. از آنجاییکه تاجران انسان هم بر این وضع وقوف و آگاهی دارند، بناً از تمامی می‌کانسیم‌ها و راهکارها به سود خود بهره‌برداری می‌کنند تا آنها را به دام بکشند.

به تاریخ ۱۶ جون ۲۰۰۷ یک تن فلسطینی که با برادر ۱۷ ساله‌اش در اردوگاه «قودورا» به‌سر می‌برد، تصمیم گرفت تا دخترانش را که یکی ۱۳ سال و دیگری ۱۴ سال داشت بفروشد. مردان جوان هردو دخترش را با پرداخت ۱۶۰۰ دینار که معادل ۱۱۵۰ دالر می‌گردید، خریدند. یک سال بعد دختر جوان‌تر به سبب گرفتار آمدن به خونریزی فرج به شفاخانه انتقال یافت. در بدن دختر آثار بدرفتاری و آزار و اذیت پیدا بود. معاینات داکتران نشان داد که او حامله می‌باشد و به همین سبب از طرف یکی از داکتران اقامه دعوی صورت گرفت و پولیس به تحقیق پرداخت. هردو مرد جوان را که این دو دختر را خریده بودند و از آنها بهره‌گیری جنسی می‌نمودند، بازداشت کردند. قضات محکمه حکم دادند که چون پدر، این دو دختر خود را به این دومرد فروخته و هردو در اثر اجماع با این دو مرد جوان پرده بکارت خود را از دست

داده‌اند، لهذا همین دو نفر باید با آنها ازدواج نمایند. در سالون محکمه که تنها مردان حضور داشتند، به دختران هیچ فرصت داده نشد تا دید و نظر خود را بگویند. دوسیه آنها با انعقاد نکاح با مردانی که آنها را خریده بودند، بسته شد. بدین سان محکمه به برده‌گی کشیده شدن هردو زن را قانونی ساخت و به پای حق مردان مهر تأیید گذاشت. یعنی که مردان کاملاً قانونی و حقانی می‌توانند زنان را تصاحب کنند و بهره‌گیری و استثمار نمایند. شمار دختران بین سنین ۱۲ تا ۱۳ که به قید نکاح مردان سال‌خورده در آورده می‌شوند و بعد از آنها عصیان می‌کنند و فرار می‌نمایند، پیوسته فزونی می‌یابد. بسیاری از دوشیزه‌گان با جرأت و شهامت از کشورهای ایران افغانستان و فلسطین، سرگذشت خود را که چگونه در دوران طفولیت به عنوان همسر مورد استفاده جنسی قرار گرفته و در کارهای خانه به برده‌گی کشیده شده‌اند، بیان می‌دارند.

به سبب اشغال و پارچه پارچه بودن سرزمین فلسطین تجارت بر سر زنان و دوشیزه‌گان، نقض حقوق بین‌الملل شناخته می‌شود. با آن‌هم پوسته‌های نظامی اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها معابر سرحدی انگاشته می‌شوند. موجودیت اردوگاه‌های آواره‌گان، معضله را بیش از پیش مغلق و پیچیده می‌گرداند. منابع معلوماتی من، کس یا کسانی بودند که از کشورهای فلسطین، اردن و لبنان می‌آمدند و من از آنها کسب معلومات می‌نمودم. آنها تأیید کردند که در اردوگاه‌ها، سوء استفاده از زنان و دختران به عمل می‌آید و با آنها بد رفتاری می‌شود، اما هرگز کنترل و مراقبت به عمل نمی‌آید و کسی مجازات نمی‌گردد. در این قسمت تحقیق، من با دشواری‌هایی روبرو گردیدم و برایم مقدور نبود که در این زمینه اسناد، مدارک و شواهد جمع‌آوری کنم؛ اما سرگذشت دو دختر از باشندگان بیت‌المقدس که اندکی قبل از آنها یاد شد، می‌تواند مثال خوبی در این مورد به حساب آید.

اسرائیل: اعداد و ارقام مسرت بخش

در سال ۲۰۰۰ کنیسه پارلمان اسرائیل، قانونی را به تصویب رسانید که مخالف تجارت با انسان بود و مانند بسیاری از کشورهای دیگر اسرائیل هم فاحشه‌گری سازمان یافته و هم تجارت بر سر انسان را به منظور استفاده جنسی، هم‌ردیف و یک‌سان قرار داد. در واقع پارلمان اسرائیل با این فیصله و اقدام خویش، از یک طرف به آن مامورین دولتی جواب و جواز فعالیت ارایه کرد که با حرکت از موضع دینی و جزم، فاحشه‌گری را مورد تعقیب و پیگرد قرار می‌دادند و از سوی دیگر حکم فعالیت در مقابل فاحشه‌خانه‌هایی را صادر کرد که در آنها زنانی که به سن قانونی رسیده بودند، می‌توانستند، علنی به فاحشه‌گری بپردازند و اما زنانی که هنوز به سن قانونی نرسیده بودند، پنهانی مشغول این کار بودند.

به تاریخ ۱۲ نوامبر سال ۲۰۰۹ اسحاق احرانویچ، وزیر امنیت داخلی اسرائیل، در برابر کنیسه یا پارلمان کشورش اظهار داشت که حکومت اسرائیل طرحی را تهیه نموده است که به موجب آن صاحبان فاحشه‌خانه‌ها و کسانی که به کار تجارت جنسی مشغولند و هم‌چنان زنانی که به تن فروشی می‌پردازند، مجازات می‌گردند و تا ۱۶ سال محکوم به حبس می‌شوند. وی در مقابل کمیسیون پارلمانی که مسوول تحقیق و بررسی پیرامون تجارت بر سر زنان بود، اطمینان داد که فاحشه‌خانه‌هایی را که اجازه رسمی دارند، مورد تفتیش و بازرسی قرار می‌دهد و سعی می‌نماید که جواز یا اجازه‌نامه آنها را گرفته و باطل اعلام بدارد. در همین نشست پارلمانی، نماینده قوای پولیس اسرائیل هم شرکت داشت. وقتی او به صحبت پرداخت، توضیح داد که در جریان سال‌های گذشته فاحشه‌گری سازمان یافته کاهش پیدا کرده و شمار زنانی که با اعمال زور و قهر جهت فاحشه‌گری به اسرائیل آورده می‌شوند، نیز پایین آمده است.

من در جریان پنج سال اخیر تنها در دو کشور جهان این ادعا را شنیده‌ام که فاحشه‌گری اجباری رو به کاهش گذاشته است. یکی در کمپوجیا جایی که پولیس‌های فاسد و رشوه خوار، بهره‌گیری جنسی از زنان و دختران جوان را کتمان می‌دارند و از این طریق آن را تقویت می‌نمایند و دیگری در اسرائیل جایی که در آن هیچ‌کدام از نمایندگان پارلمان به این فکر نیفتادند که از نماینده از قبل پر شده و گپ یاد داده شده پولیس اسرائیل، اعداد و ارقام مشخص را که مشعر به کاهش یافتن روسپی‌گری باشد، سوال کنند. از روی احصاییه‌ها و معلومات پولیس بین‌المللی، پولیس اروپا و سارنوالی ویژه انگلستان جهت مبارزه بر ضد جنایات سازمان یافته، واضح بر می‌آید که تجارت بر سر زنان و کشیدن آنها با توسل به قهر و زور به روسپی‌گری در سراسر جهان فزونی یافته است. حتی در اسرائیل که تضادهای به‌خصوص خود را دارد و مقامات مسوول مدعی‌اند که جلوی فاحشه‌گری اجباری را گرفته و تقریباً از منبع آن را خشک نموده‌اند. من در جریان صحبت‌هایم با قوماندان‌های پولیس و سازمان‌های منطقه‌ای که جهت حفاظت قربانیان تجارت بر سر انسان فعالیت دارند، به اعداد و ارقام تعجب‌آور و سرگیج‌کننده برخورددم. بین سال‌های ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۴ بین سه تا سه هزار و پنجمصد زن، تنها از طریق مصر به اسرائیل قاچاق گردیده و در آنجا به فاحشه‌گری اجباری، کشیده شده بودند. در اثر فشار سازمان‌های امدادی منطقه‌ای که در وهله اول مربوط به ایالات متحده آمریکا و سازمان ملل متحد می‌باشند، حکومت اسرائیل حاضر گردید که به موجودیت این معضله تن داده و بپذیرد که همچو چیزی وجود دارد. اسرائیل تضادهای به‌خصوص خود را دارد: روسپی‌گری در اسرائیل ممنوع نیست اما دلالتی جنسی و داشتن فاحشه‌خانه، رسماً ممنوع می‌باشد. ولی کافی است که کسی یکبار در آن قسمت شهر «تل‌ایب» که بنام نیوی

شانان^{۳۹} یاد می‌گردد، سر بزند. در آنجا به خوبی در می‌یابد که در اسرائیل نیز مانند بقیه جهان، فاحشه‌خانه‌ها در پشت پرده سالون‌های ورزشی، سالون‌های ماساژ یا کیسه‌مالی، حوض‌های آبیاری و حتی کافه‌های انترنتی وجود داشته و از انظار، ظاهراً پنهان گردانیده شده است. نماینده پولیس در برابر کمسیون پارلمانی ادعا نمود که آنها در نهایت از موجودیت حد اکثر دوهزار زن فاحشه اطلاع دارند. مگر سازمان‌های زنان اسرائیل و هم‌چنان سازمان حمایت از مهاجرین، از موجودیت بیست هزار زن فاحشه سخن می‌زنند که بخش بزرگ آنها زنانی‌اند که به فاحشه‌گری مجبور گردانیده شده‌اند. بسیاری از این زنان فاحشه جهت تمویل سفر خویش از تاجرانی که بر سر زنان معامله می‌کنند، پول قرض گرفته‌اند و مقروض آنها هستند. تاجران انسان برای اینکه روسپیان که مقروض‌شان می‌باشند، این کشور را ترک نگویند، مدارک و اسناد سفر را از نزدشان گرفته‌اند. «رانان کسپی»^{۴۰} آمر قوای ضربتی اسرائیل جهت مبارزه در مقابل تجارت انسان، در برابر «بی‌بی‌سی» فرستنده رادیویی انگلستان اظهار داشته که فواحش اجباری امروزه تحت شرایط بهتری زیست می‌کنند، بسیار بهتر از گذشته‌ها، اما «یادی دا ولف»^{۴۱} عضو یک گروه کار به منظور مبارزه با فاحشه‌گری، از این امر بر حذر می‌دارد که در مورد اقدامات و تدابیری که پولیس اتخاذ می‌نماید، قضاوت زیاد خوشبینانه صورت بگیرد: با وجود همه بازداشت‌هایی که صورت گرفته و محکومیت‌هایی که صدور یافته، قیمت و بهای که برای فاحشه‌گری پرداخت می‌گردد، ثابت مانده است. دلیل آن این است که عرضه کاهش نیافته است. امروزه تاجران انسان خدمات اجتماعی جالب و مورد پسند از قبیل خدمات در مهمان‌خانه‌ها یا باشگاه‌ها را عرضه می‌کنند و یا اینکه از طریق تیلیفون زنان را به عنوان افراد و یا دسته‌های مشایعتی، به مشتریان معرفی و عرضه می‌دارند.

اسرائیل به‌خاطری که نسبت به «تمام جهان اعداد و ارقام مسرت‌آوری را می‌تواند ارایه کند»، احساس غرور و افتخار می‌نماید. اگر این کشور واقعاً بتواند، ادعای مبنی بر کم بودن فواحش در آن کشور را ثابت کند، در آن صورت به شدت این ضرورت احساس می‌گردد که این راز موفقیت خود را با سایر کشورهای جهان هم در میان بگذارد و آنها را هم در این پیروزی شریک سازد. قانون منع تجارت بر سر زنان در اسرائیل در سال ۲۰۰۰ به تصویب رسید. در گزارشی که پولیس در سال ۲۰۰۹ تهیه نموده است، نتیجه آن سخت در خور توجه می‌نماید. در گزارش می‌خوانیم که: «در آغاز تحقیق و پیگردی پیرامون تجارت بر سر انسان،

 NeveShaanan ۳۹

Raanan Caspi ۴۰

Yadida Wolf ۴۱

از روی حدس و گمانه‌زنی، سه هزار قربانی وجود داشت، ولی امروزه ما از این نکته حرکت می‌کنیم که شمار قربانیان تجارت بر سر انسان از چند ده تنی بیشتر نمی‌باشد.»

کاملاً پیداست که در همین رابطه بعضی چیزهایی هست که هیچ باهم جور نمی‌آیند و با هم دیگر سازگاری ندارند. سازمان‌های زنان در بیت‌المقدس اعداد و ارقامی را که پولیس بیرون داده، تجزیه و تحلیل نموده و این نتیجه را استخراج کرده‌اند: که پولیس در سال ۲۰۰۷ روی هم‌رفته در مورد ۲۱ قضیه و یا دوسیه مربوط روسپی‌گری اجباری به تحقیق و بازپرسی پرداخته است. در سال ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹ در هر سال بر شمار قبلی ده قضیه دیگر هم افزوده شده است، ولی در سال ۲۰۰۹ دستگاه پولیس به تحقیق پیرامون ۳۳۱ قضیه که مربوط به فاحشه‌گری و قبل از همه در مورد فاحشه‌خانه‌های شخصی و تصدی‌های رسمی فاحشه‌خانه‌ها، می‌شد، تحقیق و بازپرسی نموده بود. این رقم تقریباً دوبرابر قضایای می‌باشد که در همین زمینه در سال ۲۰۰۸، به تحقیق گرفته شده بود.

انسان باید این اقدام قانونگذاران اسرائیل را یک امر مثبت بداند که از سال ۲۰۰۶ به بعد در برابر کار برده‌گی که مراد انجام کارهای شاق و توان‌فرساست، دست به اقداماتی زدند و از قربانیان چنانکه پروتوکول سازمان ملل در حفاظت از بین بردن و مجازات، تاجران انسان تقاضا دارد، قربانیان مجبور به ارایه اسناد ثبوتی نیستند که آنها چگونه ربوده شده، به زور به جای دیگر آورده شده و وادار به کار اجباری گردیده‌اند. در کشورهای دیگر منجمله مکسیکو، هنوز هم تمام قربانیانی که با توسل به قهر ربوده شده‌اند، باید اسناد ارایه نمایند.

پناه جویان

«ماگان»^{۴۲} بنیاد غم‌خویشی برای پناه جویان که در سال ۲۰۰۴ ایجاد و از آن زمان تا کنون (مراد زمان نوشتن این اثر در سال ۲۰۱۰ می‌باشد) روی هم‌رفته ۱۳۰ زن را از قید اسارت تاجران انسان آزاد و جهت پرستاری و غم‌خویشی، پذیرفته است. این نهاد در یک ساختمان سنگی جا داده شده که رنگ سرخفام دارد و در وسط یک باغ قرارداد، دیوارهای ساختمان چنان می‌نماید که توگویی زنده است. این بنا بسیار خوب نگهداشته شده و در حدود چهل بستر جهت مراقبت و پرستاری برای زنان دارد. با وجودیکه این سازمان از طرف وزارت امور اجتماعی تأسیس گردیده است، اما کار سرپرستی و غم‌خویشی از زنان را سازمان مدنی

«کیشیت»^{۴۳} به‌دوش گرفته است. البته که «شاله‌ای شا»^{۴۴} و مرکز حمایت از کارگران خارجی که به نام «تو-داها»^{۴۵} یاد می‌گردد، هم از زنانی که به منظور استفاده جنسی، قربانی توسل به قهر و اعمال خشونت گردیده‌اند نیز پرستاری و غم‌خویشی می‌نمایند. در قانون جزا، حمایت، صرف برای زنانی پیشبینی گردیده که در جریان تحقیق پولیس، بر علیه رباینده‌گان خویش، با پولیس همکاری کنند. قربانیانی که از شهادت دادن در برابر رباینده‌گان و یا دادن معلومات در مورد آنها ترس دارند، از حمایت قانونی بهره‌مند نمی‌گردند. همچو زنان به کشورهای شان برگردانیده می‌شوند.

من دفترچه یاداشتم را برمی‌دارم و به دنبال مصاحبه ثبت شده‌ای می‌گردم که هنگام سفرم به آسیای میانه، آنرا با یکی از همکاران سازمان بین‌المللی مهاجرت انجام داده بودم. در این مصاحبه من، گزارشی در مورد زنان قرغزی و قزاقی که به وسیله تاجران انسان به حيله ربوده شده بودند، وجود داشت. این زنان به زور بدان واداشته شده بودند که در اسرائیل و قبل از همه در «تل‌ایب» به حیث پرستار و همشیره در لیلیه‌ها و یا آسایش‌گاه‌های پیران کارکنند. هیچ‌کس به آنها نگفته بود که با دست زدن به این کار محبوس و زندانی همان باشگاه می‌گردند و تحت شرایط برده‌گی زنده‌گی خواهند داشت. اسناد و مدارک مشعر بر هویت و اجازه سفر و گردش‌شان از نزد آنها گرفته می‌شود، تا نتوانند آزادانه گشت و گذار نمایند و زنده‌گی عادی داشته باشند. مقامات مسئول اسرائیل برای زنان کشور خویش بهترین اجرات و خدمات را انجام می‌دهند، یعنی که به آنها زمینه آموزش، تحصیل، پیشرفت و آزادی را فراهم می‌آورند. به همین سبب به زنان خارجی اجازه می‌دهند که به کشورشان بیایند و در آنجا به انجام کارهایی بپردازند که زنان اسرائیلی، یا فرصت اشتغال بدان را ندارند و یا اصلاً نمی‌خواهند که تحت شرایط برده‌گی بدان دست یازند و یا به انجام آن تن در دهند. اکثریت زنان که از بند تاجران و آنهایی که انسانها را به برده‌گی می‌کشند، آزاد گردانیده شده‌اند، از کشورهای ازبکستان، مالدوی، روسیه و اوکراین می‌باشند. زنانی هم از کشورهای لیتوانیا، قزاقستان، روسیه سفید و چین در اسرائیل به‌سر می‌برند. اکثریت این زنان کمتر از ۲۷ سال عمر دارند، اطفال نیمی از زنان بیگانه که در اسرائیل به کار مشغولند، در کشورهای خودشان در انتظار آمدن و برگشت مادران‌شان به‌سر می‌برند. مادران می‌خواهند تا با کار کردن در خارج در سرزمین خویش برای

Keshet ۴۳

Sha le Isha ۴۴

Todaha ۴۵

اطفال خود زمینه زنده‌گی بهتر را فراهم سازند. جهت نیل بدین غایت حاضرند به قربانی‌های بزرگ تن در دهند. تا بدان حد که حتی زنده‌گی و سرنوشت خود را بدست تاجران انسان بسپارند. در پاره‌ای موارد آنها تهدید می‌گردند که اگر پولی را که از تاجران انسان قرضدار می‌باشند، واپس نپردازند، آنها اطفال همچو زنان مقروض را در کشورهای خودشان به قتل می‌رسانند.

همه زنانی که از کشور ازبکستان به اسرائیل می‌آیند مسلمان می‌باشند. باری در قسمت عدۀ از این زنان رویداد خاصی بوقوع پیوسته است. آنها در یک سازمان غیر دولتی اسرائیل ثبت گردیده بودند و شامل چهار زن ازبکستانی و یک زن چینیایی بودند. آدم ربایان و قاچاق‌چیان وعده داده بودند که آنها را به اسرائیل می‌برند، به آنها مبلغ پول هم پرداخت می‌شود و کار قانونی را هم برای‌شان پیدا می‌کنند، مشروط به اینکه، آنها هرکدام یک یک گرده خود را اعانه بدهند.

اعضای بدن برای اسرائیلی‌ها

در جریان تحقیقاتی که به عمل می‌آوردیم، در سراسر جهان با صدها کارشناس مصاحبه کردم. با اکثریت قوماندان‌های پولیس، منجمله با یکی از قوماندان‌های پولیس مکسیکو بنام «خوزه لیوس سنتیاگووس کونسیلوس»^{۴۶}، صحبت داشتم که تا دم مرگش در سال ۲۰۰۸ آمریت مبارزه با جنایات سازمان یافته را به عهده داشت و در اثر سقوط طیاره جان خود را از دست داد. پیوسته این موعظه را تکرار می‌نمودند که تجارت بر سر اعضای بدن انسان محصول خیال پردازی‌های مطبوعات خبرساز بوده و در واقعیت فقط بگونه استثنایی وجود دارد. بسیاری از نماینده‌گان مامورین شاید همچو چیزی به وقوع پیوسته باشد، اما موارد بس استثنایی و نادر می‌باشد.

اسرائیل از جمله کشورهای بسیار کمی‌ست که در آن معلمات در مورد وقایع مربوط به اختطاف زنان و تجارت بر سر اعضای بدن انسان‌های جهان سومی، فاش گردیده است. اما مامورین مسوول در این کشور می‌پذیرند که در خاک اسرائیل معاملات خرید و فروش اعضای بدن انسان وجود دارد. به تاریخ ۵ نوامبر سال ۲۰۰۹ «ژیلا د بیهات»^{۴۷} رییس پولیس بیت‌المقدس که در بازداشت دوتن، که به یک حلقه و یا شبکه خرید و فروش اعضای بدن

Jose Luis Santiago Vasconcelos ۴۶

Gilad Bihat ۴۷

انسان تعلق داشتند، شرکت ورزیده بود. او در کنفرانس مطبوعاتی، آن دو نفر را به حاضرین بدین‌سان معرفی نمود: «سامی شم توف»^{۴۸} و «شیمی دیمتری اورنشتاین»^{۴۹}؛ او گفت «اینها کسانی‌اند که تجارت با اعضای بدن انسان را انجام می‌دهند.» وی به سخنانش ادامه داده گفت: «شم توف که ۶۸ سال عمر دارد یکی از همکاران کلینیک پوهنتون/دانشگاه «هadasa»^{۵۰} می‌باشد. در محل کارش او و هم‌دستانش با خانواده‌های مریضانی که اسم‌شان در لیست انتظار برای پیوند‌گرده، جای داشت، تماس می‌گرفتند. بنابر اظهارات مسوولین کلینیک اکثریت مریضان به بیماری‌گرده مبتلا می‌باشند. اما عدهٔ قلیل آنها در انتظار پیوند جگر یا کبد که امروزه عملیات آن در سطح جهان در شمار عملیات‌های فوق‌العاده بالا جای دارد، به‌سر می‌برند.»

جگر را قاعدتاً از کسی که تازه مرده باشد و دارای جگر سالم بوده و آنرا به اعانه داده باشد، می‌گیرند. این عضو اعانه داده شدهٔ بدن را در منحلّهٔ سرد شدهٔ نمکین که در آن جگر تا هشت ساعت فعال و زنده می‌ماند، انتقال می‌دهند. در همین فاصلهٔ زمانی داکتران معاینات خاصی را در این مورد انجام می‌دهند تا بدانند که جگر اعانه داده شده، با بدن عضو گیرنده، سازگاری دارد یا خیر؟ جگر مریض را با عملیاتی در قسمت علیای شکم از بدن مریض دور می‌کنند و به جایش جگر سالم را پیوند می‌زنند. عملیات دور کردن جگر مریض و پیوند جگر سالم تا ۱۲ ساعت دوام می‌کند. در جریان عملیات به شخص مریض مقدار زیاد خون داده می‌شود. در اکثر موارد جگری که اعانه داده می‌شود، متعلق به یک شخصی مرده می‌باشد. اما در موارد کاملاً استثنایی یک اعانه دهنده صرف یک بخشی از جگر خود را برای پیوند اعانه می‌دهد. به سبب پیچده‌گی و مغلق بودن جریان عملیات، این عمل می‌تواند برای اعانه دهنده، خطراتی را در قبال داشته باشد. در قسمت جگر آنچه در خور توجه می‌نماید، این است که جگر از آن‌گونه اعضای بدن است که اگر طی عملیات موفقانه، تکه‌ای از آن جهت پیوند گرفته شود، به مرور زمان هردو تکه واپس خود را ترمیم می‌کند. بناً هردو طرف یعنی هم اعانه دهنده و هم گیرنده می‌توانند زنده‌گی عادی داشته باشند.

پس از آنکه پولیس اعلان اعانه اعضای بدن را در چندین روزنامه دید، موضوع توجه آنها را جلب کرد. در آن اعلان‌ها آمده بود که در جستجوی کسی می‌باشند که عضو سالم داشته و حاضر به اعانه دادن آن باشد. در ازای اعانه مبلغ هنگفت پول به اعانه دهنده، پرداخت

Sammy Shem-Tov ۴۸

Dimitri Orenstein ۴۹

Hadassah ۵۰

می‌گردد. مشاهده همین اعلان سبب شد که پولیس اسرائیل دست به تعقیب و پیگرد آن بزند. اعلان به چندین زبان منجمله روسی و اسپانوی هم ترجمه گردیده بود. بهات رییس پولیس علاوه‌تاً توضیح داد که عضو بدن در آمریکای لاتین، فلپاین و یا احتمالاً در نقاط دیگر جهان، از اعانه دهنده گرفته می‌شود و به اسرائیل منتقل می‌گردد. هر عملیات پیوند عضو بدن برای شخص مریض، حد اقل دوصد هزار دالر مصرف برمی‌دارد. از این مبلغ بین دو تا سه هزار دالر به دلالتی تعلق می‌گیرد که بین آنها معامله خرید و فروش عضو بدن را روبراه ساخته است. به کسی که عضو بدن خود را فروخته صرف هزار دالر داده می‌شود. بقیه پول‌ها به حساب جراح شفاخانه و متخصص پیوند اعضای بدن، ریخته می‌شود. جهت انتقال عضو از یک کشور به کشور دیگر مبلغی هم برای رشوت اختصاص داده می‌شود.

در سال ۲۰۰۸ اسرائیل قانونی را در مورد پیوند اعضای بدن تصویب نمود که تجارت بر سر اعضای بدن انسان را ممنوع قرار داد که به موجب آن تجارت با اعضای بدن با وضاحت کامل ممنوع قرار داده شده بود. در یک مورد کاملاً غیر عادی و استثنایی، اداره اختصاصی پولیس مبارزه با کلاه برداری و فریب‌کاری، از ده زنی که به اسرائیل آمده بودند، تا یکی از اعضای بدن خود را به فروش برسانند، تحقیق به عمل آورده. و تحقیقات آنها هنوز ادامه دارد و علایمی وجود دارد که صدها عضو بدن انسان از آمریکای لاتین به اسرائیل، قاچاق آورده شده است تا در آنجا پیوند زده شوند.

من با سه زن که در شفاخانه پوهنتون هاداسه به‌کار طبابت مشغول بودند و هم‌چنان با دکترانی از شفاخانه اطفال «دانا»^{۵۱} در «تل‌ایب» مصاحبه کردم، همه آنها یک‌صدا پاسخ دادند و تأیید کردند که یک خانواده بیماردار درمانده، برای نجات یک عضو محبوب خانواده، هرکاری که از دستش بیاید، انجام می‌دهند. اگر یک عضو خانواده برای بدست آوردن عضو بدن مجبور به پرداخت پول باشد، سایر اعضای خانواده حاضرند که آنرا پرداخت نمایند. از آنجایی که هنگام پیوند عضو بدن، باید عملیات سخت مغلق و پیچیده انجام شود، از همان آغاز باید کارشناسان چیره‌دست در آن شریک و سهم‌گردانیده شوند. از معاینات اولیه که بالای شخص عضو دهنده، انجام می‌گردد تا حمل و نقل و عملیات پیچیده پیوند زدن عضو در بدن شخص بیمار، همه باید به دقت و توجه کامل انجام داده شود. سوال اینجاست که آیا پولیس اسرائیل تعقیب و پیگرد عملیات را متوقف ساخته یا خیر؟ در قضیه که در شفاخانه بهات رخ داد، تا حال هیچ یک از مامورین و دکتران بازداشت نگردیده‌اند.

آنهايي که بازداشت شده بودند، از آنها تحقيق به عمل آمده، ولی دوباره آزاد شده‌اند. مسلماً که در تجارت بر سر اعضای بدن انسان اين سوال مطرح می‌گردد که چه کسی اين اشخاص را پيدا می‌کند که حاضر می‌گردد، عضو بدن خود را بفروشند و يا اعانه بدهند؟ چه کسی عضو فروخته شده را از بدن عضو دهنده می‌گیرد و باز چه کسی آنها انتقال می‌دهد؟ همچو پرسش‌ها را نه کسی می‌تواند مطرح کند و نه هم کسی می‌خواهد که به آن پاسخ گوید.

خلای قانونی در تجارت اعضای بدن

پولیس اسرائیل، بنا به اطلاع تیلیفونی یک خانم به مشکل بس بزرگی روبرو گردید. این خانم به وسیله تاجران اعضای بدن انسان از اوکراین به «تل ابیب» آورده شده بود، تا در اینجا یک گرده خود را بفروشد و در بدل آن سی و پنج هزار دالر، دریافت کند. پولیس اسرائیل به همکاری دستگاه امنیتی اوکراین، چندین تن از گرداننده‌گان پشت پرده تجارت بر سر اعضای بدن انسان را بازداشت کرد؛ اما سر انجام آنها را واپس آزاد ساخت. زیرا قوانین این کشور تجارت با اعضای بدن انسان را صریحاً ممنوع قرار نداده است. با در نظر داشت همین خلاء، به مافیای روسی (درست مثل مافیای مکسیکو و مافیای چینی) این توفیق دست داده است که در بازار جدید خرید و فروش اعضای بدن انسان راه باز کند. وقتی پای زنده‌گی یک از اعضای خانواده و یا خویشاوندان در میان باشد، بسیاری از انسان‌ها اصلاً به خود اجازه سوال کردن نمی‌دهند و اصلاً پرسشی را مطرح نمی‌نمایند. یگانه امر مورد دلچسپی آنها اینست که مرجع خدمات طبی که آنها جهت تداوی عضو خانواده خویش به آن پول پرداخت می‌کنند، واقعاً می‌تواند در علاج مریض موثر و سودمند باشد یا خیر؟

الکس کاگانسکی^{۵۲} سخنگوی پولیس اسرائیل اظهار داشت که: «مبارزه با تجارت اعضای بدن انسان یک مسئولیت بس بزرگ و سنگین می‌باشد. اگر اسرائیل در مقابل تجارت اعضای بدن انسان قوانین سخت و شدیدی را مرعی بدارد، در آن صورت کسانی که به پیوند اعضای بدن نیاز دارند، سهل و ساده در همین نواحی، به کشورهایی رو می‌آورند که در آنها پیوند اعضای بدن، مخالف قانون انگاشته نمی‌شود.» خانم «لیزا ترواند»^{۵۳} که شغلش وکالت دعوی می‌باشد، تایید می‌نماید که با آنکه تجارت با اعضای بدن انسان ممنوع می‌باشد، اما پهنای قوانین و مقررات تا بدان حد، گسترده نیست که روشن سازد، تحت کدام شرایط، شخصی

Alex Kagabski ۵۲

Lizzy Troend ۵۳

می‌تواند به رضای خاطر، عضو بدن خود را به اعانه دهد و یا به فروش آن مبادرت ورزد. در این زمینه جر و بحث‌هایی در کشورهای چون پاکستان، فلپاین، مکزیکو، السلوا دور و چندین کشور افریقایی صورت گرفته است. اما بسیاری از انسانها از خود می‌پرسند که چرا دولت باید حق مالکیت بر اعضای بدن شهروند خود را هم داشته باشد؟ در یک مصاحبه در پاکستان در مورد آنهایی که گردهای خود را فروخته بودند، مصاحبه‌کننده‌گان جوان، بر این امر اصرار می‌ورزیدند که آنها حق داشتند، گرده خود را بفروشد، زیرا با فروش یک گرده، یک خانواده فقیر و نادار می‌تواند شش ماه زنده‌گی نماید.

مع‌الوصف باز این سوال مطرح می‌گردد که در پشت تجارت اعضای بدن انسان چه کسانی قرار دارد؟ پاسخ به همچو پرسش این می‌باشد که: «شبکه‌های جنایی، دهشت افگنان، چریک‌ها و تاجران که بر سر انسان تجارت می‌کنند و آنهایی که زنان و اطفال را به برده‌گی می‌کشند.» در همین رابطه این سوال هم می‌تواند مطرح گردد که تا چه حد این گروه‌ها با هم مشابهت دارند. این پدیده به همان اندازه مغلق و پیچیده است که تجارت بر سر انسان به منظور کشیدن آنها به فاحشه‌گری. اینجا و آنجا ما با انسان‌های سر و کار داریم که آنها با سازمان‌های جنایت پیشه محلی و بین‌المللی داد و ستد و معامله دارند. این شبکه‌های جنایی ملیون‌ها دالر پول را از این طریق به خاطری به جیب می‌زنند، که در سطح بین‌المللی در برابر تجارت با اعضای بدن انسان، قوانین الزامی وجود ندارد.

اگر شما سهل و ساده در پی یافتن پاسخ هستید، در آن صورت من باید شما را مأیوس سازم. دشواری‌ها، قبل از همه با این سوال آغاز می‌گردد که در کجا و چطور می‌توان در اقتصاد جهانی شده، مرز بین قانونی بودن و غیر قانونی بودن را تعیین و تثبیت نمود. مرزهای جنایت پیشگی هم درست به همان‌سان غیر قابل رویت، انعطاف‌پذیر و قابل عبور است که مرزهای سیاسی غیر قابل دید، رویت، انعطاف‌پذیر و نفوذ‌پذیر می‌باشد.

فصل سوم

جاپان

مافیای رقاصه های توکیو

روداده ^{۵۴} زن زیبایی است، که رنگ جلدش به مرمسفید می ماند. موهایش آن چنان رنگ سرخفامی دارد که هیچ نوع رنگ مو نمی تواند به سرخی موهای او بدرخشد. هنگام صحبت با چشمان بزرگ سبز رنگش، غمازی و دلربایی می کرد.

او مرا در دفتر کارم واقع در کانکون در مکزیکو ملاقات کرد. او نه تنها حاضر بود که با من مصاحبه نماید و گذشته خویش را بازگو نماید، بلکه جهت کمک به سازمانی که من سرپرستی آنرا دارم و به غمخواری و نگهداری زنان و دختران مشغول می باشد، یک مبلغ پول هم با خود آورده بود. از سیما و گپهایش پیدا بود که از شور و شوق بی حد و حصر برخوردار می باشد.

برای من روشن نبود که چرا این خانم آمریکایی زنده گی و کارش را وقف ماموریت برای عدالت خواهی نموده است. تا اینکه من سرگذشت او را شنیدم و خودم به جاپان سفر کردم. آن وقت فهمیدم که چرا این خانم آمریکایی کار و زنده گی خود را وقف عدالت نموده است.

او آشنایی و مواجه شدنش را با فرهنگ جاپان برای من بدین سان بیان و توضیح داد:

«اگر آزادی را امر بی مرز و سرحد بدانیم در آن صورت آزادی می تواند، شی یا پدیده خطرناک و ویرانگر باشد. من تازه هژده ساله و پا به سن قانونی گذاشته بودم که از قید اطاعت والدین خود را آزاد ساختم. با پا گذاشتن به هژده سالگی خود را زنده و پر شور احساس می کردم و از آزادی تازه بدست آورده ام، غرق در شور و شوق بودم. برای من فرا رسیدن این زمان، روزی بود که مدت ها در انتظارش بودم. تا رسیدن به سن هژده سالگی، من در یک قفس طلایی به سر می بردم که در آن مرا صرف خانواده و دینم، همراهی می کرد. از این جهان پهناور هیچ اطلاعی نداشتم، در یک مدرسه و یا مکتب مسیحی درس می خواندم. سه بار در هفته برای انجام مراسم مذهبی و عبادت به کلیسا سر می زدم و هفته یک بار هم انجیل کتاب مقدس مان را تلاوت می نمودم. در خانه هم همه تشریفات مذهبی، ادعیه و نیایش دینی و

مذهبی خود را انجام می‌دادم. در زنده‌گی ام همواره صحبت بر سر آدم‌های خوب نیک‌خواه و بدسگال مطرح بود. ولی هیچ اطلاعی نداشتم و نمی‌دانستم که بد اصلاً چه هست. من در هژده سالگی ذهنیت و افکار یک دختر پنج‌ساله را داشتم. یعنی که درست مثل یک دختر پنج‌ساله خام، ناتوان و کم فکر بودم. به من هیچ‌کس یاد نداده و نه گفته بود که در جهان فراسوی دین و تصورات خیال‌پردازانه، چیزی از نوع پرده‌تلوژیون هم وجود دارد. هیچ‌کس در این قسمت معلومات لازم را به من ارایه نکرده بود. من خودم هم هیچ‌گونه راه‌کارها و می‌کانیزم خود حفاظوی را در خود انکشاف نداده بودم. در فضای آزاد، احساس خیال‌پردازی‌هایم می‌خواستم سفر کنم. وقتی در جهان خود و در بلند پروازی‌هایم غرق می‌شدم، به هیچ چیز و هیچ‌کس اجازه نمی‌دادم که مانعم گردد. در هفدهمین سال‌روز تولدم، قصد کردم که در هژده سالگی به جاپان سفر می‌کنم و در آنجا به آوازخوانی می‌پردازم. من در آوازخوانی یک کمی موفقیت داشتم، زیرا چندبار روی صحنه آواز خوانده بودم. می‌خواستم در جاپان از این امکان و فرصت بهره بگیرم. با وجود بهانه‌جویی‌های متعدد پدر و مادرم، من اسباب طرف نیاز خود را تهیه و بکس خود را بستم، تا راهی‌یی این کشور گردم و با آن سر زمین پهناور از نزدیک آشنا و با صدای گرم و گیرا و موسیقی دل‌نشینم، آنرا فتح نمایم. والدینم پریشانی و نگرانی عمیقی داشتند. در آغاز آنها مخالف بودند، بعدها که قرارداد آوازخوانی به من فرستاده شد، پدرم آنرا دید و مرور نمود تا خود را مطمئن سازد که من با دامن کوتاه و یا لباس‌های تحریک‌آمیز روی صحنه ظاهر نمی‌شوم. سفر من یک خواب و خیال بود. فرهنگ، رسوم و عنعنات جاپانی‌ها سخت بر من اثرگذاری می‌نمود، ولی بعدها دریافتم که تبسم‌های مصنوعی و برخورد‌های محترمانه آنها یک‌نوع ظاهر فریبی و منافقت اجتماعی بود. نزد جاپانی‌ها، ما آمریکایی‌ها مردمان یک جامعه فاقد افتخار و غرور هستیم.

آنها ما را توهین و تحقیر می‌کردند، مگر من خیلی دیر این چیزها را فهمیدم. پس از سفر اولم به جاپان، من این‌طور فکر می‌نمودم که جاپانی‌ها مردم بی‌عیب و نقص بوده، کامل و عیار می‌باشند و من می‌توانم در آنجا به موفقیت‌های خوبی نایل آیم.

وقتی از نخستین دیدارم واپس به خانه خود واقع در دهکده‌ای در جنوب ایالات متحده آمریکا برگشتم، در روزنامه اعلانی را دیدم که در آن آمده بود، که ما در جاپان به زنی که خواننده باشد و از مهمانان و مشتریان ما پذیرایی و مواظبت نماید، نیاز داریم. این اعلان از همان آژانس یا بنگاه نبود که بار اول من به وساطت آن به جاپان سفر کرده بودم. از پیشنهاد اعلان خوشم آمد زیرا نسبت به بنگاه اولی پول بسیار زیادی را، پیشنهاد نموده بود.»

کلوپ شبانه که «روداهه» می‌بایستی در آن به کار مشغول گردد، کافه‌ای برای مردمان خاص بود. کار او در این کافه در بدو امر نشستن در کنار تاجران پولدار جاپانی بود. او در کنار این افراد می‌نشست، مشروب‌ی را که مخلوطی از ویسکی و کولا بود کم کم با آنها یک‌جا می‌نوشتید و کوشش می‌کرد سوال‌های‌شان را پاسخ دهد و به ایشان حالی سازد که تمام موهای بدنش مثل موهای سرش سرخفام می‌باشد. بعد او را از این میز به میز دیگری صدا می‌زدند، در آن میز هم او بایستی با مشتریان پولدار خوش صحبتی می‌کرد و سر آنها را گرم نگه می‌داشت. چند روزی گذشت، اما کسی برای یک‌بار هم به «روداهه» این فرصت را نداد که روی صحنه برود و آوازخوانی کند. همواره بهانه‌جویی می‌کردند و برایش تسلی خاطر می‌دادند. یک هفته بعد از ورودش کسان و یا افراد مربوط به «یاکوسا» سازمان مافیایی جاپان به همین کافه آمدند. بسیاری از زنان و مردان جوانی که با نخبگان مافیا به تماس می‌شدند، تحت تأثیر جاذبهٔ سحر انگیز و ثروت افسانوی آنها قرار می‌گرفتند. «روداهه» به‌خاطر می‌آورد:

«هیجان زده شده بودم و با خود می‌گفتم «خدای من، اینها همه مافیاهای اصلی هستند، آنچه اینجا می‌بینم، درست به فیلم‌های سینما می‌ماند! من در فکر و مغزم، سهل و ساده قادر بدان نبودم و نمی‌توانستم، ارتباطی را بین این مافیا و جنایات وحشتناکی که از آنها سرمیزند و مرتکب آن می‌گردند، برقرار سازم. بعدها البته بسیار دیر بعد، دریافتم که در همان شب مرا به خریداران نشان داده و معرفی کرده بودند. در واقع این کافه محلی برای خرید و فروش برده‌گان اصیل و اشرافی بود.»

جاپانی‌ها با این خانم جوان قراردادی را در مورد آوازخوانی و پر کردن یک حلقه سی دی امضاء کرده بودند. اما در آغاز بایستی به عنوان مهمان‌دار کار می‌کرد. خودش از این مصروفیت راضی بود و از آن خوشش می‌آمد، زیرا سرگرمش می‌نمود، نوشیدنی‌هایش مجانی و فضای کافه لوکس و مفشن بود. او فکر می‌کرد که حالا هژده سال دارد و کارت ورود به جرگهٔ بزرگ سالان را بدست آورده است و از این به بعد دیگر طفل و یا دوشیزهٔ خرد سال نیست. پس از گذشت چند هفته، کم کم اوقات تلخی‌ها و نا آرامی‌ها آغاز شد، بعد از آن عصبانیت‌ها به آن اضافه شد. او می‌خواست به کلویی برده شود که در آن بتواند مانند سفر اول روی صحنه برود و آوازخوانی کند. حالا هم طبق قراردادی که با او منعقد گردیده بود، باید آوازخوانی می‌کرد. او اعتراض داشت که به قراردادی که با او بسته شده و پدرش هم آنرا دیده و مرور کرده بود، هیچ پابندی نشان داده نمی‌شود. پریشانی و اضطراب او رفته رفته به یک کابوس مبدل گردید.

شخصی که سرپرستی کارهای او را به دوش داشت به بهانه گرفتن اجازه کار، اسناد سفر و اقامتش را از نزدش گرفته بود. در قراردادش آمده بود که هنگام اقامت به او اپارتمان می دهند، مگر حالا در یک هوتل محقر یک اتاق برایش داده بودند که به اندازه یک الماری کالا وسعت داشت. چنان می نمود که هرآنچه که بر او رفته کافی نبوده و باید بیشتر زجر بکشد. در تمامی دور و پیش او یک آمریکایی هم اقامت نداشت تا با او صحبت و قصه کند. با این وضع «روداهه» کاملاً تنهای تنها بود.

«یک شب که مهمانان کلپ همه رفتند یک «گیشای»^{۵۵} جوان جاپانی که «مایکو»^{۵۶} نام داشت (گیشا زنانی اند که در خانواده های متمدن جاپانی جهت پرستاری و ساعت تیری مهمانان به خدمه گری استخدام می شوند. مترجم) نزد آمد و از من دعوت کرد که برای خوش گذرانی و رقصیدن به کلپ دیگری برویم.

من از این پیشنهاد و دعوت او کاملاً غرق در تعجب گردیدم. زیرا گیشاها در مقابل من که یک زن خارجی بودم، همواره رفتار تند و خشن داشتند. مایکو قبل از آن با من هیچگاه صحبت نکرده و حتی یک حرف هم بین ما رد و بدل نگردیده بود. به همین سبب من کاملاً حیرت زده و گیج شده بودم. با وجود آن هم از پیشنهاد او احساس خوشی نموده، فکر کردم که شاید او کسی باشد که از کسی چون من خوشش می آید، شاید ما بتوانیم با هم دوست و آشنا گردیم. به امید همین دوست شدن بود که من دعوت او را جهت رفتن به کلپ دیگر و در آنجا به رقص و پایکوبی پرداختن، پذیرفتم. من نزد خود فکر می کردم، وقتی دیگر دختران جاپانی، مرا با این گیشا همراه ببینند، شاید زمینه آشنایی با آنها نیز آماده شود. در کلویی که ما کار می کردیم، اکثریت زنان مهمان دار، جاپانی ها بودند، فقط سه تن خارجی وجود داشت؛ یک دختر زیباروی از چین، دختر خورد جثه ای از فلپاین و من که از آمریکا بودم.

ما در طبقه ششم یک ساختمان وارد کلپ شدیم. همین که ما در داخل کلپ پا نهادیم، برایم بسیار عجیب و مسخره معلوم شد، زیرا هیچ کس در آن نمی رقصید. در همان نگاه اول دریافتم که یگانه مشتریان کلپ ده نفری هستند که دور یک میز گرد نشسته بودند و همه شان اعضای سازمان مافیای یاکوسا^{۵۷} می باشند. به من این برداشت دست داد که آنها از قبل، انتظار ورود ما را داشته اند. من چند نفر آنها را شناختم، آنها قبلاً در کلویی که من در آن کار

Geisha ۵۵

Miko ۵۶

Yakuza ۵۷

می‌کردم، آمده بودند. من که کاملاً مجذوب این افراد مفشن و جذاب مافیایی گردیده بودم؛ به آنها چنان با تعجب نظر انداختم که تو گویی آنها برای من موجودهای غریب و بیگانه می‌باشند. قدر مسلم هم این بود که آنها با کلک‌های بریده، در واقعیت امر هم، موجودات استثنایی بودند. من از طرز دید ساده لوحانه نمی‌توانستم، آنها را آن‌طور بینم که واقعاً بودند. قدرت و زور آنها، پول و ثروت را که جمع آورده و به هم زده‌اند، بسیار اثر بخش و تأثیر آور بود. من کور و کر گردیده بودم، من چه که هر جوان دیگری هم در برابر ابهت و جلال آنها دچار حیرت زده‌گی می‌شد.

چنانکه در عرف و عنعات، سلام علیکی جاپانی‌ها مرسوم است، برای ادای احترام هرکس باید خود را به پیش خم کند، اما مردم در مقابل «یاکوسایی‌ها» به رسم تعظیم خود را تنها به پیش خم نمی‌نمایند، بلکه پاهای آنها را می‌بوسند.»

پس از آنکه روداهه قصه زنده‌گی و سرگذشت خود را به من بازگو نمود، من رخت سفر بربستم و روانه جاپان گردیدم. از همان بار و کافه دیدن نمودم که در آن یاکوساها رفت و آمد داشتند. من می‌خواستم همان فضا را دریابم و بشناسم که روداهه آنها به من تشریح نموده بود. حوالی ساعت بیست و یک شب بود که من در آن قسمت شهر که گنسا^{۵۸} خوانده می‌شود و بسیار به کارته پنجم نیویارک که ناحیه اشراف نشین می‌باشد، شباهت دارد، می‌گشتم و قدم می‌زدم. من می‌دانستم که در جستجوی چه چیزی هستم. در حالی که یک کمره فیلم برداری و یک کمره ویدیویی را در بکس خویش با خود همراه داشتم، آهسته آهسته به قدم زدن و بازدید نمودن از آن محل مشغول بودم. دفعه‌ای سه تن «گیشا» را دیدم که از یک کوچه بُن‌بست، به طرف جاده اصلی می‌آیند. آنها از نزدیک من گذشتند. در پشت سر «گیشا» دو مردی که دریشی‌های سیاه به تن داشتند، از دروازه منزلی که لوحه نداشت، بیرون آمدند. در جلو درب منزل یک مرد قوی اندام شیک لباس پاسبانی می‌نمود. من نزد خود تصمیم گرفتم که صحنه را فیلم بردار نمایم. اما پهره‌دار یا پاسبان بلافاصله با صدای خشم آلود بر من فریاد زد. به او گفتم که من تماشاگر و جهان‌گرد هستم و برای داشتن خاطره از دیدنی‌هایم عکس برداری می‌کنم. به زبان جاپانی برایم گفت Nihongo wakarana، در پاسخ یادآور شدم که جاپانی نمی‌دانم. با نگاه یک انسان بی‌گناه و نا مقصر، از او به زبان انگلیسی پرسیدم که چرا اخلال می‌کنید و ایجاد مزاحمت می‌نمایید. من گفتم که از جریان سفرم عکس برداری می‌نمایم. دربان بی آنکه بیشتر چیزی بگوید بازویم را گرفت و مرا به جاده اصلی رهنمایی نمود و به زبان جاپانی

گفت، برو رنگت را گم کن. من دو سرک جلوتر رفته وارد یک رستوران کوچک شدم، تا اندکی چیزی بخورم و خودم را آرام نمایم. بعدها وقتی من از یک مامور پولیس پرسیدم که آیا این بار و یا کافه از آن مافیای «یاکوسا» می‌باشد، در پاسخم گفت که به احتمال قوی که به آنها تعلق دارد. او علاوه کرد که نمی‌توان در مقابلش دست به اقدامی زد، زیرا «یاکوسا دست به قانون شکنی نمی‌زند».

روداده در برابر اژدها

«روداده» به بازگو نمودن سرگذشتش ادامه می‌دهد:

«می‌گو و من در برابر مافیایی‌ها نشسته‌ایم. مرا این رویداد که با مردانی مثل اینها، که اعمال آنها را صرف از طریق سینما می‌شناختم، دور یک میز نشسته مشروب می‌نوشم، سخت تحت تأثیر قرار داده بود. نزد خود می‌گفتم، این دیگر چه ماجراجویی است؟ آنها از من خواهش کردند که با ماشین "کرا اوکی" آهنگی را برای‌شان بصرایم، من یگانه آهنگ جاپانی را که یاد داشتم، برای‌شان خواندم. مرا با کف زدن‌ها و ابراز احساسات‌شان، غرق شادمانی و مسرت نمودند. پس از ختم آهنگ باز همراهی‌شان نشستم، تا نوشابه‌ای را که آنها برایم سفارش داده بودند، بنوشم. پس از نوشیدن نخستین نوشابه درست یک ربع ساعت گذشته بود که دفعه‌اً دچار بد حالی و سرگیجه شدم. قبل بر آن هم الکهول می‌نوشیدم، اما هرگز به من همچو حالتی دست نمی‌داد. با خود گفتم که حتماً چیزی درست نیست. باز دفعه‌اً به من این احساس دست داد که توگویی در رگ‌هایم سمّنت را تزریق کرده باشند. دو تن از یاکوسایی‌ها زیر بغلم را گرفتند و مرا به یک لفت یا آسانسور بردند. من هیچ نفمیدم که چه پیش آمده و چه واقعه‌ای رخ داده است. من به زبان انگلیسی از آنها پرسیدم، ولی جوابی برایم ندادند. داد می‌زدم که می‌گو کجاست، چرا این ساختمان بر سرم دور می‌خورد؟ وقتی در لفت بودم، ساق‌های پاهایم از احساس بازمانده بودند. یکی از یاکوسایی‌ها مرا مثل یک دخترک خرد سال بغل کرد و به جایی برد.»

این زن جوان به هوش بود، ولی بدنش از کار مانده، گویا فلج شده بود. هنگام ترک ساختمان یک قطار طولانی از موترهای مرسدس بنز را نیز دیده بود که یکی پشت دیگری حرکت می‌کردند. بعد از آن بیهوش گردیده بود. از ترس می‌خواست با قبول هر مشکلی، راه برود. به خوبی می‌دانست که اتفاق بسیار بدی بر او پیش می‌آید. بعد فهمید که یاکوسایی‌ها به او مواد مخدر داده بودند، تا او را به منظور استفاده جنسی با خود ببرند.

«من بیدار شدم سرم کاملاً دور می‌زد، گیج بودم همه لباس‌هایم در تنم بود و من روی یک آرام‌چوکی نشسته بودم. به دور و پیشم نظر انداختم متوجه شدم که در یک سالون بسیار مجلل قرار دارم، این سالون آنقدر با شکو بود که قبل از آن من مثلش را ندیده بودم. در وسط آن یک بستر بسیار بزرگ ولی مدور جای داشت.

در این سالن به‌طور منظم چند کوچ یا دراز چوکی را هم گذاشته بودند. گذشته از آن در همین سالون یک زاونا^{۵۹} یا حمام بخار یا چیزی که شبه حمام بخار بود، نیز به چشم می‌خورد. من یک کمی احساس نارامی و بی‌طاقتی می‌نمودم، شاید به‌خاطر الکهول دچار سرگیجه گردیده بودم. به همین لحاظ مردان مرا به این سالون مجهز آورده تا کمی آرامش و راحتی پیدا کنم. اندکی بعد چند تن از یاکوسایی‌های لُچ و برهنه را دیدم، که دستمال‌های حمام را لونگ بسته بودند. آنها تمام بدن خود را خالکوبی نموده بودند من که در کوچ نشسته بودم از دیدن همچو آدم‌های غرق در ترس و اضطراب شدم. در همین لحظه حرف‌های جیم عمویم را به یاد آوردم. او پدر مادر مرا در این مورد که من به جاپان سفر کنم هوشدار داده و بر حذر نموده گفته بود که: «در جاپان دختران جوان را به برده‌گی جنسی می‌کشند». این مطلب را یکی از کسانی که به کار خرید و فروش زنان اشتغال داشت، به عمویم گفته بود. همین‌که من دریافتم اوضاع از چه قرار می‌باشد، با وضع ناهنجار و سراسیمه از جیم پریدم و به صوب درب اتاق دویدم، اما سه تن از یاکوسایی‌ها مرا قایم گرفته و مانع شدند. یکی از آنها سرم را به دیوار کوبید؛ و خوب احساس کردم که مجموعه‌ام ترکید و سرم شکست از من دیگر هیچ‌کاری ساخته نبود، بی‌هوش شدم.»

وقتی روداهه دوباره به هوش آمد، دریافت که با چشمان بسته لخت و برهنه به روی بستر خواب افتاده است، روشن بود، کسانی که بر او تجاوز کرده بودند، نمی‌خواستند، شناخته شوند. از همین سبب چشمانش را بسته بودند. دو تن از مامورین اف بی ای FBI که من در مورد صحت و سقم این قضیه نظر آنها را پرسیدم، به من پاسخ دادند که سرگذشت روداهه صحت دارد و یقین کامل داشتند که آنچه که روداهه می‌گوید، درست می‌باشد، زیرا سرگذشت او در تفصیل خویش به اظهارات آن عده انگشت شمار آمریکایی‌هایی هم‌خوانی داشت که توانسته‌اند، از چنگال یاکوسایی‌ها زنده فرار کنند و موفق شدند، رفتار سخت و خشونت‌بار، این دسته مافیایی را بگونه‌ی برابر انتظار عامه قرار دهند. یاکوسایی‌ها برای انجام مراسم مذهبی خویش زنی را جستجو می‌کنند که نزد آنها به حیث شی، به منظور انجام تشریفات مذهبی مورد استفاده قرار بدهند.

«من یقین کامل دارم اولین مردی که بر من تجاوز جنسی نمود، رهبر فرقه، کاماگوشی-گومی^{۶۰} بوده است. این شخص مسما به ۰۲۹۳۸۴۵۰۹۳۴ بود. فرقه یاکوسا در آن زمان دارای ۳۸ هزار عضو بود. در همان شب، بندی که با آن چشمان مرا بسته بودند، به کلی از روی چشمانم پایین افتاده بود. هیچ باورم نمی شد که همچو رویدادی که بر من اتفاق افتاد، حقیقت داشته باشد، ولی یک حقیقت بود. من با خود می گفتم که من دختر عفیفی بودم، از اتکاء به خود بهره داشتم، در مکتب به اخذ جایزه نایل آمده بودم. وقتی یکی از آنها می رفت تا به جایش دیگری بیاید، من خاموشانه گریه می کردم و فکر می کنم «مادر جان مادر جان خواهش می کنم» می گفتم. اما من صرف صدای هقهقه خنده مردان را می شنیدم. وقتی توان من کاملاً به پایان رسید، نام حضرت مسیح را به زبان آوردم و از او پناه جستم و طالب مدد شدم. در همین دم آنها آمدند و کوشیدند که مفهوم کلماتی را که من به زبان آورده بودم، بفهمند. وقتی من فریاد زدم که «خدایا تو مرا کمک کن»، آنها با شنیدن کلمه خدا، مثل اینکه معنی آنرا فهمیدند، زیرا یکی از افرادش سخت عصبانی و هیجانی شده، سلی محکمی برویم زد. بعد از ترس و بیحالی که به خاطر خوراندن مواد مخدر بر من مستولی شده بود، از فریاد زدن هم مانده بودم، بناً با خودم نجوا و زمزمه می کردم.»

روداده سرگذشت خود را صدها بار بیان داشته است. وی بایستی مرهون شهادت غیرعادی باشد که از آن بهره دارد. او از جمله کسان قلیل و انگشت شماری می باشد که از چنگ یاکوسا، زنده فرار کرده و قصه و سرگذشت خود را علنی بیان می دارد و معلومات و ارقام دقیق را به اختیار مامورین مسوول، قرار می دهد. نام های اشخاص را بازگو می دارد و جاها و محل وقوع حوادث را به دقت توضیح و تشریح می دارد. با وجود آن هم اثرات روانی بعدی و اختلالات ناشی از بار و فشار آن، هنوز شناخته نشده است. هیچ یک از قربانیان نمی توانند سرگذشت خود و آنچه را که بر او رفته مو به مو بیان نماید، بی آنکه روح و روان او تحت فشار قرار بگیرد. این خانم جوان هم وضع و حالت خود را می فهمد، ولی چون به نیرو و توان خود باور دارد و یا به این دلیل که خداوند بر او رحم کرده و توانسته از چنگال آدم ربایان در جاپان زنده فرار کند، می خواهد به زنان دیگر کمک نماید. پس از دیداری که بین ما دست داد او نامه ای به من نوشت که اینک من از متن نامه او نقل قول می نمایم:

«در آن شبی که من در باره‌اش با شما صحبت کردم، ۲۱ اپریل سال ۱۹۸۹ بود، من مُردم. از همان شب تا به امروز که سال ۲۰۰۷ می‌باشد، من نمی‌دانم که کیستم، صرف همین قدر می‌دانم که مخلوق پروردگار می‌باشم. در فاصله زمانی ۲۴ ساعت چهل مرد بر من تجاوز جنسی نمودند، آن‌هم به گونه‌ای که انسان نمی‌تواند فکرش را بکند. یکی از آنها که در مقابل دختران کوچک یک نوع ضعف روانی داشت، با من مثل یک طفل گپ میزد. او مرا در حوضچه میان آب گذاشت، حمام داد و بعد برایم یک آهنگ طفلانه را خواند آنهم به سیاق آدمی که به بیماری روحی مبتلا باشد. این شخص که سر تاس داشت، مانند همه افراد یاکوسا، تمام بدنش را خالکوبی نموده بود. من ترسیده بودم، زیرا که در یک خانواده مذهبی بزرگ شده بودم. در آن خانه من از هر لحاظ در عفت و پاکدامنی و امن بزرگ شده و تربیت یافته بودم و حالا که خود را در قبضه همجو مردها می‌دیدم، ترسم تا سرحد مرگ بالا آمده بود. آنها دو انگشت ندارند، شاید فکر نکرده بودند که آنچه را که بر سر من پیش می‌آوردند، به بهای یک انگشت دیگرشان تمام شود. (در فرهنگ یاکوسا رسم بران است که اگر یکی از اعضا در مقابل سرکرده یا رئیس سازمان دچار اشتباه گردد و عذرخواهی نماید، عذرش از طرف رئیس یاکوسا زمانی پذیرفته می‌شود که یک کلک خود را ببرد و آنرا به رئیس خود بفرستد. وقتی شخصی دو کلک بریده داشته باشد می‌تواند بدین معنی باشد که همین شخص دوبار مرتکب اشتباه گردیده است. مترجم) من نمی‌خواستم بگذارم که آنها هرچه که دل‌شان می‌خواهد، با من بکنند. ولی آنچه که در این منزل در جریان سه روز بر من گذشت و پیش آمد، در قالب بیان و تشریح نمی‌گنجد. بسیاری از مردم اصلاً نمی‌توانند تصورشان را بکنند که بر من چه رفته و من چه دیده و چه کشیده‌ام. هر کدام از این آدم‌ها که بر من تجاوز جنسی می‌نمودند، انحرافات جنسی مخصوص به خود را داشتند. برخی‌شان یک چیزی را در فرج من داخل می‌کردند، آنهم به گونه‌ای که من کاملاً به خون آلوده شده بودم. به‌خاطر زخمی که فرج من برداشته، نمی‌توانم حامله و طفل‌دار گردم.»

بعد از سه روز هنگامی که یاکوسایی‌ها، همه در اتاق‌های همین محل، به خواب رفته بودند، این زن جوان از جای خود بر خاسته، لیج و برهنه در سرک به دویدن پرداخته بود. او به در خانه‌ای که در مجاورت منزل یاکوسایی‌ها قرارداشت، به دق الباب کردن و کوبیدن می‌پردازد. اما چون زبان نمی‌داند، نمی‌فهمد که از آنها چگونه طلب کمک نماید. در همان لحظه به فکرش می‌رسد که با گفتن یاکوسا، یاکوسا طلب کمک کند. سر انجام یک دختر جوان درب منزل را برایش می‌گشاید، او دوان دوان وارد اتاق نشیمن همین منزل می‌گردد. دخترک به پولیس تلیفون می‌کند و تن برهنه روداها را با یک بالاپوش خواب که به بالاپوش‌های خاص جاپانی می‌ماند، می‌پوشاند.

آنچه را که روداهه در قسمت رفتار و برخورد جنایتکاران با او، از زبان پولیس شنید، به همان مطالبی می‌ماند که من از زبان پولیس و مقامات مسئول در کشورهای چون مکزیکو، کولمبیا، گواتیمالا، تایلند و روسیه شنیده بودم. پولیس‌ها با همچو قضایا برخورد جدی ندارند و با قربانیان احساس همدردی نمی‌نمایند. به قربانیان این برداشت را القاح می‌کنند که آنها فاحشه‌هایی‌اند که دارای هیچ حق و حقوقی نیستند. پولیس جاپان قربانیان برده‌گی جنسی را در ملای عام و افکار عامه توهین و تحقیر می‌کند. آنها را انسان‌های خوار و ذلیل می‌انگارد. هنوز روداهه از شفاخانه بیرون نشده بود که پولیس او را به همان بار و کافه آورد، که در آن فروخته شده بود، تا در آنجا، آن چیزی را که می‌گوید دوباره صحنه‌سازی کند و عملاً نشان بدهد که بر او چه رفته است. در حالیکه به او تجاوز صورت گرفته و از لحاظ روحی سخت تکان خورده بود، با همان بالاپوشک خواب که دخترک همسایه یاکوسایی‌ها به او داده بود، به محل وقوع حادثه آورده می‌شود و با همان وضع و حالت بدی که داشت، باید رویدادها را به پولیس شرح و توضیح می‌داد.

«من بایستی از همان پله‌های زینه که از آن پایین گریخته و فرار کرده بودم، دوباره بالا می‌رفتم، پولیس مرا همراهی می‌کرد. در برابر همان سالون مجلل تعداد زیادی، عکاسان و خبرنگاران رسانه‌ها، با کمره‌های عکاسی و فیلم‌برداری و میکروفون‌های خود، بر من یورش آورده و با سواد کم انگلیسی، سوال‌های کنجکاوانه خود را از من مطرح می‌نمودند. من با تعجیل جواب‌های درهم و برهم می‌دادم. کله من کاملاً از مغز خالی بود، نمی‌توانستم، حتی یک حرف درست و بجا را هم به لب بیاورم. در حالت و وضع کسی قرار داشتم که دچار تکان‌های شدید عصبی گردیده باشد. همین حالت یک سال تمام بر من مستولی بود. در حالی که نیمه عریان بودم صرف یک جلیک جاپانی به تن داشتم چند پاسخی را به لب آوردم، ولی نمی‌توانم به یاد بیاورم که چه گفتم. من نمی‌دانستم که این همه خبر نگاران از کجا آمده و چطور خبر شده‌اند. پولیس‌ها دروازه آپارتمان را باز کرد، اشیایی را که جهت صحت و سقم ادعا می‌توانست به کار رود از قبیل دستمال روکش خون آلود روی بستر و چیزهای دیگری را هم از اشغال‌دانی بیرون کشیدند و با خود گرفتند.»

روداهه سه هفته آتیه را در جایی سپری نمود، که شبیه آسایش‌گاه بیماران بود، مامورین مسئول روداهه را از آنجا به آپارتمان مصوئی انتقال دادند که به فاصله دو ساعت راه پیمایی از توکیو فاصله داشت. در آنجا تمام روز پولیس‌ها از او تحقیق و بازپرسی می‌نمودند. روداهه را مجبور کردند که به روی یک میز دراز بکشد و در مقابل پولیس جزئیات آنچه

را که یاکوسای‌ها با او کرده بودند، تشریح نماید. برای شناخت و تشخیص عاملین تجاوز، عکس‌های صدها جنایت‌پیشه را به او نشان دادند. وقتی او نخستین دور شوک و تکان‌های عصبی را از سر گذرانید، به پدر و مادر خود تلیفون کرد. او می‌گوید دو هفته طول کشید، تا من بر خود مسلط شدم و توانستم که به پدر و مادرم تلیفون نمایم و به آنها همه آنچه را که بر من رفته بود، حکایت کنم. در وضع نهایت بدی قرار داشتم از یک سو به سبب تکان‌های شدید عصبی افکارم خرد و خمیر بود از سوی دیگر از گفتن آنچه که دیده بودم، شرم داشتم. روداهه می‌گوید که در طول این مدت زمان که من درگیر این حوادث بودم، هیچ‌کس به این فکر نیفتاده بود که بالاخره بگویند که در اینجا سفارت آمریکا وجود دارد و در آنجا مردم به زبان انگلیسی گپ می‌زنند و من می‌توانم به زبان خودم با آنها سخن گویم. با وجودیکه یأس و ناامیدی کاملاً در چهره‌اش پیدا بود، جرأتش را از دست نداده و هنوز توانش به پایان خود نرسیده بود. همین جرأت او بود که حمایت‌های تعداد زیادی از سازمان‌های بین‌المللی و جاپانی را به خود جلب کرده و آنها را به اعمال یاکوسایی‌ها و شیوه‌ها و عملکردهایی را که به کار می‌گرفتند، معطوف داشت. من خودم تایید می‌نمایم که یاکوسایی‌ها بی‌نهایت خوب و عالی سازماندهی گردیده و از قدرت و نفوذ سخت و گسترده‌ای برخوردار می‌باشند.

من به روداهه نامه نوشتم و طی آن از او وداع گرفتم و برایش اطلاع دادم که من آماده هستم و سفرم را به جاپان آغاز می‌کنم. برای من جای بس مسرت بود که او به من روشن ساخت که من در کجاها می‌توانم تاجران انسان را پیدا کنم. او به عنوان هدیه سر راهی سفرم به جاپان و یادگاری از خود، آهنگ سخت جذابی را که تازه ثبت کرده بود به من فرستاد. با این آهنگ او می‌خواست شیطان یاکوسا را که روح و روان و ذهن خود او را فشار می‌داد، بشوید و بزدايد.

فصل چهارم

کمپوجیا مخفی گاه اروپایی‌ها

در «پنوم پن» پایتخت کمپوجیا آفتاب در حال غروب و رفتن در پشت کوه‌ها می‌باشد. من از پنجره اتاق هتل به بیرون نگاه می‌کنم تا منظره دل انگیز و گیرای آنرا به تماشا بگیرم. به دور میز چوبی مدوری که بر رویش رومیزی سفید انداخته شده است، عده‌ای از جهان‌گردان و تماشاگران در زیر سقف آسمان آبی، سرگرم صرف کردن صبحانه، و چای هستند. تابش شعاع آفتاب جلد رنگ پریده و عرق‌آلود آنها را به خوبی نشان می‌دهد. این جهان‌گردان که کمره‌های عکاسی‌شان را به گردن انداخته‌اند، کلاه‌های آفتاب‌گیر بورایی بر سر دارند، می‌خواهند در یک گردش، با قایقی شرکت کنند که آنها را از رودخانه می‌کانگ به آنسو تا سرحد ویتنام می‌برد. این گردش آنها را به یاد آن عکس‌ها و فلم‌هایی می‌اندازد که عامل تشویق‌شان به این سفر در جنوب شرق آسیا، گردیده است. آنها به دنبال ماجراجویی‌ها و شناختن جذابیت‌های فرهنگ کاملاً بیگانه‌ای هستند، اما برخلاف، من آمده‌ام که در مورد تاریکی‌هایی که، به برده‌گی گرفتن انسان را در خود پیچیده است، تحقیق کنم و آنرا از تاریک‌نای آن به روشنی بکشم.

من در ساحل رودخانه تونلی ساپ^{۶۱} یک رودخانه همجوار می‌کانگ، که پوشیده از بوته‌های سبز رنگ منطقه حاره می‌باشد، سرگرم عکاسی از یک برج کوچک چهارگوشه‌ای با ستون‌های به رنگ‌های طلایی، زرد و سرخ رنگ، می‌باشم. از آنجا راهم را در جاده پیش گرفتم که نامش، پیرهه سیسواته،^{۶۲} می‌باشد. در آنجا سوار یک توک توک یعنی موترسیکل‌های سه اربابه‌ای شدم که در انتظار من ایستاده بود. راننده جوان این موترسیکل به من قبلاً معرفی شده بود. او خود را با یک نام آمریکایی شده بنام «جاز» معرفی کرد. من نام محلی را که می‌خواستم بروم به او گفتم. نخستین توقف‌گاه ما شعبه بانک "وسترن اونیون"^{۶۳} بود. من از این شعبه بانک همان پولی را می‌گیرم که از مکسیکو بنام خود به اینجا فرستاده بودم. مقصد من از ارسال پول به وسیله این بانک این بود، تا از این طریق مسیری را دنبال کنم،

Tonle Sap ۶۱

Preah Sisovath ۶۲

Western Union ۶۳

که در آن پول در سرحدات صرفاً خیالی بین بانک‌ها و کشورها، ناپدید می‌گردند. از این طریق می‌خواستم، دریابم که چگونه با انتقالات کوچک می‌توان، مبلغ‌های هنگفت پول را شستشو نموده و در مقام پول پاک و عاری از غل و غش در بانک‌ها به گردش بیاورند.

سواری با موتورسایکل سه ارابه‌ای که در کمپوچیا به آن توک توک می‌گویند، خاطره‌انگیز است. سواری با موتر از امتیازات، خارجی‌ها، متمولین و ثروتمندان و کسانِ مربوط به مافیا، می‌باشد. اما بقیه مردم، جهان‌گردان و تماشاگران از نوع دیگر، از این موتورسایکل استفاده می‌کنند که شبیه صندوق‌های حلبی رنگارنگ است که در عقب یک موتورسایکل نصب شده است. این وسیله نقلیه، خاصه فرهنگ عامه می‌باشد و با نقاشی‌های دلنشینی مزین گردیده است. راننده‌گان پیوسته بلند صدا می‌زنند: «سه دالر، سه دالر!» یکی از آنها به من هم می‌گوید «خانم به سه دالر!» این بی‌تفاوت است که با این سه دالر تا سه کوچه می‌روی و یا بیست کوچه، همان سه دالر را می‌پردازد؛ یعنی که قیمت کرایه ثابت می‌باشد. همان‌طوریکه در تمامی شهرهای مورد هجوم جهان‌گردان، در جهان سوم، مرسوم است، در آزای دادن شی و یا انجام خدمتی، به جای پول خودی، دالر که دارای پشتوانه قوی می‌باشد، مطالبه می‌نمایند. در اینجا هم راننده‌گان به جای رییل^{۶۴} پول کمپوچیا، دالر می‌خواهند. من در بکس پشتکی خود یک دستگاه کوچک ضبط صدا، کتابچه یادداشت، یک کمره عکاسی و یک کمره کوچک خودکار یا دیجیتال را با خود دارم.

آسمان آبی و درخشان، ۳۴ درجه گرمای در هوای مرطوب. درخت‌های خرما در نفس باد ملایم تکان می‌خورند. معابد سحر انگیز بودائیان و قصور با شکوه پادشاهان، منطقه خاصه جهان‌گردان را در پنوم پن، مانند بهشت در روی زمین جلوه‌گر می‌سازد. به هر پیمانۀ از هوتلی که دران سکونت دارم و در ساحل دریا قرار دارد، دورتر می‌رویم و فاصله می‌گیریم به همان پیمانۀ شهر زنده‌تر و رنگارنگ‌تر می‌گردد. من بعضی اوقات در امواج بلند غرغور، هزارها موتورسایکل که در جاده‌ها به سرعت و شتاب، در رفت و آمد می‌باشند، بارها دچار ترس می‌گردیدم و چشمانم را می‌بستم که نکند، موتری که من سوار آن هستم، با موتر دیگری تصادم کند. موتورسایکل سواران در جاده‌ها به تندی در حرکت‌اند و مانند خیل زنبورها زوزه می‌کشند. در یکی از این موتر سیکل‌ها، همه اعضای یک خانواده، یعنی پدر، مادر و دو دخترشان سوار هستند. دختر خردسال که شاید دو و یا سه ساله باشد در جلو، پیش روی پدرش نشسته و به گونه موازنۀ خود را نگه می‌دارد که توگویی بازیگر فنی و ماهر سرکس است. یگانه

مقررات ترافیکی که در اینجا حاکم می‌باشد، همانا بی‌مقرراتی است. به سخن دیگر در این سرزمین، هیچ‌کس قوانین ترافیکی را رعایت نمی‌کند. آنچه اینجا حکومت می‌کند، حرکت توده‌وار است. حرکت گروهی و سیل آسای موتورسایکل‌ها و ریکشاه‌ها، توأم با سروصدای لاینقطع. چیزی که از مدت یک هفته‌ی که من در اینجا به‌سر می‌برم، تا حال به آن عادت نکرده‌ام. همه برای موترها راه باز می‌کنند، صاحبان موتورسایکل‌ها به ریکشاه‌ها راه می‌دهند و پیاده روها به موتورسایکل‌ها. مقررات و نظم شدید سلسله مراتب، روشن و مبرهن است. پیاده روها در دسته‌ها و توده‌های بزرگ در حرکت می‌باشند. راهبان بودایی و دوشیزه‌گانی که برای راهبه شدن آموزش می‌بینند، با پیش کشیدن کاسه‌های چوبی که با آن مواد غذایی و دواگذاری می‌نمایند، در میان انبوه مردم به عنوان کاسه نارنجی‌ها و کاسه طلایی‌ها در هرکجا خود را در چشم مردم می‌زنند و در پیشاپیش جا می‌گیرند. همین‌ها یگانه پیاده روهایی‌اند که برای آنها حتی صاحبان موترها، موترهای خود را توقف می‌دهند.

موترهای آدم‌های ثروتمند و یا سیاستمداران در میان همین گیر و دارها و بیر و بارها به سهولت راه خود را باز می‌کنند و به جلو می‌روند. در ریکشاه‌های سرباز، جهان‌گردان به خوبی شناخته می‌شوند. بومی‌ها دزدانه به تکسی‌ها و موتورسایکل‌هایی نظر می‌اندازند که در آنها مردان کهن سالی که بین ۵۰ تا ۶۰ سال عمر دارند، در کنار دختران بین ۱۲ تا ۱۴ ساله نشسته‌اند: آنها دادیس و یا پاپس^{۶۵} (هر دو کلمه معنی پدر کلان را می‌رساند)، مشتریان خارجی فاحشه‌ها بوده و به عنوان آدم‌های پولدار سفید، از برخورد و رفتار خاصی بهره‌مند می‌باشند، زیرا دالر و یورو در جیب دارند و می‌توانند پول هر چیز لوکس و مفشن را که دل‌شان خواسته باشد، پرداخت نمایند. برای جهان‌گردان و تماشاگرانی که به منظور تلذذ جنسی به سفر می‌برآیند، کمپچا اساساً به عنوان کشور منع، کشور هدف و کشور عبوری جهان‌گردان تلذذ جنسی است. یعنی که اینجا سرزمینی است که در آن زنان و اطفال خرید و فروش می‌شوند و طرف استثمار جنسی قرار می‌گیرند.

در همان نگاه اول واضح می‌شود که محتوای رساله‌های کوچک معلوماتی را که مامورین دفتر مسافرتین هنگام ورود به این کشور، در میدان هوایی به جهان‌گردان توزیع می‌کنند، تا چه حد با واقعیت بیگانه می‌باشد. آنها دفترچه‌هایی را که حاوی نقشه شهر و رهنمودهای مختلف در مورد سلوک و رفتار در این کشور می‌باشد، توزیع می‌نمایند. در این دفترچه‌ها نوشته شده است: «قوانین کشور پادشاهی کمپوجیا، برای همه کسانی که با فواحش صغیر

دیده شوند و یا هم‌خوابه گردند، مجازات زندان را پیشبینی نموده است.» با وجود تأکید بر مجازات، سازمان‌های حقوق بشر کشورهای مختلف (به‌طور مثال سازمان معروف AFESIP)^{۶۶} مربوط به «سومالی‌م» یکی از کمپوگیایی‌های که در مبارزه با تجارت انسان فعال بوده و هنوز زنده است و هم‌چنان سازمان ECPAT که نهادی جهت مبارزه در برابر استثمار جنسی از اطفال می‌باشد، نه‌تنها می‌توانند، موجودیت استفاده جنسی از اطفال، بلکه دامنه وسعت و گسترده‌گی فاحشه‌های صغیر را نیز ثابت کنند و در کف دست بگذارند. بایستی از این سازمان‌ها سپاس‌گذار بود، زیرا از برکت کار آنهاست که ما می‌دانیم، در کمپوجیا همه ساله دوهزار طفل قربانی فاحشه‌گری اجباری می‌گردند و چندین هزار دیگر به زور به گدایی و کار شاقه برده‌وار در منازل شخصی کشانیده می‌شوند. مانند تایلند هفتاد فیصد کسانی که به زور به فاحشه‌گری کشیده شده‌اند، اطفال بومی و ساکنان اصلی این کشور می‌باشند. حلقه دلالان و تاجران تلذذ جنسی همه تحت اداره رییس مافیا قرار داشته و دارای تماس‌ها و روابط بین‌المللی می‌باشند.

پس از یک توقف کوتاه در نماینده‌گی "Western Union" و صرف نمودن یک پیاله قهوه، در یک قهوه‌خانه کوچک که در جریان سفرم در اینجا، اقامتگاه اصلی من گردیده است، من به رستورانی که مربوط به سازمان هاگر^{۶۷} که یک سازمان مسیحی می‌باشد، می‌روم. این نهاد از پانزده سال به این طرف، در منطقه فعال بوده و در قسمت آزاد ساختن و تغییر مکان دادن قربانیان تجارت انسان و اعمال قهر و خشونت خانگی، کارشناس و متخصص گردیده است. سازمان هاگر در سال ۱۹۹۴ به وسیله یک تن از مسیحیون سوییسی بنام پیر تامی پایه‌گذاری^{۶۸} شد و هدف از بوجود آوردن آن، این بود که برای زنان و دوشیزه‌گان قربانی خشونت، شرایط زنده‌گی نوینی را فارغ از قهر و خشونت، فراهم سازد.

خانم سوی هنا^{۶۹} نماینده این سازمان از کشور استرالیا می‌باشد. او که موهای کوتاه، روی گرد و رخساره‌های گلابی دارد، با صدای گرم، گیرا و دوستانه صحبت می‌نماید. با نیم‌نگاه مغموم و نیم‌نگاه جذاب و گیرنده به من توضیح داد که سازمان «هاگر» چگونه دوشیزه‌گان را از چنگ تبه‌کاران آزاد می‌کند و به آنها چه نوع کمک‌هایی را انجام می‌دهد. سازمان «هاگر»

Agir Pour les Femmes in Situation Precaire ۶۶

Hagar ۶۷

Pierre Tami ۶۸

Sue Hanna ۶۹

در انجام کارهایش غالباً از طرف پولیس‌های محلی و منطقه‌ای نیز کمک می‌شود. پس از توضیحات او، و کمی صحبت با هم‌دیگر، یک بشقاب سالاد خریدم. بعد از صرف سالاد با یک موتر جیب سفید رنگ، زنگ زده و موریانه خورده، به محل اقامت دوشیزه‌گان رفتیم. من از جاز راننده موترسیکلی که مرا به هرجا می‌برد، خواهش کرده بودم که بعداً مرا از چهار راه دیگری بگیرد.

بنا و تأسیسات این سازمان غمخورشی و پرستاری از زنان و دوشیزه‌گان قربانی قهر و تجارت جنسی، در مقایسه به وضع این قسمت شهر که محله فقیرنشین می‌باشد، به شدت تفاوت دارد. این ساختمان به سبک و شیوه معماری غربی با دیوارهای بلند و رفیع ساخته شده و کاملاً پیداست که با پول و امکانات مالی که از خارج به دسترس قرار داده شده، اعمار گردیده است. در جلو دروازه پهره‌دار، به ما خوش آمدید گفت. من برای اینکه بتوانم وارد ساختمان گردم، باید تذکره و یا کارت هویت را به پهره‌دار می‌دادم. ما دم در ورودی چپک‌های خود را از پا درآوردیم و به دورادور این ساختمان یک گردش کوتاه کردیم. «سوی هنا» به من اتاق‌های ساده ولی پاک و تمیز را نشان داد. این اتاق‌ها به اشیای رنگارنگی که دختران، تحت رهنمایی رهنمایان خویش ساخته بودند، مزین گردانیده شده است. در هر اتاق سه دختر با یک مربی که از لحاظ روحی و روانی از آنها مواظبت و مراقبت می‌نماید، زنده‌گی می‌کنند. مربیان می‌کوشند تا این دختران زنده‌گی نوینی را با رفتار و کردار تازه، توأم به اتکاء به خود پیشه کنند.

باید گفت که تاجران انسان برای اداره و کنترل دختران ربوده و اختطاف شده، شیوه‌های خاصی را به کار می‌گیرند، به این شرح: «آنها در میان زنان و قربانیان خود منازعه، رقابت و هم‌چشمی را دامن می‌زنند تا از این طریق مانع آن گردند که قربانیان‌شان، با هم متحد و یگانه شوند و دسته‌جمعی سر به شورش و طغیان بزنند. آنها با ارایه مکافات و دادن مجازات کار می‌کنند. وقتی دوشیزه‌گان مطیع و فرمان‌بردار شوند و به کثرت استفاده جنسی تن بدهند، دلربایی و قابلیت تطابق با محیط را فراگیرند، آنها را دوشیزه‌گان محبوب و مجذوب خویش می‌گردانند. اگر دوشیزه‌گان بسیار جوان باشند شرایط جدید و حالات احساسی و روانی که در آن قرار دارند، در خود نهادینه ساخته و آثار بخشی از شخصیت خود می‌سازند. آنها در وضعی قرار نمی‌داشته باشند که بتوانند تجارب خود را از دید اخلاقی مورد قضاوت و داوری قرار بدهند، زیرا همین دوشیزه‌گان یک عمر را در برده‌گی بسر برده‌اند. تنها در بنیادهای سرپرستی و غمخورشی است که آنها این فرصت را پیدا می‌کنند که زنده‌گی دیگری را تجربه کرده و خود را از نو باز دریابند.»

در باغ بنیاد غمخواری چهار زن جوان در زیر یک چپری نشسته و با صدای بسیار آرام باهم صحبت می‌کنند. برخی از زنانی که در این بنیاد دیده می‌شوند، از دو سال به این طرف در آن به سر می‌برند. آنها نمی‌توانند نزد خانواده‌های خود مراجعه کنند، زیرا در آنجا دوباره به چنگ تاجران انسان، انداخته می‌شوند. تقریباً ۴۳ فیصد دختران ربوده شده، خود به این واقعیت اقرار می‌کنند که مادران‌شان آنها را، دوباره به تاجران و معامله‌گرانی که با انسان تجارت می‌کنند، فروخته‌اند. کسانی که در بنیاد غمخواری به سر می‌برند، از کشورهای مختلف می‌باشند. عده‌شان از ویتنام، برخی‌شان از دهات جنوب کمپوچیا و شمار دیگرشان از اتباع فلپاین هستند. عده‌ای هم از فاحشه‌خانه‌های تایلند آزاد گردانیده شده و به اینجا آورده شده‌اند.

زنان جوانی که در زیر چپری نشسته‌اند، نگاه‌های‌شان را متوجه ما می‌سازند، من با آنها دست دادم و آنها هم با تبسم ملیحی بر لبان، ادای احترام نموده و دوباره به صحبت خود ادامه دادند. در مقابل ما یک حوضچه آب‌بازی قرار دارد، شش دختر بین پنج تا ده ساله، در آن مصروف بازی هستند، گاهی مانند دلفین راه می‌روند و تقلید آنرا می‌نمایند و زمانی هم در میان آب، دست و پا می‌زنند. البته بعضی‌شان لباس شنا و بعضی لباس‌های سبک به تن داشتند و می‌توانستند آب‌بازی کنند. خانم «هنا سوی» سرگذشت آنها را هم، به من باز گفت: «یکی از این دخترک‌ها در دهکده‌شان به یک تاجری که مشغول تجارت انسان بود و برای مافیا در «پنوم پن» کار می‌کرد، فروخته شده بود. بعد همین دخترک خرد سال از طرف جهان‌گردان خارجی که به خاطر استفاده جنسی اینجا آمده بودند، طرف استفاده جنسی قرار گرفته بود.» «هنا سوی» او را به من معرفی نمود. چشمان من با تبسم و نگاه‌های یک کودک فاحشه مواجه شد. من از این نگاه‌ها سخت هیجان زده شده بودم.

با خود گفتم، حالا وقت آن نیست که از او سوال کنم. آنها سرگذشت خود و قصه تجاوزه‌ای پی هم جنسی را که بر آنها صورت گرفته بود، پشت سر گذاشته و از آن ورطه سیاه عبور نموده بودند. من هنگامی که آنها مصروف بازی بودند هم به آنها نگاه می‌کردم. آنها دخترک‌های خرد سال با موهای سیاه دراز بودند. هرچند که اندام لاغر داشتند، اما پیدا بود که خوب تغذی شده‌اند. رنگ جلد بعضی از آنها سرخ مس‌گونه از دیگری به رنگ مرمر سفید می‌نمود. بعضی از آنها چشمانی به شکل بادام، برخی‌شان دارای چشمان کوچک اما مقبول بودند. «می» که نه سال عمر داشت حرکات شهوت‌انگیزی داشت که خاصه اطفالی می‌باشد که به منظور استفاده جنسی آموزش دیده‌اند. پیوسته در حوضچه در حال نشستن و برخاستن بود و موهای خود را به گونه‌ای جلو و عقب می‌انداخت که زنان مودل در تلویزیون آنرا انجام

و نمایش می‌دهند. «می» می‌داند که ما او را نگاه می‌کنیم و او هم می‌خواهد که توجه ما را به خود به گونه جلب نماید که به او آموزش داده شده بود.

دخترک‌ها می‌دانند که بهتر است تا هنر اغواگری و دلربایی را یاد بگیرند. این مطلب را خانم روانشناس به من گفت و در توضیح آن بیان داشت که: «وقتی آنها بدانند که چه باید بکنند و چه رفتاری را پیشه نمایند، در آن صورت آدم فروشان و دلالان تلذذ جنسی، با آنها کمتر بد رفتاری می‌کنند و آنها را آزار و اذیت نمی‌کنند. چون آنها از سن بسیار کم برای فاحشه‌گری تربیت می‌شوند، بناً دقیق می‌فهمند چه کارهای را انجام بدهند، اما دلیلش را نمی‌دانند. آنها در همان عمر نه سالگی و یا ده سالگی با صدای دلنشین طفلانه خود می‌گویند که آنها اساساً برای انجام همین کار و هدف به دنیا آمده‌اند و یا اینکه تاجران انسان و دلالان تلذذ جنسی بهریشان گفته‌اند که برای همین منظور خلق گردیده‌اند. روان‌شناسان در پی آن هستند که وضع و حالت روانی را که این دختران خرد سال به آن مبتلا شده‌اند، از روح و روان‌شان پاک کنند. نیل بدین هدف میدان طلبی بس بزرگی به حساب می‌آید؛ زیرا رشد و انکشاف یک شخصیت که به گونه مبالغه آمیزی برای انجام عمل جنسی آماده گردیده و پیوسته به شهوت‌رانی و عشق‌بازی کشیده شود، مانع از آن می‌شود که او بتواند مانند دوشیزه‌گان سالم و بزرگ سالان، مرز حمایوی و حفاظوی را درک کند و یا بفهمد. مربی روانی آنها با حوصله‌مندی و احترام زیاد و گسترده، به آنها یاد می‌دهد که شخصیت خود را از نو بازسازی نمایند و رفتار روزمره خویش را از شهوترانی و ارضای خواسته‌های جنسی پاک سازند. به سخن دیگر تلذذ جنسی مکرر و متعدد را از زنده‌گی خویش برویند.

یک مشکل بزرگ این می‌باشد که به آنها آموزانده می‌شود که بر کسان بزرگتر از خودشان اعتماد داشته باشند و خواسته‌های جنسی آنها را بدون احساس گناه برآورده سازند.»

در همین فرصت من از «می» همان دخترک خرد سال که برویم لبخند می‌زند، پرسیدم: «آیا با علاقه و شوق آب‌بازی و شنا می‌کند، چند سال عمر دارد، غذای مطلوب و طرف علاقه‌اش کدام غذا می‌باشد؟» او وقتی دید که یک شخص بیگانه و نا آشنا تا به این حد به او توجه می‌کند، به وجد و هیجان آمده، دست‌هایش را آهسته آهسته به روی موهایم کشید. در همین لحظه به من بایسکلی را نشان داد و با غرور و افتخار توضیح داد که او می‌تواند، بایسکل سواری نماید. این دخترک به صحبت سه گوشه‌ای و مثلث‌وار ما می‌خندید. صحبت مثلث‌وار اینکه من به انگلیسی گپ می‌زدم، او به زبان خمیری سخن می‌گفت، ترجمان باید گپ‌های او را به من و سخنان مرا به او ترجمه می‌نمود. در همین لحظه توجه او به چیز دیگری معطوف

شد و دوباره مشغول بازی خود شده و صحبت با مرا، گویا فراموش کرد. در این میانه دختران دیگر روی آب حوضچه به کف دست می‌زدند، تا آنها این طرف و آن طرف پاشان شوند و یا اینکه آب حوضچه را به اینسو و آنسو پاش می‌دادند. دفعه‌تاً «می» با صدای بلند به زبان انگلیسی گفت: «این یک طفل دختر است... کارت را خوب انجام دادی!» من دچار حیرت زده‌گی شدم، زیرا لهجه آمریکایی را که او به کار برد، کامل بود، من از «هنا سوی» پرسیدم که: «این جمله را کی برایش یاد داده است؟» البته او خوب می‌دانست. اما، ما بعداً دریافتیم که وقتی دخترک‌ها از طریق لیسیدن آله تناسلی مردان کار ارضای جنسی را به خوبی انجام بدهند و یا مورد تجاوز قرار بگیرند، تاجران انسان در مقام آفرینی و شاباشی، همان جمله را که در بالا یاد شد، به آنها می‌گویند. باید گفت که در کمپوچیا به این نوع ارضای جنسی «یوم یوم» می‌گویند.

برای «می» و هزارها طفل دیگری که به منظور استفاده جنسی مورد بهره‌گیری قرار می‌گیرند، همین جمله که محتوای آن اکثریت انسان‌ها را به شدت تکان می‌دهد، به معنی اطاعت‌پذیری و آزاد ساختن، هردو می‌باشد. آنها به خاطر اینکه دلالتان با آنها خوش رفتاری نمایند، هر نوع رفتار و طرز برخورد را که مایه کسب خوش رفتای گردد، یاد می‌گیرند و آنرا پیشه می‌کنند. همچو رویداد نزدشان به مثابه معجزه می‌ماند. دلالتان به بچه‌هایی که در بندشان می‌باشند، طوری آموزش می‌دهند که به کمک آن، آنها را شبیه بچه‌های می‌سازند که پدرانشان آنها را از روز تولد همه روزه لت و کوب می‌کنند. این بچه‌ها پس از آنکه از قید آدم ربایان آزاد گردانیده شدند، از خانم معلم روانشناس می‌پرسند که «تو چگونه و با چه ما را لت می‌کنی، ترا می‌گویم؟» آنها کاملاً مطمئن بودند که در این محل بود و باش و سرپرستی هم پیوسته لت و کوب می‌گردند. وقتی معالجات روانی، پاسخ داد که او آنها را هرگز لت و کوب نمی‌کند، طفلک غرق در سر در گمی گردیده، دچار عصبانیت و غضب شد. برای او قهر و زور یگانه امکانی به حساب می‌آمد که با توسل به آن می‌تواند تماس و روابط برقرار گردد. به آنها باید در بدو امر شیوه‌های دیگر زنده‌گی آموزش داده شود. روان‌شناسان باید به او یاد بدهند که چگونه نزاکت مهر ورزی و محبت و شفقت را یاد بگیرند.

من خاموشانه از در می‌گذرم و به درون حیاط ساختمان می‌روم. در آنجا از دور نگاه می‌کنم که یک معلمه، چگونه به دسته‌ای از دختران که به روی زمین نشسته‌اند، از روی کتاب قصه را می‌خواند. آنها به آن سراپا گوش فرا داده‌اند. من از آنها چند قطعه عکس گرفتم.

در این سفر من می‌خواهم، در میان سایر مسایل، یکی هم آن تصویر و پیکره قربانیان و شاهدان عینی را دریابم که در مورد سرنوشت و سرگذشت خویش سخن می‌گویند. من قصد ندارم که سرگذشت‌های آنها را آن‌طوری که مریبان‌شان از دید اخلاقی بازگو می‌دارند، به بیان بکشم و توضیح بدهم و هم چنان از خلع سلاح بودن دردناک کارمندان دولتی سخن گویم.

دیدار با می و صحبت با او مرا تکان داد و بدان واداشت که از خود ببرسم که اگر من در نه سالگی به همچو سرنوشتی غمگانه گرفتار می‌آمدم، وضع و حالتی چگونه می‌توانست باشد؟ اما بلافاصله به یاد می‌آورم که این دخترها تحت شرایط کاملاً خاصی بسر می‌برند. در سن و سالی که آنها دارند، چگونه می‌توانند فرق میان اخلاقیات جنسی و یا شهوترانی و یا سهل و ساده تفاوت میان بزرگ سالان و اطفال را به درستی درک نمایند. هنوز طفل خرد سال بوده‌اند که از مادران و پدران‌شان خریده شده‌اند. از آنچه ما محبت مادری می‌خوانیم، آنها از آن نه تصویری در ذهن دارند و نه هم حرفی در زبان. اما با وجود آن‌هم این کودکان می‌توانند بخندند، بازی و ساعت‌تیری نمایند. در حالیکه ما بزرگان با حرکت از موضع خودمان، با حیرت زده‌گی و وسواس از یک دوران طفولیت بر باد رفته سخن می‌زنیم. البته دختران دیگری هم هستند، که هرگز نمی‌خندند، آنها دخترانی‌اند که از طرف مردان به برده‌گی کشیده شده‌اند، از وجودشان سوء استفاده به عمل آمده، تهدید و ارباب دیده‌اند و به پورنوگرافی یعنی اخذ عکس‌های جنسی تحریک آمیز و برهنه واداشته شده‌اند. همچو دختران به ندرت می‌خندند. این پدیده ابعاد بسیار گسترده و گوناگون دارد. اشکال، انواع و درجه‌های مختلف سوء استفاده از جسم را که تا سرحد به شدت خشونت‌بار می‌رسد، احتوا می‌نماید. من آنرا در کتابم در سال ۲۰۰۵ تحت عنوان "الماس در باغ عدن" که پیرامون پورنوگرافی یا عکس‌های لخت و عریان از اطفال در مکزیکو نگاشته‌ام، به بیان کشیده‌ام.

من در این مورد می‌اندیشم که در پناه تصورات جهانی شدن روزی فرا خواهد رسید که از آزادی، سعادت، محبت، تأمینات اجتماعی، خانواده و عزت نفس نزد انسان‌های دیگر چیزی باقی خواهد ماند؟ در حالیکه باغ را به نظاره گرفته‌ام، از خود می‌پرسم به این گسترده‌گی که سوء استفاده از اطفال به عنوان فرهنگ پذیرفته شده و در پاره‌ای از کشورها هم به مشاهده می‌رسد، آیا روزی فرا خواهد رسید که بار دیگر به حالت عادی برگردد، آیا می‌تون آنرا از بین برد، بی آنکه از یک طرف به جزم دینی و از سوی دیگر به گفتمان فلسفی آزادی مطلق، توسل جسته شود؟ هستند کسانی که به این عقیده می‌باشند که نورم‌ها و قوانین روابط جنسی دیگر کهنه شده بایستی سوای تصورات اخلاقی آنرا از نو بنا کرد و نوسازی نمود. یکی از

نماینده‌گان این طرز فکر «ایزا برلین» می‌باشد، او نگاشته است که: «آزادی آزادی است، این آزادی، نه مساوات است، نه عدالت، نه هم فرهنگ، نه هم می‌توان آنرا سعادت بشر دانست و نه هم وجدان آرام» من در حالیکه هوای مرطوب کمپوجیا را در شش‌هایم فرو می‌برم از خود می‌پرسم، پس برای این دختران و زنان دیگر آزادی چه مفهومی می‌تواند داشته باشد؟

قبل از آنکه راهم را در پیش گیرم و از اینجا بروم، در مورد برنامه‌های هم‌بودی مجدد اجتماعی و تربیت دوشیزه‌گان و زنان جوان، اطلاعات و معلومات بیشتری را به دست آوردم. وقتی دختران ساکن در این بنیاد پا به سن شانزده سالگی می‌گذارند، بایستی سکونت در بنیاد را ترک گویند و با سایر زنان جوان یکجا زنده‌گی کنند. برای بسیاری از آنها برگشت به روستاهایی که پدران و مادران‌شان در آنجا زیست می‌کنند، گزینه نیست که روی آن فکر کنند و حساب نمایند. توهین و تحقیر اعضای خانواده، غالباً دخترانی را که نزد والدین خویش مراجعه کرده‌اند، بدان وامی‌دارد که دوباره نزد معامله‌گران جنسی و دلالان تلذذ جنسی برگردند. برای این دختران جوان، این احساس دست می‌دهد که آنها از دید اجتماعی دیگر به آن فرقه و یا دسته‌نچس و نامطلوبی تعلق دارند که خانواده‌ها از آنها ابراز نفرت می‌کنند. از دید اقتصادی و گذارنده‌گی هم وقتی می‌توانند ادامه حیات بدهند که فقط جسم خود را در معرض فروش قرار بدهند. موفقیت بزرگ دلالان تلذذ جنسی هم در همین امر نهفته می‌باشد که قربانیان خود را در شمار فرقه‌نچس در بیاورند، تا آنها به این باور برسند که همان‌های که مایه آزار و اذیت‌شان می‌گردند، در عین حال ناجی‌شان نیز می‌باشند.

در بعضی موارد برخی از این دختران که هنوز بسیار جوان هستند، از طرف برخی از خانواده‌های خارجی به فرزندی گرفته می‌شوند و از این طریق به فرصت و امکان نوینی دستیابی پیدا می‌کنند. ولی کار به فرزندی گرفتن همچو دختران هم کار سهل و ساده‌ای نمی‌تواند باشد. به اساس تجربه هر دوشیزه که به فرزندی گرفته می‌شود، حد اقل ده سال وقت لازم دارد، تا طی آن بتواند دوران بعد از وحشت‌زده‌گی و اضطراب روحی و یا دچار بودن به اوهام زده‌گی را، از سر بگذراند. کسی که آنها را به فرزندی می‌گیرد، بایستی به این نکته وقوف و آگاهی داشته باشد که همچو اقدام کاری است که در سراسر زنده‌گیش بایستی بدان مشغول باشد. زیرا تغییر دادن من و خود کنونیش، عادتش به انجام عمل‌کرد متداوم و مکرر جنسی و روابطی که با مردها داشته، همه از جمله مواردی‌اند که پدران و مادرانی را که همچو دخترها را به فرزندی می‌گیرند، در سراسر زنده‌گی‌شان به خود مشغول می‌دارند. در غیر آن چون نمی‌توانند خود را به وضع جدید وفق دهند، از خانه پدر خوانده خویش فرار نموده و بار دیگر به دنیای آشنای

خود که همانا فاحشه‌گری است، رو می‌آورند. آنها به دنیایی رو می‌آورند که دران به وضاحت کامل، مقرراتی حاکمیت دارد که همه دروغ می‌گویند و هرچه را که می‌توانی با خود بگیر و ببر...

خانم «کلودیا فرون خوزا»^{۷۰} که اصلا از مکزیکو است و روانشناس و پژوهشگر مسایل جنسی می‌باشد، به من گفته بود که برای اصلاح زنان که به برده‌گی جنسی کشیده شده‌اند، تنها «محبت و شکیبایی نشان دادن» کافی نمی‌باشد. این واقعیت میدان طلبی بزرگی بار می‌آورد که در آمریکا، اروپا و آسیا بایستی هزارها تن کارشناس معالجوی را تربیت نمود، تا آنها دختران نا بالغ را که قربانی تلذذ جنسی گردیده‌اند، به گونه محترمانه و با در نظر داشت رفتار اخلاقی، بی آنکه این دختران احساس حقارت و سر افکنده‌گی کنند، معالجه و تداوی نمایند. آنها در این زمینه به شیوه معالجوی نیازمند اند که از شیوه معالجوی اطفالی که در بخش صنعتی به کار اجباری کشیده می‌شوند، به طور مثال اطفالی که در اندونیزیا توپ فوتبال می‌دوزند، متفاوت است. در نهاد این اطفال در آغاز به آهسته‌گی و تدریج، باید نوع خود آگاهی پدیدار گردد. با در نظر داشت اینکه بین اشکال و انواع مختلف تجارت بر سر انسان، به شدت باید تفاوت قایل شده و از هم‌دیگر مجزا گردانیده شوند. با آگاهی به این مسئله، به این نتیجه می‌رسند که فقط یک نوع تجارت بر سر انسان وجود ندارد، بلکه انواع مختلف آن قابل دید و شناخت می‌باشد.

هنگامی که از آنجا خارج شدم و راهم را در پیش گرفتم، از خود پرسیدم که این دخترها به وسیله کدام مافیا به برده‌گی کشیده شده‌اند. هنوز از طرح این سوال در ذهنم ۲۴ ساعت نگذشته بود که من پاسخ آنرا دریافتم. به این معنی که پس از آنکه من چهره‌های جهنمی شگنجه‌گران آنها را دیدم، در همان دم، ستایش و شگفتی من نسبت به آنها بیشتر بر انگیزته شد که آنها چگونه توانسته‌اند چنین وضعی را تحمل کنند و از سر بگذرانند.

مادر سومالی^{۷۱} و هم‌زمانش

اطوار خانم «سومالی» به یک شاهدخت می‌ماند. از توان و نیروی یک جنگنده و تهمتن و از جرأت یک زن سال‌خورده و معقول بهره‌مند می‌باشد. این زن رنگ جلد مسینه دارد و با نگاه نافذ و معذب‌کننده‌اش، در زنده‌گی چنان به پیش می‌رود که توگویی، او اسرار نجات جهان را در کف داشته و کسی می‌باشد که ترس از آن دارد که مبادا بشریت در برابر فاجعه

Claudia Fronjosa ۷۰

Somaly ۷۱

اخلاقیی که در شرف به وقوع پیوستن است، درست و سر وقت واکنش نشان ندهد. او به گونه‌ی خستگی‌ناپذیری صرف برای ماموریتی که برای خود تعیین نموده تپ و تلاش می‌کند و آن پیروزی بر استفاده جنسی اجباری و به برده‌گی کشیدن زنان می‌باشد. به عقیده‌ی او به خاطر نیل به این هدف در بدو امر فاحشه‌گری بایستی، ملغی گردانیده شود. اگر نیل بدین غایت به یکباره‌گی مقدور نیست، می‌توان گام به گام آنرا از میان برداشت. مسلماً این سوال پیش می‌آید که چرا به صورت تدریجی، در پاسخ باید گفت: به‌خاطری که، به آنهایی که امروزه در این جال گیر افتاده‌اند، آسیب و زیانی نرسد، بایستی به تدریج و قدم به قدم آنرا از بین برد. او این دید و نظری را که فاحشه‌گری را یک نوع کار و شغل می‌داند، غلط و اشتباه‌آمیز می‌خواند. سرگذشت خودش بیان می‌دارد که چرا همچو برداشت اشتباه‌آمیز و نادرست می‌باشد.

این زن زیبای کمپوچیایی در سطح جهان به عنوان نمود و سمبول مبارزه برای آزادی زنان و دختران، از قید فاحشه‌گری و برده‌گی جنسی شناخته می‌شود. تنها حضورش، هر نوع فضا را روشن و منور می‌گرداند. او با صدای آرام ولی پر از حرارت و هیجان گپ می‌زند. به نحوی که او دید و نظر خود را بیان می‌دارد، با شمرده‌گی و آرامی که او گام برمی‌دارد و ادا و اطواری نرم و آمیخته با آرامش را که به کار می‌بندد، نشان می‌دهد که او یک زن کاملاً عیار کمپوچیایی می‌باشد. من در نیویارک با وی آشنا شدم. در آنجا ماریانه پرل^{۷۲} دوست مشترک ما، به‌خاطر ارایه و معرفی کتابش تحت عنوان «پیش‌گامان مبارزه در راه حقوق بشر» از ما دعوت کرده بود. البته قبل از آن هم، من مانند هزاران انسان دیگر قصه و سرگذشت خانم سومالی را از طریق مطالعه کتاب‌هایش می‌دانستم و از آن مطلع بودم.

او را پدر بزرگش چندین بار فروخته بود و سالیان درازی در فاحشه‌خانه‌ها از وجودش استفاده و بهره‌گیری جنسی به عمل آمده بود. سومالی به چشم سر دیده بود که دلالتی یا مرده‌گاو (در زبان عامیانه کشور ما دلالت تلذذ جنسی را «مرده‌گاو» می‌نامند. مترجم بخاطر حفظ عفت کلام در موارد استثنایی آنرا مورد استفاده قرار داده است.)، چگونه یکی از دوشیزه‌گانی را که در ردیف بهترین دوستانش جای داشت و به زور به فاحشه‌گری کشیده شده بود، به قتل رساند. او با دیدن این ماجرای غم‌آلود از فاحشه‌خانه فرار نمود. سومالی مام موفق بدان گردید که جراحت‌های روحی و شوک‌های عصبی را که از بابت زیست

در فاحشه‌خانه بر او مستولی شده بود، موفقانه از سر بگذراند. از همان زمان به بعد زنده‌گی خود را وقف نجات، زنان آسیایی از چنگال آدم فروشان و مبارزه علیه فاحشه‌گری اجباری و تاجران انسان در سطح بین‌المللی نمود. او در بلند نمودن فریاد مبارزه در برابر برده‌گی در سراسر جهان چهرهٔ بارز و رهبری‌کننده می‌باشد.

من طی این دیدار خویش از کمبوجیا، با سوماتلی مام ملاقات نکردم، زیرا در جریان سفر من بدانجا، او جهت دریافت جایزهٔ که به خاطر کارهایش به او اعطا می‌شد به خارج از کمبوجیا سفر کرده بود. با سواری بر توک توک و یا موترسیکل‌های سه ارباب من به دفتر «ا»، اف، ای، اس، ای، پی AFESIP» رفتم که در میان دکان‌های کوچک نجاری، بایسکل‌سازی، فاحشه‌خانه‌ها و چپری‌های چوبی و لوخی قرار داشت. فاصلهٔ راه از جاییکه من شروع به طی طریق کردم، تا مرکز این بنیاد، در حدود دو کیلومتر بود. سرک‌های این قسمت شهر را هنوز اسفالت نکرده‌اند، جاده خاکیست. ساختمان سازمان یا بنیاد یاد شده در این قسمت شهر، از امتیازات خاصی بهره‌مند می‌باشد، زیرا همه همسایه‌گان این ساختمان برق و آب جاری ندارند. وقتی من وارد ساختمان گردیدم، چپلک‌هایم را در بیرون دروازه از پا درآوردم. از طرف اداره‌کننده سازمان و یکی از زنانی که بطور مجانی و افتخاری در آنجا کار می‌کرد، مورد استقبال قرار گرفتم.

سوماتلی که خود برده‌گی جنسی را از سر گذرانیده است. وقتی نخستین عملیات را جهت رهایی و نجات دادن ۸۳ تن از دخترانی که به زور به فاحشه‌گی کشیده شده بودند، براه انداخت، پولیس کمبوجیا به او خیانت ورزید.

این رویداد بر روحیه سوماتلی مام اثر عمیقی را به‌جا گذاشت. پس از آن او در استراتژی و یا راه‌کارهای تیم خود تغییراتی را روی دست گرفت و آنرا به‌گونه‌ای انکشاف داد که با اوضاع و داده‌های واقعی سازگاری داشته باشد. البته او هنوز هم با پولیس یکجا کار می‌کند ولی بر آنها اعتماد ندارد.

اتاق‌های دفاتر این سازمان خورد و کوچک اند. از همین سبب میزها تقریباً چسبیده در کنار هم قرار داده شده اند. در دیوارهای دفاتر صدها قاب از عکس‌های سوماتلی مام نصب می‌باشند، این عکس‌ها با کسانی چون ملکه سویدن، پادشاه و ملکه اسپانیا و ده‌ها تن از برنده‌گان جوایز نوبل و سایر شخصیت‌های بین‌المللی که او آنها را در آغوش گرفته، عکاسی شده است.

کاملاً پیداست که زورمندان با این رویداد که در کنار سوماتی مام در عکس دیده شوند، احساس فخر و غرور می‌نمایند. این امر زمانی صد در صد درست می‌باشد که کسی کمبوجیا را کاملاً صحیح و از نزدیک بشناسد و بداند که سوماتی مام و چندین سازمان مدافع حقوق مدنی، با براه انداختن مبارزه در برابر تاجران انسان و جهان‌گردانی که برای تلذذ جنسی به سیاحت می‌پردازند، چه وظیفه‌ای بزرگی را در برابر خود قرار داده‌اند. باز وقتی کس زور و قدرت مافیا را در این کشور بشناسد و این امر را بداند که او چگونه به تکرار با آن عده صاحبان قدرت سیاسی، در گیر می‌گردند که آنها از تاجران انسان در منطقه حمایت می‌کنند. همچو شخص می‌داند که سوماتی مام و سازمان‌های مدنی که او را همراهی می‌کنند به چه اقدام خطیری دست زده و چه وظیفه دشواری را در برابر خود قرار داده‌اند.

بنیان‌گذار سازمان (ا، اف، ای، اس، ای، پی) خود گواه زنده در این مورد می‌باشد که انسان می‌تواند استثمار جنسی را از سر بگذرانند و باز از نظر روحی و جسمی سلامت خود را دوباره باز یابد. مضاف بر آن شاهد این ادعا هم باشد که انسان بی آنکه از گذشته خود ابراز نفرت و انزجار و یا خشم و کین نماید، می‌تواند به نجات انسان‌های دیگری که در این گرداب دست و پا می‌زنند، بپردازد.

آنچه گفته شد از جمله اسرار خاص سوماتی مام است. بدین معنی که همه آنهاييکه از چنگال تاجران انسان نجات یافته‌اند و آنهايي که در مقام فعالين ضد تجارت انسان هستند و در کشورهای مختلف جهان خود را تثبیت کرده‌اند؛ حتی آنهايي که در کشورهای غنی به سر می‌برند و من در جریان تحقیقاتم با آنها دیدار داشته‌ام، آن صفات و ویژگی‌هایی را نصیب نشده‌اند که سوماتی مام از آن بهره دارد. کسانی که روحیه نفرت و انزجار را در خود حمل می‌کنند و به ویژه وقتی بخواهند کار خوبی انجام بدهند، ناصحان و پند دهنده‌گان بسیار بدی از آب در می‌آیند.

ساری^{۷۳}، خانمی که در حدود سی سال عمر دارد و شغلش وکالت دعوی می‌باشد، به من تذکر داد که دخترانی می‌خواهند، همراهیم صحبت کنند و در انتظار آمدنم هستند. بناً جهت مصاحبه با آنها راهی بخش صحت عامه شهر گردیدیم که در حدود یک کیلومتر از ما فاصله داشت. برای این هدف من سوار موتورسایکلی شدم که «ساری» آنرا می‌راند. او در میان ازدحام وسایط نقلیه، با چنان سرعت سرسام آوری حرکت می‌کرد که راننده ریگشا و یا توک توک

من، که به دنبال ما در حرکت بود، بعداً با نیشخند تند گفت که: «این زن قهر خدا شده مثل راکت موتورسایکل می‌راند.»

در کلنیک سه زن جوان انتظار ما را می‌کشیدند. دو تن شان کماکان به فاحشه‌گری مشغول بودند، اما می‌توانستند قسماً آزادانه به بیرون رفت و آمد کنند. آن دو بخشی از درآمدشان را به صاحب فاحشه‌خانه که یک خانم بود، می‌پرداختند. در عین حال برای شغل دیگری هم آموزش می‌دیدند (این دیگر از همان بازی‌های ماهرانه می‌باشد که به راه رفتن داربازان به روی سیم شباهت دارد) زن سوم کسی بود که از چنگ دلال خویش فرار نموده بود. اما قبل از فرار در کلپ‌های شبانه زنجیری و سالن‌های کیسه‌مالی مصروف کار بود. اما امروزه بعد از فرار در یکی از خانه‌های که به سومالی مام تعلق داشت، زنده‌گی می‌نمود.

آن دو زنی که مصروفیت‌شان فاحشه‌گری بود و اکنون در این محل محفوظ از گزند با من صحبت می‌نمایند، مسلماً که در جریان مدت زمانی که با من صحبت داشتند، نمی‌توانستند که به شغل‌شان برسند. یعنی آن دو در بیکاری به سر می‌بردند. به کمک ترجمانی ساری خانم وکیل، به این موافقت رسیدیم که در همین چند ساعتی که با من گپ می‌زنند من بهای وقت‌شان را پرداخت کنم. بکسک پولم را نگاه کردم، دیدم که در آن ۱۲۰ دالر دارم. از آنها پرسیدم، چه اندازه پول برایشان بدهم و آیا می‌توانم آنها را به دالر پرداخت کنم یا خیر؟ یکی از آنها به من گفت که از مشتریان خویش ساعت سه دالر مطالبه می‌دارند.

به احتمال قوی در میان زنانی که من تا حال با آنها ملاقات و دیدار داشته‌ام، زنی به پریشان‌حالی و غمگینی «دا»^{۷۴} ندیده بودم. لباس او یک بالاتنه ساده به رنگ سرخ کمرنگ و یک دامن سیاه بود. زیوری نداشت و آرایشی به سر و روی او دیده نمی‌شد. «دا» در ایالت پری فنگ^{۷۵} کمبوجیا به دنیا آمده و هنوز سیزده سال نداشته که مادرش او و خواهرش را به پنوم پن پایتخت کمبوجیا می‌فرستد، زیرا مادرشان به این عقیده رسیده بود که آنها به قدر کافی بزرگ شده‌اند و می‌توانند، نان و آب خویش را پیدا کنند و به زنده‌گی خود سر و سامان دهند. خواهرش در یک کلپ رقص که مخصوص جهان‌گردان بود، کار می‌کرد. او یک دخترک خرد سال هم داشت که «دا» باید به غمخویشی او هم می‌پرداخت. وقتی مادرشان مریض گردید، «دا» برای پرداخت فیس داکتر به پول احتیاج داشت و برای تهیه پول به کار ماساژ یا

کیسه‌مالی تایلندی پرداخت. این نوع ماساژ شبیه ماساژ «اومی سیس»^{۷۶} جاپانی است، اما در هردو مورد کیسه‌مالی یا ماساژ یک روپوش است. صاحبان سالون کیسه‌مالی، کیسه‌مال‌ها را مجبور می‌سازند که نیمه عریان به کیسه‌مالی بپردازند. سرانجام کار کیسه‌مالی به «جلق زدن» مشتری منجر می‌گردد. پولیس و مقامات دولتی می‌دانستند که در همین خانه‌های کیسه‌مالی، کارهای فاحشه‌گری هم انجام داده می‌شود، مگر با گذاشتن چند دالر در جیب‌شان، آنها چشمان خود را می‌بستند و همه چیز را نا دیده می‌گرفتند. صاحب سالون به خانم طرف صحبت من چهار صد دالر قرض داده بود، تا با آن مصارف تداوی مادر خود را بپردازد. از این طریق او زیر بار قرضداری رفت که دیگر بطور قطع نمی‌توانست، گریبان خود را از چنگ آن خلاص کند. صاحب سالون هم به او گفته بود که از شر این قرضداری نمی‌تواند، رهایی یابد، مگر اینکه با مردان هم آغوش شود و فاحشه‌گری نماید، تا از این طریق پول بدست آورد و سرانجام قرض او را بپردازد.

در جریان این مدت او اجازه نداشت، بدون همراهی کسی که صاحب سالون می‌گماشت، سالون را ترک گوید. مالک سالون به او هوشدار و اخطار داده بود تا وقتی که قرض خود را نپرداخته، فکر فرار را از سرش بیرون کند، زیرا او به آسانی می‌تواند، پیدایش نماید. راننده‌گان ریکشاه‌ها به یک شبکه تعلق داشتند، آنها نه تنها فواحش آزاد را بین هتل و فاحشه‌خانه‌ها نقل و انتقال می‌دادند، بلکه دختران فراری را نیز جستجو نموده و آنها را واپس به فاحشه‌خانهٔ مربوط برمی‌گردانیدند. این جریان بازیابی، مجازاتی را نیز در قبال داشت و آن به قدری خطرناک بود که احتمال مرگ در آن می‌رفت. گذشته از آن صاحب سالون ماساژ می‌دانست که مادر و خواهرش در کجا زنده‌گی می‌کنند.

خشن‌ترین و قسی‌القلب‌ترین مشتری این سالون یک مرد پنجاه سالهٔ چینی بود که در کمبوجیا مالک یک فابریکه بود. این مرد زمانی به اطفای جنسی می‌رسید که به قهر متوسل می‌گردید. به همین سبب هر دختر سالون ترس آنرا داشت که این مرد قهار او را برای ماساژ دادن بدن خویش انتخاب نماید. در آن صورت او به لعنت و قهر خدا گرفتار می‌آمد. همین کارخانه‌دار دختری که او را کیسه‌مالی می‌کرد، تحقیرنموده به رویش تف می‌انداخت، یا بر سرش می‌شاشید و بعد به او تجاوز جنسی می‌کرد. او همهٔ این کارها را در بدل بخشش خوبی

که به صاحب سالون می‌پرداخت، بدون دغدغه‌ی خاطر انجام می‌داد. باری پای این کارخانه‌دار چینی لغزید و تنه‌اش به دیوار اتاقک ماساژ اصابت کرد و دیوار درز برداشت. او به‌خاطر معذرت‌خواهی از این کار خویش به صاحب سالون پنج دالر پرداخت. صمیمی‌ترین مشتری سالون یک فرانسوی بود و همین فرانسوی زنده‌گی او را نجات داده بود. وقتی این خانم در مورد پییر^{۷۷} که یک بوکس زن چهل ساله فرانسوی بود، صحبت می‌نمود، به رسم احترام دستش را روی قلب خود می‌گذاشت، چشمانش از اشک تر می‌شد، ولی با آنهم تبسم کرده و چنان وانمود می‌کرد که کسی می‌باشد که از اسرار آزادی خود لذت می‌برد. «پییر» در زمره آن عده از مشتریان سالون بود که همین زن او را کیسه‌مالی و ماساژ می‌داد. یک روز او به صاحب سالون ۱۵۰۰ دالر پرداخت و از او اجازه گرفت، تا او را برای یک ماه با خود به هتل ببرد. شبی که او عازم هالند بود، باز هم او را با خود به هتل برد. در ضمن به او توضیح داد که او را از نزد صاحب سالون خریده است. «پییر» برای مدت یک سال هرماه ۱۵۰ دالر برای «دا» می‌فرستاد، اما «دا» باگم کردن کارت بانکی خود دیگر از آن فرانسوی هیچ خبری نشنید. پس از آن مدت شش ماه روی سرک‌گذاری می‌کرد و کار می‌پالید تا اینکه خانمی او را به مبلغ دوصد دالر بر صاحب کلوپ شبان «Viva وی‌وا» فروخت. صاحب این کلوپ شبانه یک ویتنامی بود، مشتریانش تقریباً همه، کارگران ساختمانی از اتباع تایلند بودند که در آنجا کار می‌کردند. این کلوپ شبانه دارای یک سالون بود که در آن رقص و موزیک صورت می‌گرفت و هم‌چنان یک سالون کیسه‌مالی و رستورانت داشت. صاحبش به این ادعا که برای مردم خدمات سرگرم کننده را عرضه می‌دارد، از دولت رسماً اجازه این کلوپ را گرفته بود. در عین حال او یک شبکه بزرگ توک‌توک‌ها یا ریکشاه‌ها را هم سرپرستی و اداره می‌نمود. راننده‌گان ریکشاه‌ها زنان جوان را برای مشتریان می‌بردند و از آنها مراقبت می‌نمودند.

یک تعداد افراد وابسته به صاحب کلوپ که گوریلاهای دم دروازه خوانده می‌شدند، مجهز با یک نوع کاردهای بُرنده به‌خصوص بودند. این محافظین، جهت ممانعت زنان جوان از فرار، از کاربرد این کاردها هم دریغ و ابایی نداشتند.

هرکسی که حقایق زنده‌گی این زنان را اگر نه با عمق، بل به صورت سطحی هم بداند، ادعا خواهد کرد که اینها هرگز این توان را ندارند که از جهنمی که در آن گیر افتاده‌اند، فرار نمایند. آری آنها تحت ظلم و ستم به‌سر می‌برند. با وجودی که ضعیف و ناتوان‌اند، باز هم مقاومت هم می‌کنند. آنچه ناتوانی آنها را مضاعف و دوچندان می‌سازد، این است که آنها از

زمان طفولیت خویش، شاهد این رویداد بوده‌اند که به عنوان زن پا در جهان نهادن و متولد گردیدن، مصیبت بس بزرگی به حساب می‌آید. دریافت آنها از زنده‌گی چیز دیگری نیست جز اینکه سرنوشت خود را تحمل کنند، بناً خود را به سرنوشت خویش می‌سپارند و از ارادهٔ مردانی که خود را بادار و سردار سرنوشت و تأمین‌کنندهٔ رزق و روزی‌شان می‌انگارند، اطاعت و فرمان‌برداری می‌کنند.

مالک کلپ شبانه «وی وا» کلویی که «دا» در آن کار می‌کرد، وی را به ۷۵۰ دالر به فاحشه‌خانهٔ شماره ۵۵۰ فروخت. علت اینکه او را به ۷۵۰ دالر سودا کرد، این بود که در همچو سن و سال او برای فاحشه‌گی، دیگر بسیار پیر و سال‌خورده شده بود. مشتریان فاحشه‌خانه‌ها به دنبال گوشت‌های تر و تازه‌تر از او، می‌گشتند. در همین میان او با تبسم بسیار دوستانه گفت: «مع الوصف من سعادتمند بودم دخترهایی هم وجود دارند که آنها را در سن شش سالگی، می‌خرند و از روستا به شهر می‌آورند. وقتی من شروع به کار کردم، حد اقل سیزده سال داشتم.»

در این میان او حامله شده بود. پدر طفلش در زمره مراجعین همیشه‌گی فاحشه‌خانه به شمار می‌رفت، مگر این مرد خود صاحب زن و فرزند بود. سرانجام او دختری با چشم‌های سیاه و همان‌گونه نگاه‌های غم‌آلودی که خود داشت، به دنیا آورد. از آنجایی که او پیوسته اسرار می‌ورزید که به هیچ وجه نمی‌خواهد، دخترش هم فاحشه بار بیاید. خیاطی را فراگرفته و می‌خواست در یک کارخانهٔ خیاطی کار کند. از پولی که می‌تواند پس‌انداز نماید، یک قطعه زمین بخرد و در آن برنج بکارد و از این راه دخترش را از گزند تاجرانی که بر سر انسان معامله می‌کنند، در امان نگهدارد. پدر دخترش پولیس بود او می‌گفت، وقتی دخترمان بزرگ شد او می‌خواهد خودش به چشم سر ببیند که دخترش واقعاً برای فاحشه‌گری به دنیا آورده نشده است.

من از او پرسیدم، «وقتی تو همچو چیزی را می‌شنوی چه فکر می‌کنی؟» در این هنگام نگاهش را به جای دیگری خیره کرد و از پنجرهٔ خانه به بیرون نظر انداخت، با همچو حرکتی به من فهماند که مصاحبه دیگر پایان پیدا کرده است.

بعد از ظهر همان روز من به هوتلی که در آن رهائش داشتم، به اتاقم برگشتم، در را بستم، بکس پشتکیم را بر سر چوکی گذاشتم خود را بر سر بستر انداخته و تنم را سخت در بستر پیچیدم. در همین دم احساس کردم که چگونه اشک‌هایم گرم، گرم از گونه‌هایم سرازیر می‌شوند و در میان موهایم که بر رخسارم افتاده‌اند، می‌دوند. من باید در مورد سوالی فکر

کنم که آن زن جوان هنگام خداحافظی از من کرد. سوالش این بود: «وقتی کسی آنچه را که می‌خواهد، انجام دهد، مثلاً متواتر سفر کند، یا بنویسد، چنین شخصی خود را چگونه احساس می‌نماید؟» من آزاد هستم می‌توانم به سراسر جهان سفر کنم، تا قصه‌ها و سرگذشت‌های چنین زنان دربند را بنویسم و ثبت کنم، به این امید که شاید روشن‌گریم به پیدا کردن یک راه برون رفت، منجر گردد. وقتی آنها سرگذشت خود را به من بازگو می‌دارند، این قربانیان؛ این برده‌گان پر حوصله می‌خواهند با توجه به چشمان من به رمز و راز آزادی که من از آن بهره دارم، آگاه گردند. این قربانیان می‌بینند که چگونه رنگ قلم به روی کاغذ می‌دود تا در دفترچه یاداشتم گپ‌ها، خاطره‌های تلخ و توهین‌های را که به این زنان شده، ارقام و نام‌های خریداران و فروشنده‌گان را که بازگو می‌دارند، در دفترچه یادداشت من به ثبت سپرده می‌شود. چیزی را که این زنان زجر دیده نمی‌دانند، نام انسان‌های است که همچو زنان را نا دیده می‌گیرند، یعنی آنهایی که به آزادی خود بیشتر بها می‌دهند و در مورد به برده‌گی کشیده شدن دیگران، کمتر حرف می‌زنند.

دفعه‌ای در ذهنم چهره خندان، جستجوگر و کنجکاو زن جوانی زنده و ظاهری می‌گردد که چندی پیش با او مصاحبه داشتم. وی در حالیکه تبسم روی لباسش نقش بسته بود، با کنجکاوی انسانی که هرگز کتابی را نخوانده باشد، از من پرسید که: «آیا کسی هم حاضر خواهد شد که قصه ما را بخواند؟» باز به تبسم پرسید: «چرا آنرا می‌خوانند؟» نه او و نه هم هیچ‌کدام ما، نمی‌توانیم، این شکل انحرافی برده‌گی را توضیح کنیم که به قربانی خود اجازه می‌دهد، در مورد خود قصه کند، اما چند ساعتی بعد، بار دیگر راهی همان جهنمی می‌گردد که در آن دربند کشیده شده است؛ و باز خود را تحت فرمان و امر و نهی ارباب خود قرار بدهد. اگر جامعه و دولت در این توطئه شریک و هم‌دست نمی‌بود، این وضع مزخرف و پوچ، هرگز ممکن نمی‌گردید و پیش نمی‌آمد. من برخاستم تا کوتاه غسل بگیرم، زیرا پیش خود گفتم که جستجو و تحقیق باید ادامه پیدا کند تا حقیقت روشن و برملا گردد و در برابر انظار عام قرار گیرد. هر یک از این رویدادهای غمگانه که بر سر این انسان‌ها پیش آمده و می‌آید، زاده و محصول یک طرح فکری و راه‌کار توطئه‌گرانه است. باید توطئه‌گران و هم‌دستان آنها افشا گردند و نقاب از رخ‌شان به دور افکنده شود. منظورم کسانی می‌باشد که با آنها همدستی می‌نمایند و چشمان خود را می‌بندند.

دختر کوچکی، شربت لیمو توزیع می‌کند

من با خانمی که از جمله جهان‌گردان آمریکایی بود، در یگانه قمارخانه قانونی و مجاز شهر «پنوم‌پن» وعده ملاقات گذاشتم. این سالون قمار قانونی که نامش «ناگا ورلد»^{۷۸} می‌باشد، هشتاد هزار متر مربع وسعت داشته، دارای یک هتل لوکس و مفسن نظیر هتل‌های شانگهای است. به عنوان علامت مشخصه این سالون بازی، در مجاورتش کشتی را در آب نصب کرده‌اند.

من از دربان هتلی که در آن زنده‌گی می‌کردم، خواستم که تکسی را برایم سفارش بدهد. او بدین نظر بود که وقتی من از هتل تنها به جایی می‌روم، بهتر است موترهای تیز رفتار چهار دروازه‌ای را به کرایه بگیرم. به عقیده او در تکسی‌های تیز رفتار چهار دروازه‌ای انسان بیشتر احساس آرامش و امنیت می‌نماید. با پرداخت پول بخشش به دربان هتل، دریافتیم که راننده تکسی پسر کاکایش می‌باشد. او زبان انگلیسی را هم درخور افهام و تفهیم می‌داند. اما در اخیر موتران به سخن گفتن به زبان فرانسوی شروع کرد، چون من هم فرانسوی صحبت می‌کنم از این سبب ما به خوبی می‌توانستیم با هم جور آمده و خوب‌تر افهام و تفهیم نماییم. این رویداد که یک آدم تک و تنها، یک تکسی کلان را در بست کرایه نماید و با آن سفر کند، بسیار مضحک و مسخره می‌نماید. اما مضحک‌تر از آن در صورتیست که فقط برای یک فاصله دوصد متری کرایه شده باشد. سالون قمار از هتل من در حدود دوصد متر فاصله داشت. ولی اقدام به کرایه کردن تکسی جز راه‌کاری‌های امنیتی‌ام بود. من به قصد غسل گرفتن و لباس پوشیدن کمی وقت‌تر از جایم برخاسته بودم. بعد از غسل لباس سیاه و بوت کری بلند پوشیدم و یک کمی هم خود را آرایش نمودم. بعد بکس پولم را ور اندازی کردم، تا دریابم که چه مبلغ پول دارم. پول‌ها را شمردم، در بکسم چهارصد دالر نوت‌های بیست دالری و سه صد یورو و برعلاوه چند کارت معرفتی با نام‌های غلط و یک قلم لب‌سریں جا داشت. در این قمارخانه دستکول زنان را کارمندان پذیرایی یا پهره داران کنترل می‌نمایند. در قمارخانه‌های که فاحشه‌گری مخفی و پنهان انجام می‌شود، به زنانی که بدون همراهی مرد، به قمارخانه می‌آیند، بسیار به دیده شک و ناباوری نگریسته می‌شود.

من می‌دانستم که مالک و صاحب قمارخانه «ناگا ورلد» یک میلیونر مالیزیایی به نام «تانسری داکتر چین لیپ کیونگ»^{۷۹} می‌باشد که ۶۲ سال عمر دارد. به اساس معلومات و گزارش‌های روزنامه «فوربس»^{۸۰} دارایی این مرد که آترا از طریق براه انداختن بازی لاتری یا قرعه‌کشی نقدی بدست آورده است، سر به ۱۹۵ میلیون دالر می‌زند. دیری نگذشت که ناظران بازار معاملات خرید و فروش سهام، معاملات پولی با شرکت «ناگا کورپ»^{۸۱} را که مقرش در جزیره «کای من»^{۸۲} قرار دارد، ممنوع اعلام کردند. به اساس معلومات مامورین مسئول، درخواست چین لیپ را به این دلایل رد کردند که سالون قمار و سرگرمی او از یک طرف از بازدید مامورین نظارتی بخت آزمایی و پولشویی خودداری ورزیده بود و از سوی دیگر چون معاملات و داد و گرفت او خارج از مرز دولتی، در قلمرو کشور دیگری قرار داشت، بناً درخواستی او رد گردیده بود.

با وجود شک و شبهه‌هایی که در رابطه به شیوه کار و رفتار معاملاتی او وجود داشت، «مگنات چین لیپ» موفق گردیده بود که امر نا ممکن را ممکن گرداند. بدین شرح که او برای مدت شصت سال، داشتن انحصار باز کردن قمارخانه را در کمپوجیا درخواستی داد و آترا بدست آورد. باید گفت که راز و سر موفقیت او در این امر جای دارد که او مشاور اقتصادی «هون سن»^{۸۳} صدر اعظم کمپوجیا می‌باشد.

بدبختی‌ها مصایب و بی‌امینتی‌هایی را که رژیم خمر سرخ، تحت رهبری «پول پت» در کمپوجیا بار آورده بود، دولت کنونی را بر آن وامیدشت که نه تنها بایستی در مقابل فقر و نا به سامانی‌ها مبارزه کند و آنها را از پیش پا بردارد، بل با بخت آزمایی و قرعه‌کشی‌های غیرقانونی نیز باید مبارزه و پیکار نماید. چنان می‌نماید که در مورد چین لیپ به یک اقدام استثنایی دست یازیده شده بود. او که چندین میلیون دالر در بانک‌ها دارد، صاحب امتیاز شرکت قرعه‌کشی و بخت آزمایی کمپوجیا نیز می‌باشد. البته از طرف مطبوعات و برخی از نمایندگان پارلمان بر او انتقاد می‌شود که این مرد میلیون‌ها دالر پول را دریافت کرده، ولی در قرعه‌کشی‌هایش هیچ‌کس به دریافت جایزه اول و اصلی نایل نیامده است. نمایندگان کانگرس ملی کمپوجیا،

Tan Sri Dr.Chin Lip Keong ۷۹

Forbes ۸۰

.Naga Corp.Ltd ۸۱

Kaiman ۸۲

Hun Sen ۸۳

خواهان شفافیت و علنی گردانیدن بیلاتس معاملات و روشن ساختن فعالیت‌های قانونی و غیرقانونی مالک و صاحب Naga Corp. بودند؛ مگر او به سبب نفوذ سیاسی که در دستگاه قدرت داشت از رونما ساختن هرگونه شفافیت جلوگیری می‌کرد. تفتیش و بازرسی قمارخانه که در تجارت زنان دست داشته باشد، کارساده نمی‌تواند باشد. از لاس وینگاس آمریکا گرفته تا کمپوجیا صاحبان آن از حمایت به‌خصوص و ویژه‌ای سیاست‌مداران با نفوذ بهره‌مند می‌باشند. از نیوادا در آمریکا تا هانکانگ و از ماکاوی تا لندن و از کارابیک تا نیویارک، مامورین مسئول و رسانه‌ها، راه‌کارها و نحوه رشوه دادن به پولیس‌ها، اعانه دادن به مبارزات انتخاباتی پارلمانی، وکیل‌ها و سناتورها، رییس‌های شاروالی‌ها، قضات و رییس‌های پولیس را، به بهترین صورت آن کشف و به ثبت رسانیده‌اند. بنابر حدس پولیس بین‌المللی همه ساله در حدود صد میلیون انسان به قمارخانه‌ها مراجعه می‌کنند. با قانونی گردیدن قمارخانه‌ها در کشورهای مختلف، معاملات قمارخانه‌ها پر درآمدتر و کارشان پر رونق‌تر گردیده است. بخش بخت آزمایی و قمارخانه‌ها از بابت نمایش‌های ورزشی، سینمایی و یا نمایشگاه‌های که در مورد یک موضوع خاص، جهت سرگرمی در پارک‌ها برگزار می‌شوند و هم‌چنان با برپاداشتن کنسرت‌های موزیک، حمل و نقل جهان‌گردان در کشتی‌های تفریحی و جهان‌گردی، پول‌های هنگفتی را بدست می‌آورند.

خبرچین من در محل، یعنی کسی که در محل بود و باش می‌کند و از جریان اوضاع به قدر کافی مطلع می‌باشد، به من گزارش داد که که آمریکایی‌ها و اروپایی‌هایی وجود دارند که آنها قاچاق انسان را دیده‌اند و در مورد آن فیلم‌های مستند و گزارش‌های موثق را تهیه کرده‌اند. آنها بایستی جرأت و شهامت خود را به آزمون می‌گذاشتند و آنچه را که تهیه کرده بودند، بیرون می‌دادند. خانمی که به من خبرچینی می‌کند و معلومات می‌دهد، به این نظر می‌باشد که هرکسی سهل و ساده می‌تواند در کمپوجیا و تایلند برای عیاشی و خوش‌گذرانی به کلوپ‌های شبانه برود و در آنجاها، فاحشه‌ها را که به نمایش گذاشته شده‌اند، به چشم سر ببینند، حتی می‌توانند از او عکس بگیرند. ولی به عقیده من همچو ادعایی هم می‌تواند غلط و هم خطرناک باشد. زیرا مافیایی که تجارت بر زنان و دوشیزه‌گان را کنترل و نظارت می‌نماید، اسباب کار خود را خوب می‌شناسند. آنها در حالیکه با یک چشم‌شان سازمان‌های حقوق‌بشر را تحت نظارت می‌گیرند و می‌پایند، با چشم دیگر خویش آن عده از خبرنگاران را مراقبت می‌کنند و تشخیص می‌دهند که برای کسب معلومات به‌طور مخفی و با چهره ساختگی وارد کار و بارشان می‌شوند. در صورت تشخیص، آنها را خوب لت و کوب می‌کنند و حتی می‌کشند. قمارخانه‌ها و کافه‌های سرگرمی و مشروب‌خوری خود بهره‌داران مخصوص خود را دارند.

آنها مانع از آن می‌گردند که در تأسیسات آنها خبرنگاران و یا سازمان‌های حقوق‌بشر موفق گردند که بر جریان استثمار و استفاده جنسی از دخترانی که هنوز پا به سن قانونی نگذاشته‌اند، نظر اندازی کنند و از کارهای آنها آگاهی حاصل نمایند. برخلاف قمارخانه‌هایی که در سایر نقاط جهان می‌باشد، «ناگا ورلد» تنها جهانی برای مردان است. وقتی ما وارد این قمارخانه شدیم، جز ما دو تن زن و زنان پیش خدمت که در آنجا کار می‌کردند، دیگر هیچ زنی نبود. به همین سبب بسیار با احتیاط می‌بایستی گام برمی‌داشتیم و به جلو می‌رفتیم. به یاری معلوماتی که خبرچینم در اختیار گذاشته بود، می‌دانستم که این قمارخانه، خواسته‌های «مشتریان بسیار خاص و دستچین» را نیز برآورده می‌سازد که در بازی‌های بخت آزمایی و قمار، پول‌های هنگفتی را بازی می‌کنند و هم تمایل به عشق‌بازی و شهوت‌رانی با دوشیزه‌گان خرد سال دارند. من می‌خواستم که یک کمی قماربازی کنم، این را هم خوب می‌دانستم که در قماربازی و بخت آزمایی هیچ طالع و دست برنده ندارم؛ با وجود آن‌هم نظیر جنایت پیشه که یک دست نداشته باشد، پشت میز قمار نشستم و به ادا و اطوار و حرکات یک قمارباز حرفوی به قمار زدن پرداختم. خوش‌بختانه، خانم آمریکایی که اخیراً با او آشنا شده‌ام و در شمار آشنایان جدید من جا دارد، در قماربازی «بلاک جیک» متخصص و کارشناس بود. بناً هردوی ما در کنار یک میز نشستیم، یک بوتل شراب شامپاین را هم فرمایش دادیم. برخلاف انتظار ما، کارمندان قمارخانه در برابر ما سلوک و رفتار بسیار خوش‌روییانه و مهربانانه را پیش گرفتند. در نزدیک میز ما سه زن دیگر هم نشسته بودند. ممکن آنها از فلپاین بودند، این سه زن لباس‌های قیمت‌بها به تن و رخ و چهره و چشم و ابروهای‌شان را تند آرایش کرده و خود را با زیورهای گران‌بها آراسته بودند. از هر سه آنها، یک جوانک بیست ساله پاسداری می‌نمود. تقریباً نود فیصد مشتریان این قمارخانه مردانی بین سنین چهل و هفتاد سال و یک سوم آنها جاپانی‌ها بودند. آنها با پول‌های هنگفت و گزاف قماربازی می‌نمودند. این جاپانی‌ها همراه با دو دسته از جهان‌گردان کوریایی که شاید اعضای گروه‌های سیاحتی ممتاز بودند، با نوشیدن الکحول زیاد و به راه انداختن سر و صدا، جلب توجه نموده بودند. یک تن کوریایی چاق و چله در حالی که نعره می‌زد: «کاراوکی، کاراوکی»،^۴ یک بندل نوت‌های دالری را در هوا پراکنده کرد. ما دو با تعجب به هم‌دیگر نگاه کردیم. در پشت بارهای مشروب نوشی کافه‌های کراوکی است. (کراوکی کافه‌های زنجیری است که به همین نام در کوریای جنوبی، کمپوجیا، ویتنام و تایلند به کار مشروب فروشی، برگذاری محافل قمار و عرضه داشتن زنان فاحشه مشغول می‌باشند). در عقب این کافه‌ها، جهت استفاده جنسی از زنان و اطفال، فاحشه‌خانه‌های مخفی وجود دارد و

ظاهراً به حیث بار و کافه با موزیک زنده، نشان داده می‌شوند. اما یک بخش این کافه بارها، به وسیلهٔ صحنهٔ که به روی آن نمایش‌ها اجرا می‌گردد، از بار جدا بوده و در آن هر آنچه از آلات و اسبابی که برای نمایش‌های جنسی نیاز احساس می‌گردد، وجود دارند. در این بخش نمایش‌های به‌خصوص جنسی برای مشتریان خاص، نمایش داده می‌شوند. در نیویارک هم کافه‌های از این نوع که به همین‌سان طراحی گردیده است، وجود دارد و درست به همان‌گونه اداره و سرپرستی می‌گردند که من در کمپوجیا شاهد آن بودم. ولی در نیویارک آنها خاصهٔ مافیای کوریا و یا «تری یاد»^{۸۵} چینیایی انگاشته می‌شوند.

من قصد دارم که به صوب لفتی بروم که نخستین گروه از جهان‌گردان کوریایی را رهنماهای مسافرتی به صوب آن رهنمایی می‌کنند. اما فوراً یکی از مستخدمین یا مامورین امنیتی کافه که دریشی سیاه به تن داشت، متوقفم کرد. در دروازهٔ لفت خانم جوانی که لباس‌های فیشنی و شیک به تن دارد و سرخی رنگ لباس او به سرخی لبان لب‌سین زده‌اش می‌ماند، ایستاده است. او با وجود همه فیشنی که کرده بود، ظاهر بی‌نمک و غیر جذاب داشت. همین خانم با تبسم از کوریایی‌ها پذیرایی می‌کند و به آنها خوش آمدید می‌گوید. برخی جملات را هم به زبان کوریایی ادا می‌نماید. من در حالی که از طرف پهره‌دار تحت فشار قرار داشتم، زیرا او تیزتیز و با خشم به من نگاه می‌کرد. از او پرسیدم که تشاب زنانه کجاست. او با زبان انگلیسی آن‌هم به گونه‌ای که تقریباً غیر قابل فهم بود، پاسخ داد و در ضمن از من خواست که دستکولم را باز کنم تا او آنرا تفتیش نماید. پهره‌دار اشیاء درون دستکولم را اینسو و آنسو می‌زد و می‌دید که چیزی در میان آن نباشد. در آغاز فکر کردم که با این کار خود شاید قصد دارد که پول‌هایم را زیر بزند. اما به پول‌ها دست نزد، مگر کارت ملاقاتی غلط و ساختگی را که داشتم، بیرون کشید. در این کارت من خود را برگزارکننده و سرپرست سفرهای جمعی معرفی کرده بودم. او نخست به کارت نظر انداخت، بعد به چهرهٔ من نگاه کرد، بار دیگر کارت را ور اندازی نمود، سرانجام یکی از آنها را با خود گرفت. من با اشارهٔ چشم به او فهماندم که از پول‌هایم چیزی را بگیرد، یعنی که پهره‌دار را به برداشتن پول تشویق کردم. مرد دستش را به روی پول‌ها کشید، من یقین داشتم که از آن چیزی را برمی‌دارد. اما یک ثانیه بعد دست خود را عقب کشید و از من خواست که سر دستکول خود را بسته کنم، او مرا به تشاب رهنمایی کرد. از همین دم به بعد پهره‌دار مرا و هم دوست آمریکایی‌ام را سایه‌وار تعقیب و دنبال می‌نمود. به سبب همین پی‌گرد او بود که من و آشنای آمریکایی‌ام صرف می‌توانستیم در بارهٔ طبیعت قشنگ و زیبای

کمپوجیا با هم صحبت کنیم، نه چیز دیگری. آنها مرا کشف کرده و بدگمان شده بودند. من برای اینکه رویداد جهان‌گردی به منظور استفاده جنسی در قمارخانه «ناگا ورلد» را ور اندازی نمایم و سر و ته آنرا بشناسم، باید خودم را به چیزهای دیگری مصروف می‌ساختم، یا بهتر بگویم، تجا‌هل می‌کردم. از همه این گپ‌ها که بگذریم این را می‌توان گفت که من طالع داشتم و انسان سعادتمند بودم. زیرا بعدها شنیدم که برخی از فعالین و خبرنگارانی که می‌خواستند، در مورد این شبکه تحقیق کنند، مورد تهدید، قرار گرفته، کارشان به زد و خوردهای خیابانی و روی جاده کشیده شده و چنان لت و کوب و ضرب و شتم دیدند که مجبور شدند جهت مداوا به شفاخانه مراجعه کنند.

ما هردو قمارخانه را ترک گفتیم. وقتی تیز رفتاری که ما را به هرجا می‌برد، حرکت کرد، تا ما را جهت نوشیدن نوشابه و بیر به کدام کافه ببرد، یک موتر سیاه رنگ در تمام طول جاده هتل ما را تعقیب و دنبال می‌نمود. البته بعد از پیمودن فاصله چندی، دور زده و از نظر ما غایب گردید. ما در بیرخانه کوچکی که به دو برادر که از اتباع انگلستان هستند، تعلق دارد و هردو به‌طور رضاکار برای سازمان «سومالی مام» کار می‌کنند، بیر نوشیدیم. یک کمی هم بلیارد بازی نمودیم. گرفتگی و کدورتی را که بر من مستولی گردیده بود به مرور زمان از سرم بیرون کردم. روز بعد من بایستی با خانمی آشنا شوم و صحبت داشته باشم که از چنگ مافیای چینیایی فرار کرده بود.

خلاصی از چنگال مرگ

من زیاد نخواستم، صبح وقت از بستر برخاستم یک کمی سپورت و حرکات یوگا را انجام دادم. وقتی آفتاب در افق نمایان می‌شد، من هتل را ترک گفتم. در طول راه که می‌پیمودم، گدایان هنوز در بسترهای گازی آویزان و روی چوکی‌های چوبی خوابیده بودند. در برابر وزارت فرهنگ بودایی، زن جوانی که دیروز من او را هنگام شپش پالیدن از دخترش دیده بودم، هنوز خواب بود. روز گذشته او بی آنکه قیمت ثابتی را تقاضا نماید، به من پیشنهاد نمود که دخترش را بخرم. از من پیوسته می‌خواست که قیمتی را برای خرید دخترش بگویم، پرداخت آنرا هم به دالر تقاضا داشت. من باید به او وعده می‌دادم که از دخترش خوب مواظبت و مراقبت می‌کنم و مایه آزار و اذیتش نمی‌گردم. این زن چون غریب و بی‌کار بود، با وضعی که داشت، هیچ امکانی را برای آینده دخترش نمی‌دید. وقتی من از او پرسیدم که چگونه می‌توانم، دختر او را با خود به خانه‌ام ببرم. پاسخی را که داد، برایم سخت غیر مترقبه و نابهنگام بود. گفت که در مدت سه روز می‌تواند، اسناد و مدارک قانونی سفر او را آماده

سازد و هم می تواند در کشور دیگری در هر کجایی که من خواسته باشم، دختر را به من تسلیم بدهد.

من بایستی چند قطعه عکس می گرفتم و درست سر ساعت هشت خودم را در آشپزخانه یک چای خانه که هنوز باز نشده بود می رساندم، زیرا وعده ملاقات و دیدار داشتم. در آنجا من با «پاوو»^{۸۶} و خواهر شانزده ساله اش «کوی»^{۸۷} وعده ملاقات داشتم. «پاوو» خبرنگار منطقه ای است. خواهرش کسی می باشد که موفق گردیده از چنگ یک دسته آدم فروشان چینی فرار نماید. من در بدو امر به آنها پروژه نگارش کتابم را تشریح کردم. وقتی صحبتیم در این مورد تمام گردید، «کوی» شروع به بیان سرگذشت خود کرد. قبل از آنکه به بیان سرگذشت او بپردازم، در خور یاد آوری می دانم که او اکنون در یک سازمان خیریه کار می کند. قرار بر آن شده بود که همین سازمان به زودی او را به خارج انتقال بدهد. او می خواهد امور اجتماعی تحصیل کند، تا در آینده به یاری آن بتواند به آن عده از زنان کمپوجیایی که در دیگر کشورهای جهان از چنگال قاچاقبران نجات یافته اند، کمک و یاری نماید. او سرگذشت خویش را چنین بیان داشت:

وقتی مامایش به ده آنها آمد، تا او را با خود به شهر ببرد، در آن وقت او درست دوازده سال داشت. مامایش به خواهرزاده خود وعده داده بود که در خانه او زنده گی بسیار خوب و آرامی را می تواند داشته باشد. به مکتب برود و درس بخواند، تا در آینده مانند سایر اعضای خانواده اش در فقر و مسکنت به سر نبرد. ولی هنوز به پنوم پن نرسیده بودند که مامایش دفعتاً تغییر روش داده دیگر آن برادر محبوب و دوست داشتنی مادرش نبود. از زیر پوست چهره ظاهری وی، چهره واقعی او که سیمای زشت یک انسان خشن، ظالم و خودکامه بود، نمایان گردید. شب دوم با او بد رفتاری را آغاز کرد، مگر بر خواهرزاده خود تجاوز جنسی نه نمود. مامایش به او گفته بود که او را در میان عده از دوستان و رفقای خویش جابجا می کند. در میان آنها زمینه زنده گی خوبی برایش فراهم می آید. ماما او را به منزل یک خانم فلپینی بنام «بی مام»^{۸۸} آورد. «بی مام» هم در عین زمان همراه با یک گروه از دختران بدان جا آمد. در میان این دسته دخترها، او کهن سالترین همه بود، زیرا دخترهای دیگر بین هفت تا ده سال عمر داشتند. در پنوم پن «کوی»، به گونه باور ناکردنی مشاهده کرد که چگونه یک آدم یک

Pao ۸۶

Qui ۸۷

Yi Mam ۸۸

بندل نوت را در دست مامایش می‌گذاشت. وقتی او را به «بی‌مام» و افرادی که همراه او بودند تسلیم داد، مامایش به او نگاه کرده گفت «مودب و فرمان‌بردار باشی، اگر بی ادبی کنی بسیار زیاد آزار و اذیت می‌بینی.»

بعد از آن او دیگر مامایش را هرگز ندید. بعضی از مردها به زبانی گپ می‌زدند که او آنرا نمی‌دانست و نمی‌فهمید که چه می‌گویند. بعدها دریافت که به زبانی که گپ می‌زدند، زبان چینیایی بود. «کوی» رشته سخن را بر سر روز اول آموزشی که به او می‌دادند، کشاند. او با آهسته‌گی سخن می‌گفت و برادرش گپ‌های او را به زبان انگلیسی برای من ترجمه می‌نمود. گاه‌گاهی او خودش هم یک تعداد کلمات انگلیسی را به لهجه انگلیسی‌ها به زبان می‌آورد.

«ما دخترها در پنوم پن در ساختمانی که در مرکز شهر قرار داشت، زنده‌گی می‌کردیم، ما در طبقه دوم ساختمانی در دو دسته جداگانه بسر می‌بردیم. دخترهای خردسال را کلان سالان همراهی می‌کردند. خانم بی‌مام از یک خریطه که با گل بافته‌گی مزین بود، چند عدد آله تناسلی پلاستیکی را بیرون کشید، همه ما را صدا زد که دور هم جمع شویم. به دور میزی که او در پشت آن نشسته بود، گرد آمدیم. همه به او نگاه می‌کردیم. او یکی از آن آله‌گک‌های تناسلی را نشان داد و گفت که این آله تناسلی یک مرد است. تو گویی که اسباب بازی را به ما تشریح می‌دارد. می‌توان او را «مستر یا دادی» خواند. خوردترین دختری که در میان ما بود، وقتی به آن ماده نرم دست زد، به خنده افتاد. بی‌مام از ما خواست که صرف به آن دست بزنیم. دخترهای که قبلاً پسر بچه‌های لخت و عریان را دیده بودند، می‌دانستند که آنچه را که او نشان می‌دهد و تشریح می‌دارد، جزء از وجود انسان می‌باشد. بی‌مام به آله تناسلی اشاره کرده گفت، این "پی پی" هم نامیده می‌شود، مفهوم دیگری ندارد. من تا آن زمان هرگز آله تناسلی مردها را ندیده بودم. ما به روی زمین به دور میز همان طوری که انسان‌ها برای یک بازی جمعی، دور هم می‌نشینند، نشستیم و به آله تناسلی پلاستیکی، که بزرگی متوسط داشت، دست می‌زدیم. او به ما گفت که حالا عمل «یوم یوم» را انجام می‌دهیم. با ادای این جمله به یکی از دخترها که در حدود ۱۲ سال داشت نگاه کرد، دختر فوراً تبعیت کرد و امرش را پذیرفت. درست مثل معلم ما، یکی از آله‌های تناسلی پلاستیکی را گرفت و با انگشتانش بیخ آنرا فشار داد، تا شخ‌گردد، بعد آنرا داخل دهن خود کرد و به مکیدن پرداخت. بی‌مام لب‌خندی زد و سرش را به علامت مثبت تکان داد. او خشن‌ترین زنی بود که من تا حال دیده بودم. همواره می‌خندید حتی زمانی که ترا با خیمچه هم لت و کوب می‌نمود، خنده در دهان داشت. خانم بی‌مام را سه برادر زاده‌اش که بین ۱۴ تا ۱۵ سال عمر داشتند، پیوسته همراهی

می‌کردند. یعنی که آنها همواره با عمهٔ خود همراه می‌بودند. وقتی که سر و کلهٔ مشتری‌ها پیدا می‌شد، آنها هم حضور پیدا می‌کردند. اما زمانیکه پولیس‌ها می‌آمدند، خواهر زاده‌های بی‌مام سهل و ساده می‌گفتند که ما هم یکی از قربانی‌ها می‌باشیم. هرگز اظهار نمی‌کردند که برادرزادهٔ این زن خشن هستیم. برادرزاده‌ها هم مثل عمه خشن و بی‌رحم بودند.»

در آموزشی که به این دختران می‌دادند، آنها باید یاد می‌گرفتند که رفتارشان چگونه باید باشد، تا مردان در مقابل‌شان خوش‌رویی پیشه نمایند و به آنها غذا و اسباب بازی هدیه بدهند. در یک کورس تادیهٔ پول به زبان انگلیسی، به دخترها یاد داده می‌شد که بگویند، یک دختر سی دالر قیمت دارد. قیمت دو دختر شصت دالر می‌باشد. آنها جملاتی از قبیل: آقای من! من ده سال عمر دارم، من باکره هستم، می‌آموختند. دخترانی که هنوز پا به سن ده سالگی نگذاشته بودند، زمانی می‌توانستند، با مردی هم‌خوابه شوند و عمل جنسی انجام دهند که مشتریانی برای‌شان پیدا می‌شد و برای هم‌خوابه‌گی با آنها پول خوب می‌پرداخت. دوشیزه‌گانی که از ده سال بیشتر عمر داشتند و یا کلاتر از آن بودند، چندین بار به عنوان دختر باکره، به سه صد دالر فروخته شده بودند. از همین‌جا روشن می‌گردد که چرا تاجران انسان به دنبال دختران نارس و جوان می‌باشند. در مقابل وقتی زنی بیست و یا سی سال داشته باشد، از مشتریانی که همراهش هم‌خوابه می‌شوند، صرف ساعت سه دالر، مطالبه می‌نمایند. مشتریان بومی از سه دالر هم کمتر پول می‌دهند، اما همان پول کم هم کافی است، زیرا به اصطلاح دکان باز می‌باشد و از این طریق حداقل پولی که به پولیس‌ها رشوه داده می‌شود، بدست می‌آید. در ضمن همین ارزان بودن استفادهٔ جنسی، نوع آگهی و تبلیغات هم می‌شود که به یاری آن جهان‌گردان و تماشاچیان که به قصد بهره‌گیری جنسی از کشورهای اروپا، آسیا، کانادا و ایالات متحدهٔ آمریکا به سیاحت می‌پردازند، به کمبوجیا کشیده شوند.

دخترها پس از به وقوع پیوستن نخستین تجاوز جنسی، درک می‌کنند و می‌دانند که فقط زمانی می‌توانند زنده بمانند که همان کارهایی را انجام دهند که آمران و مشتریان قبل از همه مشتریان کوریایی، جاپانی و ۳۰ فیصد خریداران اروپایی و آمریکایی از آنها تقاضا و مطالبه می‌نمایند.

«یکی از دختران به گونهٔ خاصی جذاب و دلنشین بود، او نسبت به دیگران زودتر توجه را به خود جلب می‌نمود. همین دوشیزه موهای سیاه زاغی، چشم‌های روشن آبی و به گونهٔ غیر معمول، رنگ جلد گندمی روشن داشت. او مثل یک عروسک پری مانند بود که ذکرش در افسانه‌ها می‌رود. او می‌خواست که فرار کند. پدرش در ویتنام وی را به یک نفر فروخته

بود. همین دختر به زبانی که ما گپ می‌زدیم، تکلم نمی‌نمود. همواره در فکر فرار بود، سر انجام یک روز موفق گردید که فرار کند. در همان روزیکه یی مام با یک راننده جهت خرید به مارکیت می‌رفت، در همان روز او خود را در موتر پنهان ساخته و از این طریق موفق به فرار گردیده بود. اینکه او چطور خود را در موتر پنهان کرده بود، ما چیزی نمی‌دانیم. ولی او خودش اطمینان داشت که روزی می‌تواند فرار کند. همیشه عصبانی، پر از قهر و غصه‌ناک می‌نمود. به سبب بد خلقیش بود که پیوسته او را در قید و بند نگه می‌داشتند و سخت تحت مراقبت به‌سر می‌برد. زیرا به مشتریان هم توهین می‌کرد و به‌روی‌شان تُف می‌انداخت. داکتر دو بار آمد، تا او را معاینه کند، علت آن این بود که همواره خونریزی داشت. به همین لحاظ یک ماه تمام هیچ مشتری نداشت. او از همین وضع و حالت راضی و خرسند بوده و احساس خوشبختی می‌نمود. این‌طور بر می‌آمد که او قصداً بد رفتاری و برخورد ناخوش آیند و خشن را پیشه کرده است. ما می‌فهمیدیم که اگر سر به مخالفت برداریم برخی از مشتریان به قهر متوسل می‌گردند، بناً بهتر می‌دیدیم که هرطوری که باشد، تحمل کنیم و فرمانبردار باشیم.

ما به این رویداد هم وقوف و آگاهی داشتیم که دختر فرار کرده است. چون یی مام همه را لت و کوب و در اتاق‌های جداگانه محبوس نمود. چند روز گذشت، آنها برای خوردن به ما چیزی نمی‌دادند و ما را نزد مشتری‌ها هم نمی‌بردند. بالاخره در اول به ما یک کمی شیر برای نوشیدن دادند، ظهر همه را به اتاق غذاخوری خواستند، یی مام دو مرد را با خود همراه آورده بود. یکی از آنها کسی بود که تا آن دم ما او را هرگز ندیده بودیم. یی مام به ما گفت که او یک چینیایی می‌باشد، ولی من هیچ اطلاع ندارم که او کجایی بود. به زبانی صحبت می‌کرد که ما از آن هیچ نمی‌فهمیدیم. یی مام به ما گفت که او یعنی عروسک با فرار خود مرتکب بدترین گناه گردیده است.»

دختر پس از بیان این مطلب گویی که سرگذشت خود را قصه می‌کرد، برای لحظ خاموشی اختیار کرد. یک قورت آب نوشید. من می‌دیدم که دست‌هایش اندکی به لرزه افتاده است. قلم و کتابچه یادداشت‌ها را روی میز گذاشتم و یک بوتل آب را از بکس پشتکی‌ام بیرون آوردم. در این دم همه به خنده افتادیم، برادر او از جا بلند شد و رفت، لحظه بعد با یک چاینک چای و سه پیاله برگشت. همه ما خاموشانه چند شوپ چای سبز نوشیدیم. من از «کوی» به خاطری که حاضر شده تا سرگذشت و قصه خود را به ما بازگو نماید، یک بار دیگر اظهار تشکر و قدردانی نموده، به او گفتم که من به دردها و زجرهایی که شما کشیده‌اید، به دیده قدر می‌نگرم. او نفرت و انزجارش را از آنچه که بر او رفته بود، با حرکت و ژستی که در چهره

و سیمایش نمایان شد، نشان داد؛ ولی با آن‌هم در خود این مسئولیت را احساس می‌کرد که بر مظلوم و ناروایی‌های که بر او و هم‌گانش رفته است، شهادت بدهد.

«بی‌مأم به ما دستور داد که غذا بخوریم، همه ما بسیار گرسنه بودیم. پیش از آوردن غذا به ما گفتند که مرغ بریان شده در لعاب زردچوبه را با برنج آماده ساخته‌ایم. وقتی از غذا خوردن فارغ شدیم، بی‌مأم به ما سخنان همان مرد را ترجمه کرد و گفت که گوشتی را که ما خوردیم، گوشت مرغ نه بلکه تکه‌های از گوشت همان عروسک فراری بود. اگر کسی بخواد که از نزد ما فرار کند، در آن صورت جسم او را قطعه، قطعه می‌کنیم و دیگران باید قطعات گوشت او را بخورند. در همان شب ما همه سر به تسلیم گذاشتیم، من گمان می‌کنم آن تسلیمی و اطاعت‌پذیری ما هم از روی ترس بود.

من از آنجا تنها به فکر و ابتکار خود فرار نکردم. چند ماه بعد از ماجرای دخترکی که یاد کردم، یک مشتری که از بلجیم بود سه شب متوالی و پشت سر هم نزد من آمد. او به من گفت که عاشقم شده است. شخص خوب، مهربان و با احتیاط بود. مرا آزار و اذیت هم نمی‌کرد. بار سوم او مرا همراه خود به هوتلی برد که در آن رهایش می‌کرد. این مرد بلجیمی به من هیچ نگفت که چه می‌کنیم و کجا می‌رویم. ما را راننده موتوری با خود گرفت، بکس‌های او هم در همان موتر بود. به وسیله همین موتر، مرد بلجیمی مرا به مرکز امدادی آورد که کارش نجات زنان از چنگال آدم فروشان بود. خودش از آنجا به میدان هوایی رفت، من نمی‌دانم که او مرا از نزد صاحب فاحشه‌خانه خریده بود تا آزاد کند یا چطور؟ در سال اول اقامتم در مرکز امداد رسانی، من به صوب در ورودی نمی‌رفتم، به پنجره‌های اتاقم هم نزدیک نمی‌شدم و نه هم از آنها به بیرون نگاه می‌کردم، زیرا من در ترس و هراس به سر می‌بردم، می‌ترسیدم که مرا نبینند، گیرم نیاورند و بعد تکه تکه‌ام نکنند. از همان لحظه که آنها به ما گفتند که گوشتی را که خوردیم گوشت جسد همان دخترکی می‌باشد که به او لقب عروسک داده بودند، من دیگر گوشت نمی‌خورم.»

در این میان من از «کوی» و برادرش وداع کردم، به آنها وعده دادم که دنبال این سوال را می‌گیرم و آنرا تعقیب می‌کنم که چرا مامورین کمبوجیایی سهیم و شریک بودن مافیا را در تجارت زنان و دوشیزه‌گان با سرسختی رد می‌کنند.

فعالین حقوق بشر و قبل از همه اروپایی‌ها و آمریکایی‌هایی که من با آنها مصاحبه داشته‌ام، وقتی از آنها در مورد شرکت مافیا در تجارت زنان پرسان کردم، آنها غالباً لُی لُی به من نگاه می‌کردند و پاسخ قانع کننده‌ای نمی‌دادند. باری یک تن از انگلیس‌ها برایم گفت: «یقیناً همچو چیزی می‌تواند وجود باشد، اما ما برای اینکه خودمان را به همچو سوال‌ها مصروف کنیم، وقت نداریم. ما زنان و دوشیزه‌گان را آزاد می‌نماییم، مگر با دسته‌های جنایت پیشه‌گان خود را طرف نمی‌سازیم و با تصادم با آنها سر خود را به سنگ نمی‌کوبیم.» یکن از کشیش‌های مسیحی، در پاسخ به سوالم گفت: «این وضع زاده رشوه خوری و فاسد بودن مامورین می‌باشد. مافیای واقعی خود دولت است که تاجران انسان را آزاد می‌گذارد تا معاملات خود را انجام دهند.» یک زن آمریکایی حتی به من گفت: «پولیس بین‌المللی می‌گوید که مافیای بزرگی اصلاً وجود ندارد. به نظر آنها در قسمت به فحشا کشیده شدن زنان معضلات فرهنگی، تبعیض جنسی و فقر نیز نقش دارد.» در کشور من مکسیکو هم مامورین عین همین دید را دارند. وقتی کتاب من تحت عنوان «الماس در باغ عدن» انتشار یافت و من در آن تکه‌های از صحبت تیلیفونی یک تاجر ثروتمند و با نفوذ را ارایه دادم، همان سند باعث گردید که گورنرها، سناتورها و مامورین پولیس تحت فشار قرار گرفتند و سر انجام مجبور شدند که به سهم بودن‌شان در خرید و فروش پسرهای برهنه‌روی و عکاسی‌های لُچ از آنها اعتراف نمایند. پس از آن بود که دید مقامات رسمی مکسیکو در مورد سهم مافیا تغییر پیدا کرد.

سه گانه‌گان یا مثلث مافیایی چینیایی^{۸۹}

من نمی‌دانم که این همه هیجان و دلهره‌گی برای چیست، مردم می‌گویند که «چینیایی‌ها دختران را می‌کشند، زیرا اجازه دارند که فقط یک طفل به دنیا بیاورند. اما ما شما را نمی‌کشیم، برای شما کار پیدا می‌کنیم. اوف! اما شما باز هم می‌گویید: چینیایی چه جنسی‌اند؟ که دو شیزه‌گان را می‌فروشند. بلی آنها انسان‌های بد و خراب‌اند! ولی من می‌گویم چینیایی‌ها مردم باز و صاحب کار اند، ما کار را در خارج از چین برای شما آماده می‌سازیم. مردم می‌گویند چینیایی‌ها مردم بد و خراب هستند، مردم احمق‌اند. (از یادداشت‌های یکی از تاجران آدم فروش چینیایی که در ایالت چونگ گوینگ در زندان به‌سر می‌برد).

من از یکی از مامورین وزارت امور اجتماعی کمبوجیا که با نگاه‌های مجهول و غیر قابل فهم متوجه من است، پرسیدم: از کی ترس دارید «از سه‌گانگان چینایی» و یا از «مامورین فاسد و رشوه‌خوار؟» در حالی که اخم‌ها، ابرو و چشمانش باز می‌شد به رسم احترام خود را به پیش خم کرده گفت: «خانم خواهش می‌کنم اینقدر بلند گپ نزید.» او به شیوه بودایی‌ها به رسم تمنا و خواهش دستان خود را بلند کرد و دیگر در طول جریان صحبت که ما با هم داشتیم، به چشمان من نگاه نکرد.

او به من گفت که دولت کشور پادشاهی، کمبوجیا برای حل معضله تجارت انسان و فاحشه‌گری اجباری که به یک معضله و مشکل جهانی مبدل گردیده است، با مامورین آمریکایی یکجا همکاری می‌نماید. این مامور به گونه با تأنی و طنطنه صحبت می‌کرد که تو گویی نامه و یا مکتوب اطلاعیه وزارت جهان‌گردی را قرائت می‌کند. پس از صحبت کوتاهی که ما با هم داشتیم، او بدون آنکه سخنی به لب آورد، یک کارت را در دست من گذاشت. این کارت حاوی اعداد و ارقام معلوماتی دستگاه پولیس کمبوجیا بود.

همین کارمند، هنگام وداع به من گفت که «خانم من ترا نمی‌شناسم» و بعد خود را به رسم احترام خم کرد. من هم در حالیکه هردو دست خود را روی هم گذاشته بودم، همان‌طور دست‌های بسته به سبیل احترام، رخم را بلند کردم و تبسم کنان بدو گفتم: «من هم ترا نمی‌شناسم، از اعتمادی که به من کردید، سپاس‌گذارم.» یکی از دوستانم که در سازمان بین‌المللی مهاجرت کار می‌نماید، زمینه تماس مرا با او برقرار کرده بود. آن دو هم‌دیگر را می‌شناسند و به هم اعتماد دارند و من کسی هستم که ثمره دوستی حرفه‌ای و هم‌مسلمکی آن دو را می‌چینم. در کمبوجیا هم مانند سایر کشورها در درون نظام مامورینی وجود دارند که آماده‌اند بر ضد فساد اداری مبارزه کنند. آنها می‌فهمند که با این هیولا چگونه رفتار و برخورد کنند، زیرا آنها در بطن و شکم نظام به‌سر می‌برند؛ به همین لحاظ در دفاتر خود پیرامون چگونگی مبارزه با فساد، تا جایی که می‌توانند، کم‌گپ می‌زنند، زیرا به قول عام دیوارها موش دارد و موش‌ها گوش. خانم‌هایی که منشی‌گری می‌نمایند، همکاران دفاتر، معاونین و یا شاید خود آمران‌شان، با مافیا در زیر یک لحاف به‌سر می‌برند.

بسیاری از انسان‌های کمبوجایی از ترس، کلمه «سه‌گانگان» یا مثلث را بلند تلفظ نمی‌گویند و به کار نمی‌برند. نمود و یا سمبول سه گوشه‌ای مربوط به این دسته مافیایی، از مافیای «سن هیه‌وی»^{۹۰} گرفته شده است. این بنیاد یا نهاد، ساختاری بود که در سه بُعد، تفاهم و هم‌آهنگی میان «آسمان، زمین و انسان» به سر می‌برد. منشأ و ریشه «تری یاد» به قرن هفدهم به روزگاری برمی‌گردد که مهاجمین منچوریایی خانواده سلطنتی «می‌نگ»^{۹۱} را نابود کردند و خود به عنوان خانواده سلطنتی «چینگ»^{۹۲} قدرت را به دست گرفتند. همین سلاله را بقیه جهان به عنوان خانواده سلطنتی «مانچو»^{۹۳} می‌شناسند. یک گروه مقاومت بنام «تان دی هوی»^{۹۴} که به معنی ساختار آسمانی و زمینی می‌باشد، به خانواده می‌نگ که از قدرت بیرون رانده شده بود، وفادار ماند. همین گروه مقاومت، جنبش بزرگی از دهقانان و شهروندان شهری را که حاضر بودند، از هویت قبایلی خود دفاع کنند، براه انداخت. برای اینکه سلاح بدست آورند و زنده‌گی خود را حفظ نمایند، پیوسته به جنایت پیشه‌گی روی آوردند و سر انجام به‌طور قطع در آن سقوط کردند. حدس زده می‌شود که «ملکه ویکتوریا» ملکه انگلستان، اولین زنی باشد که در مقام ملکه در رأس کارتل مواد مخدر قرار داشته، به تقویت بازار تریاک در چین پراخته و از آن حمایت نمود. انگلستان هانگ‌کانگ را زمانی مستعمره خود گردانید که در چین میلیون‌ها انسان به تریاک معتاد گردیده بود و تریاک در آنجا با مهر و نشان سلطنتی انگلستان به فروش می‌رسید. در حالیکه حکومت‌های غربی از خانواده فاسد مانچو در چین حمایت می‌کردند، انگلیس‌ها گروه‌های مقاومت را که در برابر دستگاه فاسد می‌جنگید «تری یاد» خواندند. پس از سال ۱۹۱۱ گروه مقاومت تری یاد، تحت رهبری «سون یات سن» برای پیروزی انقلاب به پیکار برآمد. وقتی انقلاب (ملی دموکراتیک چین) به پیروزی رسید، تری یاد که در رفیع‌ترین پله‌کان قدرت جا داشت، دست به انشعاب زد. در نتیجه انشعاب دامن مبارزه سیاسی را رها کرد، اما به تلاش‌های خویش جهت کسب نفوذ در دستگاه دولت ادامه داد. به مرور زمان مافیای سین هی هوی در پی رشد و کمال خود برآمد، انحصار بازی‌های بخت‌آزمایی، فواحش اطفال خردسال و تجارت تریاک را در انحصار خویش درآورد. «تری یاد» قدرت سیاسی گسترده کسب کرد و در بخش‌های جنایی هم دامنه کارش را وسعت بخشید.

Sanhehui Mafia ۹۰

Ming Dynasti ۹۱

Ching ۹۲

Mandschu Dynasti ۹۳

Tian Di Hui ۹۴

در عین حال به زیست در حوزه صوفیانه روی آورد. اعضای رهبری تری یاد تا همین اکنون ۳۶ سوگند را یاد می‌کنند. یکی آنهم وفاداری به سازمان‌شان تا دم مرگ می‌باشد. سازمان مافیای چینیایی هم مانند سازمان مافیای یاکوسای جاپانی، سلسله مراتب اسرار آمیز صوفیانه دارد که بنام «۴۸۹ معلم کوهستان‌ها» و «۴۳۸ معاون معلم کوهستان‌ها» و «۴۱۵ غرفه اسناد سفر» و یا «۴۳۲ چپلک بوریایی» یاد می‌شوند. تعهد به کشتن کسانی دارند که دست به خیانت بزنند و معلومات را در اختیار پلیس قرار بدهند. از همان زمان تا کنون مهم‌ترین و محبوب‌ترین سلاح تری یاد، کارد قصابی و تیغ کوتاهی به شکل داس می‌باشد که از آن برای قطع کردن ساقه‌های برنج کار گرفته می‌شود. حتی نسل جدید آن هم همین سلاح‌ها را نسبت به سلاح‌های گرم با بردهای مختلف، یا میل‌های با قطر بزرگ ترجیح می‌دهند. مسلماً که نسل کنونی مسلسل‌های (آ-کا-۴۷) را که به آسانی می‌تواند در دسترس قرار گیرد، ترجیح می‌دهند، زیرا به کمک آن می‌تواند، معاملات تجارتي خود را به سهولت به پیش ببرند؛ حال چه تجارت با برده‌گی باشد، یا تریاک، یا در داد و ستدهای رقابتی و باج‌گیری به عنوان دست مزد حفاظتی و در شرط بندی‌ها. مافیای تری یاد امروزه دیگر آن‌گونه ساختار یگانه را که در قرن بیستم داشت، ندارد. در قرن بیست و یکم به ساختارهای خود کاملاً تجدید نظر کرده، آنرا از نو به گونه ساخته‌اند که بیشتر به ساختار مافیای نیرومند و پر قدرت مواد مخدر، در مکسیکو شباهت دارد. بخاطر داشتن وضعیت دوگانه، یعنی زیستن در ساحة خاکستری، میان قانونی بودن و غیرقانونی بودن، تجارت جنسی برای این مافیا هنوز هم نقش بس مهمی را بازی می‌کند. مگر آنقدر پولی را که از بابت تجارت سلاح و مواد مخدر کمایی می‌کنند، از بخش تجارت با انسان به منظور استفاده جنسی، به دست نمی‌آورند. با وجود آنهم چون بخش تجارت جنسی در شبکه اقتصاد جهانی بگونه خاصی جای دارد، لهذا برای این مافیا هم در خور توجه می‌باشد. شاید رازش این باشد که برای تعداد زیاد از مافیاهایی که از ولایات می‌آیند، این توفیق دست داده که در حکومت مرکز برای خود مقام و منزلتی را به دست بیاورند. یعنی به چیزی می‌رسند که «می‌شا گلینی»^{۹۵} در اثرش تحت عنوان «Mc Mafia» آنرا ملغمه از سیاست و جنایت خوانده است. مراد او از ترکیب سیاست و جنایت، داشتن روابط عمیقاً فاسد، میان رهبران مافیا و رهبران احزاب سیاسی می‌باشد. به‌طور مثال «چینگای»^{۹۶} در ایالت «فیوجان»^{۹۷} چین، «کامل ناصیف»^{۹۸} در

Misha Glenny ۹۵

Chen Kai ۹۶

Fuijan ۹۷

Kamel Nacif ۹۸

ایالت «کیون تانارو»^{۹۹} مکزیکو و یا «می شیل گالاردی»^{۱۰۰} در ایالت «نوادای»^{۱۰۱} آمریکا. این گروه ثروت‌مندان بزرگ جهان، با انجام معاملات نامرئی و نامحسوس دنیای از پول را برای خود به هم زده‌اند. آنها با به کار بستن حیل مختلف، پول‌های نامشروع خود را از طریق دادن اعانه به احزاب و یا خرید نامزدهای مقامات ارشد سیاسی، که آنها را درست مثل یک شی قیمت بها و یا خرید، یک زن می‌خرند. به پول‌های مشروع تبدیل می‌کنند، زیرا بعداً به وسیله کسانی که در دستگاه قدرت خزیده‌اند، قوانین را همان‌طوریکه می‌خواهند، تنظیم و سازمان می‌بخشند و از این راه معاملات نامرئی خود را به پیش می‌برند. در کشورهای در آستانه انکشاف، این‌گونه آدم‌ها را بسیار بهتر می‌توان دید و به این مطلب پی بُرد که مافیا در منطقه و یا ناحیه تحت نفوذ خویش تا چه حد از قدرت بهره‌مند می‌باشد. شبکه‌های مافیایی در همچو کشورها مکتب می‌سازند، سرک‌ها را قیرریزی می‌نمایند، مکاتب کلیسایی و یا شفاخانه‌ها را اعمار می‌کنند. هرگز نمی‌توان یکی از مافیایی‌های بلند پایه را یافت که در بازار جهانی نقش و سهمی نداشته باشد. آنها به کمک آنچه که عرضه می‌دارند، روابط خود را با دیگر افراد و سازمان‌های مافیایی و سیاست‌مداران گسترش می‌دهند. نهادهای مطلوب برای‌شان ایجاد قمارخانه‌ها، تصدی‌های بخت‌آزمایی و فاحشه‌خانه‌ها می‌باشد و هدف‌شان نیل به شهوترانی و دست یافتن به قدرت و پول است.

همسریکی از مافیایی‌ها

مامور پولیسی که با ما وعده ملاقات داشت، درست سر وعده در جایی که قرار گذاشته بودیم، حضور یافت. او را زنی که لباس اروپایی پوشیده بود، همراهی می‌کرد. وی پتلون جینز، بالا تنه سفید، با یک جاکت نخی بنفش به تن کرده بود و عینک‌های آفتابی ساخت کارخانه «دولس و گابانا»^{۱۰۲} اما قلبی که تقریباً تمام نیمه‌رخ روی کوچک او را در خود پنهان می‌داشت، به چشم گذاشته بود. این خانم هنگام صحبت کردن دست‌های خود را روی هم می‌گذاشت، چشمان خود را می‌بست و سرش را به گونه غیر محسوس پایان می‌انداخت.

Quintana Roo ۹۹

Michael Galardi ۱۰۰

Navada ۱۰۱

Dolce & Gabbana تصدی معروف مود ایتالوی که مرکز آن در شهر میلان است ۱۰۲

او با صدای آرام گفت: «خانم کچو از خاطر اینکه به اینجا آمده‌اید از شما تشکر می‌کنم.» من هم در حالیکه هردو دست خود را به رسم ادای احترام به سبک بودایی‌ها بلند کردم، پاسخ دادم که من هم از شما تشکر می‌نمایم. این خانم و من از پارک «وت فونوم»^{۱۰۳} در میان خیلی از میمون‌های کوچکی که در پارک چیز مغزدار را با صدای بلند می‌جویدند، قدم زدن را آغاز کرده بودیم، راه برج بالای کوه را پیش گرفتیم. از طریق یک باریک راه، تپه را بالا رفتیم و بعد از دور زدن بدور برج، از آنجا پارک را به نظاره نشستیم. نخست درباره‌ی هوای خوب و زیبای پارک با هم صحبت نمودیم، بعد از جایی که نشسته بودیم، بالا آمدیم، برج را دور زده و سر انجام بر سر یک پله زینۀ سنگی نشستیم. من به عکس برداری از فیلی پرداختم که مربی حیوانات به آن فیل آموزش داده بود و در برابر جهان‌گردان برخی نمایش‌ها را انجام می‌داد.

در این میان خانمی که مأمورۀ پولیس می‌باشد و در جمع ما حضور دارد، روی این مطلب صحبت نمود که مافیای چینی تا چه حد در فرهنگ کمبوجیا، اعمال نفوذ نموده، تار و پود آنرا در دست گرفته و آنرا رهبری می‌نماید. وی، همین خانمی را همراهی می‌کرد که همسر سابق یکی از قاچاق‌چیان مواد مخدر بود و خانم حاضر بود به بعضی سوال‌هایی که من داشتم، پاسخ بگوید. قرار بود او دو روز بعد به اروپا در محل امنی مهاجرت نماید و امیدوار بود که در آنجا از گزند شوهر سابق خویش در امان بماند.

مافیا در کمبوجیا، پول و قدرت زیادی دارد. اگر آنها پول‌های خود را از کمپوچیا بیرون بکشند، اقتصاد این کشور دچار درهم پاشیده‌گی و ورشکسته‌گی می‌گردد و کمپوچیا به پایان کار خود می‌رسد. آنها با هم یکجا کار می‌کنند. «کینگ»^{۱۰۴} شوهر سابق من، عضو مافیای مالیزیایی-چینایی می‌باشد. آنها با قاچاق زنان و دوشیزه‌گان جوان آغاز کردند که همه سن کمتر از ۱۸ سال داشتند. باری آنها متوجه گردیدند که می‌توانند، این زنان را در منطقه با هم مسلکان خود مبادله کنند. آنها نخست دوشیزه‌گان را مدتی چند به کار ارضای جنسی جهان‌گردان، مورد استثمار قرار می‌دادند، بعد از آنها در کارخانه‌های تولیدی به کار می‌کشیدند که مافیا در آن سهم و شریک بود. ساحت تخصصی این مافیا به دام انداختن زنان جوان بود. آنها یک زن را برای چندین گروه و دسته‌ی مافیایی به فروش می‌رسانیدند.

Wat Phnom . ۱۰۳

King . ۱۰۴

این دسته مافیایی که من در باره‌شان سخن می‌گویم، در دستگاه پولیس هم نفوذ داشتند: طوریکه آنها یک تعداد از زنان را به اکادمی پولیس می‌فرستادند، تا در آنجا در بخش پولیس‌های نخبه، تربیه شوند. بعداً بایستی در داخل دستگاه پولیس برای برادران مافیایی خود کار کنند. کینگ همسر من می‌گفت، بجای آنکه چند پولیس احمق را با پول خرید، بهتر آنست که دختران جوان را به اکادمی فرستاد و از این راه، دراز مدت سرمایه‌گذاری نمود. این شبکه مافیا در استخراج معادن، کارخانه‌های نساجی، تصدی‌های ساختمانی و تصدی‌های جهان‌گردی، سهیم و شریک می‌باشند. سه کارخانه که در آن «می تان فیتامین»^{۱۰۵} (یعنی مواد مخدر مصنوعی) تولید می‌گردد، نیز متعلق به آنها می‌باشند. یکی از این کارخانه‌ها در پایتخت به تولید مشغول می‌باشد. مواد خام این ماده را که عبارت از «کی تامین»^{۱۰۶} و «مفی تامی»^{۱۰۷} می‌باشند، از پیکنگ وارد می‌نمایند. [در جمهوریت مردم چین روی هم رفته یک‌صد و ده هزار کارخانه‌های تولیدات کمیای وجود دارند که آنها از طرف مامورین مسئول، هیچ کنترل نمی‌شوند.]

ضمیمه ارسال مواد به کارخانه‌ها، به معامله‌داران خود، کپی‌های دزدیده شده و تقلبی، تولیدات سرآمد از جمله (CD)ها و (DVD)های موزیک را هم ارسال می‌کنند. هیچ‌کس محموله کشتی‌های را که از خلیج تایلند مال می‌آورند، تفتیش و بررسی نمی‌نماید. به همین سان در میدان هوایی پنوم پن هم اموال طیاره‌های مال‌بردار را به ویژه که تحت تضمین کینگ باشد، کنترل و بررسی نمی‌کند. با وجود تغییرات سیاسی و قتل عام‌های که به وسیله خمر سرخ به راه انداخته شد [یک سوم نفوس کمپوچیا به وسیله خمر سرخ به قتل رسیده بودند] روابط تجارتي از هم نگسلید و امروزه این معاملات از جانب مافیا، نه تنها اینکه دچار انقطاع نگردیده، بلکه بیش از هر وقت دیگر تقویت یافته است.

در رابطه به شبکه بین‌المللی مافیایی، این همسر سابق فرد مافیایی، چنین گزارش می‌دهد: وقتی بیست سال داشتم کینگ مرا با خود به لندن برد. ما به یک قمارخانه معروف رفتیم. او در آنجا با معامله‌داران و شرکای خود ملاقات کرد. از سال ۲۰۰۰ به بعد ما چهار بار از مکزیکو دیدار نمودیم، دوبار آنرا در پایتخت و دوبار دیگر را در «سینالوا»^{۱۰۸} به سر بردیم. در مکزیکو

Metam-Phetamine . ۱۰۵

Ketamin . ۱۰۶

Amphetamin . ۱۰۷

Sinaloa . ۱۰۸

او جهت ارسال نیروی کار به مذاکره پرداخت و تلاش می‌کرد تا در این راستا به توافق‌های نایل آید. او چند باری هم به کیوبا رفت، مگر مرا با خود به کیوبا نبرد. شوهر سابقم، هرباری که به سفر کیوبا می‌رفت، با یک بکس پر از سیگار بر می‌گشت. این سیگارها را جنرال به او می‌بخشید. در این رفت و آمدها گپ بر سر کارگران چینیایی بود که نخست به کیوبا و بعد از آنجا به میامی در آمریکا و مکزیکو انتقال پیدا می‌کردند. آنها در مورد تأسیس یک کارخانه دواسازی ارزان قیمت که برای مردم غریب و کم پول دوا تولید کند، نیز صحبت داشتند، ولی در آن فابریکه اساساً هدف تولید مواد مخدر مصنوعی بود. [به هر حال او نمی‌داند که تا هنوز آن کارخانه اعمار گردیده و به کار آغاز کرده یا خیر] در مکزیکو شهر، ما مهمان یک تاجر لبنانی بودیم که ویلا یا قصرک بسیار مقبول داشت. در سینالووا ما نزد کسی به سر می‌بردیم که دوسال قبل در جریان جنگ میان باندهای مافیای مواد مخدر، به قتل رسید.

من از او خواهش کردم که نام‌های کسانی را که دیده و با آنها صحبت داشته، برایم بگوید. او لحظه درنگ کرد و بعد پاسخ داد که نام‌ها یادم نمانده است. وی دیده‌گانش را فرو انداخت و گفت که بسیار خسته است و حالا باید برود. او بخاطر بد رفتاری شوهرش نخست به رییس پولیس پنوم پن مراجعه نمود، مگر رییس پولیس پای خود را از ماجرای آنها بیرون کشید. پس از آن این خانم به یک سازمان مدافع حقوق مدنی زنان، روی آورد. این سازمان به او پناه و جا داد. بعدها یکی از اعضای سازمان زنان به سفارت آمریکا مراجعه کرد و موضوع را به سفیر آمریکا گزارش کرد. ولی تا امروز در این مورد تحقیق و بررسی صورت نگرفته است.

کس نمی‌داند که به چه تعداد از زنان و همسران مردان مافیایی، از جنایات همسران خود و زنده‌گی مافیایی آنها به گونه‌ای که این زن سی ساله، مطلع و آگاه می‌باشند، تا در موردش گزارش بدهند. او در ضمن صحبت خود توضیح داد که قبلاً در قرن نهم تجارتان و معامله داران کمبوجیایی و چینیایی از کانتون، معاملات مربوط به جهان‌گردی و تجارت تیل را کنترل می‌کرده‌اند. «ویلیام ویلموت»^{۱۰۹} تاریخ‌نگار تصدیق می‌نماید که به سبب اغماض و چشم‌پوشی فرانسوی‌ها که قدرت استعماری منطقه بودند، چینیایی‌ها در سال ۱۹۰۰ تا ۹۲ فیصد تجارت کمبوجیا را کنترل می‌کردند و نبض آنرا در دست داشتند. بعضی از آنها داکتران فقیر (حکیمان طبای سنتی چینیایی) بودند، مگر اشخاص غنی و زمینداران بزرگ هم وجود داشتند که تولید مرچ سیاه را از شهرک «کمپوت»^{۱۱۰} (شهر کوچکی در جنوب کمبوجیا) رونق داده در

William Willmott . ۱۰۹

Kampot . ۱۱۰

سراسر جهان تجارت آنرا در قبضه خود داشتند. نیرومندترین آنها کسانی بودند که به قرض دادن پول و سودخوری می‌پرداختند. در حقیقت همین‌ها بودند که جریان تجارت را فعال نگهداشته بودند. بسیاری از آنها در رفتار و برخورد با معامله‌داران خویش قوانین و مقررات مربوط به خود را داشتند.

امروزه هم تصدی‌های جهان‌گردی چینی در کمبوجیا، سالیانه یک اعشاریه هشت میلیارد دالر در آمد دارند، و این مبلغ دو برابر پولی می‌باشد که دولت کمبوجیا از مردم مالیه می‌گیرد. حکومت کمبوجیا سرمایه‌گذاری سرمایه‌داران چینی را در کشورشان تشویق و حمایت می‌نماید. حتی اگر برخی از آنها، با ثبوت و شواهد با سازمان‌های جنایت‌پیشه پیوندهای هم داشته باشند، حکومت نه تنها آنها را تحمل می‌کند بلکه از وجودشان راضی و خرسند هم می‌باشد. سرمایه‌گذاران چینی برخلاف سرمایه‌گذاران اروپایی به مسایلی از قبیل رعایت کردن حقوق بشر، سر و کار نداشته و بدان وقعی نمی‌گذارند. خانم پولیس که با ما همراه بود، توضیح داد که برای سرمایه‌گذاران چینی این رویداد بی تفاوت است که یک طفل در کارخانه آنها دوازده ساعت کار کند. به ویژه اگر همین کودکان در آن کارخانه‌هایی مشغول کار باشند که برای تولید یک جنس معین با علامت فارقۀ قانونی، افتتاح گردیده، ولی نه همان جنس، بلکه متاع دیگری را تولید می‌کنند. در این زمینه هیچ توجهی به حقوق این کارگران خورد سال ندارند. حال آنکه سرمایه‌گذاران اروپایی در این قسمت درد سر ایجاد می‌کنند و جنجال برافرا می‌اندازند. به همین سبب مقامات کمبوجیایی سرمایه‌داران چینی را ترجیح می‌دهند. بهتر است در مورد شفافیت هیچ گپ نزنیم، زیرا در کمبوجیا کسی در مورد همچو چیزها اصلاً حرفی نمی‌زند و در موردش فکر هم نمی‌کند. خانم کینگ، یعنی همان همسر سابق مرد مافیایی به روی سخن او دویده گفت: «شوهر من و شرکای او تجارت دختران و دوشیزه‌گان را می‌نمایند، اما هم‌زمان، کارخانه‌هایی که دارند در آنها اموال تقلبی تولید می‌کنند، یعنی برخلاف آنچه که در علامت فارقۀ، رسماً نشان داده می‌شود، به تولید مواد خام مواد مخدر مصنوعی مصروف می‌باشند. شوهر سابق من، نه سگرت می‌کشد و نه هم الکھول می‌نوشد، زیرا بدین عقیده می‌باشد که سگرت و الکھول هردو زهرند.»

خانم پولیس بار دیگر رشته سخن را بدست می‌گیرد و می‌گوید که: «اگر آنها مامورین پولیس را با دادن رشوه هم نخرند. آن عده از مامورین پولیس و صاحب‌منصبان اردو که در مقامات بالا نشسته‌اند و پیوسته از وضع قوانین شدید و مبارزه بر ضد تجارت با انسان و جهان‌گردی به منظور استفاده جنسی سخن می‌زنند و جر و بحث می‌نمایند، خود از اعضای

مافیا می‌باشند. همین اشخاص یا خودشان از درون دستگاه مافیا را هدایت و رهنمایی می‌کنند و یا خودشان در شمار مشتریان فاحشه‌ها جا دارند. این واقعاً اوج هرزگی و فساد می‌باشد.»

در همین رابطه او آنچه را که در هتل «چای هاوو»^۲ پیش آمده بود، به یاد می‌آورد.

در سال ۲۰۰۵ سومالی مام و همسرش «پیرلیگروس»^{۱۱} در مورد یک شبکه دلالان جنسی، به پولیس اطلاع دادند و گفتند که در هتل نامبرده، در حدود ۲۵۰ تن زنان و دوشیزه‌گان به زندان کشیده شده‌اند. این دختران مانند حیوانات در غرفه‌های کوچک به نمایش گذاشته می‌شوند. هر دختر یک نمره دارد، جهان‌گردان آسیایی، اروپایی و برخی از بومی‌های همین کشور می‌توانند، آنها را بخرند و مورد تجاوز جنسی قرار دهند. وقتی پولیس به هتل هجوم برد، موفق گردید ۸۳ تن از دوشیزه‌گان را نجات بدهد و آنها را به مرکز غمخویشی که به وسیله سومالی مام اداره می‌گردد، بیاورد. اما روز بعد افراد پولیس، عساکر و عده افراد ملکی و غیر نظامی به مرکز پرستاری هجوم آوردند، دختران را پس گرفته و دوباره به مافیایی‌ها تسلیم دادند. مافیایی‌ها به منظور قدرت نمایی، در برابر سفارت آمریکا تظاهراتی را بر ضد مداخله «یانکی‌ها» در اقتصاد کمپوچیا براه انداخته و عده از دختران را با دست‌های بسته به دنبال موترهای خویش می‌کشیدند. رهبر مافیا با سوء استفاده از نام یک عده از دختران که گفته می‌شد، کیسه‌مال و یا رقاظه بوده‌اند، در برابر سومالی مام به ادعای دریافت جبران خساره، اقامه دعوی نموده و خواستار یک اعشاریه هفت ملیون دالر گردید. این مبلغ معادل یک چهارم بودجه یک ساله سازمان سومالی مام می‌شد. رهبر مافیا از این طریق می‌خواست، سازمان غمخویشی و پرستاری از دوشیزه‌گان و زنان آسیب دیده را، تضعیف نماید. از همان زمان به بعد همکاران این سازمان به مرگ تهدید می‌شوند و چندین بار از طرف دسته‌های که در بدل اخذ پول افراد رالت و کوب می‌دهند، مورد تهدید و لت و کوب قرار گرفتند. همین رویدادها یکی از دلایلی می‌باشد که چرا در آسیا سازمان‌های غیر دولتی و جامعه مدنی، در برابر تجارت انسان دست، به اقدامی نمی‌زنند و بیشتر کار خود را برای حفاظت و پرستاری از قربانیان متمرکز می‌گردانند. برای آنها گره خوردن و درهم آمیختن فساد دولتی با سازمان‌های جنایی، هر اقدام دیگر را ناممکن می‌سازد، به غیر از پرستاری و غمخویشی از قربانیان.

زنان کمپوچیایی در لندن و زنان چینیایی در نکاراگوا

از برکت همکاری مشترک بین مامورین مستعمراتی انگلستان و تجاران انسان بود که «تری یاد»‌ها یعنی مافیای چینیایی قدرت خود را فراسوی هانکانگ به دیگر نقاط جهان هم گسترش دادند. در آغاز آنها به لندن آمدند، بعد در مالیزیا، سنگاپور، کمپوچیا و قرغزستان (در اینجا اکنون با مافیای روس در جنگ و ستیز می‌باشند) شبکه‌های خود را پهن نمودند. به منظور توسعه تجارت با تولیدات بدلی و قلابی، کارگران، زنان و اطفال چینیایی را به هر طرف فرستادند، تا واحدها و یا محلات چینیایی نشین را بوجود آورند. این معاملات از طرف گروه‌های مختلف تری یاد در انگلستان، افریقای جنوبی، زیلاند جدید، استرالیا، کانادا، ایالات متحده آمریکا، گواتیمالا، نیکاراگوا و مکزیکو سازمان‌دهی می‌گردد. به تکرار و به تدریج من دریافتم که چینیایی‌ها در سراسر جهان در هر کجایی که فابریکه و کارخانه دایر می‌کنند، کارگران زن و دوشیزه‌گان را هم مورد معامله قرار می‌دهند.

به اساس تحقیق سارنوالی مکزیکو و کارمندان امور مهاجرت، در سراسر شبه جزیره «یوکاتان»^{۱۱۲} در مکزیکو یک دسته از قاچاق‌بران چینیایی وجود دارند که از طریق میدان‌های هوایی و بنادر کشتیرانی، مهاجرین غیرقانونی را از نکاراگوا و مکزیکو به ایالات متحده آمریکا قاچاق می‌برند. تحقیقات در این زمینه، پس از سال ۲۰۰۶ زمانی آغاز گردید که مامورین امنیتی نیکاراگوا، یک شبکه چینیایی را که به کار تجارت انسان مصروف بودند، کشف نمودند.

بنابر تحقیقات و معلومات مامورین مسوول، ساحه کار تخصصی مافیای چینیایی، قاچاق بردن زنان جوان آسیایی به آمریکا می‌باشد. زنانی که از آسیا قاچاق برده می‌شوند، کسانی‌اند که بایستی تحت شرایط سخت و طاقت فرسا در کارخانه‌ها کار کنند. مضاف بر آن این زنان به‌طور اجباری به فاحشه‌گری کشیده می‌شوند و یا در سالون‌های ماساژ یا کیسه‌مالی آسیایی به کار گماشته می‌شوند. (استخدام آنها در این بخش در حقیقت فاحشه‌گری در پشت پرده می‌باشد) این زنان از طریق راهی آورده می‌شوند که از کن کون در مکزیکو آغاز بعد به «لاس کابوس»^{۱۱۳} و بالاخره در «لاس ویگاس» در آمریکا ختم می‌گردد.

در مکزیکو بازرسان، زمانی رد پای مافیای تری یاد چین را گرفتند و در پی تحقیق و پیگرد برآمدند که پولیس موجودیت یک زن جوان چینیایی را در کن کون و دو زن فلپاییینی را در

Yucatan . ۱۱۲

Los Cabos . ۱۱۳

یک فابریکه در «گوانا خواتا»^{۱۱۴} در مرکز مکزیکو کشف نمودند. این زنان به یاری مامورین فاسد و رشوه‌خوار در درون سازمان مهاجرت، از طریق جزایر «کاریبیک»^{۱۱۵} در آنجا قاچاق آورده شده بودند.

در جریان تحقیقات و بررسی‌های بعدی معلوم گردیده که سه صد کارخانهٔ مکزیکویی به همین دستهٔ مافیایی تعلق دارد. آنچه باعث شد، تا در زمینه تحقیقات براه افتد، قضیهٔ «لی بی»^{۱۱۶} یک زن ۳۴ ساله از اهالی ایالت «فوجیان»^{۱۱۷} چین بود. لی بی موفق گردیده بود که از چنگ مافیای که او را در شهر کن کون مکزیکو در اپارتمانی زندانی کرده بودند، فرار نماید. با وجود افشا شدن تجارت با انسان و فعالیت گسترده، تعداد زیاد کارخانه‌های مربوط به همین دسته مافیا، هیچ یک از این کارخانه‌ها مسدود نشد. زیرا مدیران کارخانه‌ها ادعا می‌نمودند که این برده‌گان کار، کارگران نیمه وقت می‌باشند و برای آنها از مقامات مسئول رسماً اجازهٔ کار گرفته شده است.

لی یه، به کمک یک ترجمان سرگذشت خود را باز گفت. او اظهار داشت که اصلاً از چین می‌باشد، از کشورش به وسیلهٔ طیاره به آمریکای مرکزی آورده شد، از آنجا، وی را سوار کشتی کردند. در کشتی در بخش حمل اموال، زندانی بود، در ضمن گفت که اختطاف کننده‌گانش در کشتی بر او تجاوز جنسی هم نمودند.

با همین کشتی او را از نیکاراگوا به بندرگاه «پوری توپروگر سو»^{۱۱۸} و «سی باپالایا»^{۱۱۹} در شبه جزیرهٔ کن کون آوردند. از آنجا او را به وسیلهٔ موتر به منطقه و یا محلی جهان‌گردی کن کون، «پل دل کارمن»^{۱۲۰} در سواحل کارابیک انتقال دادند.

مافیای تری یاد یک حلقهٔ جهانی جهان‌گردی، برای استفادهٔ جنسی و فاحشه‌گری دختران خردسال را انکشاف داده است. در سطح جهان گروه‌های که برایش کمال مطلوب

Guanajuato . ۱۱۴

Karibik . ۱۱۵

Le Ye . ۱۱۶

Fujian . ۱۱۷

Puerto Progrsso . ۱۱۸

Seybapalaya . ۱۱۹

Playa Del Carmen . ۱۲۰

می‌باشند عبارتند از: تصدی‌های بخت‌آزمایی و کسانیکه در جستجوی زنان فاحشه می‌باشند و تصدی‌های که در پی پیدا کردن نیروی کار ارزان هستند. به ویژه کارگران ارزانی که زبان کشوری را که در آن به کار گماشته می‌شوند، نمی‌دانند و از همین سبب در این کشورها در موقعیتی قرار ندارند که به خاطر کار شاقه‌ای که انجام می‌دهند، خواهان حقوق قانونی و انسانی و حق کار خود گردند. در مکزیکو بین سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۸ تعداد سالون‌های جدید ماساژ یا کیسه‌مالی به رسم آسیایی چهار برابر افزایش یافته است. سابق در این کشور کسی این نوع کیسه‌مالی را نمی‌شناخت.

من طی مصاحبه‌ای از «خوزه لوئیس ساتیآگو سکون سیلوس»^{۱۲۱} که در آن زمان جهت مبارزه با جنایات سازمان یافته، در مکزیکو به کار گماشته شده بود، پرسیدم، چرا حکومت مکزیکو در برابر مافیا دست به اقدامی نمی‌زند، در حالیکه اسناد و مدارک آشکارا و قابل ثبوت وجود دارد که این مافیا بین «فیوجان» و «کاراییک» در کار تجارت انسان مصروف می‌باشد. پاسخش کاملاً روشن بود و آن اینکه: «در این قسمت ما به همکاری حکومت چین نیاز داریم و قربانیان هم بایستی اسناد قابل ثبوت ارائه بدهند» من پافشاری کرده، پرسیدم «مگر شما به ابتکار خود نمی‌توانید که دست اندرکار شوید و به تحقیق بپردازید؟» «مسلمانه می‌توانیم، ولی در تحقیق پیرامون تاجران انسان، ما به شکایت قربانیان نیازمند می‌باشیم، در غیر آن ما وسیله و امکانی را نداریم که به استناد آن در ماورای سرحدات کشور خویش آنهم با این وسعت و گسترده‌گی، دست به اقدامی بزنیم.»

پاشنه اشیل یا نقطه ضعف جهان‌گستری هم در همین جا می‌باشد: تفاوت فرهنگی، اقتصادی، رفتارها، عملکردها، قوانین مختلف و توأم با آن محدود بودن امکانات جهت دست زدن به اقدامات خارج از سرحدات، همه اینها عواملی‌اند که مانع تحقیقات و پیگرد قضایا و حوادث نظیر آنچه که یاد شد، می‌گردد. حتی اگر در موردش اسناد قوی هم موجود باشد. تقصیر این رویداد که در دهه‌های گذشته در مقابل تجارت با انسان و برده‌گی مبارزه صورت نگرفته، به گردن فقدان و کمبود اراده سیاسی می‌باشد. در گذشته‌ها این پدیده فقط به وقایع ترسناک و رعب‌آور محدود می‌شد و اثرگذاری آن چنان بود که این یک پدیده جنایی اتفاقی و تکی است، که گاه‌گاه رخ می‌دهد و از طرف سازمان‌های غیر دولتی بزرگ جلوه داده می‌شود. ولی باید گفت که واقعیت‌های فراسوی هرگونه دیدگاه‌ها و نظریات جامعه‌شناسی وجود دارند. این دختران و زنان جوان مانند برج‌های نور اند که در شب تاریک به ما راه بندرگاه

را نشان می‌دهند و ما را از خطری که در پیشروی ما قرار دارد، بر حذر می‌دارند. هنوز هم اظهارات آنها، معلومات و نشانی دادن‌شان در مورد اقامت‌گاه و محل بود و باش، نام‌های که به یاد دارند، شماره‌های تلفنهای را که در اختیار می‌گذارند، راه‌های که قاچاقبران از طریق آنها به قاچاق می‌پردازند، پاسپورت‌های تقلبی آنها، عکس و حتی در پاره‌ موارد ثبت‌های تیلیفونی، به وسیله آنها، اینها همه انبوهی از معلوماتی‌اند که در دسترس قرار می‌دهند. مگر این معلومات هنوز هم به گونه خاصی جدی گرفته نمی‌شوند. درست مانند شهادت نخستین زنانی که از چنگ قهر و زوگویی‌های خشن و غضبناک فرار کرده‌اند، اما کسی آنرا جدی نمی‌گیرند.

فصل پنجم

برما

نبرد در برابر زنان

سرحدات ترس و وحشت

وقتی که والدینش تصمیم گرفتند، اورابه آنسوی سرحد برما به تایلند بیاورند، در آن هنگام او درست شش سال عمر داشت. در تایلند والدینش او را در یک یتیم خانه گذاشتند. یتیم خانه برای دختری از فرقه «شان»^{۱۲۲} یگانه محل زیست با امن به حساب می آمد. افراد مربوط به گروه قومی «شان» از طرف عساکر دولت خودکامه نظامی در برما، مورد آزار واذیت، تعقیب و پیگرد می باشند.

«چارم تونگ»^{۱۲۳} در دوران طفولیت و کودکی خود شاهد این رویداد گردید که چگونه دختر هایی که دوست او بودند، یکی پی دیگری در تایلند قربانی استفاده جنسی و تجارت به منظور کسب سود شدند. اینکه او تاحال زنده مانده و در بازار فاحشگی اجباری فروخته نشده است، زاده خوش شانسی و خوش قسمتیش می باشد در این میان او یک زن فعال سیاسی بار آمده و به دفاع از حقوق زنان و دوشیزه گان کمر بسته است، آنهم در سن و سال شانزده سالگی که دوشیزه گان دیگر، برای نخستین بار عاشق می شوند، دل به دل داده ای خویش می سپارند و برای زنده گی آینده خود طرح می ریزند، اما «چارم» می نویسد:

«عساکر قلب ها، باورها و روح و روان و حقوق ما را جریح دار و لگد مال ساخته اند... انسان هایی که، سپاهیان این جراحات را بر آنها وارد کرده اند، هرگز این خاطرات تلخ را فراموش نخواهند کرد. در مناطق سرحدی و در روستاهای برما، جریح دار شدن انسان ها روبه فزونی می باشد. برای ما راه و چاره دیگری، نمانده است، جز اینکه با تمام روح و قلبمان مبارزه کنیم. تنها از این راه است که می توانیم، خود را از جنگال ترس نجات بدهیم و برآن غلبه حاصل نماییم». «چارم در سال ۲۰۰۵ جایزه «ری بیگ»^{۱۲۴} برای حقوق بشر را بدست آورد. کار مهم او سهم داشتن در تهیه گزارشی مشترکی بود که تحت عنوان «جواز نامه برای تجاوز

Shan . ۱۲۲

Charm Tong . ۱۲۳

Reebok . ۱۲۴

جنسی» باهمکارانش تهیه کرده بود. در این گزارش او و همکارانش در «شبکه عملیاتی زنان» که به اختصار (S.W.A.N)^{۱۲۵} خواند می‌شود و همچنان «بنیاد حقوق بشر شان»^{۱۲۶} (SHRF)، حوادث و رویدادهایی را مورد تحقیق و پیگرد، قرار داده و به ثبت رسانیده بودند که بر سر بیش از شصت زن و دختر جوان، از سن چهار سالگی به بعد، پیش آمده بود؛ یعنی مورد تجاوز جنسی عساکر اردوی برما قرار گرفته و بعد به قتل رسانیده شده بودند. علاوه بر آن، او یک سازمان کمکهای عاجل به منظور ایجاد محل بودوباش برای زنان و دخترانی که توسل به قهر به منظور استفاده جنسی گردیده اند، نیز تاسیس کرده بود. چارم برملا گردانید که چگونه اردوی برما، از تجاوز جنسی به عنوان حربه استفاده می‌کند. اعضای انات یک جامعه اقلیت را به برده‌گی می‌کشند، زنان و دوشیزه‌گان را مجبور می‌سازند که روزانه در مزارع کارکنند و شب‌هنگام خواسته‌های جنسی عساکر را برآورده سازند. در واقع اردوی برما در برابر زنان این طایفه «شان» همان شیوه‌ای را پیش گرفته است که عساکر جاپانی در جنگ دوم جهانی بر زنان مناطق تحت اشغال خود اعمال می‌کردند. و آن اینکه زنان مناطق مغلوبه را جهت ارضای جنسی عساکر به جبهات جنگ ارسال می‌داشتند.

برما* از طرف شمال کاملاً با چین هم سرحد می‌باشد، سواحل جنوبی آن به بحیره «اندامی‌نش»^{۱۲۷} می‌رسد از طرف شرق با لاوس و تایلند و در غرب باهند و خلیج بنگال هم‌سرحد است. سیر تاریخی این کشور به خودی خود گیج کننده می‌باشد.

در سال ۱۹۶۲ برمای کهن به نظام تک حزبی سوسیا لیستی روی آورد. در سال ۱۹۸۸ محصلین پوهنتونها و راهبه‌های مذهبی بر ضد حکومت به جاده‌ها ریختند، به تظاهرات برآمدند و در روی جاده‌ها به زد و خورد پرداختند. جنرال «ساومونگ»^{۱۲۸} به قیام مردم که به خیزش ۸۸۸۸ شهرت یافته بود، با براه انداختن کودتای خونینی که طی آن تقریباً ده هزار نفر کشته شدند، پایان داده و در برما، حکومت خود کامه‌ای نظامی را برپاداشت. در سال ۱۹۹۰ خانم اونگ سو چی^{۱۲۹} که رهبری دیموکرات ها، جناح مخالف حکومت را بعهدہ داشت، در انتخابات برنده گردید. اما انتخابات پس از برگزاری آن از طرف نظامیان باطل اعلام

Shan Action's Network . ۱۲۵

Shan Human Rights Foudation . ۱۲۶

Andamanische Meer . ۱۲۷

Saw Maung . ۱۲۸

Aung Suu Kyi . ۱۲۹

شد و خانم „اونگ“ را بازداشت کرده به زندان افگندند. هرچند که او در سال ۱۹۹۱ جایزه نوبل برای صلح را به دست آورد، ولی کماکان او را در زندان نگهداشتند. در سال ۲۰۰۷ بار دیگر تظاهرات براه افتاد، مردم به پاخاستند و به جاده‌ها سرازیر شدند، تصاویری از لت و کوب گردیدن راهبه‌های بودایی بوسیله عساکر در سراسر جهان پخش گردید. در سال ۲۰۰۹ خانم اونگ سوچی بار دیگر به ۱۸ ماه نظربند و حبس خانگی محکوم شد، تا از این طریق او را از شرکت در انتخابات ریاست جمهوری که در سال ۲۰۱۰ برگزار می‌گردید، محروم سازند. از سالها به‌ای نظر است که‌ای ن خانم، بحیث رهبر جناح مخالف، تقاضای تحریم جهان‌گردی را در برما می‌کند. به همین سبب سوچی پیوسته حتی از طرف پیروانش مورد انتقاد قرار می‌گیرد. بخاطریکه اقتصاد برما با بحران شدیدی اقتصادی مواجه است. زیرا در برما بر خلاف تایلند و ویتنام یورش و رجوع توده وار جهان‌گردی وجود ندارد، بناً حضور و موجودیت خبرنگاران خارجی، محققین و پژوهشگران یا فعالین سیاسی فوراً به چشم می‌خورد و از همین لحاظ نمی‌توانند، آزادانه گشت وگذار نمایند.

برای یک زن که شغل خبر نگاری داشته باشد، سفر به برما کمتر قابل توصیه می‌باشد. بناً من هنگام سفرم به آن کشور بایست با احتیاط عمل می‌کردم، زیرا نظامیان برما، کسانی را که با خارجی‌ها در مورد حقوق بشر صحبت کنند، فوراً بازداشت نموده و شکنجه می‌کنند. من می‌خواستم از طریق تایلند به برما سفر کنم. آسانترین راه سفر از „سوانگ تاوو“^{۱۳۰} ناحیه „مای سوت“^{۱۳۱} کشور تایلند می‌باشد. در اینجا از طریق پلی که بر فراز رود خانه سرحدی زده شده و هردو کشور را بهم وصل می‌نماید، می‌توان به برما سفر نمود. برای اینکه با شخصی که آدم ارتباطی من بود تماس گرفته و از او کسب معلومات نمایم، من به حد اقل دو روز وقت نیاز داشتم. بدست آوردن این مدت زمان، می‌دان طلبی بس دشواری بود، زیرا جهت عبور از سرحد برایم ویژه یک روزه می‌دادند. با همین ویژه یک روزه، شب هنگام باید به سفرم ادامه می‌دادم. عساکر سرحدی از نزد شخص سفرکننده پاسپورتش را به عنوان تضمین امنیتی می‌گرفتند و به شخص سفر کننده، تصدیق می‌دادند که گذرنامه اش نزد پولیس می‌باشد.

من بایستی امکانی را جستجو می‌کردم که به یاری آن می‌توانستم، بیشتر از یک روز اقامت داشته باشم. بی آنکه مامورین سرحدی به تمدید اقامتم پی ببرند. برای رسیدن به‌ای ن هدف من باید هرطوری که می‌شد کاری می‌کردم که پاسپورت یا گذرنامه‌ام هنگام خروج از تایلند

Swangthaew . ۱۳۰

Mae Sot . ۱۳۱

و زمان ورودم به برما مهر نمی خورد. یکی از فعالین تایلند بدین عقیده بود که صرف از این طریق ممکن است که بتوانم، چگونگی عبور و مرور غیر قانونی از سرحد را با گوشت و پوست خود لمس کنم و در یابم که کسانی که بطور غیر قانونی و غیر مجاز بین دو کشور رفت و آمد می‌کنند، چه حالتی دارند و با چه زجر و دشواری‌ها رو برو می‌باشند. طرح من این بود که سه روز بعد، در حالی که گذرنامه یا پاسپورت خود را در جیب و سند فساد مامورین سرحدی را در دست داشته باشم، دوباره به تایلند برگردم. مسلماً که بخاطر حفظ امنیت، من در کشورهای آسیایی با ویزای جهان‌گردی این سو و آنسو سفر می‌کردم. علاوه بر آن من باید کسانی را که آدم‌های ارتباطی من بودند و همچنان دوستانم را که در سازمان بین‌المللی مهاجرت داشتم، در جریان سفرم می‌گذاشتم و آنها را از حال و احوال آگاه نگاه می‌داشتم. باید به آنها می‌گفتم که به کجا سفر می‌کنم. اما ترجیح می‌دادم که شوهرم را در جریان نگذارم، زیرا او بغیر آنهم بخاطر جنگ پنهانی من با ما فیا، بسیار احساس تشویش و نا آرامی می‌نمود. لازم نمی‌دیدم به تشویش و نا آرامی او بیشتر بیفزایم.

این رویداد چقدر دشوار می‌تواند باشد که از مرز و سرحد کشوری بگذری که خودکامگان نظامی آن با جنایتکاران سازمان یافته و آنها یکی که به خرید و فروش انسان مشغولند، تماس و ارتباط داشته باشند؟ در این سفر من به یک همراه و رهنما نیاز داشتم، تا مرا از «موی سوت» در تایلند، از طریق به اصطلاح پل دوستی، به برما می‌برد. من با کسی تماس گرفتم که او را یکی از همکارانم به من توصیه نموده بود. عملیات عبور از پل برایم ۲۵۰ دالر خرج بر می‌داشت، ۵۰ دالر باید به همین شخص که مرا همراهی می‌نمود، صد دالر به مامورین سرحدی تایلند و صد دالر دیگر هم به همکاران آنها، در آن سوی سرحد به مامورین سرحدی برما تادیه می‌کردم. با دادن رشوه ما مورین سرحدی برما به من اجازه می‌دادند که بدون داشتن اجازه اقامت، به برما سفر کنم، بدون آنکه گذرنامه یا پاسپورت خود را به مامورین سرحدی بدهم و عوض آن رسید بگیرم، یعنی می‌توانستم آنها را با خود داشته باشم. قرار بر آن شده بود که برادر زاده همین شخص که مرا از تایلند به برما می‌برد، با پرداخت ۲۵۰ دالر مرا واپس به تایلند بیاورد.

من بایستی با یک گروه هفت نفری جهان‌گردان، یکجا سفر می‌کردم. بازی را که پیش گرفته بودم بسیار سهل و ساده بود بدین شرح: که رهنمایم «تومی» به من گفت که من باید هیچ گپ نزنم. فقط پولش را بدهم، بقیه کارها را او انجام می‌دهد. جهت انجام کارهای تدارکی ما در سرحد تایلند داخل یک ساختمان بالنسبه عصری و مدرن گردیدیم. تومی رهنمای من طی

ده دقیقه، همه تشریفات گمرکی را انجام داد و ما بی آنکه به کدام مشکلی برخوردیم در کمال امن وامنیت از خط فاصل سرحدی و دروازه سرحدی گذشتیم و از فراز پل سرحدی که مراد همان پل به اصطلاح دوستی می باشد و ۴۲۰ متر طول دارد، عبور نمودیم. در آن طرف سرحد دوصد دالر دیگر بخاطر مبادله اجباری اسعار پرداخت.

باید گفت که در ماه فبروری هوای آنجا گرم است، اما با وجود آنهم درجه حرارت هنوز در حدی بود که می توانستم آنرا تحمل کنم. همین صبحی که من وارد برما گردیدم، درجه حرارت ۳۶ درجه سلیوس را نشان می داد. هنگام ورود، در سرحد ما در یک صف، قطار ایستاده بودیم. تومی با یکی از عساکر صحبت کرد، من گمان می کردم که یک پاسپورت مکسیکوئی کمتر سوطن برانگیز و جنجال آفرین خواهد بود، نسبت به پاسپورت آن عده از کشورهای غربی که در برابر حکومت خودکامه برما و جنایاتی را که مرتکب گردیده، موضع تند وجدی دارند. در این میان دوتن از عساکر که لباس نظامی بی عیب و نقص به تن و قیافه های بس جدی داشته و سخت مسلح هم بودند، گذرنامه مرا به دقت تمام نگاه و بررسی می کردند. دالرهایی که باید رشوه داده می شد، در لای صفحات آن جاداده شده بودند. در یک صف دیگر عساکر و مامورین سرحدی برما، مراجعین و سیاحین اروپایی را به سبک «اندینا جونز» کنترل، بررسی و تلاشی می کردند. قبل از آن، چشم یکی از عساکر به کمره ویدیویی افتاد که مختص به افراد فنی و متخصص در کار اخذ تصاویر ویدیویی بود. این کمره به یک جهانگرد المانی تعلق داشت، عسکر سرحدی به آن کمره اشاره کرده و بر سر رهنمای جهانگردان با قهر و غضب داد زد که ما نگفته بودیم که خبرنگاران را نیاورید، خبر نگاران هرگز نی! خبرنگار، نی! رهنمای جهانگردان سعی می نماید تا او را آرام کند و به او اطمینان می دهد که ای ن گروه در نهایت از زیبای های طبیعی این کشور فیلمبرداری می نمایند. تا آنرا خوبتر بشناسند. سر انجام همین گروه جهانگردان، در بدل گذاشتن پاسپورت شان نزد مامورین سرحدی، ویزای یک روزه را بدست آوردند.

من به گونه خاصی حالت عصبانی داشتم، وقتی به عساکری که پاسپورت مرا بررسی می کردند، نظر افگندم، خون در رگ هایم بسته شد. توگویی که از جریان باز مانده است. زیرا بر سر می ز تحریر در جلو آن دوتن عسکر، کمپیوتری قرار داشت. آنها، به محض اینکه نام مرا در کمپیوتر می دادند، می توانستند ببینند که من اصلا خبر نگار هستم. چشمانم را به زمی ن دوختم، نفسم را عمی قاً در سینه ام فرو برده و واپس کشیدم، تاهوای تازه بگیرم تا از این طریق شاید بتوانم، خودم را کمی آرامش بخشم. وقتی تومی، رهنمای سفرم بازویم را گرفت، من

سخت‌دندان تکان خوردم، او با عجله و شتاب به زبان انگلیسی برایم گفت بفرما، بفرمایید که برویم. من به و وضعی که گرفتار آمده بودم، بعدها خودم با خودم می‌خندیدم. زیرا عساکری که کمپیوتر در برابر شان قرار داشت، با شبکه انترنیتی رابطه نداشتند. اما باید اعتراف کنم که در آن زمان من اینرا نمی‌فهمی‌دم که آنها در شبکه انترنیتی وصل نیستند.

بازار «می‌امادی»^{۱۳۲} در آنسوی سرحد یک کمی مرا به یاد مکسیکو می‌اندازد. در اینجا و آنجا قال و مقال مردم بسیار زیاد است. فروشندگان اعم از زن و مرد در حالی که لباس‌های سنتی و یا بهتر گفت ملی خود را به تن دارند، بر سر دخیل دکان‌ها و تنگ‌های خود نشسته‌اند. در میان جهان‌گردان یک تعداد فعالین حقوق بشر هم خود را به اصطلاح قاتی یا گد کرده بودند، تا شناخته نشوند. اینان کسانی‌اند که در فراسوی مرز برما زنده‌گی می‌نمایند. آنها می‌توانند، واقعیت‌های برما را از نزدیک به مشاهده و نظاره بگیرند، بی‌آنکه خود را به خطر بزرگ و روبرو گردانند. با وجود رعایت حد اکثر احتیاط، عساکر کودتاچیان هرکسی را که در پی کسب گرفتن معلومات دقیق از آن کشور باشد، توقیف و زندانی می‌نمایند، غالباً تقابل و رویارویی دست می‌دهد. این منطقه مرکز بازار سیاه می‌باشد، یعنی بازاری که در آن روی کالاها و اموال غیر مجاز، همانطور معامله می‌گردد که روی اموال مجاز داد و ستد صورت می‌گیرد. نبض بازار را برمایی‌ها، چینی‌ها، تایلندی‌ها و «کارن»^{۱۳۳}‌ها که مربوط به گروه اقلیت قومی در برما هستند، در دست دارند. رستوران‌های آنها با نقاشی‌های دلنشین و جذاب مزین‌اند. در دوکانه‌های منقوش با نقاشی‌های سنتی، روی خرید و فروش پاسپورت‌های تقلبی و دختران و پسرانی که جهت به فرزندی گرفتن عرضه می‌گردند، معامله صورت می‌گیرد. در پهلوی دوکانه‌ها کانتینرهای مملو از اموالی که تولیدات چینی می‌باشند، قرار دارند. اموال همین کانتینرها بین ایالات «می‌رامات»^{۱۳۴}، «تاسانگ یانگ»^{۱۳۵}، «فوپفارا»^{۱۳۶} و «اوم فان»^{۱۳۷} تایلند، نزدیک سرحدات برما، در دوران بوده و داد و ستد و تجارت صورت می‌گیرد. جاده‌ای که از فراز پل دوستی می‌گذرد، شهرهای «می‌زوت»^{۱۳۸} و «می‌یاوادی»^{۱۳۹} را بهم وصل می‌کند و از

Myamaddi . ۱۳۲

Karen . ۱۳۳

Mae Ramat . ۱۳۴

Tha Song Yang . ۱۳۵

Phophara . ۱۳۶

Um Phang . ۱۳۷

Mae Sot . ۱۳۸

Myawaddy . ۱۳۹

آنجا به غرب ادامه پیدا نموده و سر انجام به صوب «مولا می یانگ»^{۱۴۰} و «رنگون»^{۱۴۱} پیش می‌رود. قبل از آنکه از سرحد بگذرم، برای اینکه مثل یک جهانگرد جلوه کنم، یک مجسمه گک کوچک بودا را خریدم. حالا که من از برابر دکه‌های فروشندگان می‌گذرم، می‌بینم که فروشندگان با فریادهای که می‌زنند وادایطواری را که از خود نشان می‌دهند، می‌خواهند به شما تفهیم کنند و ترا مجبور نمایند که چیزی از آنها بخری.

در مناطق سرحدی تایلند جهان نبات و حیوانات را نمی‌توان از هم تمی‌ز کرد. اینجا همه چیز به ظاهر یکسان و هم‌رنگ به نظر می‌رسند. اما ماحول آن به گونه‌ی محسوسی چیزی دیگری می‌باشد. موترهای کهنه که به روی جاده‌ها در حرکت می‌باشند، مرا به یاد کیوبا می‌اندازد. در آنجا هم در کنار جاده و در مقاطع چهار راهیها، موترهایی را می‌بینی که در سالهای پنهانی سده گذشته تولید گردیده‌اند. چیزی دیگری که در تایلند مرا به یاد جزایر کارائیک می‌اندازد، صحبت کردن تند تند و جدی مردم می‌باشد. به یاری هم‌چو شیوه سخن زدن است که انسان‌ها ترس خود را از فرمانروایان خود کامه پنهان می‌نمایند و با خنده‌های مصنوعی می‌خواهند، اینطور وانمود کنند، که آنها در یک سرزمین آزاد بسر می‌برند و می‌توانند آزادانه و فارغ از ترس زنده‌گی خود را به پیش برند.

یک ساعت بعد من در جاده‌های شهر به گردش برآمدم. هوای مرطوب آنجا مثل اینکه چسپوک باشد، به رخم می‌چسپید. بوی آبهای متعفن که از محفظه‌های آبروهای زیر سرک‌ها در جریان بود، مشام را سخت می‌آزد. در یک معبد بودایی پیر مردی را می‌بینم که غرق در خواب است، در حالیکه دو بچه خردسال، از تکراری مارهای او مراقبت و مواظبت می‌نمایند. وقتی یک گروه از جهانگردان موطلایی به آنها نزدیک شدند، همان دو بچه به نمایش دادن وضعی پرداختند که گویا این مارها آنها را تهدید واذیت می‌نمایند. یکتن از عساکر که اندکی دورتر ایستاده بود وپهره می‌داد، مارا از چشم خود دور نمی‌داشت. پیوسته نگاه می‌کرد تا بداند که ما چه می‌کنیم. نظام برای اینکه جلونا آرامی‌ها و اعتراضات سیاسی را گرفته باشد، اجتماعات وگردهم آمدن انسان‌ها را ممنوع قرار داده است.

در میان کشورهاییکه دولتهای آنها به انجام معاملات تجارت بر سر انسان به منظور استفاده جنسی می‌پردازند و زنان را مورد خرید و فروش قرار می‌دهند، برما نسبت به همه آزموده

وکارکشته ترمی‌باشد. با رعایت حد اکثر احتیاط من با کسی که به من بطور سری معلومات می‌داد، یعنی که خبر رسانم بود، در یک کلیسا ملاقات کردم. او یکی از آن فعالین است که صدها مورد از قضیه تجاوزجنسی عساکر برمایی را بر زنان و دوشیزه‌گان و بقتل رساندن آنها را ضبط و ثبت کرده است. مضاف برآن به او این توفیق هم دست داده که از طریق عکسهایی که تهیه نموده است، برده‌گی این زنان را علنی نشان بدهد. اعلان همبستگی راهب‌های بودایی مرا به یاد برادران دینی آنها در سریلانکا می‌اندازد که من یک سال قبل نزد آنها بودم. آنها به من جرأت دادند تا راهم را بگویم. راهب‌های برمایی بسیار واضح و روشن از راهبه‌های کمپوچییایی و تایلندی فرق دارند. در حالیکه راهب‌های دوکشور یاد شده تماس با زنان را یک سره رد می‌کنند و اگر زنی به آنها چیزی خیرات بدهد، آنها همان صدقه‌ای او را نمی‌گیرند. آن زن باید خیرات خود را به یک مرد بدهد، تا مرد آنرا به راهب‌ها بدهد. اما راهب‌ها در سری لانکا و برما بر خلاف آنها درست احساس خود را نظیر راهب‌های تبتی بروز می‌دهند، یعنی که، بجای دوری‌گزینی ابراز همدردی نموده و خود را در آلام و درد هایی که بر مردم پیش آمده، سهیم و شریک می‌دانند. درهر فرصتی که پیش می‌آید، با مردم همدردی نشان می‌دهند و بدین نظر هم می‌باشند که سنت رفتار خصمانه و اعمال خشونت در برابر زنان چیزی نیست که برای مدت طولانی طرف قبول مردم واقع گردد.

وضع احساسی مردم اینجا مرا به یاد کشورهای اشغال شده، نظیر فلسطین، عراق و افغانستان می‌اندازد. در چنین کشورهایی تحت اشغال، فعالین حقوق بشر مخفی کار می‌کنند و از هر اقدامی که قربانیان را به خطر مواجه سازد، احتراض می‌کنند. یکتن اسپانوی که مخفیانه فیلمی مستندی را در مورد جنبش‌ها و حرکتهای اجتماعی در ایالات برما تهیه می‌کرد، به من گفت «همین اکنون هفت صد تن زندانی سیاسی وجود دارند، ما نمی‌خواهیم که انسان‌های بیشتر کشته شوند، مجروح گردند و یا بالاجبار به سکوت واداشته شوند.» انسان‌های که من با آنها صحبت کرده‌ام، گزارش می‌دادند، قهری که عساکرجهت بهره‌گیری جنسی در مقابل زنان و دوشیزه‌گان در دهات و روستاها به کار می‌برند، در جامعه به طور گسترده، بی‌روحیه‌گی و بی‌آزرمی را در بین مردم دامن زده و گسترش می‌دهد. بار بخش بزرگ جنبش‌های اجتماعی برما را زنان بدوش می‌کشند. البته تعداد کمی از مردان هم در میان آنها دیده می‌شوند، ولی چنانکه گفته شد، اکثریت را زنان تشکیل می‌دهند. آنان حاضرند، زنده‌گی خورا بخاطر اجتماع خویش به خطر اندازند. تجاوز جنسی مداوم و اعمال قهر و خشونت، در برابر زنان در واقع حمله بر اجتماع بوده و پیامی است که از طرف فرمانروایان در این مورد داده می‌شود که ما زنان را زیر نظر داریم.

«نان»^{۱۴۲} یک زن سی ساله می‌باشد. اما خطوط چهره اش او را ۵۰ ساله نشان می‌دهد. او پیوسته نگاهش را پایین می‌اندازد، زیرا بخاطر داغی که در گوشه چشم چپش می‌باشد، گاه گاه احساس شرم و خجلت زده‌گی می‌کند. او چشم خود را در جریان حمله عساکر در اثر استفاده از برجه، ازدست داده است. زنده ماندن او زاده یک رویداد معجزه آسا می‌باشد. من به او می‌گویم که ترا بخاطر نیروی ایمانت سخت تحسین می‌نمایم، زیرا شجاعت و نیروی حیرت آفرینی در نهاد تو جا دارد. او درست مثل یک دخترک جوان شرموک، بامن به پای مخالفت رفته، می‌گوید که او هیچکس را دچار تعجب و حیرت زده‌گی نمی‌کند، زیرا از جرات او دچار حیرت گردیدن، برایش امر غیر قابل قبول می‌نماید. «نان» که سرگذشت خود را به گونه تکه تکه و پراکنده به من قصه می‌کرد، گفت که چگونه پیش از اخراجش از برما معجازات گردید و بعد چطور به یکی از فاحشه‌خانه‌ها در برما فروخته شد.

«نان» در سال ۱۹۹۲ پانزده ساله بود و در آن روزگار در دهکده‌ای در شمال برما با خانواده خود یکجا زنده‌گی می‌کرد. یک شب پدرش او را صدا زد. او نزد پدر خود آمد، پدرش او را با خود گرفته، پیش یک تن از عساکری آورد که ادعا داشت زنی را می‌خواهد که سالم، صحتمند و کسی باشد که مردی به او دست نزده و باکره باشد. همچو زنی می‌تواند برای حکومت کار کند. همان عسکر بر سر باکره بودن دختر به گونه خاصی تاکید می‌ورزید، زیرا او می‌گفت، اجازه نمی‌دهد که یک زن بی عفت حکومت را با مشکلات و جنجال روبرو سازد. همین عسکر به والدینش در حدود شصت دالر داده و وعده نمود دختر شان را یک سال بعد در حالی که آموزش هم می‌بیند و چیزی را هم یاد می‌گیرد، واپس نزد شان می‌آورد. نان، در این مورد که عساکر نخست بر دختران تجاوز می‌کنند، بعد او را می‌کشند، آوازه‌هایی را شنیده بود. بیشتر از این دیگر اطلاعی نداشت و چیزی نمی‌فهمید :

«ما در خانه خود در مورد مسایل جنسی هرگز صحبت نمی‌کردیم. پدر و مادر من آدم‌های ساده و دهقانان سستی و عنعنوی بودند. پس از آنکه ما با آن عسکر چند قدمی پای پیاده پیش رفتیم، او مرا در یک لاری کهنه سوار کرد و در کنار عسکری دیگری نشاندد. عسکر کناریم دستش را روی ران‌هایم گذاشت و به دست زدن شروع کرد. در همین هنگام من در تنبان خود شاشیدم، آنها مرا مسخره و توهین و تحقیر نمودند.»

پس از تجاوز جنسی جمعی و چند نفری، نان را به یک فاحشه‌خانه که در آن طرف سرحد درخاک تایلند قرار داشت، انتقال دادند. دوسال تمام در این فاحشه‌خانه از او استفاده جنسی می‌نمودند، تا اینکه یک سازمان کلیسایی موفق گردید، درمقابل همین فاحشه‌خانه، عملیات تلاشی را راه اندازی نماید. در جریان تلاشی تاجران انسان، از چنگ مامورین تلاشی فرار کردند. نان و چهارده زن جوان دیگر را به خانه‌های شان فرستادند. نان در تایلند با روزنامه‌ای که در بنکاک انتشار می‌یافت، مصاحبه‌ای را انجام داد.، طی آن اظهار داشته بود که اورایکتن از عساکره‌ای ن فاحشه‌خانه فروخته بود.

پس از آنکه مامورین مسوول در تایلند خانم نان را به برما اخراج نمودند، در برما اوبه زندان افتاد و روزها او را شکنجه می‌کردند. سرانجام یکتن از عساکر اورا به خیانت متهم نمود، همین عسکر با اسلحه خود بر خانم نان حمله کرد. عسکری که براوحمله نموده بود، اساسا قصد داشت، وی را بکشد. هرچند که نظام صحتی برما از لحاظ خرابی در جهان در مقام دوم جای دارد، اما با آنهم نان صرف یک چشم خود را از دست داد، اما نه همه زنده‌گی خویش را. یک تن از داکترانی که مربوط به صلیب سرخ جهانی بود، زمی‌نه انتقال نان را به یک کلینک فراهم آورد. او با سایر مریضانی دران آن کلینک که ازفرط کثافت مانند کرم‌ها و موجودات طفیلی روی هم می‌لولیدند، مدت دوماه بستر ماند، تاخود را از عواقب یک مرض می‌کروبی واضطراب روانی رهایی بخشد.

نان زنده ماند و حالا به حیث مترجم با یک گروه از مدافعین حقوق بشر که در برما مخفی وپنهانی فعالیت می‌کنند، همکاری است. احساس همدردی در چهره او چنان موج می‌زند که من تاحال مثل ومانند آنرا ندیده‌ام. من در سیمای این زن با شهادت نه حالت عصبانیت وخشم را می‌بینم و نه هم شرمساری و سر شکستگی ویا احساس انتقام‌گیری را. هیچ کدام این حالت‌ها را در چهره‌ای ن زن شجاع مشا هده نمی‌نمایم. بجای آن چیزی را که در وجود این زن شهیم می‌بینم، جرات وشهادت مرموز وسحر آمیزش، می‌باشد. او نوشته وخوانده نمی‌تواند، ولی درحفظ و ذکر نام وتعداد کسانی‌که مورد تجاوز جنسی قرار گرفته اند، از حافظه شگفتی آوری بهره مند می‌باشد که انسان را به حیرت وتحسین وا می‌دارد.

در چهار چوب تصفیه‌های قومی وگروهی، نظامیان برما قتل عام هایی را براه می‌اندازند، به کشت وکشتار جمعی دست می‌زنند. قربانیان این تصفیه‌های قومی در وهله اول زنان

گروه‌های قومی کارن، مون، شان و «روهنگیا»^{۱۴۳} (که یک اقلیت مسلمان هستند) می‌باشند. عساکر برمایی از بردگان جنسی اردوگاهی را بوجود آورده اند که در آن صدها زن و دختر جوان اختطاف شده، بویژه مربوط به اقلیت‌های شان و مون را، به اسارت درآورده اند.

در سال ۲۰۰۶ می‌ووین^{۱۴۴} قوماندان اردو از مردم پانزده دهکده‌ای منطقه «بی آن»^{۱۴۵} خواست، تا هر خانه دو زن را به اردو تسلیم بدهند. این زنان باید عروسی نکرده باشند و هر کدام ۱ متر و ۶۰ سانتی قد و بین ۱۷ تا ۲۵ سال عمر داشته باشند. مردم همان محل زنان را آوردند، یک واحد نظامی آنها را با خود گرفت، تا در جشن روز آزادی و استقلال برما که جنرالها آنرا "رسم گذشت نمونه" عنوان داده بودند، سهم بگیرند. زنان انتخاب شده رابه یک قشله عسکری آوردند. آنها باید از برابر عساکر رسم گذشت می‌گذشتند یعنی که از جلو عساکر رژه می‌رفتند، سرانجام این زنان سه روز تمام مورد تجاوز قرار گرفتند. وقتی آنها به دهکده‌های خود بر گشتند، هیچکس در بند آن نبود که از آنها بپرسند که کجارتافته بودند و چه کردند؟

بنابر احصاییه و آمار سازمان مبارزه برای حقوق زنان، تنها در رنگون پایتخت برما بین پنج تا ده هزار زن برای اینکه فقط زنده بمانند، با توسل به زور و قهر مجبور گردانیده شده اند که تن به فاحشه‌گی بدهند. در حالیکه بسیاری از برمایی‌ها جهت نجات از چنگال مرگ و قتل عام گردیدن مجبور به مهاجرت به خارج گردیده اند. در تایلند بر سر داشتن روابط با برما همواره تشنج سیاسی پیش می‌آید، زیرا حکومت تایلند با وجود اختلاف سرحدی سنتی که با برما دارد، می‌خواهد با نظامیان این کشور روابط تجارتي را بر قرار نگهدارد.

در حدود ۷۴ هزار زن برمایی در اردوگاه‌های آوارگان در تایلند بسر می‌برند. حدس زده می‌شود که بین هشت صد هزار تا یک ونیم میلیون نفر از برما به کشورهای دیگری فرار کرده اند. در این کشورها از اتباع برما مانند برده کار کشیده می‌شود و در بازارهای جهانی خرید و فروش می‌گردند. بنابر معلومات سازمان (CATW)^{۱۴۶} (ایتلاف در برابر حمل و نقل و قاچاق زنان)، دوصد هزار زن و دختر جوان از برما به بندر کراچی در پاکستان، بطور قاچاق آورده شده اند. آنها در کراچی به حیث برده و کنیز و یا گندهای روی جاده‌ها فروخته می‌شوند. بانک

Rohingia . ۱۴۳

Myo Win . ۱۴۴

Ye an . ۱۴۵

Organasation Coalation Against traficing in Woman . ۱۴۶

انکشاف آسیایی اطلاع می‌دهد که ۲۵ فیصد زنانی که در برما به زور به فاحشگی کشیده شده اند، مبتلا به ویروس (HI) بوده و بخش بزرگ شان را بیماری ایدز گرفته است. این زنان بدون مراقبت صحی، شانس زنده ماندن ندارند.

زنان برمایی که در تایلند در حال پناهنده‌گی بسر می‌برند، از تجاوز جنسی عساکر بر زنان مهاجر سخن می‌زنند. حتی زنانی که هفت ماهه حامله هم بوده اند، روزانه از طرف دست کم ۵۰ تن عسکر مورد تجاوز جنسی قرار می‌گرفته اند. قربانیانی که مخالفت می‌ورزیدند و یا زنانی که دیگر مورد پسند عساکرنمی بودند، بسیار سهل و ساده آنها را به قتل می‌رسانیدند. در ظرف چهار سال گذشته مصاحبه‌هایی که صورت گرفته و مصاحبه دهنده با نام اول یا مخفف نام اول و دوم به ثبت رسانیده شده اند. در عکس فقط نیم رخ مصاحبه دهنده نمایان و نیم دیگر آن پوشیده است. هریک از کسانی که با آنها مصاحبه صورت گرفته، با داشتن شماره‌های خاصی قید دفتر می‌باشند. اما کسی تاب و توان خواندن سرگذشت غم انگیز آنها را ندارد.

در جریان سیر و سفری که من داشته‌ام و از نیمی از کره زمینی دیدن نموده‌ام، مفهوم واقعی و چهره اصلی فساد اداری را به نیکی فهمیده و با آن به خوبی آشنا گردیده‌ام. نیک می‌دانم که فساد اداری چگونه برای جنایات سازمان یافته، امکان تجارت بر سر انسان را فراهم می‌آورد. برای اینکه آنرا کاملاً واضح روشن بیان داشته باشم، باید گفت که برما اردوگاه مرگ برای زنان می‌باشد. اگر روزی برای برما این فرصت دست دهد که خود را از چنگال نظامیان وارهاند و به برقراری نظام دموکراسی دسترسی پیدا کند، در پناه آن گزارش دهی از آنجا آزادانه به عمل آید، افکار عامه جهان از می‌زان جنایاتی که بر مردم این کشور رفته، سخت دچار تکان و حیرت‌زده‌گی خواهد گردید. هر چند که ابعاد جنایات متفاوت می‌باشد، مگر مقایسه آن با اردوگاه‌های مرگی که ناسیونال سوسیالیست‌ها، یعنی فاشست‌های آلمان برای نا بود کردن یهودیان برپا داشته بودند، یک امر اجتناب‌ناپذیر است. برما جنتیست برای جنایات سازمان یافته که کارش را برای قاچاق مواد مخدر و برده سازی انسان‌ها اختصاص داده است.

مافیا و جنرال‌ها

در سال ۱۹۹۷ دستگاه نظامی برما، برآن شد که نام دیگری را که مبین سیاست‌های نوین آنها باشد، برای خود برگزیند. به تاسی از این فکر، بردستگاه نظامی خویش (شورای دولتی برای صلح و انکشاف) نام نهادند. در این شورای برما صرف نظامیان عضویت داشتند. اینان برای خود اردوگاه‌های مختلف بردگان جنسی را تاسیس و ایجاد نموده بودند. گذشته از آن شورای نظامیان پیوند و ارتباط خود را با چند سندیکا و یا گروه‌های سازمان یافته جنایتکاران بر قرار

نمودند. وازاین راه در تجارت بر سر انسان، سنگ‌های نجیبه و قیمتی، حیواناتی که نسل‌های آنها در معرض نابودی قرار داشتند یعنی حیوانات که در طبیعت تکی و بیجوره می‌باشند، درخت‌ها و یا اشجار نجیبه و دیگر اشیای قاچاقی که در جنوب شرق آسیا در دوران می‌باشند، سهم ساختند.

در جریان سال‌های اخیر، دفتر ملل متحد برای مبارزه با مواد مخدر و جنایت سازمان یافته و همچنان مجلس سنای امریکا، در نتیجه بررسی و پیگرد هایی که نموده اند، دریافتند که تحت پوشش دستگاه خودکامه گان برما، جنایت سازمان یافته به پیمان گسترده فزونی گرفته، ولی در گزارش‌های یاد شده، در عین حال اظهار گردیده بود که در مورد شرکت و دخیل بودن مستقیم اعضای حکومت برما در فعالیت‌های سندیکا‌های جنایی، هیچ اطلاع دقیقی در دست ندارند. بنابر گزارش "سازمان بین المللی شفافیت"، برما در کنار سومالیا فاسد ترین کشور جهان می‌باشد.

تحریم اقتصادی را که ایالات متحده آمریکا در دوران زمامداری جورج دبلیو بوش، بر برما وضع نموده بود و همچنان بنا بر حالت به انزوا کشیده شدن برما که زاده‌ای ابتکارات سازمان‌ها و جنبش‌های مدافع حقوق بشر بود، برما را برآن واداشت، تا جهت رفع نیازمندی هایش، باب‌های درآمدهای دیگری را برای خود بگشاید و از این طریق راه‌های نوین دسترسی به سلاح را پیدا نماید. یک امکان وضع «مالیات و محصول» بر آن سندیکا‌های جنایت پیشه می‌باشد که در حمل و نقل مواد مخدر، سلاح و انسان از تسهیلات و حمایت نظامیان برما بهره مند می‌گردند. گرچه تحریم‌های جهان‌گردی و اقتصادی که با توسل برآن، خواست تضعیف برما را در نظر دارند، طرح و پلان هوشیارانه و درست است، اما به انزوا کشاندن این کشور در نهایت این نتیجه را بار آورده که غربا غریبتر و دستگاه کودتاچیان خودکامه غنی تر و قویتر گردیده است. در عین حال برما آموخته که چگونه می‌تواند، از قرار گرفتن، تحت نظارت جهانی خود را کنار بکشد.

در برما "تصدی‌های سرگرم کننده" تاسیس گردیده، نمایش‌های مودهای لباس بر پا می‌کند. اما این اقدامات و عملکرد وظیفه دیگری ندارند جز آنکه مانند بارها و کافه‌های (کارا اوک) در سایر کشورهای آسیایی، در پشت نما و سیمای ظاهرا قانونی و مجاز، تجارت بر سر انسان به منظور فاحشه‌گری اجباری، پنهان ساخته می‌شود. در پاره‌ای موارد می‌توان ثابت ساخت که صاحبان این تاسیسات، خود نظامیان می‌باشند. علاوه برآن این نکته هم آشکار گردیده که دستگاه نظامی برما، از مافیای دعوت نموده که در برما در بخش زیر ساخت‌ها

و وسایل حمل و نقل سرمایه‌گذاری نماید. از طریق بانک‌هایی که از طرف دستگاه نظامیان کنترل و اداره می‌گردند، کارتل‌های مافیایی از بنکاک و سنگاپور پول‌های نا مشروع خود را در این کشور شست و شونموده و آنرا به به پول‌های مشروع تبدیل می‌کنند.

اموال قاچاقی که حکومت برما بوسیله آن پول هنگفت بدست می‌آورد، عبارتند از تریاک، تابله‌های (می‌تام فیتامی‌ن) احجار نجیبه و قیمتی، حیوانات نایاب و استثنایی و انسان می‌باشد. مهمترین بازار فروش این اموال چین و تایلند و کشورهای اند که در مسیر حمل و نقل همچو اموال قرار دارند. علاوه بر آن هند، لاووس، بنگله دیش، ویتنام، اندونیزیا، مالیزیا، برونوی، کوریای جنوبی و همچنان کمبوچیا کشورهایی اند که نظامیان برما، در آنها اموال قاچاقی خود را به فروش می‌رسانند. بنابر معلومات سازمان مبارزه با مواد مخدر مربوط به‌ایالات متحده آمریکا، سندیکا‌های جنایی در ایالات متحده آمریکا هم مقدار زیاد تابلیت‌های ویا قرص‌های (می‌تام فیتامی‌ن یا مواد مخدر مصنوعی) تولید برما را به فروش می‌رسانند.

باید گفت که برما یکی از فقیرترین کشورهای منطقه به حساب می‌آید. بنابر معلومات بانک انکشاف آسیایی ۲۷ فیصد مردم برما در فقر شدید بسر می‌برند. مانند سایر کشورها منجمه مکسیکو فقر باعث می‌شود که مردم در مناطق روستایی و دهقان نشین به کشت تریاک، شکار حیوانات نادری که تحت مراقبت سازمان حمایت از حیوانات قرار دارند، قطع اشجار قیمتی و نایاب، بپردازند. بصورت متداوم عده زیادی از دهقانان این حلقه ضعیف، در زنجیر جنایات سازمان یافته، به کشت کوکنار روی می‌آورند و بردگان را به عنوان مدد گاران جمع‌آوری حاصلات به کار می‌کشند. معلومات سازمان‌های جاسوسی نشان می‌دهد که پیوسته انسان‌های زیادی حاضرند، طفل به دنیا بیاورند، تا بعد آنرا برای عسکری و یا فاحشه‌گری به فروش برسانند.

مثلت طلایی

بنابر معلومات سازمان امریکایی (مبارزه با مواد مخدر) هشتاد فیصد هیروینی که در بازارهای آسیایی خرید و فروش می‌گردد، در برما تولید می‌شود. بعد از افغانستان برما دومی‌ن و مهمترین کشوریست که در آن کوکنار و خشخاش که از آن مواد سکر آور غیر مجاز بدست می‌آورند، کشت می‌شود. در این اواخر تولید قرص‌های (می‌تام فیتامی‌ن) و کشت کوکنار جهت تولید تریاک و هرویین به وضوح کامل با لا گرفته است. برما صرف از طریق صدور مواد مخدر سالیانه بین یک تا دو میلیارد دالر بدست می‌آورد. به اساس معلومات سازمان مبارزه با مواد مخدر مربوط به ملل متحد UNODC، برما تنها در سال ۲۰۰۷ به قیمت دو صد و بیست

میلیون دالر کوکنار کشت نموده بود. مقدار هیروینی که از آن بدست می آید، در بازارهای جهانی یک اعشاریه هشت میلیارد دالر سود بار می آورد.

قاچاقچیان مواد مخدر، جهت حمل و نقل اموال خویش بطور علنی از راه مثلث طلایی که راه قدیم حمل و نقل مواد مخدر می باشد، استفاده می کنند. مثلث طلایی به منطقه کوهستانی که بین برما لاووس و تایلند قرار دارد، اطلاق می شود. این منطقه رویهمرفته در حدود سه صد و پنجاه هزار کیلومتر مربع خاک را که قریب مساوی به مساحت سرزمین آلمان می گردد احتوا می نماید. در حالیکه سایر کشورهای شرق آسیا خود را ملزم و مکلف به مبارزه در برابر کشت تریاک و شیوع فاحشه گری اجباری نموده اند، برما برخلاف به تشویق آن می پردازد تا در صدر کشورهای صادر کننده هروئین و می تام فیتامین جاگیرد. بی جهت وبی دلیل نیست که (مثلث طلایی) را در عین حال مثلث می تا فیتامین هم می گویند .

در نوامبر سال ۲۰۰۳ گروه کار جهت مبارزه با شست و شوی پول‌های نا مشروع گزارش داد ه بود که بانک‌های برما یعنی بانک Birmania Mayflower و بانک ثروت اسیا یی Asia Wealth Bank بخش بزرگ داد و ستد بانکی خویش را به شست و شوی پول‌های سازمان‌های قاچاقبران مواد مخدر اختصاص داده اند. در اثر فشار بین المللی، حکومت نظامی برما لایسنس ویا جواز نامه کار هردو بانک را از نزد آنها گرفت، اما در عین حال به تاسیس بانک دیگری بنام بوندیس Bundis ویا حوالاس Hawalas (هردو نام‌های خاص برمایی می‌باشد) اجازه فعالیت داد. کار این بانک مختص به تقلید از بانکهای تایلند کمبوچیا، داد ستهای پولی کم وکوچک می‌باشد. از این نهاد پولی، بطور مثال بیشتر مهاجرینی استفاده می‌کنند که به خانواده‌های خود مقادیر کم پول می فرستند. باید گفت که قاچاقچیان و آنهایی که بر سر انسان تجارت و معامله می نمایند، هم برای داد ستد مالی خویش از همین بانک استفاده نموده و بدین سان روزانه مبالغ کم پول را بی آنکه کسی متوجه گردد، نقل و انتقال می‌دهند. چنانکه در فصل مربوط به کمپوچیا تشریح گردیده، من در مورد این بانک هم آزمایشی را به عمل آوردم. بدین سان که بدون نشان دادن تذکره و یا پاسپورت وبا نام غلط مبلغ ۶ صد دالر را فرستادم بدینگونه ممکن بود که هم منبع ارسال وهم هدفی راکه‌ای ن پول برآورده می‌سازد، پنهان و مستور نگهداشت. یک مامور مخفی پولیس بین المللی که مؤطف بود پیرامون پول‌های سیاه که مشروع گردانیده می‌شوند، تحقیق نماید، چگونگی جریان پول‌های سیاه راکه از اسپانیه می‌آید و در بنکاک و سنگاپور شست و شومی گردند، برایم بدین سان توضیح داد:

«اگر در یک جای از جهان یک در بروی شست و شوی پول‌های سیاه مسدود گردد، در جای دیگری کلکینی باز می‌گردد. در کشورهای روبه انکشاف همواره بانک‌های کوچکی نظیر بانک‌های بوندی و حواله تاسیس می‌شوند. همچنان از طرق بانک و استراونیون می‌توان بدون پیش آمدن مشکلی، پول‌های سیاه را انتقال داد. از راه بانک‌های کوچک که به داد ستد پول‌های کم و یا دادن قرضه‌های گروی مصروفند، همواره مبالغ هنگفتی که تعجب آور می‌باشد، نقل و انتقال پیدامی‌کنند که بار دیگر این بانکها ادامه حیات شبکه‌های جنایی را در مناطق گرهی تضمین می‌کنند.

«در همین ارتباط ما به طور نمونه به قضیه یکی از کسانی که در مثلث طلایی به خرید و فروش انسان مشغول بود، نظر می‌اندازیم، تا بینیم که او چگونه می‌تواند، پول‌های خود را انتقال بدهد. اگر یک دهقان در ظرف یک هفته بین ۱۷۰۰ تا ۲۰۰۰ هزار دالر را در سه قسط از طریق بانک ارسال کند. انسان باید بدین باور باشد که اساساً همچو دهقانی برای شبکه‌های جنایت پیشگی هیچ ارزشی ندارد، اما اگر او در ظرف یک سال ۵۰ هفته، پول ارسال نموده باشد دوهفته سال را هم رخصت گرفته، خوشگذرانی کرده باشد، باز هم او توانسته که ۸۵ هزار دالر را انتقال بدهد، بدون آنکه ظن و گمانه زنی را بر انگیزد، که ای ن پول‌ها از طریق تجارت بر سر اطفال که جنایت پیشگان به خرید و فروش آن پرداخته اند، بدست آمده است. اگر بسیار متواضعانه و با قید احتیاط به حساب بپردازیم و از موضع ارسال پول‌های کم حرکت نماییم، باید بگویم که در برما صرف یک هزار تاجر و معامله‌گر خرید و فروش انسان وجود دارند که هرکدام شان سالیانه ۸۵ هزار دالر را انتقال می‌دهند، در آن صورت مجموع پول همین هزار نفر، ۸۵ میلیون دالر می‌گردد. این رقم برای مافیا و متحدین شان پول کمی نمی‌تواند باشد.

یک دهقان پنج دختر را که هر کدام کمتر از یازده سال عمر داشته باشند، به قیمت هر دختر به پنج دالر می‌فروشد. یک تاجر و معامله‌گر وسطی هر کدام همان دخترها را به ۳۰ دالر به یک نظامی می‌فروشد و او بار دیگر آنها را بر تاجر تریاک به فروش می‌رساند. همین تاجر دسته جمعی ۵۰ دختر را از یتیم خانه منطقوی نیز خریده است. عسکری که دختر را به تاجر تریاک فروخته، این امکان را نیز دارد که دختران را در یک مطبوعه در تایلند، جا بدهد که کتاب‌های ارزان قیمت را، جهت خرید و فروش، در بازارهای امریکای لاتین چاپ می‌کند. هر دختر بکسی را با خود همراه دارد که در آن اشیای طرف نیاز شخصی اش را جا داده است. در همین بکس‌های آنها، تریاک را که جهت تولید هرویین از آن استفاده می‌گردد، قاچاق انتقال می‌دهند. در تایلند قاچاقچیان، نخست مواد مخدر را و بعد دختر هارا به مرجع مربوط تسلیم می‌کنند. آیا معامله بهتر از این را می‌توان پیدا نمود.»

پس از سپری کردن دو روز از برما همراه پسر خاله تومی، من به تایلند برگشتم. کتابچه‌های یاداشتم، دستگاه کوچک ضبط و دیکته که از آن استفاده می‌کنم و همچنان کمره عکاسی من، کفایت آنرا نمی‌کند که من سرگذشت درد آور انسان‌های را که دیده‌ام و با آنها صحبت کرده‌ام، باز گو نمایم. برای بیان این رنج‌ها من‌های کاغذ لازم است. من دیدگان پراز شور و هیجانی کسانی رادیده‌ام که به آزادی خود و آزادی دیگران باور داشته، حاضر بودند، جهت نیل بدان، زنده‌گی خود را به خطر اندازند.

من در جاده «می زوت»^{۱۴۷} به قدم زدن می‌پردازم. وقتی بکس پشتکیم را به زمی ن نهادم، تا از آن بوتل آب نو شیدنی خود را بگیرم و کمی آب بنوشم. چند دخترکوچک به صوب من دویده آمدند، آنها شاید حدس می‌زدند که من می‌خواهم بکس پول خود را بگیرم، تا از آنها چیزی بخرم. دخترک‌ها که به هیچوجه بیش از شش سال نداشتند، از جلد چهره و کمی موهایش پیدا بود که به کمبود مواد غذایی مبتلا می‌باشند. من خودم را بطرف آنها خم کردم و یک فیلک کوچکی را که از چوب و پلاستیک ساخته شده بود، خریدم. نگاه برق آسای یک دخترک در چشمانم، در من عمی قاً این احساس را برانگیخت که ما هردو موجود سخت تنهای تنها هستیم. من یک مکسیکویی تنها که در جاده‌های خاکی میان سرحدات تایلند و برما به زانو نشسته‌ام، در حالیکه در کشورم صدها دختر به برده‌گی کشیده شده و فروخته می‌شوند و او که تبسم کنان به من نگاه می‌نماید، به کسی می‌ماند که طلسم اسرار آمیزی او را واداشته تا بر سر جاده‌ها اشیای خرد و ریزه و بی ارزش را بفروشد. در حالیکه دخترهای دیگری که هم سن و سال او می‌باشند، در فاحشه‌خانه‌ها زندانی هستند. تا بامردانی که از سراسر جهان برای شهوت رانی می‌آیند، هم خوابه شوند و کام آنها را برآورده سازند. پشت دستم را به رخسار او کشیدم به‌ای ن طریق او را نوازش دادم. او با مهر، دستم را لمس کرد، هردو از ارتباطی که باهم پیدا کردیم، دچار حیرت زده‌گی بودیم.

در همین هنگام جوانی تنومند آشفته حال که در حدود بیست ساله می‌نمود و پیراهن پاره پاره در تن داشت، به سوی من آمد و به رخم لبخند زده، گفت «وادا پوشن» من به او نگاه کردم، برایش فهماندم که من مقصدش رانداستم. او بار دیگر سوالش را به زبان فصیح انگلیسی و قیافه جدی و مردانه تکرار کرد و گفت: «فرزندی می‌خواهید؟»^{۱۴۸} من از این سوال او مات و مبهوت ماندم.

Mae Sot . ۱۴۷

Want adoption . ۱۴۸

نفس عمیق کشیدم بی آنکه فکر کنم ویندیشم به صوب پل "دوستی" که در جلوم بود، روان شدم. یک مامور گمرک تایلندی به من دوستانه نگاه کرد، پیشنهاد نمود که ویزای یک روزه برایم می‌دهد. من سرم را تکان دادم و از او پرسیدم که ای او از ظلم و ستمی را که نظامیان بر ما بر زنان و دوشیزه‌گان اعمال می‌کنند، چیزی شنیده است که در این کشور زنان به زور و اجبار به فاحشگی کشیده می‌شوند و دسته دسته قتل عام می‌گردند.

او گفت: «بلی، بد بد است» او افزود «نزد ما هیچ چیزی ممنوع است.» من به آهستگی بر او خندیدم و عمیقاً نفس کشیدم، تا اندوه را که در سینه‌ام گره زده بود، برون بکشم، ولی مامور گمرک به گفتارش ادامه داد، گفت: «بلی خانم شما می‌دانید، هستند کسان بسیاری که از این وضع خوش شان می‌آید. دخترها فاحشه‌های مادر زاد هستند، همین چیز مورد پسند شان می‌باشد.» صدای او بطور غیر ارادی خشم آلود به گوش می‌خورد، مانند ملیاردها مرد دیگر در روی زمی‌ن، تعرض وار مدعی بودند که برده زنان، می‌خواهند برده شوند و اربابان برده دار، راه و چاره دیگری ندارند، جز آنکه خواسته‌های آنها را برآورده سازند.

من خاموشانه راهم را پیش گرفتم و به کنار جاده به آنسوره می‌سپردم که با موتوروانم در آنجا قرار گذاشته بودم. در همین لحظه در زیر شعاع افتاب قاره آسیا، من احساس می‌کنم که دیگر خبر نگار نیستم، فعال حقوق بشر نمی‌باشم، بلکه یک زن ساده هستم که رد پای انسان‌های پلید را می‌پالم و آنها را تعقیب و دنبال می‌کنم. در لحظه از خود سوال می‌نمایم که ای کسی است که بداند چگونه می‌توان گریبان بشریت را از ظلمی که خودش بر خود اعمال می‌کند، برهاند.

فصل ششم

ارجنتاین - مکزیکو

سلاح، مواد مخدر و زنان

راول مارتینس،^{۱۴۹} نجس غیر قابل لمس

این شفافیت و درخشندگی استثنایی وزاید الوصف آب بحر، آسمان آبی و درخشان سر زمینی کاراییک است که جهان گردانی راکه در روی زمینی خواب رسیدن به بهشت را می بیند، به‌ای ن خطه جهان می‌کشد. در هتل‌های بزرگ پنج ستاره‌ای که خانواده‌ها، تعطیلات خود را در آنها سپری می‌کنند و می‌خواهند در پارک سرگرمی در «خکارت»^{۱۵۰} (تفریحگاه در شهر کنکون مکزیکو. مترجم) با دلفین‌ها شنا نمایند. و یا مردان، قبل از همه خارجی‌ها که جهت هم‌خوابه گردیدن و کام گرفتن از دخترهای زیر سن قانونی و یا صغیر در پی یافتن محل امن و محفوظ می‌باشند. در این میان سر و صداهای براه افتاده است که می‌گویند مکزیکو، به تایلند آمریکا لاتین مبدل شده است. در «کن کون» و «پلایا دی کارمن» دو محلی که معروف است، در آنجا آمریکایی‌ها وکانادایی‌ها، زمینی نه مساعدی برای آنچه که می‌خواهند، به دست بیاورند، وجود دارد. زیرا در اینجا قوانینی ساقط گردیده است که به استناد آن، اربابان فاحشه‌گری اجباری و بهره‌کشی جنسی از اطفال، مجازات شوند.

دروست منطقه‌ای که در آن هتل‌های لوکس قراردادند، «راول مارتینس کوگیلا»^{۱۵۱}، فاحشه‌خانه‌ها و کافه رقص‌های برهنه روی می‌ز را بنام (The ONE) و (Maxim) باز کرده است. مارتینس یکی از مامورین سابق سازمان جاسوسی ارجنتاین، متهم می‌باشد که در زمان حکومت خودکامگان نظامی در ارجنتاین، بایستی در ربودن و بقتل رساندن مخالفین رژیم سهم بوده باشد.

در رقص خانه‌های او زنانی از کشورهای ارجنتاین، کولمبیا، کیوبا و برازیل جهت سرگرم نگهداشتن مشتریان، به رقص و پایکوبی به خدمت گمارده شده‌اند. هر کدام این زنان که بیش

Raul Martins . ۱۴۹

Xcart . ۱۵۰

Raul Martins coggiola . ۱۵۱

از ۲۳ سال عمر ندارند، زیرمراقبت و نگاه‌های شکاک پاسبانان و نگهبانان، خدمات جنسی را انجام می‌دهند. گفته می‌شود که در کنکون فاحشه‌گری ممنوع می‌باشد، اما همچو ادعا واقعیت ندارد. چنان می‌نماید که دوستان، رفقا و حامیان مارتینس، حتی نیرومند تر از والی این ایالت «فیلیکس گونسالس کانتو»^{۱۵۲} می‌باشند. قاضی حکومت مرکزی موفقانه مانع از آن گردیده بود که مامورین مسئول، فاحشه‌خانه و کافه‌های رقص «شماره یک و ما کسیم» را که متعلق به مارتینس می‌باشند، ببندند.

در ماه اکتوبر سال ۲۰۰۵ بود که توفان گرد باد «ویلما»^{۱۵۳}، سواحل مکسیکویی کاراییک را در نوردید و آنرا به تل خاک مبدل نمود. کنکون یک ماه تمام فلج شده بود. چند هفته پس از بوقوع پیوستن توفان و هوای بارانی، برخی از رستوران‌ها و بارهای مشروب خوری باردگر باز گردیدند. کار ترمیمی مکاری رستوران‌ها، هتل‌ها و بارها که در اثر توفان آسیب دیده بودند، به سرعت به پیش رانده می‌شد. مع الوصف جهان گردان از ترس این فاجعه طبیعی و توفان پا به فرار گذاشتند.

در همچو اوضاع واحوال یکروز بعد ازظهر، با برخی از دوستانم که همه شان مردان بودند، ملاقات کرده و همه با هم یکجا غذا خوردیم. بعد من برای شان پیشنهاد کردم که بیایید به کافه ورقص خانه «شماره یک» برویم. کافه مکسیم در «پایلا دل کارمن»^{۱۵۴} قرار دارد، به همان کسی تعلق دارد که مالک کافه شماره یک «نیز می‌باشد. این کافه را من از قبل می‌شناختم و دیده بودم که در آن دخترهای بین سنین ۱۷ تا ۱۸ ساله، می‌رقصند و مشتریان را سرگرم نگه می‌دارند. حالا من می‌خواستم، با دخترهایی که در کافه کنکون مشغول همین کار هستند، صحبت نمایم. چون به تنهایی امکان ورودم به کافه می‌سر نبود، از همین سبب از دوستانم خواستم که باهم برویم. دوستانم پیشنهاد مرا با خرسندی استقبال کردند. وقتی ما وارد کافه شدیم، با تعجب من دریافتم که مهندسی که ۶۵ ساله عمر دارد و جز حلقه ما می‌باشد، از مشتریان دایمی و پرپا قرص کافه است. ما از پله‌های زینه آهنی بطرف یک دروازه سیاه آهنی بالا رفته و دروازه را گذشتیم. بعضی از کارمندان و پیش خدمتان کافه با مهندس سلام علیک می‌کردند و یا او به احترام و یا خوشرفتای بر خورد می‌نمودند. وقتی ما وارد شدیم، کارمندان و پیشخدمتان، به ما هیچ توجه نکردند، مثل اینکه ما را اصلاً ندیده باشند. به همین سبب در

Felix Gonzalez Canto . ۱۵۲

Wilma . ۱۵۳

Palaya Del Carmen . ۱۵۴

عالم خاموشی از آنها بسیار سپاسگذار شدم. کافه «شماره یک» هم از مصایب توفان ویلما در امان نمانده، دچار خسارات و زیان‌های گردیده بود. وقتی ما وارد شدیم در آن کسی نبود، صرف یک تن از مشتریها در محل رقص بایکی از دخترها می‌رقصید.

وقتی همراهان من یک بوتل الکهول ویسکی را که قیمت آن به سه صد دالر سر می‌زد، فرمایش دادند، سه تن از زنان کافه به طرف ما پیش آمدند. آنها بسیار زود جذابترین مرد گروه ما را که آدم درشت اندام و ورزشکار بود، در حدود پنجاه سال عمر داشت و مدعی بود که ما جشن عروسی را برگزار می‌کنیم، زیر نظر گرفتند. من ایستادم و با جوانترین زن که در میان آن سه زن بود، سر صحبت را باز نمودم و خودم را با نام بدلی به او معرفی نمودم. به سخن دیگر هویت اصلیم را کتمان ساختم. بعد او از من دعوت کرد که همراهش یکجا برقصم. من در رقصیدن با او، این فرصت را می‌دیدم که می‌توانستم، از طریق رقص اعتمادش را نسبت بخود جلب نمایم، بناً دعوت به رقص او را پذیرفتم.

در این کافه بی‌نظافتی از همان نگاه اول پیدا و قابل دید بود، دلالتان جنسی که بطور عادی آدم‌های عصبانی و شکاک می‌نمایند و نگاه‌های تند تند ظن آلود دارند، دور هم ایستاده بودند و سگرت می‌کشیدند. یکی از آنها در پشت بار مشروب نوشی نشسته، با تعداد از زنانی که کاملاً پیدا بود، در همین کافه کار می‌کنند، مشروب می‌نوشید. رفقای ما از کارکنان کافه خواستند که صدای موزیک را بلند کنند. همان دوست ما که مهندس می‌باشد، می‌کروفون را در دست گرفت، چنان وانمود می‌کرد که تو گویی او خود صاحب کافه باشد. از روی شوخی برای من یک نام و تابعیت من درآوردی، را هم ابداع کرد. در ضمن اعلام داشت که من مهمان ممتاز امشب هستم. من که پطلون جین و بالاتنه سرخ رنگ به تن و چپلک‌های پاشنه بلند به پاداشتم، اندکی احساس ناراحتی می‌نمودم. مگر دخترانی که با من می‌رقصیدند دست از سرم بر نمی‌داشتند و رهایم نمی‌کردند. در آغاز کمی با آنها رقصیدم، بعد بالای استیج رفتم در آنجا رقصیدم و سرانجام در اطراف ستون روی صحنه هنر نمایی به رقص کردن پرداختم، البته که همراهی در رقص با آنها کار آسانی هم نیست، مگر من با آنها رقصیدم.

جهت شکستادن فضا سرد و یخ زده از رقاصه خواستم که به من تعدادی از حرکات رقص خود را نشان بدهد، تا آنرا یاد بگیرم. از آنجاییکه من سالها رقص کلاسیک بالت را رقصیده بودم، به مدد آن برایم این توفیق دست داد که با این سوآن سو جنابندن تنه خویش، خود را آزمسخره شدن کامل نجات بدهم. درست پس از یک ساعت بار دیگر بر سر می‌ز خویش برگشتم، تا با دوستان و آشنایان خویش کمی صحبت نمایم. آنها که سرگرم نوشیدن قیمت

بهاترین الکحول و مشروب بودند، یک بوتل شراب شمپاین را برای من و دختری که همراه می‌رقصید، نیز سفارش دادند. من به دختر گفتم قصه پرداز و داستان نویس هستم و در مورد عشق‌ها و هوس‌های جنسی زنان داستان پردازی می‌نمایم. البته چیزی را که گفتم آنقدرها غلط هم نبود. دیری دوام نکرد که باهم سر صحبت را باز کردیم، فضا بین ما چنان شد که تو گویی از ابدالابد همدیگر را می‌شناسیم. من از او پرسیدم «اگر ما اینجا با هم یاوه سرایی می‌کنیم و چتبات می‌گوییم او به درد سر گرفتار نمی‌شود؟» او به من گفت که تا زمانی که مشتریان مشروب می‌نوشند و ما نزد آنها باشیم، بدین معنی است که ما کار و وظایف خود را انجام می‌دهیم. یعنی که خلاف رفتاری نمی‌کنیم. البته نه او و نه من مدت طولانی بر سر چوکی‌های خود نمی‌نشستیم. گاه گاهی از جای خود بر می‌خاستیم، در کنار کوچ‌هایی که دوستان شریک در توطئه خبر نگاری من، نشسته بودند و پیوسته در حالت نشه مشروب فرومی‌رفتند، یک جایی می‌رقصیدیم.

من بارها به‌ای ن نکته پی برده‌ام که دوشیزه‌گان بر زنان بیشتر اعتماد می‌کنند، تا مردان. چهارزنی که در جریان سه ساعت من با آنها گپ زدم، همه بسیار جوان بودند. یکی از دوشیزه‌گان کولمبیایی که معشوقه سر دسته‌ای ن جنایکاران بود، از همان بدو امر می‌دانست که سر انجام کارش به رقاصه‌گری و فاحشه‌گری می‌کشد. یک دختر ۲۲ ساله برازیلی وقتی که ۱۷ سال داشت، با دادن وعده‌های دروغین به‌ای ن جا کشیده شده بود. به او گفته بودند که تو به حیث مدل کار خواهی کرد. نخست از طریق شهر سرحد «تی خوانا»^{۱۵۵} به مکزیکو در جاییکه صاحب فاحشه‌خانه ساختارهای شبکه‌ای خود را پهن نموده است، آورده شده بود. بعد او را به‌ای نجا آوردند. یک دوشیزه ۱۹ ساله که قیافه طفلانه هم داشت، دختر یک زوج کولمبیایی ارجنتایینی بود. او که برای سپری کردن تعطیلات خویش به کنکون آمده بود، در جریان روزهای تعطیلش پولهای راکه با خود داشته، مصرف می‌کند و در نتیجه بی پول می‌گردد. خاله اش او را به یک کسی که همراهش آشنایی داشت، معرفی می‌کند، تا برایش کاری پیدا کند و برای خواهرزاده اش اسناد اقامت و اجازه کار را نیز تهیه نماید. آشنای خاله او، همسر راول مارتینس بوده است. یک دوشیزه ۲۰ ساله کوبایی که دو طفل خرد سال خود را نزد والدینش که در جزیره (کوبا، م)، گذاشته بود، کاملاً با این باور بسر می‌برد که همین که قرض‌هایی را که از مارتینس گرفته، واپس بپردازد، می‌تواند مبلغ هنگفت پول را به جزیره‌ای که والدینش در آن زنده‌گی می‌کنند، بفرستد.

پس از همین شب من دوبار دیگر همین دوشزه‌گان را در خارج از کافه دیدم. در روزهای دیدار ما کافه «شماره یک» زودتر بسته می‌شد. در آن روزها در کنکون جهان‌گردان کم شده، مردم بومی هم به کارترمی منازل شان که در اثر توفان صدمه دیده بودند خود را مشغول می‌داشتند. کارمندان امنیتی کافه‌ای شماره یک هم کمتر سختگیر بودند، دخترها می‌توانستند، منازل خود را ترک گویند و با من ملاقات و دیدار نمایند. مارتینس اسناد و مدارک آنها را نزد خود نگهداشته بود. دوشیزه‌گانی که نزد مارتینس کار می‌کردند، با آنکه تعهدات و قول قرارهای لفظی و غیر کتبی مارتینس را غیر منصفانه می‌دانستند، مگر چنین پیدا بود آنها مخالفتی هم با او نشان نمی‌دادند و نمی‌خواستند از اطاعت او سرکشی نمایند. چنین برداشت می‌گردید که آنها به جای اینکه در خانه و وطن خود در فقر زنده‌گی کنند و برای پیدا کردن شغلی هم هیچ دورنمایی در برابر شان قرار نداشته باشد، بناً همین وضع را که نزد مارتینس داشتند، بهتر می‌دانستند. هیچکدام از این دخترها به مکتب نرفته در درون خانواده‌های شان هم لت و کوب قهر و زوگویی حاکم بوده است. وکلای مارتینس برای آنها ویزه اقامت را گرفته بودند، مگر آنها نمی‌دانستند که اسنادی را که وکلا تهیه کرده و به آنها داده است، اصلی می‌باشد، یا جعلی؟ از سوی دیگر جعلی یا اصلی بودن اسنادهم چیزی نبود که مایه دردسر شان گردد. آنها به من گفتند که در میان وکلای مارتینس یگانه آدم خوب کسی بنام «کلودیو»^{۱۵۶} می‌باشد.

من دوچار شگفتی و حیرت زده‌گی شدم، وقتی دریافتم که از جمله چهار زنی که من با آنها صحبت داشتم، سه تن شان حامله و برخلاف می‌ل و خواست شان طفل دنیا آورده بودند. همه آنها به من اطمینان دادند که آنها آموخته اند که اطفال خود را بایستی دوست داشته باشند و با آنها محبت ورزند. دو تن آنها گفتند که در وقت حامله داری هنوز پا به سن قانونی نگذاشته، گویا نیمچه دختر بوده اند که حامله گردیده و صاحب طفل شدند. هرچهار آنها گفتند که هرچند که از رقاصه‌گری خوش شان می‌آید و می‌گفتند که طی آن گاه و گذاری پیش می‌آید که با انسان‌های جالبی رو برو و آشنا شوند، اما از مصروفیتی که در کافه شماره یک دارند، راضی نمی‌باشند. آنها این رویداد را که تلذذ جنسی را به پول سودا می‌کنند، از کله خود برون کشیده اند. در این مورد هرگز فکر هم نمی‌نمایند، در عوض خود را به‌ای ن امر راضی و خرسند نگه می‌دارند که کار شان یک امر موقتی و برای موعده معینی می‌باشد و در طول این زمان می‌توانند، پولی را که از مارتینس مقروض هستند، واپس تادیه کنند. سمی را دختر کیوبایی به‌ای ن دید بود که انسان از دیدن مردانی که به کافه شماره یک می‌آیند، چنان احساس تنفر می‌کند که به استفراغ می‌افتد. دیگران هم سخنان او را تایید می‌نمودند.

«مشتریان آدم‌های نا استوار و متزلزل هستند، نشه می‌کنند، هر چه راکه ما برای شان بگوییم، باور می‌نمایند. برخی شان آدم‌های ساده دل و عادی می‌باشند، اینطور فکر می‌کنند که ما همه عاشق آنها شده‌ایم. دخترها می‌گفتند که کار شان به بازی یک هنر پیشه می‌ماند و مشتریان ثروتمند شان احمق‌هایی‌اند که بخاطری پولی می‌پردازند تا دخترها طوری رفتار کنند گویا از بودن با آنها احساس راحتی و خوشی می‌کنند.»

هنگام خدا حافظی «نینا»^{۱۵۷} دختری که از برازیل بود، خواهش کرد که «نام‌های شان را افشا نکنم» (او افزود که «ما شنیده‌ایم که مارتینس کسی می‌باشد که داماد خود را بقتل رسانیده است، بناً آدم سخت ظالم و خشن می‌باشد.»

به اساس معلومات پولیس جنایی آنچه را که دختر جوان بر ازیلی برایم گفت، در ست بوده است. در سال ۲۰۰۴ جسد «پیترسون کنت توربجورن»^{۱۵۸} با نام مستعار «مایک آرتورو ولسون گارسیا»^{۱۵۹}، از اتباع ناروی که رفیق «لورینا مارتینس»^{۱۶۰} بود در ناحیه هتل‌های شهرکنکون پیدا شد. در گزارش پولیس پدر لورینا متهم اصلی قتل عنوان گردیده بود. مگر قضیه قتل هرگز روشن نشد. سرانجام خانم جوان که دوستش به قتل رسیده بود، به اسپانیا گریخت. یکی از مامورین پولیس در کانکون به من گزارش داد که به اساس یافته‌های طب عدلی کنت «توربجورن» قبل از کشته شدن، شکنجه گردیده بود. در پاسخ به سوال مستقیم من، آمر پولیس شهرکنکون تصدیق نمود که در جمله کسانی که متهم به قتل بودند، مارتینس هم شامل می‌باشد. در عین حال افزود که او آدم غیر قابل لمس می‌باشد. وقتی من اصرار ورزیدم که مرادش از غیر قابل لمس بودن چیست، بدون جواب مشخص به سوال من گفت: «بهرتر آنست که در همچوقضیه مداخله‌نمایی در پشت این رویداد ما فیا خوابیده است.»

«وتوهم چیزی را که می‌نویسی مواظب خودت باش، مارتینس تراهم می‌کشد.» این جمله را رقاصه جوان کیوبایی وقتی مرا برای خداحافظی درآغوش کشید، برایم گفت. من بعد از خداحافظی او را هرگز ندیدم. بعدها وقتی «کلودیوولفیسیچ»^{۱۶۱} وکیل دعوی پیشین مارتینس این ارجنتائینی را علناً به محاکمه کشید، من دریافتم که هوشدارهایی را که به من داده بودند تا

Nina . ۱۵۷

Peterson Knneth Turbjorn . ۱۵۸

Maik Arturo Wilson Garcia . ۱۵۹

Lorena Martins . ۱۶۰

Claudio Lifschitz . ۱۶۱

چه حد جدی بودند. لیفشچ در میان سایر قضایا یکی هم مدعی بود که مارتینس در تجارت زنان که بین آمریکا جنوبی و مکزیکو جریان دارد، سهیم می‌باشد. در آن روزگار که اوبه عنوان جاسوس در دستگاه سازمان جاسوسی داخلی ارجنتاین کار می‌کرد، مسئولیت کنترل شبکه فاحشه‌گری اجباری را بعهده داشته است. در پس منظر این قضایا مناقشه سیاسی ای جا داشت که دامنه‌ای آن از بوینس ایرس پایتخت ارجنتاین شروع می‌شد و از راه کنکون به تیخوانا می‌رسید.

بتاریخ یازدهم جنوری سال ۲۰۰۷ «له ریفورما»^{۱۶۲} معروفترین و سرشناسترین روز نامه مکزیکو، در صفحه اولش که همانا صفحه عناوین می‌باشد، با خط درشت نوشت که «جاسوس سابق، روسپی‌گری را کنترل می‌نماید.» این عنوان روز نامه، مامورین مسوول راسخ تکان داد. گزارش به قلم «مالیندرو پیارونی»^{۱۶۳} خبر نگار ارجنتاینی که برای روزنامه از ارجنتاین گزارش تهیه می‌نمود، نگاشته شده بود. او طی آن جهانی شدن شبکه قاچاقبری و پیوند خوردن آن با قدرتمندان سیاسی و قضایی را بدین سان به بحث کشیده بود:

«بوینس آیرس - یکی از کسانی که در گذشته جاسوس دستگاه خود کامگان نظامی بود، حالا در کنکون و در منطقه پلایا دی کارمن، روسپی خانه‌ها را کنترل و اداره می‌کند. او این کار خویش را مرهون شبکه حمایتی عاملین بلند پایه در دستگاه دولت می‌باشد. این مطلب را وکیل سابقش اظهار داشته است. راول لوئیس مارتینس گوگیولا، سابق مامور سازمان جاسوسی داخلی ارجنتاین در مکزیکو بدون داشتن اسناد و مدارک لازم جهت اقامت و کار، در مکزیکو بسر می‌برد.

این ارجنتاینی در حال حاضر مالک کافه « شماره یک » در کنکون و «مکسیم» در پلایا دل کارمن می‌باشد. طبق اظهارات لیفشچ سابق وکیل مارتینس، در هردو کافه او ۱۵۰ زن را تحت شرایط مشابه بردگان، به روسپی‌گری واداشته می‌شوند. وکیل مدافع سابق مارتینس در مکزیکو و ارجنتاین، در برابر روزنامه «له ریفورما» اظهار داشته که بهترین مشتریان مارتینس، قاچاقبران مواد مخدر، صاحبان تصدی‌ها و سیاستمداران حکومت ایالتی ایالت «کویتانا رو»^{۱۶۴}، می‌باشند. اینها یا خود به کافه مراجعه می‌کنند و زنان جوان را با خود گرفته، می‌برند

La Reforma . ۱۶۲

Aljandro Paironi . ۱۶۳

Quintana Roo . ۱۶۴

ویا فرمایش می‌دهند که آنها را به کشتی‌های تفریحی آنها بفرستند. وکیل دعوی سابق او علاوتاً گفته است که مارتینس بدین می‌نازد و فخر می‌فروشد که در تلفون همراه خویش، شماره خصوصی تلفون سارنوالی شهر کنکون «پیدرو رامی‌رز»^{۱۶۵} را با خود دارد. وکیل دعوی سابق وی گفته است که او تحت حمایت و حفاظت «ایزاک هاموی»^{۱۶۶} یکی از نیرومندترین متصدیان و در عین حال شریک تجارتي، «ژاکوین هندریکس»^{۱۶۷}، والی سابق این ایالت نیز می‌باشد، لیفشیچ وکیل سابق تایید نموده که فلیکس «کنزالس کانتو»^{۱۶۸} گورنر کنونی همان امتیازی را به کافه شماره یک تداوم بخشیده است که گورنر سابق در منطقه هتل‌ها به آن داده بود و آن اینکه تنها فاحشه‌خانه شماره یک در این منطقه باز باشد.

پیوسته‌ای ن حدسیات بر سر زبان‌ها می‌باشد که ای صاحب کافه، «یک» از طرف دولت حمایت می‌گردد ویا از جانب شهر؟ گفته می‌شود که تحت فرمانروایی گورنر جدید، آن حمایت پشین دیگر وجود ندارد. مگر تا حال کسی برای مارتینس مزاحمتی خلق نکرده است. این مطلب را «راوول پوویدا»^{۱۶۹}، صاحب پلازا ۲۱ که قرار است در کنکون به عنوان مرکز جدیدی کلوب‌های شبانه‌ای جاد گردد، اظهار داشت. مامورین کنکون که در برابر پرسش روزنامه له ریفورما به شرط افشا نشدن هویت شان سخن گفته اند، تأیید نمودند که حق امتیاز و حمایت از کافه مارتینس ارجنتاینی کماکان اعتبار خود را دارد.»

راوول مارتینس از سال ۱۹۷۴ تا سال ۱۹۸۷ جاسوس دستگاه سازمان جاسوسی داخلی ارجنتاین بود. هنگام خودکامگی نظامیان او در یک واحد نظامی خدمت می‌کرد که افراد را تحت نظارت و مراقبت می‌گرفتند و بعد برای اعدام ویا شکنجه انتخاب می نمودند. بنابر معلوماتی که لیفشیچ وکیل سابق او در اختیار گذاشته، در همین واحد وظیفه مارتینس این بود که مخالفین رژیم را تعقیب نماید واز آنها عکس برداری کند. همین افراد بعدها کسانی بودند که مفقود الاثر می‌گردیدند.

Pedro Ramirez . ۱۶۵

Isaac Hamui . ۱۶۶

Joaquin Hindricks . ۱۶۷

Gonales Canto . ۱۶۸

Raul Poveda . ۱۶۹

مارتینس پس از پایان کارش در سازمان جاسوسی، تصدی کلوپ‌های شبانه را که کارش داد وگرفت و معامله بر سر روسپیان ممتاز برای مشتریان متشخص می‌باشد، تاسیس نمود. او هفت دربند فاحشه‌خانه را اداره می‌کرد. رئیس مافیای معاملات جنسی در بوینس آیرس پایتخت ارجنتاین بود. وقتی این شبکه که مرکب از افراد پولیس، قضا و سیاست بود، فروپاشید، وی مجبور گردید که ارجنتاین را ترک گوید. در سال ۲۰۰۰ سروکله او در شهر سرحدی تیخوانا در مکزیکو نمایان شد. این شهر برای او که تحت تعقیب و پیگرد بود، محل امنی شناخته می‌شد.

صرف‌نظر از مجازات دوسال زندان که او از قبول آن هم شانه خالی کرده بود، چهار محاکمه که مربوط به ۱۲ قضیه جرم می‌گردد، هنوز هم پا در هوا و فیصله نشده مانده است. بنابر معلومات سارنوالی ارجنتاین، در میان سایر دوسیه هایش او بایستی به اتهام جراحات جسمی، فریب کاری، رشوه ستانی، اختلاس پولی، جعل اسناد، فساد، غارت کردن ورشو دادن، دزدی، کیسه بری و دلالی جنسی، محاکمه گردد.

کلودیو لیفشیچ در زمان نگاشته شدن همین اثر که دم دست شما می‌باشد، وکیل مدافع اعضای خودکامگان نظامی ارجنتاین بود و هفت سال تمام او در بوینس آیرس و مکزیکو به حیث وکیل مدافع مارتینس هم مشغول کار بود. پس از مشاجره که میان آنها پیش آمد، از ترس انتقام کسیکه سابق موکلش بود و برای اینکه خود را از آسیب او در امان ساخته باشد، به ارجنتاین برگشت و در آنجا از روی جنایات که مارتینس مرتکب گردیده بود، پرده برداشت. وی در عین حال برای شهادت دادن در محاکم مکزیکو به‌ای ن شرط که امنیتش تامی‌ن گردد، نیز ابراز آمادگی کرد. مشاجره و مناقشه بین آنها زمانی در گرفت که مارتینس او را زیر فشار گذاشت تا شهادتی را که در جریان یک محاکمه داده و در نتیجه شهادت او در مقابل فعالین بلند پایه رئیس جمهور سابق «کارلو می‌نم»^{۱۷۰} تحقیق و باز پرسى براه افتاد، پس بگیرد و آنرا باطل اعلام بدارد. لیفشیچ شهادت داده بود که سو قصدی که در برابر «اتحادیه دوستی اسرائیل و ارجنتاین» صورت گرفت، از طرف مقامات بلند پایه حمایت گردیده است. او نام مسئول سو قصد را نیز افشا نمود.

پس از انتشار یافتن مقاله در روزنامه له ریفورما که قبلا از آن یاد شد، شریک سابق مارتینس، «ساندرو اوسی پوف»^{۱۷۱}، به تفصیل توضیح نمود که مارتینس در کلپ‌های خود، کمره ویدیویی را پنهانی جابجا کرده بود، تا از مشتریانش هنگام انجام عمل جنسی با فاحشه‌ها، عکس و فیلم ویدیویی تهیه نماید. در محکمه شماره ۲۸ در بوینس آیرس، در دوسیه نمبر ۲۳۷۹۹/۰۴ که در آن ادعای نامه‌ای تحت عنوان تهدید و وارد آوردن جراحات درج بوده، نیز به محکمه سپرد شده است. این ادعا نامه از طرف زنی که سابق سرپرستی امور یکی از فاحشه‌خانه‌ها را به دوش داشت، به محکمه ارایه گردیده بود. وقتی مامورین در مکسیکو به مارتینس اجازه رسمی جهت دایر کردن تصدی اش را دادند، علاوه بر آن در دوسیه شماره ۱۰۳۹۳۳/۹۷ محاکمه دیگری پیرامون اتهام رشوه دادن به مامورین پولیس نیز ضمیمه آن بود. مراد از دادن رشوه، مخفی داشتن فعالیت‌های مارتینس در داشتن فاحشه‌خانه در بوینس آیرس بوده است.

پس از آنکه سارنوالی در منطقه تی خووانا علیه مارتینس به اتهام فریبکاری، تحقیقات و بازپرسی را براه انداخت، مارتینس محل رهایش خود را عوض کرده، به پالیا دل کارمن در منطقه کاراییک مکسیکو آمد. در کاراییک مکسیکو او آن سیستم کلپ‌های شبانه خود را گسترش داد که یک دهه پیش در ارجنتاین ایجاد کرده بود. او قدم به قدم یک شبکه حمایتگران باندهای مختلف تاجران زنان و روسپی‌گری را که بین «فایرلند»^{۱۷۲} و مکسیکو فعال بودند، بوجود آورد.

من در مصاحبه‌های که با زنان جوان و خدمه‌ها انجام داده‌ام، با تلاش و تکاپو در یافته‌ام که مارتینس مانند اکثر آنهايي که بر سر زنان تجارت و معامله می‌کنند، می‌دانند که اگر زانی را که روسپی‌های حرفه‌وی می‌باشند با زانی که جز تجارت برده‌گی هستند، گد و همراه کنند، نتیجه‌ای بهتر بدست می‌آورند. زیرا در حالیکه دسته اول قرضداری‌های خود را پرداخته‌اند و می‌توانند، آزادانه حرکت کنند و اینسو و آنسو بروند، قربانیان تازه وارد با توسل به تهدید ارباب مطیع و منقاد گردانیده می‌شوند. چون آنها هیچ اسناد و مدارک قانونی در دست ندارند که به استناد آن بتوانند، هویت شان را ثابت کنند و اجازه اقامت در یک کشور بیگانه را داشته باشند، لهذا هر لحظ این خطر برای شان وجود دارد که از آنجا اخراج گردند و به کشور شان واپس فرستاده شوند.

وقتی من اظهارات لیفشچ وکیل سابق مارتینس را در روزنامه‌های مکسیکویی خواندم، برایم روشن شد که او همان وکیلی می‌باشد که زنان جوانی که در کلپ شماره یک بودند، و او را کلا دیو می‌خواندند واز برخورد و رفتارش سخت راضی بودند. برعلاوه او وسیط و میانجی خوب جهت اجازه اقامت از مامورین امور مهاجرین در مکسیکو بود. هرچه کوشیدم که با او مصاحبه کنم، متاسفانه حاضر نشد که مصاحبه‌ای را با من انجام دهد.

این همه سروصدا برای هیچ: مارتینس دوباره جان تازه می‌گیرد

قضایای مارتینس جو شش و درهم تنیده‌گی میان سیاست و جنایت را کاملاً برملا ساخت. البته‌ای ن چیزی بود که نه سارنوالی فدرال آنرا می‌خواست، نه هم دستگاه قضای کوانتانارو خواهان جداسازی و دور ساختن آنها از همدیگر بود. مامورین مسئول و شخصیت‌های برجسته، در زنده‌گی عامه، یک ماه تمام را سرگرم این جدل بودند که چگونه می‌توانند، خسته را در پای آن دیگری بشکنانند و بار مسئولیت را از شانه خود دور کنند و خود را از اتهام مبرا جلوه دهند. گونسالس کانتو والی ایالت کوانتانارو، قاضی را مقصر می‌خواند و می‌گفت که‌ای ن او بود که مانع بستن کلپ شبانه مارتینس گردید و حالا باز داشت او را هم نا ممکن می‌سازد. مارتینس هم به یگانه‌امکان حقوقی که داشت متوسل گردیده، یگانه وکیل دعوای خود را متهم به نقص مقرر مکلِفیت به سکوت نمود. مامورین اداره مهاجرت انگشت به صوب پولیس حکومت مرکزی می‌گرفتند، آنها به نوبه خود مامورین منطقوی را که به مارتینس اجازه نامه فروش نوشیدنی‌های الکھولی را داده بودند، مسوول می‌دانستند. به همین سان هر مرجع سعی می‌کرد، بار مسوولیت را به دوش مقام و مرجع دیگری بیندازد؛ معلوم نبود که مقصر اصلی کی و کدام مرجع می‌باشد. چنین پیدا بود که مارتینس موفق گردیده بود، مامورین مکسیکویی را به همان سر درگمی دچار سازد که باری مامورین مسوول کشور خود را به آن گرفتار ساخته بود.

سر انجام مارتینس ناپدید گردید، فاحشه‌خانه اش مسدود شد. یک تعداد از زنان جوان باز داشت وحبس گردیدند و از آنها عکس‌هایی ثبت دفتر شده و خود شان را بی آنکه از آنها تحقیق به عمل آید، به اوطان شان اخراج کردند. یک تن از ما مورین دفتر جنایی، به من گفت که مارتینس در حال فرار بسر می‌برد واما خانم «سی سیسیلیا رومی‌رو»^{۱۳۳} مدیر مسئول دفتر مهاجرت به من توضیح داد که طبق دستور قانون ما او را باید از اینجا اخراج می‌نمودیم. او می‌گفت که مامورین به قضیه مارتینس تقدم خاص قایل شده، قبل از همه روسپی‌گری

را مورد تعقیب قرار داده اند. در حقیقت متاسفانه که مارتینس را نه باز داشت کردند و نه هم اخراج نموده اند. زیرا به سبب موضع‌گیری‌های دستگاه قضا دست‌های آنها بسته بود و نمی‌توانستند به اقدامی متوسل گردند. دلیل آنهم روشن بود: دستگاه قضایی نه تنها یک بخش شبکه فساد اداری است، بلکه بسیاری از قضات جز مشتریان روسپی‌ها می‌باشند. آنها از یکطرف می‌ترسند که مبادا در فاحشه‌خانه‌ها از آنها عکس گرفته شده باشد. از جانب دیگر آنها فاحشه‌گری را مخالف می‌عاریهای اخلاقی نمی‌بینند که به استناد آن جنایتکارانی را که با آن در پیوند و ارتباط باشند، تحت پیگرد قانونی قرار دهند. از این طریق آنها هم عملاً و هم از دید اخلاقی، خود را شریک عملکرد کسانی می‌سازند که معاملات روسپی‌گری را در دست دارند و کنترل می‌نمایند.

من از نمایندگان مراجع مختلف پرسیدم که «ایا هیچکسی در برابر مارتینس دست به اقدامی نزده است؟ به خاطر تجارت بر سر انسان، جعل اسناد، فریبکاری اتهام به قتل در هیچ کدام از این موارد حتی برای یکبار که بوده باشد اوراکسی ویا مرجعی بازداشت نه نموده است؟» پاسخ آنها این بود که «هیچکس دست به اقدامی نزده و هیچ قاضی نمی‌خواهد با او در افتد.»

پاسخ به‌ای ن پرسشها و توضیح در باره دست به کار نشدن مامورین مسؤول و دستگاه قضا و همچنان سکوتی که در نتیجه آن دامن گسترده، از جانب یک خانم جوان ارجنتائینی برایم داده شد که به وعده‌های دروغین پایش به پلایا دل کارمن کشیده شده و در اینجا به زور و اجبار به روسپی‌گری وادار گردیده بود. او گفت: «هم در اینجا و هم در بوینس آیرس گوریلاهای (محافظین شخصی) مارتینس همه چیز را فیلمبرداری نموده اند. از دیدارهای ما در هتل پنج ستاره پلایا دل کارمن و کنکون هم عکاسی و فیلمبرداری به عمل آمده است. به همین سان عکسهای از سر دسته‌های قاچاقبران مواد مخدر که در «زی پارس»^{۱۷۴} (هتل معروف) در کنار سیاستمداران و صاحبان تصدی‌ها نشسته اند، نیز تهیه شده است. در حقیقت همین بیمه زنده‌گی او می‌باشد.»

احتمال می‌رود که در یکی از این ویدیوها که در خفا گرفته شده است منم در حالی ظاهر شوم که در حال رقصیدن و مسخره‌گی با دختران بودم و به خانمی که در کار پژوهش و تحقیقات میرایاری می‌نمود، تنه می‌زد و سورینم را به سورینش می‌جنگاندم. اگر من مرد می‌بودم، می‌توانستم در همان کافه‌ای که رقصیدم بی تکلیف و زحمت وارد شوم. می‌توانستم

چند گیلان نو شابه فرمایش بدهم و با آن برای چندین ساعت، زن جوانی را بخرم، اعتماد اور جلب کنم و از اودر مورد سرگذشت زندگیش بپرسم. در این منطقه جهان زنان بطور خود کار در شمار «کالا» جا دارند. هرچند که مردان در جانب مشتریان قرار دارند، ولی آنها هم از طرف ما فیا بلعیده و خورده می شوند.

به تاریخ نهم سپتامبر سال ۲۰۰۷ درست هشت ماه بعد از افتتاح ورسوایی، زاده افشاگری کلودیو لیفشچ و مدت‌ها بعد از آنکه مامورین مسئول در مکسیکو به من اطمینان دادند که مارتینس در خارج به جای نا معلومی فرار کرده است، فاحشه‌خانه «سکس» و دختر «^{۱۷۵} افتتاح گردید. یکی از مهمانان افتخاری که فیه افتتاحیه‌ای ن کلوب شبانه را قیچی کرد، مرد کله تاسی بود که دریشی سیاه به تن داشت و ساعت رولکسی قیمت بها در دست راستش جلب توجه می کرد. این مرد کسی دیگری نبود به غیر از پادشاه فاحشه‌خانه ها، راول مارتینس. او به عنوان سر پرست و اداره کننده فاحشه‌خانه جدید التاسیس در کنکون معرفی گردید. البته‌ای ن بار، فاحشه‌خانه او در ناحیه «چراغهای سرخ» (اصطلاحی که در مورد منطقه‌ای که در آن فاحشه‌خانه قرار دارند، به کار برده می شود) قرار داشت. وقتی این خبر وگزارش نشر شد، هیچکس بدان توجه نکرد و بدان وقعی نگذاشت.

در دسامبر سال ۲۰۰۹ راول مارتینس وقتی دیده شد که همراه با دو زن که مودل لباس و یا هم رقاصه، به رستوران «رولاندیس»^{۱۷۶} که یکی از مشهورترین رستوران‌های غذاخوری در منطقه هتل‌های نامدار در کنکون می باشد، وارد گردید، بی آنکه از طرف دستگاه قضا افشا ساخته شود. مارتینس در این میان موفق گردیده بود که با برخی از تصدی‌ها در مکسیکو شهر به توافق‌های برسد و با آنها یکجا کار را شروع کند. او در آنجا هم بارهای رقص‌های برهنه را اداره می کرد که در آنها زنانی از امریکای جنوبی و اروپای شرقی به جبر واداشته می شدند تا نیمه عریان برقصد و به روسپی‌گری روی آورند، تا از این طریق قروضی را که داشتند، دوباره بپردازند.

وقتی من از زنان فاحشه‌خانه مارتینس پرسیدم که‌ای آنها خود را برده تصور می کنند، همه شان خنده تمخسر آمیزی را سر دادند، با تعجب می پرسیدند که مقصد من از همچو پرسش چیست. اما وقتی از آنها پرسیدم که‌ای شما می خواهید با استفاده از این امکان در مکسیکو بمانید و در اینجا بیحیث فروشنده، معلم و یا کارگر رستوران کار کنید و یا کدام شغلی را به انتخاب خود پیشه کنید، همه بلا در نگ جواب می دهند بلی.

ارلی: کسی که از مرگ فرار نمود

ارلی یک دختر نوزده ساله ونیزویلیایی است و موهایی به جلایش پلاتین دارد، ارلی در حالی که یک خرگوشک لتهای در بغل دارد، در یک آرام چوکی، سازمان امدادی و غمخواری (CIAM) در کنکون جا گرفته است. وقتی او گپ می زند در پاره موارد طنین صدایش به صدای یک زن فاحشه وهرزه و بعضی اوقات هم به صدای یک دوشیزه شرمگین می ماند. در گلویش لکه های ارغوانی رنگی که زاده فشار دست بوده و بر خفه کردن او شهادت می دهند، دیده می شود. او پشت سرهم فواره وارحرف می زند، هنگام سخن زدن با ادای اشاره وایما مطلب خود را بیان می کند و به مشکل می تواند، جلو سرازیر شدن اشکهای خورا بگیرد.

او می گوید: «من می خواستم تحصیل کنم ویک تاجر زن بزرگ شوم. یکی از آن زن های جراری شوم که واقعاً پول زیادی می توانند بدست آرند وموتراهای تیز رفتارکلان را سوار می شوند. وقتی مادرم در «مراچیو»^{۱۷۷} فوت کرد، مادر بزرگم به من گفت، از این به بعد، همراه من برسر جاده بیا، تا در کنار جاده کلچه باب بفروشیم. وقتی موتراها از پیشروی ما می گذشتند، من به روی مردانی که در موتراها بودند، لب خند می زدم. آنها بمن می گفتند که «تو چه دختر مو طلایی قشنگی هستی» ولی من همی شه فکر می کردم که وقتی نتوانم مثل همه دخترهای دیگر مکتب بروم و بازی کنم چه فایده که من قشنگ هستم. باری من در سر جاده با «ماریل»^{۱۷۸} آشنا شدم. او زن فیشنی وزیبا بود. ماریل به من گفت: «اگر تو بخواهی می توانی، مودل لباس شوی واز این طریق یک عالم پول پیدا نمایی. بعد می توانی به مکتب بروی مادر بزرگت را که درسر جاده کلچه فروشی می کند هم کمک کنی وبه خانه ببری. در مکسیکو برای دختر ونیزویلیایی مانند تو، یک عالم کار است». من از اینکه هر روز کنار جاده روز گذرانی نمایم واقعا خسته شده بودم. همواره در پی آن بودم که چیزی یاد بگیرم، نمی خواستم همانطوری زنده گی کنم که مادر بزرگم زنده گی می نمود. نزد خود فکر کردم که مکسیکو جای خوب و هر طرفش غرق در زرق وبرق است. من سریال تلویزیونی مکسیکویی «تلینوویلاس»^{۱۷۹} را دیده بودم همه چیز خوب زیبا وهیجان آفرین بود. من با ماریل در یک انترنت کافه رفتم. او به بمن نشان داد که چگونه می توانم، یک صفحه انترنیتی را پیدا وباز کنم. باید بگویم که من هیچ اطلاعی نداشتم و نمی دانستم که چگونه می توان از انترنت استفاده

Maracaibo . ۱۷۷

Mariel . ۱۷۸

Telenovelas . ۱۷۹

نمود. او باز کردن و پالیدن در صفحه انترنتی را بمن نشان داد و خاطر نشان ساخت، بین این یک تصدی قابل اعتماد است و اگر نمی بود، در روی صفحه انترنتی ظاهر نمی گردید! من فریاد بر آوردم که «او هوو اینه مکسیکو!» باید بگویم که تصدی با صفحه اشتهاری بسیار جالب و علامه مشخصه به عنوان آموزشگاه مودل و خواننده شدن، جلب توجه می کرد.

ما به صفحه ای ویژه ای بنام divas.com وارد شدیم. من تمام معلومات لازم را در مورد هویتم که بدان نیاز می رفت درج صفحه انترنتی نمودم و عکسم را که با پول خانم ماریل گرفته بودم، نیز فرستادم. یک هفته بعد ماریل در خانه ما، نزد آمد. او تکت پرواز به مکسیکو را که از قبل آماده کرده بود، برایم داد. ماریل مرا همراه با اسناد و مدارکم با خود گرفت و پاسپورتم را هم تهیه کردیم. همه چیز اصولی و قانونی بود و درهمچو اوضاع و احوال من از کجا می توانستم بفهمم که در آخر سر قدم به فاحشه گری می کشد. آخر مودل های لباس که روسپی نیستند، آنها قشنگند، تصاویر شان را در روزنامه ها چاپ می گردد و مردها سر به پای شان می گذارند. به هر حال ماریل به من گفت که «پول تکت طیاره را بعدا در مکسیکو می توانی از پول کارت بپردازی» من هرگز نمی توانستم فکر کنم که در «مونتری»^{۱۸۰} اسناد و مدارکم را از نزد می گیرند و به من گفته می شود که از نزد شان پنج هزار دالر مقروض می باشم. من کاملاً تنهای تنها بودم ولی نمی خواستم به آن فقری که گرفتار بودم و در آن شرایطی که بسر می بردم، دوباره بر گردم. بنا' تن بهای ن امر دادم که آنها هرچه می گویند و می خواهند، انجام بدهم. من برای یاد گیری رقص روزانه شش ساعت تمرین می کردم، بعد آمر یا کار فرمای خود را شناختم. او را «الدیابو»^{۱۸۱} می نامی دند. وی تاجر ثروتمندی از باشندگان مونتری و مالک بارها و رستوران هایی بود که من در آنها می رقصیدم. او به من گفت که من معشوقه او هستم ولی اینرا هم افزود که پستان هایت کوچک می باشد. او مرا نزد یک داکتر برد همین داکتر مرا بهای ن وضع در آورد وقتی این جمله را ادا می کرد (به پستان هایش اشاره کرد که در نتیجه عملیات بزرگ ساخته شده بود و به دوپوقانه بزرگ می ماند). من فکر کردم که بسیار زیبا قشنگ، جذاب و دلنشین می باشم اما نه زن فاحشه ای.

Monterrey . ۱۸۰

Al Diablo . ۱۸۱

وکیل دعوی که «لویس»^{۱۸۲} نا می ده می شد تمام اسناد قرضه را بالایم امضا نمود، پاسپورتم را از نزدم گرفت. در یکی از شب ها قبل از آنکه ما برای رقص روی صحنه برویم، دون لویس مرا به دفتر کار خود خواست موتوروانش با سواری موتر مرا نزد او برد. وقتی وارد دفتر شدم به شدت تکان خوردم در آنجا دوتن از مامورین اداره مهاجرت حضور داشتند. من نزد خود گفتم که خدایا! من چه کرده ام مرا به کجا می برند؟ اما دون لویس به من گفت که کاملاً آرام باش وار خطا نشو، این دو مامور صرف بهای ن جهت اینجا آمده اند که تورا در نو شتن درخواستی ها وپر کردن فورمه هایت کمک کنند. در روی می ز اسناد ومدارکی که مربوط به هفت دختر دیگر بود، نیز دیده می شدند. جوانترین این دخترها یکتن برازیلی بود، دیگران که به سن وسال من بودند از کشور کولمبیا می آمدند. من باید اسناد را امضا می کردم و نشان انگشتم را در پایش می گذاشتم. پسانترک همین دو مامور با لباس ملکی به باری آمدند که من در آن می رقصیدم، تا رقص مارا ببینند. آنها جوانان جذاب ودلنشین بودند.

من باری متوجه شدم که از بابت تکت طیاره، کرایه اتاق، خوراک، رفتن نزد داکتر، لباس های قشنگی که برایم خریداری گردیده بود و پرداخت پول برای اخذ اجازه اقامت، همه ای ن پول ها راکه باهم جمع زده بودند و من ده هزار دالر مقروض گردیده بودم. به سبب همین قرضداری بود که وقتی آنها بمن گفتند که که با صاحب تصدی بس مهمی که از «نیوولئون»^{۱۸۳} بود به هتل بروم. من پذیرفتم وهمراه او به هتل رفتم و برای اینکه آنها برایم اوقات تلخی وجنجال درست نکنند هرچه را که برایم می گفتند، انجام می دادم. من دیگر به وضع گرفتار آمده بودم که نمی توانستم جلو خود را بگیرم. سیاستمدارانی بودند که همی شه به من می گفتند، چهره ای تو چهره ای واقعی یک دوشیزه، چهره یک فرشته است. صدای آرام ودلنشینی داری، دوشیزه گوش به فرمان واطاعت پذیر هستی. شبها به یاداشت کردن حساب های خود می پرداختم. «هکتور»^{۱۸۴} موتوروانی که از ما مراقبت می کرد، برایم یک کتابچه یاداشت خریده بود و من در همین کتابچه حساب هایم را می نوشتم و جمع وتفریق می نمودم تا معلوم کنم که هنوز چقدر قرضدار می باشم. باری به هکتور گفتم که ای ا اومی تواند برایم کاری را پیدا کند تا از طریق انجام آن من بتوانم قرض های خود را بیردازم. هکتور بمن گفت که هرگز نباید به همچو کاری دست بزیم، زیرا اگر دون لویس با خبر شود او مرا سخت مجازات می نماید. از اینجا هیچکس به تنهایی خودش نمی تواند خودرا برون بکشد، هکتور

Luis . ۱۸۲

Nuevo Leon . ۱۸۳

Hektor . ۱۸۴

اینرا هم به من گفت که لوئیس برادر والی این ولایت می‌باشد، به همین سبب او توانسته که ای ن تصدی را با دخترهای زیبا و با نکهبانان معیتی تاسیس وبه کار اندازد. درکافه وکلوب خود او همه چیز و همه کس را فیلمبرداری می‌کند مشتریان نمی‌دانند که از آنها فیلمبرداری گردیده ولی او همه‌شان را در ویدیوها ثبت کرده است. اگر کسی خلاف می‌ل او اقدامی کند، می‌داند که ویدیو او را تمام دنیا خواهد دید.

وقتی خانم «کارمن»^{۱۸۵} یکی از با تجربه ترین زنان بمن توضیح نمود که یک زن در غرفه چگونه باید کار کند از گپهای او اصلا خوشم نیامد. غرفه‌ها تنگ کوچک و تاریک اند. در هرغرفه یک کوچ بی بازو را برای سه نفر گذاشته اند من هنگام رقصیدن باید بدن مشتریان را با نوک انگشتانم لمس می‌کردم اما آنها اجازه نداشتند که به بدن من دست بزنند. همان خانم کارکشته و کارشناس بمن گفت که که باید هیچ تشویش نداشته باشم همه آنچه که در این غرفه‌های تاریک می‌گذرد بوسیله کمره‌ها در ویدیوها به ثبت می‌رسند، اگر یکی از مشتریان با من رفتار درست نکند، آنها می‌توانند فیلمش را بگیرند و من هم می‌توانم طلب کمک کنم. به همین سبب پاسداران را برای مراقبت گماشته اند.

یک‌بار اوقاتم سخت تلخ شده بود من به گریه افتادم، زیرایکی از مشتری‌ها بامن رفتار زشت و خراب نمود. جریان را به‌امر خود گفتم که «اگر شما پستان‌های مرا می‌خواهید می‌توانید آنرا دوباره داشته باشید» من کاردی را از اشیز خانه گرفتم و بدو گفتم «او حرامی! من این چیز هایم را از بدنم جدا می‌کنم.» آمرم به من خندید، لت وکوبم کرد و جزایی را برایم تعیین نمود. در نتیجه آن دو روز تمام بی آب و نان بسر بردم و تنها در یک اتاق بندی بودم. بعد از دیدن این جزا من رفتار خوب را پیشه کردم از بد خلقی دست برداشتم، هرچه نباشد آنها حق دارند: من بار دیگر در وطنم ونزیویلا چه می‌کردم؟ واپس به خواری و فقر گرفتار می‌آمدم، در حال غربت، روی جاده می‌ماندم، بدون پول... برای تحصیل وقت و امکائی نداشته باشی، آنچه دیگران از تو می‌خواهند انجام می‌دهی، درست نمی‌گوییم؟»

من از ارلی در مورد زنده‌گی روز مره او درقصر «سان پدرو گارسا گراسی» یا معتبر ترین ناحیه مکسیکو در نزدیکی شهر «مونتیه ری» سوال کردم.

«آنجا بسیار قشنگ زیبا و بسیار پاک و صفاست در دم دروازه بزرگ آن همواره پولیس خانمی به پاسداری می‌پردازد. ما یک اتاق بس بزرگ برای تماشای تلویزیون داشتیم، در

تلویزیون تمام روز کانال Plyboy پخش می‌گردد. باری «مارتا» خانمی که در حدود پنجاه سال از عمرش می‌گذرد و در آنجا سمت سرپرستی خانه را در کف دارد به ما گفت: او دخترها! به دقت نگاه کنید، از خود خوب مواظبت کنید تا مانند همین زنان نمونه و فوق العاده باشید. تو خوب می‌دانی که زنان در ویلای Ply Boy واقعاً زنده‌گی خوبی دارند. «هوگ هفتر»^{۱۸۶} با آنها رفتار بسیار خوب می‌نماید به آنها احترام می‌گذارد و هرچه را که می‌خواهند برای شان آماده می‌سازد. آنها هیچوقت نباید در برابر آدم‌های مست و مردانی که دهندش بوی الکول می‌دهد، برقصند.»

داستان سرگذشت ارلی در بسیاری موارد با قصه و سرگذشت زنان و دو شیزه گانی که از کشورهای دیگر می‌باشند شباهت و مطابقت دارد. در خانه‌های که در آن قربانیان را جا داده اند، باید به کمک فیلم‌های تحریک کننده جنسی تایید و قناعت آنها را به منظور استعمار جنسی بدست آورند. تاجران جنسی می‌کوشند زنان را قانع کنند که آنها می‌خواهند ستاره‌های اکتهای لچ و برهنه شوند و این خیال شان بزودی به حقیقت می‌پیوندد. زنان بایستی به‌ای ن باور برسند که بهره‌گیری جنسی از آنها یک امر موقتی و گذرا می‌باشد، آنها به زودی آزاد می‌شوند و یگانه‌امکان رسیدن به شهرت و موفقیت در ساحه بازار جنسی می‌باشد. مردها بر آنها طوری اثر گذاری می‌نمایند که گویا آنها را آموزش می‌دهند و تربیت می‌کنند اما دختران در آینده در مورد خود تصمیم می‌گیرند که چه می‌کنند.

راه کارهای فریب دهنده و مجذوب کننده در همه جهان یکسان و همگون می‌باشند، بخصوص در بخش روسپی‌گری فرمایشی برای متشخصین، کیسه مالی و داشتن پاسبانان خصوصی جهت بدرقه کردن. صاحبان تصدی‌ها و سیاستمداران زنانی را که ظاهراً هم مانند فاحشه‌ها تبارز کنند، نمی‌پسندند و نمی‌خواهند این احساس را داشته باشند که برای ارضای امیال جنسی خود پول می‌پردازند، ولی این احساس را دارند که با یک دختر قشنگ و زیبا یکجا باشند یا همچو دوشیزه گانی، معشوقه‌های آنها باشند و یا هم با او همواره وعده ملاقات و دیدار داشته باشند. به همین سبب بود که ارلی به زودی فراگرفت که مشتریان خود را با نامهای احساس برانگیزی چون عزیزم و محبوبم خطاب نماید و این برداشت را در آنها القاح کند که ای نجا دیگر صحبت بر سر بهره‌گیری جنسی نیست بلکه دیدار و ملاقات و رفتار میان دو انسان مساوی و هم‌تراز می‌باشد.

راه‌های روسپی‌گری:

ارلی قصه می‌کند که باری او در کافه مشروب خوری با مردی بنام «خوان کارلوس»^{۱۸۷} آشنا گردید، این خوان کارلوس نام در آن زمان یک جوان ۲۳ ساله بود. از سرو وضعش پیدا بود که آدم پولداری می‌باشد. در آغاز به او پول می‌داد که صرف به دیدنش بیاید و همرايش مقاربت جنسی کند. بعدها با او عشق می‌ورزید و پیوسته هدایایی را برایش باخود می‌آورد، همه چیز به حد اعلای آن خیال انگیز بود. او زیورات گرانبهای مود روز و یا حیوانکهای مخملین را برای ارلی هدیه می‌داد. یک روز یک حلقه CD را با خود آورد و برایش داده و گفت که در این سی دی فیلم بس جذاب و دلنشین طرف علاقه او ثبت می‌باشد. در سی دی فیلم "زن زیبا" به بازی ژولیا روبرتس بود. وقتی دختر و نیز ویلایی فلم را دید، کاملاً مجذوب آن گردیده بود. به نظرش اینطور می‌آمد که در ماجرای عشقی اوبا خوان کارلوس در واقع همین خوان کارلوس دوستش نقش «ریچارد گیر»^{۱۸۸} را بازی می‌کند. بناً روزی فرا خواهد رسید که خوان کارلوس هم به او پیشنهاد از دواج بدهد. چرا نه؟

یک روز صبح دوشیزه‌گانی را که یک سال قبل به به مونتري آمده بودند، صدا زدند که دور هم جمع گردند. وقتی همه دختر جمع شدند، الدیا بو صاحب کلپ شبانه اعلام داشت: حالا شما چون در فن خویش کار آزموده گردیده‌ای د، بناً اینجا دیگر برای شما خسته کن می‌باشد. برای ما همچو اعلام، غیر مترقبه و نا به هنگام می نمود، همه ما غافلگیر گردیده بودیم. شما حالا به کنکون بروید، در آنجا شما در یک کلپ بسیار مقبول که در کنار بحر قرار دارد، به کار مشغول خواهید شد. عده از شما در کلپ «بلک جیک»^{۱۸۹} به کار خواهید پرداخت و عده دیگری از شما در تصدی «خدمات بدرقه کارابین»^{۱۹۰}. دوشیزه‌گانی که با بدرقه به مشتریان می‌فرستیم و بعضی هم در کلپ شبانه «شماره یک» مشغول می‌گردید. ارلی از شنیدن این خبر سرگیچه شد و زمی‌ن از زیر پایش می‌رفت که ویران گردد. وقتی این قصه را به خوان کارلوس کرد، او برایش گفت که فکر خوب است، او در کنکون هم به دیدنش می‌آید. بعدها از آنجا هردو فرار می‌کنیم و به جای دیگری می‌رویم. شما نمی‌توانید خوشبختی و سعادت را که در جلو راهش پیش آمده بود، تصور نماید. فکرمی‌کرد که سر انجام در مسیر آزادی خویش قرار گرفته است.

Juan Carlos . ۱۸۷

Richard Gere هنرپیشه امریکایی . ۱۸۸

Black Jack . ۱۸۹

Caribbean Escort Service . ۱۹۰

بعدها در جریان صحبت با یکتن از زنان برازیلی، دریافت که خوان کارلوس همچو وعده‌ها را به دخترهای دیگری هم داده است. او اصلاً برای لوپس کار می‌کند. وظیفه اش این می‌باشد که در قلب دو شیزگان جوان همواره‌امی‌دهای کاذب را بکارد و به آنها تا حدی احساس‌رهایی یافتن از وضعی را که بدان گرفتار آمده بودند، بدهد. سوال این بود که او چطور می‌توانسته، ارلی را تا بدین حد فریب بدهد؟ ارلی درکنکون درهمان شب اول به کمک روی کش بستر، امکان فرار را برای خود جستجو نمود. ارلی می‌گفت که این احساس را داشت که برده کارلوس می‌باشد. همه مردان این توان و قدرت را دارند که نه تنها جسم زنان، بل فکر و روح و روانشان را به زنجیر بکشند و آنها را دیوانه خود بسازند.

«من این احساس را داشتم که عقلم را از دست داده‌ام. آنها بمن می‌گفتند که «تو حرامزاده‌ای هستی که قدر ما را نمی‌دانی. چون آنها مرا از فقر نجات داده‌اند و به همین سبب من با وجود دیوانگی‌های طفلانه خویش، باید از آنها سپاسگذار باشم. من از خود پرسیدم که‌ای واقعا من دیوانه می‌باشم. من از اینکه آنها مرا به استفاده جنسی مجبور می‌کنند، خوشم نمی‌آید. بعضی اوقات از بسکه از آن نفرت داشتم، استفراغم می‌گرفت. من پیوسته مانده و خسته هستم و مردان هم همواره بوی می‌دادند. من آدم‌های مست و لایعقل را خوش ندارم، ولی خانمی که‌امر و سرپرست فاحشه‌خانه بود و آترا مدیریت می‌نمود، به من می‌گفت که فاحشه‌گری هم مثل کارهای دیگر یک پیشه و شغل می‌باشد. اما من می‌خواستم که دیگر هرگز نرقصم. بسی بسم است! من نمی‌دانم، آیا یک انسانیکه فرمانبردار نیست، دیوانه است.»

وقتی تیم نجات CIAM ارلی رانجات داد، اودر زندان کنکون بسر می‌برد. روز قبل از آن کوشیده بود که بدون پاسپورت یا گذرنامه که آنرا صاحب فاحشه‌خانه نزد خود قید کرده بود، به قصد عزیمت به ونیزویلا سوار طیاره گردد. کارمندان شرکت هوایی به او توضیح دادند که بدون اسناد و مدارت نمی‌توانند او را با خود بگیرند. در همین میان او ما مورین اداره مهاجرت را می‌بیند، چون با آنها آشنایی داشت، از ترس شان پا به فرار گذاشت. پس از یک فرار هیجان‌انگیز و پر دلهره، سوار تکسی شد. اما پول تکسی را نداشت، چون پولهایش را به مامورین پولیس می‌دان هوایی رشوه داده بود، تا آنها او را بگذارند که به هواپیما برود. راننده تکسی بخاطر ندادن کرایه عصبانی می‌شود و او را به پولیس تسلیم می‌کند. با موهای طلایی سینه‌های بزرگ و پندیده که کاملاً پیداست، پستان اصلی نی بل بدلی می‌باشد، لبهای کاملاً لبس‌رین زده، پتلون کوتاه زیر تبانی وار، بوت‌های کری بلند، ساق‌های کشیده و دراز، زنی با این خصوصیات و ویژگی‌ها، فقط به گروه معینی تعلق دارد، غیر زن فاحشه چه کسی دیگری

می‌تواند با شد. معیار سنجش مامورین پولیس در این قسمت کا ملا روشن می‌باشد. بدین شرح که بنا بر عقیده رئیس پولیس شهر کنکون، فاحشه‌ها تفاله‌های جامعه اند. اما «گریگوریو سانچس مارتینس»^{۱۹۱}، شاروالی کانکون آنها را انسان‌هایی می‌داند که به فضله مبدل گردیده اند. به هر حال ارلی را به زندان افکندند، در زندان چهار مامور پولیس بر او تجاوز جنسی کردند. او گریه می‌کرد، مامور پولیسی که از او تحقیق می‌کرد به او می‌گفت: «چرا گریه و ناله براه انداخته‌ای. تو فاحشه هستی، فواحش برای همین کار می‌باشند.»

چند روز بعد من با مدیر زندان مصاحبه کردم، او خنده کنان بمن گفت که «خانم مگر شما اینرا نمی‌دانید که بسیار از دو شیزگان از این راه زنده‌گی می‌کنند که مردان را تحریک جنسی کنند، اما بعداً پشیمان می‌گردند. شاید او خودش به ما مورین پیشنهاد ارضای جنسی داده بوده باشد. تا مامورین پولیس او را آزاد کنند. در اینجا ما پاینده قانون هستیم، ما قانون را نقض نمی‌نماییم. علاوه بر آن مامورینم به من گفتند که آنچه او می‌گوید یک اتهام محض است. او در اینجا هرگز مورد تجاوز قرار نگرفته است، برخلاف او زمانی که‌ای نجا آمد به او تجاوز به جنسی شده بود. به هر حال او دختر باکره نبود.»

تیم نجات دوتن از داکتران عاجل را که مربوط به صلیب سرخ بودند، به زندان کنکون آوردند. داکتر زندان گفت: «به ارلی مقدار زیادتر از اندازه معین، دوی آرامی بخش پیچکاری کردم، تا او را آرام بسازد. زیرا پشت سرهم فریاد می‌کشید و می‌گریست. او پیوسته داد می‌زد که اختطاف گردیده و مورد تجاوز جنسی قرار گرفته است.» و اما وقتی داکتر سرویس عاجل به دیدن او آمد، او گیج و گنس بود و او را در یک چپرکت شفاخانه محکم بسته بودند. داکتران صلیب سرخ اقامه دعوا کرده و تشخیص نمودند که‌ای ن دختر جوان پس از خوردن بیش از حد تابلت‌های «بنسودیاسوپین»^{۱۹۲} شوک و یاتکان عصبی دیده است. مگر داکتر زندان به داکترهای عاجل به اطمینان می‌گفت که‌ای ن دختر دیوانه است. آنچه را که او به مامور مسئول بازگو داشت، داکتر شفاخانه زندان یکسره آنرا رد کرده و پوچ و بی معنی خواند. ارلی گفته بود که او از چنگ یک شبکه تاجران انسان فرار نموده، زیرا آنها او را تهدید به کشتن کرده بودند. علت کشتنش این بود که او نامهای اشخاصی را که شامل شبکه‌های آدم فروشی بودند، می‌دانسته است. اظهارات او نزد داکتر شفاخانه و مامورین پولیس هیچ ارزشی نداشت چون او یک زن فاحشه بود.

Gregoreo Sanche Martinez . ۱۹۱

Benzodiazepin . ۱۹۲

همشیره شفاخانه و همچنان خانم مسئول امور اجتماعی سیام، هردو از او شب و روز مراقبت و پرستای می نمودند. سرانجام آنها تصمیم گرفتند که ارلی را به یک مرکز غمخویشی و خدمات اجتماعی سازمان انتقال بدهند. در آنجا او نخست حمام گرفت، بعد از آن باریش در یک اتاق یک نفری جای رهایش دادند. خانم روانشناس توضیح داد که حالا او در محل امنی بسر می‌برد و هیچ کسی به او آسیب و زیان رسانده نمی‌تواند. مگر ارلی باورش نمی‌شد، پیوسته‌ای ن سوال در ذهنش خطور می‌کرد که چرا یک گروه از انسان‌ها که اصلاً او را نمی‌شناسند، از وی مراقبت و پرستاری می‌نمایند. خریدارانش به او تلقین کرده بودند که زنده‌گی او بجز پیش همین آدم فروشان، نزد هیچ کس دیگری کدام ارزش و بهایی ندارد. رفتار و برخورد مامورین مسئول، مشتریان کلپ‌های شبانه و همچنان مامورین شرکت هوایی برای او ثابت کردند که زنده‌گی او نزد آنها به پیشیزی هم نمی‌ارزد. برای کسانی که به قربانیان کمک می‌کنند، مشکل کارشان این می‌باشد که بین خود و قربانی روابط متکی بر پایه‌های اعتماد را پدید آورند، به آنها روشن سازند که در جامعه دارای حق و حقوقی می‌باشند و زنده‌گی شان ارزش دارد. آن هم بخاطریکه آنها زن می‌باشند. زنده‌گی زنان ارزش خاص و ویژه دارد. در گزارشی، روان‌شناسان سازمان حراست و پرستاری توضیح دادند که آنها این زن جوان را در چه وضع و حالت روانی یافتند.

«ما می‌دانستیم که ارلی دیوانه نبود. او هم مانند هزارها زن دیگر که قربانی اعمال خشونت و قهر تاجران انسان و فاحشه‌گری اجباری شده بود. در بیرون رفت از وضعی که قرار داشت، در یأس و ناامی دی و شک و تردید فرو رفته بود. صاحب کلپ شبانه در مونتاری او را به کنکون فرستاد، ولی او می‌خواست که خود را از این نوع برده‌گی آزاد سازد و اینرا هم می‌دانست که کوشش برای فرار می‌تواند، به بهای زنده‌گیش تمام شود. مگر با وجود آنها هم او به‌ای ن خطر تن در می‌دهد، تا اگر بتواند که خود را آزاد سازد. در دو روز اول همه آنچه را که خورده بود، دوباره استفراغ کرد. ما فکر می‌کردیم که او مواد مخدر گرفته است، ولی خودش همچو ادعا را رد کرد. مگر در وجودش علائم و نشانه‌های که می‌توانست دلیل به اعتیاد باشد، دیده می‌شد. اما ما بعداً فهمی‌دیم که آن علائم و نشانه‌های که در وجودش نمایان می‌گردید، زاده اعتیاد به مواد مخدر نی، بلکه زاده فشارهای شدید عصبی دوران زندانی بودنش و همچنان اختلالات روحی و پریشان حالی روحی وی بود. همچنان عامل دیگر خرابی حالت روانی او، خواندن اجباری بیش از حد تابلت‌ها و یا قرص‌های آرامش دهنده بود که داکتر زندان غیر مسولانه برای او تجویز کرده بود.»

باید گفت لب‌های کاملاً زیبا و اندام موزون و پسندیده اش برای او در حکم یک روکش بیرونی بود که در زیر آن خانمی جوانی خود را پنهان بود که از تاثیر دواهای آرامی بخش مانند دخترک خرد سالی گریه می‌کرد و بلا وقفه مادرش را صدا می‌زد. شب خانم پرستار تا وقتی بر بالین او نشسته بود که او با عروسک مخملینی را که به او داده بودند و آنرا در آغوش داشت، به خواب رفت.

وقتی او آهسته آهسته از نشه‌ای مواد مخدر بیرون آمد، در حالیکه نیمه هوشیار و نیمه خمار و مدهوش بود، پرسید که ای ا در ویلا می‌باشد. ارلی دو روز تمام وقت کار داشت، تا بداند که او واقعاً آزاد است، دیگر هیچکس از وجودش سوء استفاده جنسی نمی‌کند. پس از دو هفته اقامت در مرکز سرپرستی و غمخویشی که در جریان آن تداوی روانی می‌گردید، در باغ مرکز به قدم زدن و تفریح پرداخت، ورزش جوکی (یوگا) می‌کرد و قادر بدان گردید که با من یکجا بنشیند و آنچه را که در سفر به سرزمین برده گی بر او رفته بود، بازگو نماید. ما هر دو بطور مشترک می‌توانستیم، کار شبکه‌ای را که ارلی را از وینزویلا به کنکون برده بود، به خوبی تصویر نگاری نماییم.

او رویدادها، تعداد و نامهای کسانی را که قربانیان تاجران انسان بودند و با توسل به قهر و زور به فاحشه‌گری کشیده شده بودند، به یاد داشت و در محفظه حافظه خود نگهداشته بود و باز با چه وضوح تمام مشخصات چهره و قیافه‌های تاجران انسان و مامورین مسئولی را که در ایجاد شبکه بین المللی تجارت زنان نقش داشتند، بیان می‌داشت، انسان را به شگفتی و تعجب می‌انداخت.

چشم به چشم شدن با شریک جرم

وقتی خانمی که مسوولیت خدمات اجتماعی سازمان سیام را به دوش داشت، به ارلی پیشنهاد نمود که از مدیر امور مهاجرین طلب کمک نماید، رنگ از روی خانم جوان پرید. زیرا او تمامی این آدم‌ها را خوب می‌شناخت حد اقل مامورینی را که ای ن دختر جوان را از مونتری تسلیم گرفته بودند، با دقت تمام می‌شناخت و چهره آنها بکلی نزدش آشنا بود. آنها ارلی را بایک طیاره جت خصوصی، به کانکون آوردند، تشریفات ورودش در می‌دان هوایی، در همان قسمت می‌دان انجام گردید که مخصوص والی یا گورنر کوینتانارو بود.

مامور مسوول امور امنیتی سازمان سیام در یک موتر سرویسی با شیشه‌های جیوه کاری شده که از بیرون کسی داخل آنرا دیده نمی‌تواند، مرا همراه با یک زن روانشناس و ارلی خانم جوان، به ساختمان دفتر امور مهاجرین آوردند. ارلی شالی را چنان به سر کشیده بود که موهای او را از نظر پنهان می‌داشت و یک عینک دودی افتابی را هم بر چشمان خویش گذاشته بود. در حالیکه او و خانم روانشناس منتظر بودند، من به امر اداره امور مهاجرین مراجعه کردم، وقتی مامورین از جلو ما تیر می‌شدند، ارلی آنها را با نام‌های اول شان می‌شناخت. داشتن این گونه قوت ذهن واقعاً تعجب آور بود و چنین به نظر می‌آمد که همه مامورین مهاجرین حتی آنها که رتبه‌های بلند داشتند، می‌بایستی در تجارت انسان سهیم و شریک بوده باشند. بدین سان که عده‌ای از آنها در شمار مشتریان زنان فاحشه جای داشته و برخی شان هم هنگام مواصلت زنان، آنها را در می‌دان هوایی تسلیم می‌گرفتند. خلاصه به نحوی از انحا پای شان در این معامله بند بود.

من تقاضای صحبت با «فرناندو سادا» را نمودم. او کسی می‌باشد که به تازگی به حیث آمر اداره مهاجرین شهر کنکون تقرر یافته است. من به فرنادو در دفترش سرگذشت ارلی را بازگو نمودم. وقتی من قصه او را می‌گفتم، آمر اداره مهاجرین تمام وقت با دست‌های خود بازی می‌کرد، آنها را به هم می‌مالید و یا نوک‌های انگشت‌های خود را نگاه می‌نمود. در جریان صحبت من قطرات عرق بر جبینش نمایان شد، دستگاه تهویه هوا در دفترش روی درجه هژده قرار داشت، از روی حساب و سنجش گرمی و سردی هوا، هژده درجه نه گرم است و نه هم سرد، بناً باید گفت که درجه حرارت دفتر این مامور و یا کارمند دولتی که دیری نیست که او را از مونتری به‌ای نجا تبدیل کرده اند، آنقدر گرم نبود که او را به عرق کردن، بیندازد.

سادا به من گفت: «اگر اومی خواهد به اداره ما مراجعه نماید و مطلب را بازگو می‌کند ما باعلاقه و میل تمام او را کمک می‌نماییم.» من برایش روشن ساختم که ارلی ترس دارد که به قتل رسانیده شود، زیرا او چیزها و رازهای زیادی را می‌داند.

در حالیکه به مشکل خنده تمسخر آمیزی را که درصدايش گره خورده بود به عقب زد، این پرسش را مطرح کرد که «چه کسی یک رقاصه را می‌کشد.»

ارلی گفت الدیابو صاحب بار و کافه ویکی از نیرومندترین متصدیان در مونتری، او را می‌کشد. او پرسید: «او را می‌شناسی؟» ارلی این را هم می‌گوید که وکیل دعوایی که زمی‌نه وامکانات سفر زنان خارجی را برای یک شبکه صاحبان فاحشه‌خانه‌ها در مونتری، کانکون

و بیلا سازماندهی می نماید، برادر والی ویا گاورنر نیوولئون می باشد. من پرسیدم که ای شما می توانید، گزارشی را به حکومت بفرستید، که طی آن محافظت این دختر جوان را تا وقتی که به وینز ویلا می رود، تقاضا نمائید ؟

سادا با عصبانیت سر جای خود ایستاد، سریک بوتل را که شربنی های قیماقی در آن بود باز کرده وبه من تعارف نمود. من هم یکی از آنها را گرفتم. پیدا بود که او در حالیکه فکرش کاملاً بجای دیگری بود، شربنی را گرفت، کاغذش را پاره کرد و آنرا در دهن خود گذاشت. خاموشانه به داخل دفتر کوچک خود به ای نطرف و آنطرف رفتن پرداخت. من خودم را به ای ن امر متمرکز گردانیدم که به پیچ وچیق وچیق لبه اش گوش فرا دهم، تا بلکه از آن چیزی دستگیرم شود. گمان می کنم که با همچو حرکات او می خواست وقت کمایی کند، تا برای پرسش من جواب درستی را پیدا نماید. سر انجام او به من نگاه کرده وگفت : «خانم لیدیا ببیند ! من از این قضایا چیزی نمی دانم واز آن سر در نمی اورم، بهتر آن است که شما پای تانرا از این قضیه بیرون بکشید. من چیزی در اختیار ندارم که به استناد ان دست به اقدامی بزنم. خودرا به خطر نیندازید، این صحبت هرگز صورت نگرفته است» من اعتراض کنان گفتم که با همچو بیان، شما می خواهید، به من حالی سازید که ای ن شبکه قاچاق انسان قویتر از مامورین می باشد؟ او با عصبانیت به من نگاه کرد، نزدیک بود، به التماس وتضرع بیفتد. اما عینک هایش را در جایش راست کرد، من می دیدم که گلوی سفیدش چگونه سرخ رنگ گردیده است. کاملاً پیدا بود که خشم وغضب خودرا فرو می برد. «نی نی من نگفتم، من اصلاً همچو چیزی نگفتم.» او از جایش برخاست وبه گپ هایش ادامه داد: «بهتر است به غمخویشی از چیزی پردازید که از آن آگاهی و سر رشته دارید، به سر پرستی وغمخویشی همین دوشیزه پردازید ودر پی آن باشید که او سلامت خود را باز باید واز حالتیکه دارد رهایی یابد.» من ایستاده شدم، در حالیکه دستکول وکتابچه یاداشتم را باخود می گرفتم، از او پرسیدم که بدین عقیده نیستید که بجای آنکه متداوم زنان را نجات بدهید، بهتران نیست که تاجران انسان را با زداشت نمائید؟ او گپ مرا تایید کرد، ولی بدین نظر بود که در مورد همچو اقدام یک مرجع با صلاحیتی که توان وقدرت داشته باشد، فیصله به عمل می آورد. هر باری که یکی از مامورین دولتی به من چنین پاسخی می دهد، من از خود می پرسم که ای ا همین مقام، با این گونه بیان خود را فاقد صلاحیت اعلام نکرده است.

خانم آمر بنیاد غمخورشی و سرپرستی نامه‌ای، با ضمی‌مه لیستی از اسمای مامورین که در قضیه ارلی شرکت داشتند، همرا با عکس‌ها و گزارشی از آنچه که ارلی گفته بود، به «سانتیاگو کاریل»^{۱۹۳} کسی که در آن زمان ریاست حکومت مکسیکو را به دوش داشت، ارسال نمود. سه روز بعد در روزنامه‌ها انتشار یافت که فردیناند سادا از مقام ریاست امورمهاجرین شهر کانکون استعفا داد تا ریاست یک پوهنتون خصوصی را به دوش بگیرد.

خانم مسئول امور اجتماعی به من توضیح داد که سفارت ونیزویلا از کمک به ارلی شانه خالی کرده است. سفارت ونیز ویلا توصیه کرده که ارلی به اردوگاه اقامت پناه جویان غیر قانونی در کانکون فرستاده شود. این اردوگاه در آن زمان بیشتر به یک زندان کثیف و بونیاک برای جوانان شباهت داشت. نگهبانان و پیره داران آن کسانی را که قربانیان تجارت انسان بودند و یا به زور به فاحشه‌گری کشیده شده بودند، مجرم می انگاشتند و با آنها مثل یک مجرم، نه یک قربانی رفتار می نمودند. از سال ۲۰۰۹ به بعد بود که برای پناه جویان غیر قانونی جای مناسبی اعمار گردید.

من به سفیر ونیز ویلا مراجعه کردم، سفیر از صحبت با من خوداری ورزید. من به «ایما تولیدو»^{۱۹۴} سرکنسل ونیزویلا در مکسیکو شهر تلفون زدم. تولیدو به من دوستانه و با مهربانی صحبت کرد و توضیح داد: «لیدا ببینید! من می‌دانم که همکاران سازمان سیام، بخاطر کارهای شان درخور تقدیر و ستایش می‌باشند. اینطور نیست که گویا قونسلگری ونیزویلا از کمک و دستگیری از خانمی که تابعیت ونیزویلایی هم دارد، خود داری می‌ورزد. اصل گپ بر سراین است که متاسفانه ما پول و بودجه کافی در اختیار نداریم. همچنان افراد فنی و کارشناسی که روی این قضیه کار کند، در دسترس ما نمی باشد. همه ساله هزارها زن جوان مانند همین زنی جوانی که شما در موردش حرف می‌زنید، بدست چنین آدم‌هایی می افتند. به گونه‌ای که خانم آمر امور اجتماعی پیشنهاد می نماید که ما با هر کدام از این زن‌های جوان، یک مامور را همراه کنیم که آنها را در ونیزویلا به مسکن و ماوای شان برسانند، برای ما ممکن نیست، چون برای انجام همچوکار، پول و بودجه ما کفایت نمی نماید. ما آنچه را که از توان ما پوره باشد، انجام می‌دهیم. اینطور معلوم می‌شد که به تاثر و اندوه افتاده و صدایش پژواک راستین و صادقانه داشت.

Santiago Creel . ۱۹۳

Emma Toledo . ۱۹۴

راه برگشت به وطن

به همکاران بنیاد امدادی سیام این توفیق دست داد که از طریق انترنت ویا تلفون با خانواده ارلی تماس بگیرند. خانواده اش بلادرننگ یک کاپی از اسناد هویتش را که شامل تاریخ تولد و تذکره او بود، فرستادند، تا سفارت وینزویلا از روی آن برایش پاسپورت صادر کند.

باید گفت که اسناد اصلی هویت او در گاو صندوق تاجران انسان در شهر مونتری قید می‌باشد. هیچ مامور دولتی به خود زحمت نمی‌دهد و علاقه بدان ندارد که اسناد او را بار دیگر بدست آورند. شش هفته بعد ارلی مخفیانه به مکسیکو شهر، انتقال یافت. در آنجا پنج روز را تحت شرایط ویژه در محل ثبت هویت اداره امور مهاجرین سپری نمود و سرانجام به وینزویلا پرواز کرد. در می‌دان هوایی وینزویلا برادر بزرگش به پذیرایی از او آمده بود. خانواده اش از آمدن او احساس خوشی و خوشبختی می نمودند. آنها به من زنگ زدند، واز طریق امی‌ل یا پیامک برقی، از بنیاد سر پرستی ابراز تشکر نمودند، زیرا خانواده اش تصور می‌کرد که دیگر هرگز ارلی را نخواهند دید.

بسیاری از این نوع رویدادها کمتر موفقانه پیش می‌روند. در حدود شصت فیصد زنانی که با توسل به زور و قهر به فاحشه‌گری کشیده می‌شوند، وقتی دوباره به خانه خود ویا نزد اعضای خانواده اش بر می‌گردند، با قهر خشونت وید رفتاری خانواده مواجه می‌گردند ویا خانواده‌های شان اصلاً دیگر آنها را به حیث عضو خانواده نمی‌پذیرند. بر خورد بدین سان به پیشداوری‌های خانواده‌ها مربوط می‌باشد. اینر اهم باید گفت که در بر خورد ناسالم خانواده با همچو زنان، غالباً این امر هم می‌تواند دخیل باشد که اکثراً یک تن از اعضای خانواده، در ربودن و اختطاف زنی که به فاحشه‌گری کشیده می‌شود، دست می‌داشته باشد. از سوی دیگر بسیاری از قربانیان به یک نوع زنده‌گی دیگر عادت پیدا می‌کنند. آنها در خانه و منزل خویش خود را محکوم شده و تحت فشار احساس می نمایند: به کمال تا سف باید گفت که آنها به‌ای ن عادت می‌گیرند که جسم خود را بفروشند وروسی‌گری را یگانه‌امکان برای امرار حیات خویش تلقی نمایند.

بسیاری از زنانی که قربانی استثمار جنسی گردیده اند، پس از برگشت به خانه ووطن شان وابستگان و مردم با او مثل یک انسان رانده شده، رفتار می نمایند، به همین سبب هم در آسیا و هم در اروپا خود را مجبور بدان احساس می کنند که در محل بود و باش خویش به فاحشه‌گری روی آورند. یکی از همین زنان به من گفت که در همچو محیط خود را حد اقل محکوم

احساس نمی‌نماید. در آنجا با زنانی رو برو می‌شوند که آنها هم مانند او، رانده شدگان و بیگانگان این جهان انگاشته می‌شوند و جزبندگان و بردگان قدرتمندانی می‌گردند که به آنها یاد داده اند که به همه چیز و همه کس از دریچه بی‌اعتمادی و سوطن نگاه کنند و خود را مثل یک شی یا کالا قابل خرید و فروش تصور نمایند. آنها خود را به یک گروه و یادسته خاص جامعه متعلق می‌دانند که «ریتا لورا زیگو»^{۱۹۵} مردم شناس و مدافع حقوق زن، آنان را به عنوان «زنان مصرفی» از سایر گروه‌های اجتماعی مشخص و مجزا می‌گرداند.

در ماه اکتوبر سال ۲۰۰۸ من برای آخرین بار از ارلی یک پیام برقی بدست آوردم. او به من نوشته بود که به مکتب می‌رود و می‌خواهد مانند کارمندان بنیادی که در مکسیکو به او پناه داده بودند از او پرستاری می‌نمودند، کارمند امور اجتماعی باشد. بعداً حساب بانکی خود را هم قطع کرد. من امی دوارم که زنده‌گی خود را از نو سازماندهی کرده و گذشته را به فراموشی سپرده باشد.

در کنار صفحه دستگاه کمپیوتر من یک عکس از ارلی نصب است. این عکس اندکی قبل از آمدنش در بنیاد سر پرستی و غمخواری از او گرفته شده است. در گلوی سفید او لکه‌های به رنگ ارغوانی که نشانی بر خفه کردن و فشار دادن گلوی می‌باشد، به وضاحت به چشم می‌خورد. او روی یک آرام‌چو کی نشسته و از فرط خستگی خوابش برده است. با دیدن این عکس من احساس می‌کنم که چه فضای اندوه و غصه در دفتر من موج می‌زند. من امی دوارم که کتابم به دست کسانی بیفتد که نزد آنها زنده‌گی این گونه زنان و دوشیزه‌گان واقعاً ارزش داشته و مردانی باشند که در خویشتن خویش بنگرند، انسانیت خود را در یابند، دختر، خواهر، دختر برادر، دختر خواهر و یانواسه‌های خود را بشناسند و آنها را به نیکی در یابند. مردانی که نزد خود روشن سازند که دخترانی را که من حکایت شان را اینجا نگاشته‌ام، کسانی اند که شایسته یک زندگی مطمئن و با حرمت و سعادت بوده‌اند، که حالا ندارند، زیرا در این جهان بقدر کافی کسانی وجود ندارند که امحا و نابود کردن برده‌گی جنسی در قلب‌های شان جا داشته باشد.

قتل یک مامور

یک روز صبح من روزنامه «له ژورنال» مکسیکویی را مرور می‌کردم و گزارشی را می‌خواندم که در مورد به اصطلاح درهم کوبیده شدن یک شبکه تجارت با انسان، انتشار یافته بود. این باند یا دسته از راه انترنت در کشورهای مختلف با زنان تماس می‌گرفتند و از این طریق می‌خواستند، پای زنان را به مکسیکو بکشند. تا بعد در آنجا از آنها بهره‌کشی جنسی نمایند. سرانجام از راه توسل به زور و قهر آنها را به روسپی‌گری وادار سازند. بنابر معلوماتی که گزارش روز نامه در دسترس قرار می‌داد، نام و یا نشانی صفحه معلوماتی آنها "divas.com" بود. من فوراً به جستجوی مصاحبه پرداختم که با خانم جوانی از وینزیولا انجام داده، آنرا ثبت کرده بودم. با مشاهده آن در یافتم که صفحه انترنیتی واقعاً همان صفحه‌ای بود که روزنامه آنرا در گزارش خود به نشر سپرده بود.

در گزارش روز نامه‌آمده بود که مدعی العموم عالی، در مقابل اعضای پولیس جنایی و مامورین اداره مهاجرت که به یک شبکه جنایی ارتباط دارند، اقامه دعوا نموده است. بنا به اظهارات مدعی العموم اختصاصی مبارزه علیه جنایات سازمان یافته، این شبکه موفق گردیده است در زیر چتر حمایتی صفحه انترنتی divas.com، از مکسیکو تماس‌هایی را با سندیکا‌های جنایی در اروپای شرقی و امریکای جنوبی برقرار نماید و از همین طریق یک سازمان فعال و گسترده تجارت انسان و عرضه لذت جنسی را در مکسیکو بوجود آورد.

صفحه انترنیتی در سال ۲۰۰۱ از طرف «انتونیو سانتویوسرونتاس»^{۱۹۶} ملقب به «السونی»^{۱۹۷} و «خوزه انتونیو ولیدا مارتینس»^{۱۹۸} مشهور به «التونی»^{۱۹۹} افتتاح گردیده بود. برآمد شان در صفحه انترنیتی کاملاً کار آدم‌های فنی و حرفوی را نمایان می‌کرد. از طریق همین صفحه آنها در چندین کشور جهان، با زنان تماس می‌گرفتند. به آنها قرارداد کار کردن را در کشورهای چون ارجنتاین چلی و مکسیکو پیشنهاد می‌نمودند. در جریان پنج سال سونی والتونی بنیان گذاران صفحه موفق گردیده بودند که به حمایت و پشتیبانی کسان نیرومندی چون «دیانا

Antonio Santoyo Cervantez ۱۹۶

El Sony ۱۹۷

Jose Antonio Valleda Martinez ۱۹۸

El Toni ۱۹۹

پاتریشیا کوئنتان «۲۰۰»، «مارسیدس لوجان» «۲۰۱» و «سوزانا ارزامندیا» «۲۰۲»، از طریق اینترنت یک شبکه روسپی‌گری را بوجود آوردند و با سندیکات‌ها و شبکه‌های جنایت پیشگی که در سطح جهانی فعالیت دارند و در کار روسپی‌گری و تجارت با انسان تخصص دارند تماس و ارتباط برقرار نمایند.

در ماه‌های فبروری و جون سال ۲۰۰۷ پس از بازداشت گردیدن دو زن روسپی، صفحه اینترنتی دیواس منحل گردید و بکلی از بین رفت. ولی به زودی زیر نام سونادیواس. zonadivas.com باردیگر عرض وجود کرد و در روی صفحات اینترنتی جا گرفت. بعضی از بازرسان و مستنطقین سارنوالی ویژه مکسیکو، جهت مبارزه با جنایات سازمان یافته می‌گفتند که ای ن گروه بعدها با حلقه‌ها و شبکه‌های از تاجران انسان در ارجنتاین چلی کولمبیا برازیل و اسپانیه که آنها هم صفحات اینترنتی مشابه دارند، متحد گردیده تا مبادله متاع و کالای را بین خود سهل و آسان سازند.

اظهارات و شهادت زنان و قرار دادهای به اصطلاح قانونی آنها که به وسیله‌ای ن تصدی کاردهی، زنان را به خارج از کشورهای شان می‌کشیدند، برای باز پرسان و مستنطقین اینها مدارکی مهمی شمرده می‌شوند که به استناد آن می‌توانند، رد پای، تصدی‌های تجارت با انسان را در روابط تنگاتنگی با تصدی‌های خدماتی تحت نام «خدمات بدرقه‌ای» می‌باشند، تعقیب نمایند. شما می‌توانید به صفحه اینترنتی که تحت نام سونا دیواس می‌باشد، مراجعه کنید و بسیار سهل و ساده زنی را که در یکی از کشورهای قبلاً یاد شده، زنده گی دارد، به کرایه بگیرید. اما یک مشتری از کجا می‌تواند بفهمد که ای ا این روسپی به رضای خاطر خدمت خود را عرضه می‌کند و به میل و رغبت خود فاحشه‌گری می‌کند و یا از جمله بردگانی می‌باشد که به زور و توسل به قهر، زیر بار قرضه‌های کمر شکن به ای ن کار مجبور گردانیده شده است؟ او همچنان نمی‌تواند بداند که برخی از سران این صفحه اینترنتی پس از بازداشت شدن آنها، هرگونه تلاش ممکن را انجام دادند، تا در بخش «فاحشه‌گری قانونی» بفعالت ادامه داده و زنان را همچو شی یا کالا همچنان در داد سندهای جنسی، در دوران و گردش نگه دارند.

Diana Patricia Quintana ۲۰۰

Mercedes Lujan ۲۰۱

Susana Arzamendia ۲۰۲

من می‌خواستم دریابم که در پشت این صفحه انترنیتی چه کسی قرار دارد. سارنوال مکسیکو حدس می‌زد که در پشت این جنایت سازمان یافته، کارتل نیرومند مواد مخدر مکسیکو جای گرفته است. آنها هستند که زنان را به عنوان هدیه یا تحفه یادگاری و یا قربانیان می‌خرند و می‌فروشند، تا معاملاتی را انجام دهند و یا با تقدیم داشتن آنها به مردان نیرومند مراتب سپاس و اخلاص خود را ابراز دارند. برای سارنوال در میان سایر مسایل یکی هم تحقیق در این زمی‌نه مطرح بود که تاجران انسان و روسپی‌گری با به کار بستن چه راه کارهایی فعالیت‌های خود را از انظار می‌پوشانند و مخفی نگه می‌دارند. بطور مثال آنها در فاحشه‌خانه‌های خود زنان بزرگ سال، اطفال، دوشیزه‌گان و فواحشی را که به می‌ل اراده خود فاحشه‌گری می‌کنند و زنانی را که آنها برده ساخته و به فاحشه‌گری کشیده اند، با هم یک جا می‌نمایند.

این معلومات جمع آوری شده به پیمان‌ه وسیع به آنچه که من در سال ۲۰۰۵ در کتابم تحت عنوان "الماس در باغ عدن" بیرون داده‌ام، وفق می‌کنند و کاملاً یک دیگر راتایید می‌نمایند. با مشاهده‌ای ن وضع من تصمی‌م گرفتم که به خانم دکتر «الی شیا الیناپیرز دوروتا»^{۲۰۳} خانمی که در آن زمان سمت سارنوالی ویژه و خاص، جهت روشن کردن چگونگی تجارت بر سر انسان و توسل قهر در برابر زنان را به دوش داشت، مراجعه کنم و با او دیدار داشته باشم. در صحبتی که با این خانم داشتم، او نتوانست، مرا بیشتر از آنچه که در مطبوعات انتشار یافته بود، کمک کند. مع الوصف به من کمک کرد، تا توت‌ه پارچه‌های از معما و یا کلاف سردرگم را در کنار هم بگذارم. ما هر دو بر سر این مطلب اتفاق نظر داشتیم که ای‌ن شبکه‌ها با همدیگر در ارتباط و پیوند قرار دارند و یک نیروی نا مریی هم وجود دارد که آنها را حفاظت و نگهداری می‌نماید. من حدس می‌زدم که حامی آنها همان شبکه گورنرها یا ووالیانی می‌باشند که از حلقه و شبکه تهیه فیلم‌های لچ و برهنه از کودکان که بوسيله «سوکارکوری» تهیه می‌گردید، حمایت می‌گردند. این حدس را می‌زدم، ولی برای اثبات آن چیزی در دست نداشتم.

در اپریل ۲۰۰۷ «نیمی سیوو لوگو فلیکس»^{۲۰۴} منشی و یاسکرتر کمی‌سیون ممانعت از تجارت با انسان و مجازات کردن تاجران انسان، به من تلفون کرد و گفت که آقای لوگو پیشنهاد می‌کند که ما با هم ملاقاتی داشته باشیم. من قبلاً در ارتباط به تحقیقاتی که پیرامون عکس‌های برهنه اطفال می‌کردم، با او مصاحبه‌ای را انجام داده بودم. در آن زمان در جریان تحقیقات و باز پرس‌های هنوز تمام نشده، بعضی از نام‌ها در ارتباط با یک دیگر نمایان شده بودند.

Dr. Alicia Elena Perez Duarte ۲۰۳

Nemesio Lugo Felix ۲۰۴

یک سال قبل لوگو بایک تعداد از بازپرسان و مستنطقین دفتر مهاجرت ایالات متحده امریکا به کنکون آمده بود. آنها ادر آنجا پیرامون امریکایی‌های که مرتکب اعمال جنایی شده بودند، تحقیقات می‌کردند.

لوگو پیشنهاد کرد که‌ای ن بار همدیگر را در یک جایکه طرف آمد وشد عامه باشد، ملاقات نماییم. من به او کافه کوچکی را که در مرکز شهر کنکون قرار داشت و متعلق به یک از دوستانم بود، پیشنهاد نموده و گفتم که در آنجا کسی مزاحم ما نمی‌شود و می‌توانیم بسیار با راحتی باهم دیگر صحبت کنیم. طی صحبتی که داشتیم، این مامور دولت دو بار از من پرسید که من چگونه توانسته‌ام آرامش خود را حفظ نمایم در حالی که دوبار به مرگ تهدید گردیده‌ام. من به او گفتم که به سبب تهدیدها، من تحت مداوا و مراقبت روانی بودم و یک حلقه فعال از دوستان در دور وپیشم بودند. آنها از من مراقبت و مواظبت می‌کردند. اما او در مورد خود هیچ معلوماتی نمی‌داد. لوگو کسی بود که من حتی اینراهم نمی‌دانستم که‌ای ا او ازدواج کرده یاخیر؟ ما هردو درارزیابی‌های خود توافق داشتیم که همین صفحه انترنیتی دیواس بوده که ارلی زن جوان وینزویلائی را اختطاف نموده بود. لوگو مستقیما از من پرسید که‌ای ا نشانه‌هایی نزد من موجود است که حکومت ایالتی «نویوولئون»، «باجا کالیفورنیا» و یا شهر «تی‌خووانا» در تجارت انسان دست داشته‌اند. من پاسخ منفی دادم، در ضمن گفتم که نهایت چیزی را که دارم اعترافات و اظهارات قربانی را دارم که می‌تواند ثابت کند که در کلپ‌های شبانه که اوکار می‌کرد. همان کلپ از طرف مامورین حمایت می‌گردید وپولیس‌ها به آن توجه نداشتند. لوگو از این ناحیه نگران بود که در جریان باز پرس‌هایش به نام یکی از همکاران نزدیک «ژکووین الچاپو گوسمن»^{۲۰۵} بزرگترین و نیرومندترین سردهسته باند مواد مخدر مکسیکو برخورد کرده بود.

این مامور دولتی به من قول داد به محض اینکه او ثبت به اصطلاح مکالمه تلفونی را که بین یکن از تاجران انسان که در بازداشت بسر می‌برد و برادر والی یا گورنر نیو لیون رد و بدل شده، بدست آورد، او آنرا به‌امر خود انتقال خواهد داد وکاپی انرا به من هم می‌فرستد. تا اگر چیزی پیش آمد، من آنرا نزد خود داشته باشم. مراد لوگو با همچو بیان احتمال بوقوع پیوستن رشوه سیاسی بود که در میان مامورین مکسیکوئی دامن گسترده دارد، در آزای این گونه رشوه دادن‌ها مامورین اسناد اثبات یک ادعا را نابود می‌کنند.

هنگام وداع لوگو از من پرسید که کسی که از من مراقبت و پاسداری می نماید کجا ست، من با کله بطرف خود او اشاره کردم و گفتم در آنجا داخل یک موتر زرهی نشسته چرت و پینه کی می زند.

اواز من پرسید «هیچ این ترس را نداری که ترا کسی بکشد؟»

من جوابش را با طرح سوالی دادم «و شما؟»

ترس ندارم که آنها مرا بکشند اما از شکنجه دادن آنها بهر صورت! او به ترس از شکنجه اقرار کرد.

ما هردو خندیم، با فشردن دست همدیگر وداع کردیم. ولی من بار دیگر او را ندیدم.

به تاریخ ۱۴ ماه می سال ۲۰۰۷ ساعت هفت و پنج دقیقه قبل از ظهر، نیمی سیور لوگو فیلیکس در فاصله چند متری دفتر کارش به ضرب هشت گلوله از پا درآورده شد. من خبر مرگ او را یک ساعت بعد از طریق رادیو شنیدم. روز سه شنبه صبح هنگام بود، من رادیو را روشن کردم، وقتی خبر مرگ او را شنیدم، احساس کردم گرمای فلج کننده سرپای وجودم را فرا گرفته و بدنم از حرارت جوش می زند. مزه تلخی که از معده ام بلند شده بود، به دهنم رسید. از طریق تلفون با همان مامور اداره مهاجرین امریکا که لوگو هنگام سفرش به مکسیکو او را همراهی نموده بود و اکنون در تکزاس بسر می برد، تماس گرفتم.

من با عصبانیت از او پرسیدم، آنها لوگو را کشتند، آیا در این مورد چیزی می دانی؟ «نه خیر خانم لیدی، ولی من بهتر می دانم که شما چند روزی مخفی شوید، اوضاع بسیار بد و خراب است.»

من در اداره سارنوالی، در جستجوی فرد معتمد شدم که مخفیانه برایم خبر چینی می کرد، تا دریابم که ای آنها همان USB-Stick را که لوگو همواره با خود حمل می نمود و هنگام تحقیقات معلوماتی را که بدست می آورد و در آن به ثبت می رسانید، نجات داده اند یا خیر؟ دوزخ بعد یکتن از بازپرسان به من اطلاع داد که آله ثبت بدست نیامده است. لوگو هنگام به قتل رسیدن، صرف بکسک پول و یک قلم خودکار با خود داشته است. قضیه قتل او تا امروزه روز روشن نگردیده است.

قبل از به قتل رسیدن لوگو تصمیمی نگرفته بودم که تحقیقی را که آغاز کرده‌ام، ادامه می‌دهم. به همین منظور به مونتری مرکز ایالت نوبولیون سفر کردم، تا در محل با یک تعداد خبر چین‌ها بمنظور کسب معلومات مصاحبه‌هایی را انجام بدهم. یکی از همکارانم در روزنامه «ملینیو»^{۲۰۶} از من پرسید که ای من این آوازه‌ها را شنیده‌ام که گفته می‌شود اعضای خانواده گورنر ایالت، در شبکه آدم فروشان سازماندهی و جا بجا گردیده‌اند، یا خیر؟ من پاسخ دادم که در باره‌ای ن سروصداها تحقیق کردم، ولی تا امروز صرف شهادت شاهدان موجود می‌باشد، چیزی که از آن سند موثقی را بیرون کشید، تا حال دردست نمی‌باشد.

پس از آن من با «جمالیل لویز»^{۲۰۷} یکی از خبرنگاران فعال فرستنده تلویزونی «اچیکا»^{۲۰۸} که معتاد به گرفتن هورمون هیجان می‌باشد، تماس گرفته و صحبت کردم. این خبرنگار جوان برعلاوه‌ای نکه کار شناس خبرهای پولیسی می‌باشد، همه گوشه‌ها و سوراخ سمبه‌های شهر نووی لیون را می‌شناسد. او نام‌های همه آن عده از مامورین پولیس را که از باندهای آدم ربایی حمایت می‌کنند، می‌داند. او یک سال قبل وقتی با من تماس گرفت که من برنده دور اول محاکمه‌ای شدم که در برابر مافیای تجارت بر سرانسان که سردرسته آن «کامل ناصف»^{۲۰۹} یکی از ملیونرهای معروف می‌باشد، براه انداخته بودم. لویز، ویدیویی را که تلاش برای اختطاف و ربودن کسی بود، به اختیار داشت که تاحدی باربوده شدن من شباهت داشت. این اختلاف بوسیله ناصیف ملیونر معروف باهمکاری گورنرایالت «پوبلا»^{۲۱۰} سازماندهی شده بود. بعضی از همکارانم مرا از نزدیکی با جمالیل پر حذر می‌داشتند، زیرا او را کسی می‌دانستند که می‌تواند به آسانی قابل خرید باشد. اما وقتی کسی در آبهای گل آلود جنایات سازمان یافته و فساد اداری ماهی می‌گیرد، باید بپذیرد که خطراتی که او می‌تواند با آنها روبروگردد، غیر قابل کنترل می‌باشند.

این بار جمالیل کمکش را به من پیشنهاد نمود. او به من گفت معلوماتی را در اختیار دارد که می‌تواند مرا درکارم بیشتر کمک نماید و خودش نمی‌خواهد این معلومات را در شهر مونتری منتشر سازد. جمالیل عکس‌های یک کلپ شبانه را به اختیار من گذاشت که در آن از

Mieinio	۲۰۶
Gamaliel Lopez	۲۰۷
Atzeca	۲۰۸
Kamel Nacif	۲۰۹
Puebla	۲۱۰

اطفالی که هنوز پا به سن قانونی نگذاشته بودند، استفاده جنسی صورت می‌گرفت. آنها دوشیزه گانی بودند که بین ۱۲ تا ۱۳ سال عمر داشته و اکثریت شان مکسیکویی بودند. البته که در میان شان عده از دخترهای برازیلی هم وجود داشتند. آنها با یک تصدی بنام «روا دی می‌نیناس»^{۲۱۱} که اصلاً یک تصدی از رود ژنیرو بود، فیلم‌های برهنه کودکان را تولید می‌نمودند. ما باهم قرار گذاشتیم که هر کدام از ما دو نفر، یک رد پا را تعقیب و جستجو کنیم. بعد معلومات بدست آورده‌ای خود را از طریق تلفون باهم مبادله نماییم. لوپز مانند بسیاری از خبرنگاران، در مکسیکو یکی دو بار مزه تهدید به مرگ را چشیده بود. به همین سبب ما باهم قرار گذاشتیم که او دو هفته بعد از یک غرفه تلفون‌های عامه به من زنگ بزند.

به تاریخ چهارم ماه می جمالیل به من یک پیام برقی فرستاد و طی آن نگاشته بود که می‌خواهد در مورد قضیه که طرف تحقیق ما بود معلومات بس مهمی برایم ارسال کند. به تاریخ ده ماه می جمالیل لوپز کاندو نیسا همراه با «ایراردو پاری دیسپرس»^{۲۱۲} کمره می‌ن او که از همکاران فرستنده تلویزیون اچیکا می‌با شدند، بوسیله یک کاروان موتر اختطاف گردیدند. سازمان خبر نگاران بدون سرحد که یک سازمان غیر دولتی جهت حمایت از آزادی مطبوعات می‌با شد، اعلامی‌ه عاجلی را بیرون داد. در همین بحبوحه من گمان می‌کردم که‌ای ن دو خبر نگار حتماً زنده بر خواهند گشت، ولی حدسم بیجا بود و خود را فریب می‌دادم.

راهبه‌های له مرسید^{۲۱۳}

همراه با تنی چند از فعالین حقوق بشر، من از منطقه „له مرسید“ در مکسیکو شهر دیدار کردم. قصد م این بود تا در آنجا هم تحقیق و پژوهشی را به راه اندازم. در جریان تحقیق و جستجوی ما می‌توانستیم ۱۵۲۸ زنی را پیدا کنیم که در فاحشه‌خانه‌ای که از طرف مافیا اداره و محافظت می‌شد، به برده‌گی کشیده شده بودند. از جمله‌ای ن تعداد زنان ۹۴۷ تن شان دخترهای نا بالغ بودند. یک سوم این زن‌ها از کشورهای برازیل، السلوادور، گواتیمالا و جمهوری دومینیکن می‌آمدند. در ناحیه‌ای از شهر که چینیایی‌ها در آن زنده‌گی می‌کردند، هفت دختری را پیدا کردند که بین هشت تا یازده سال عمر داشتند. مافیا آنها را به منظور بهره گیری جنسی از شمال چین به آنجا آورده بودند.

Rua de Mininas ۲۱۱

Gerardo Paredes Perez ۲۱۲

La Marced ۲۱۳

برای اینکه بتوانیم در جاده‌های له مرسید گشت و گذار کنیم، ما لباس‌های راهبه‌ها را به تن کردیم. این لباس یک پیراهن دراز سیاه با کلاه‌های سفید بود. این کار ما تجربه بسیار جالبی بود. دلالان‌های فاحشه‌خانه‌ها در برابر ما با خم کردن سر ادای احترام می‌کردند. فواحش کلان سال از من خواستند که "مادر مقدس به ما دعا کنید" صاحب هوتلی که اتاق‌های هوتلش ساعتوار برای خوشگذرانی به کرایه گرفته می‌شد، به یکی از همراهان من گفته بود که او چندی پیش به کلیسای کهن و قدیمی حضرت مریم، در گوادالوب، یک مبلغ کلان پول اعانه داده است. من در چشمان انسان‌های آنجا و در برخورد شان نسبت به راهبه‌ها، حالتی از ترکیب ترس و احترام، مشاهده می‌کردم.

برای یک زن که بخواهد در جاده‌های له مرسید، گشت و گذار کند، شهری که بوسیله مافیا کنترل می‌گردد، بی آنکه سؤظنی را برانگیزد، بطور قطع دو امکان وجود دارد، یا باید راهبه‌ای با پیراهن دراز سیاه و کلاه سفید باشد، یا فاحشه.

برای من هضم آنچه را که در له مرسید دیدم و شنیدم، بسیار مشکل بود. من خودم در مکزیکو شهر بزرگ شده‌ام آنهم در منطقه‌ای که طبقه متوسط در آن زنده‌گی می‌کنند. وقتی هنوز طفل بودم، می‌دیدم که غربا در مکزیکو چگونه زنده‌گی می‌نمایند. شاید بطور ناخود آگاه، انتظار من از بدبختی و ناهنجاری‌هایی را که در آنجا دیدم و با آن مواجه شدم، کمتر بود، زیرا من یک ماه قبل با نمایندگان آن سازمان‌هایی صحبت کرده بودم که به رسمیت شناختن اجتماعی روسپی‌گری را تقاضا دارند. من به گفته‌های خانم‌هایی گوش فرا دادم که شامل زنان دانشمند، خبرگان علوم سیاسی و جامعه‌شناسی و فعالین اجتماعی بودند. همه آنها خواهان عادی ساختن و رسمی‌گرداندن روسپی‌گری بودند و همه آنها بمن اطمینان دادند که درهم برهم ساختن، فاحشه‌گری به میل و رغبت خودی و روسپی‌گری اجباری در نهایت مولود اخلاقی ساختن مبالغه‌آمیز و شیفتگی جنون آور آن عده از فعالین حقوق بشر و خبرنگارانی است که در مورد استثمار جنسی تحقیق می‌کنند و بر خورد شان با آن، به قصه‌کسانی می‌ماند که پنهانی از شکاف کلید تلذذ جنسی زن و مردی را به نظاره می‌گیرند، تا سر انجام خود شان به ارضای جنسی خویش می‌رسند. به سخن دیگر آنها با پخش گزارش‌های شان بر این موضوع پرده مقدسی پهن کرده‌اند. من اعتراف می‌کنم که بعد از آن تا حدی انتظار من آن بود که در له مرسید چیز غیر از آنچه را ببینم که در بنکاک ویا کمپوچیا شاهد آن بوده‌ام. آری! باید بگویم که من اشتباه کرده بودم.

من خوب می دانم که جهت پرداختن به قضایای برده گی جنسی بایستی برای خود چتر حمایتی احساسی را بنا نمود. در زیر همچو چتر احساسیست که شخص می تواند، به کار ببرد. در جریان روبرو قرار گرفتن با مافیا و شبکه روسپی گری اجباری، فشار سنگین احساس بر شانه های انسان بار می شود. فشار و سنگینی این بار، زمانی بیشتر احساس می گردد که دیده شود، از بچه ها و دخترهای خرد سال، بهره گیری جنسی صورت می گیرد. اثر گذاری این دیدارها برای ما تباه کننده بود. در جاده های که در طول آن فاحشه خانه ها قرار دارند، به زبان مخصوصی که خاصه همین گروه ها می باشد، صحبت می شود. تو فقط باید ببینی که دلالتان جنسی، دم دروازه های فاحشه خانه ها و یا هتل های که جهت استفاده جنسی از فواحش، اتاق هایش ساعت وار کرایه داده می شود، چگونه بر چوکی ها تکیه زده اند. در جاده ها در هر چند قدمی زنان دسته دسته ای ستاده اند. آنها لباس هایی به تن دارند که چیزی شبه لباس می باشد، نه لباس واقعی. لب ها را تا حد توان لب سرین گلایی می زنند. چشم های شان را با قلم های رنگه، رنگ می زنند، بر مژگان خویشتن مژگان ساختگی می گذارند و پشت پلک ها را رنگ سیاه و سبز می زنند. نگاههای شان حکایت از خستگی و مانده گی دارد. با بی پروایی و بی علاقه گی به موترهای که از جلو شان عبور می کنند، نگاه می نمایند و انتظار آمدن و مراجعه مردها هستند.

ما نظاره کنان به سفرخویش ادامه دادیم، در این حال دختر خانمی به من نگاه کرد که حد اکثر می توانست، هفده سال عمر داشته باشد. پطلون چسپ و جوراب سفید رنگ به تن و با بوتوت های رنگی کری بلند به پا، راه می رفت. من هم به نگاه های او با جدیت وقاطعیت با نگاه پاسخ دادم. اما بلا فاصله به یادم افتاد که مواظب باش تو حالا راهبه هستی. دخترک به سویم دوستانه تبسم کرد، بعد هردوی ما خجالت زده نگاه های خود را پایین انداختیم. ما پیشتر رفتیم در یکی از گوشه های سرک یک موتر پولیس ایستاده بود که در آن افراد پولیس به منظور مراقبت نشسته بودند. نگاه های پولیس ها هم حکایت از خستگی داشت. در طرف مقابل در سایه دیواری که تازه با رنگ سبز رنگمالی گردیده بود، سه زن که در حدود چهل سال عمر دارند، با چهره های پژمرده و رنگ و رخ باخته، ولی آرایش کرده، ایستاده اند. آنها ظاهراً باهم صحبت می کنند، ولی عابرین و کسانی را که از جلوشان می گذشتند پیوسته زیر نظر داشتند. دو مرد جوان به آنها نزدیک می شوند، با آنها به چانه زنی می پردازند. یکی از این زن ها که سینه های بزرگ دارد، به دنبال یکی از همین مردها که می تواند، در حدود ۲۳ سال عمر داشته باشد، به راه می افتد. هردو از زاویه یک مغازه آهن فروشی گذشته و در یک هتل نا پدید می گردند.

در سالون انتظار یک هوتلی که اتاق هایش را ساعتوار کرایه می‌دهد، پنج تن از دخترهای که نمی‌توانند بیشتر از دوازده سال داشته باشند، به دور یک می‌ز پلاستیکی نشسته‌اند و با قاشق شوربا می‌خورند. یک از این دخترها در حالیکه قاشق شوربای خود را در دهن دارد، به زن و مرد جوانی نگاه می‌کند که از دروازه هتل وارد می‌شوند. دخترک از خوشی بروی پا هایش خود را مانند کسی که گاز بخورد پس و پیش می‌کند. بی‌آنکه واکنش نشان بدهد یا قضاوت کند، صرف مشاهده می‌نماید و حقیقت را به نظاره می‌گیرد. برخی از همکاران و همسلکان خردسالش در طبقه بالای در اتاق‌ها با مشتریان مشغول می‌باشند. یکی از راهبه‌های واقعی که ما را همراهی می‌کرد، به آهستگی زیر لب به من گفت: «به زودی نوبت این دخترهم فرا می‌رسد.» برای جلوگیری از این اوضاع پولیس دست به اقدامی نمی‌زند. اگر پولیس همه دخترها و پسرهای راکه زیر سن قانونی می‌باشند و به زور به فحشا کشیده شده‌اند، از بند روسپی‌گری آزاد کنند، نمی‌دانند که آنها را به کجا ببرند و در کدام جای از آنها پاسداری و پرستاری نمایند. تعداد کمی از مکان‌های که برای رهایش عاجل قربانیان فحشای اجباری اختصاص یافته، به گونه یاس آوری مملو از قربانیان می‌باشند. راهبه‌ها با به کار بستن صبر و حوصله فراخ موفق بدان می‌گردند که اعتماد روسپیان و دلالان را به خود جلب کنند و با جرات و شهامت بی‌نظیر به منظور نجات قربانیان عملیات نجات را براه بیندازند. معامله‌گران و تاجران انسان نسبت به پولیس به راهبه‌ها احترام زیاد می‌گذارند. بعضی اوقات به راهبه‌ها این توفیق هم دست داده که از طریق گفتگو و مفاهمه، تن چند از قربانیان را از چنگ معامله‌گران انسان آزاد سازند. ولی این را هم باید گفت که راهبه‌ها هم تهدید به مرگ شده‌اند.

من از خودم می‌پرسم که اگر از یکی از این دخترها سوال کنم که ای آنها با می‌ل و علاقه نمی‌خواهند زنده‌گی دیگری را پیشگیرند؟ در آن صورت شاید من خود به گریه بیفتم. زیرا او بمن قصه خواهد کرد که مادرش در بیرون از هتل است و زنده‌گی همینطور هست و خوب است و یا شاید به من بگوید که پدرش در ده متر دور ترک بر سر سرک نشسته است و به او می‌گوید، خوش دارم با خود پول به خانه بیاوری و او هم مثل انسان‌ها دیگر می‌خواهد که والدینش او را دوست داشته باشد. درست همین پاسخ‌هایی بودند که قبلاً چند تن از دخترها با دامنک‌های گلابی به من داده بودند. آنها در گردن‌های خود گردن‌بند‌هایی طلایی را حمل می‌کردند که در آن مجسمه کوچک حضرت مریم آویزان بود. همین مجسمه‌های کوچک باید آنها را از گزند در امان نگه دارد.

فصل هفتم

مشتریان:

بیان راز مردانه‌گی

در بین دو سفرم به منزل دایمی ام که درکانکون قرار دارد، به یک توقف میانی دست زدم، تاچندی رادر خانه بمانم. در رستوران «پیورتو مدیرو»^{۲۱۴} در حالی که مصروف نوشیدن آبجو بودم، از پنجره رستوران منظره دلکش آب ایستاده «نیچوپته»^{۲۱۵} را به نظاره نشسته بودم. من در همین محل با دوتن از دوستانم وعده ملاقات داشتم. آنها هردو باهم یکجا آمدند. ما بطور مشترک یک دور مشروب تاکیلا فرمایش دادیم، تا از دیدار مجدد همدیگر لذت برده و احساس خوشی کنیم. وقتی ما در مورد غذا خوردن باهم صحبت می‌کردیم، بطور نابهنگام یکی از مستخدمین رستوران، یک بوتل مشروب را سر می‌ز ما آورد و مستخدم دیگری رستوران سه گیلان مشروب نوشی را در پیشروی ما گذاشت. همان مستخدم رستوران که مشروب را روی می‌ز ما آورده بود، در حالیکه با جدیت به مردی که آنطرف پشت می‌ز نشسته بود، نگاه می‌کرد سرگوشی به من گفت: «خانم لیدیا این نوشابه را آقای که پشت ان می‌ز نشسته به شما هدیه کرده است.»

من متوجه شده بودم که همان مرد مدتی بود که ما را می‌پایید و نگاه می‌کرد. او که آدم با هیکل بزرگ و قوی اندام می‌نمود، مصروف خوردن غذای خود بود. خوردنی او شامل یک پارچه گوشت سرخ کرده، همرا با شراب بود. در کنارش دو زن جوان که در حدود ۲۵ سال عمر داشتند، دور همان می‌ز نشسته او را همراهی می‌نمودند. زن‌هاییکه در کنار او بودند، موهای طلای داشتند، بوت‌های کبری بلند پوشیده و بسیار فیشن و آرایش نموده بودند. مردی که بوتل الکحول را بر سر می‌ز ما فرستاده بود، بلا انقطاع به ما نگاه می‌کرد. پس از آنکه من چندین بار تهدید به مرگ شده بودم، بسیار محتاط گردیده و بویژه در جاهای که مزدحم می‌بود، دامن احتیاط را هرگز رها نمی‌کردم.

Puerto Madero) ۲۱۴

Laguna Nichupte ۲۱۵

به مستخدم گفتم «بروید، به کسی که مشروب را به ما هدیه فرستاده، از قول من بسیار تشکر نموده و در ضمن بگویند که من مشروب افراد ناشناس را نمی نوشم». با همچو بیانی در واقع به ارایه مشروب از جانب او مخالفت ورزیدم. مستخدم نا آرام شده و غم گمن گفت: «خانم آن اقا گفت که نی گفتن را قبول نمی کند». من به چشمان مستخدم نگاه کردم، دوستانم مخفیانه به من اشاره کردند که بوتل مشروب را بگیرم و دهنم را ببندم. ماهمه هیجان زده شده بودیم. به مستخدم گفتم: «لطفاً به اوبگویند که من از ایشان بسیار تشکر می کنم، ولی بوتل مشروب را نمی توانم بگیرم.»

مستخدم رستوران در حالیکه بوتل مشروب را در دست داشت، به میز همان کس که مشروب را به ما فرستاده بود، برگشت. ما این شک و گمان را داشتیم که همین شخص یکی از افراد مافیا می باشد. همان مرد کاملاً مودبانه به من اشاره کرده و دستش را به رسم ادای تعظیم به شیوه نظامی، به گوشه پیشانیش بالا برد. من خودم را جمع و جور کردم و گمان بردم که ای ن قصه در همینجا پایان پیدا کرد و تمام شد.

با گسترش یافتن کارتل های مواد مخدر در مکسیکو شمار کسانی که در معاملات و کار بار مواد مخدر شریک و سهیم می باشند، نیز فزونی گرفته است. بطور مثال گروه ملیشه های «زیتاس»^{۲۱۶} که یک گروه شبه نظامی می باشد و از اعضای سابق اردوی مکسیکو پا به عرصه وجود گذاشته اند، در هر کجا حضور دارند. در جریان سالهای گذشته آنها موفق گردیده اند که در میان حلقه های بالایی و بلند پایه جامعه، برای خود جای پا باز کنند. و با آنها ارتباط و پیوند قایم نموده اند تا آنها را در جنگی که رئیس جمهور «فلیپی کالدرون»^{۲۱۷} از اواخر سال ۲۰۰۶ به ای ن طرف در برابر «معامله گران مواد مخدر» براه انداخته، در امان نگهدارند. در اینجا یک بار دیگر دیده می شود که قهری که از جنگ خود کامگی سر برون می آورد، در نهایت مافیا از آن بهره گیری می نماید. ما فیا که می خواهد در زمان صلح پول هایش را در داد سدهای قانونی سرمایه گذاری کند، در روزگار بحرانی سرمایه گذاری های خود را هنوز هم گسترش می دهند.

چند دقیقه بعد از رویداد عرضه داشتن بوتل شراب به ما، من خواستم به تشناب بروم. وقتی من از تشناب بیرون شدم، همان کس که بوتل شراب را فرستاده بود، به یک ستون تکیه کرده و انتظار مرا می کشید. دوستانم از دور مرا زیر نظر داشته و مراقبت می نمودند.

«بنید خانم کچو، شما در این کشور شجاعترین زن هستید ما هردو، دور از تصور شما وجوه مشترکی بسیار زیاد باهم داریم. ما هر دو در برابر مفسدان مخالفت هایی داریم، چیز هایی است که مجاز قانونی می باشد، ولی موارد دیگری هم پیدامی شود که نقض قوانین بشری و الهی به حساب می آید.

من به دقت به چشمانش نگاه کردم، او آدم قوی هیکلی بود و رفتار شبه نظامیان داشت. وی عینک های سیاه دودی از نوع عینک های ارمانی (Armani) را بر چشم گذاشته، ساعت بند دستی قیمت بها در بند دستش داشت، پطلون جینز، بوت های گرانبهای ایتالوی در پا و در گردنش یک زنجیر طلایی با مجسمه مریم مقدس گوادالوپ^{۲۱۸} بود. ظاهر این مرد بیانگر خود آگاهی عمیق می نمود. هر چند که سعی می ورزید، لحن صحیح و درستی را به کار گیرد، ولی از گفتارش این طور برداشت می شد که او گویا در مورد چیزهای عادی و معمولی از قبیل آب و هوا صحبت می کند. بویژه وقتی گفت «اگر شما اجازه می دهید من در این قسمت به چاره اندیشی می پردازم که گاورنریوبلا و ناصیف شریک او را از پیش پا برداریم. ما باید این کشور را از شر این موش ها خلاص کنیم که از فرزندان ما سو استفاده می کنند و به آنها تجاوز می کنند.»

وقتی گپ هایش را شنیدم، خون در رگهایم منجمد شد و گلویم بند آمد. من در حالی که زبانم به لکنت افتاده بود، بخاطر پیشنهادش تشکر کردم. مگر یا د آور شدم که من به توسل به قهر باور ندارم.

باور مندانه پاسخ داد که «گپ بر سر این نیست که شما به توسل به قهر باور دارید، یا ندارید، قهر وجود دارد، بس و خلاص. راه برگشتی وجود ندارد.» او با اطمینان اینجمله را بیان کرد.

او با جدیت به چشمانم نگاه کرد و گفت: «من نا باوری شما را درک می کنم، اما من یک مردهستم و سر گیم ایستاده ام.» در همین هنگام یک مستخدم رستوران که از کنار ما می گذشت از عقب شخصی که بامن صحبت داشت، نگاه ترس آلودی به من انداخت. از آنجاییکه نمی دانست که چه باید بکند، به راهش ادامه داد.

خانم محترم ببینید، حالا آرام به سر می‌زخویش برگردید، اگر شما قبل از رفتن، یک دستمال کاغذی را به زیر انداختید من بلا فاصله می‌روم و می‌دانم که ما بطور مشترک اطفال خود را از گزند این خوگ‌ها نجات می‌دهیم. در این مورد من به شما قول شرف می‌دهم.

من دوستانه به او پاسخ داده، گفتم: «من برگ‌های شما را باور دارم» در همین دم یک کمی خودم را سر حال ساخته، آماده برگشت بر سر می‌زم شدم.

دوستان و آشنایان من که در آن طرف دورمی‌ز نشسته بودند، با اندیشه چهارچشمه مرا می‌پاییدند. من همینکه بر سر می‌ز خود برگشتم، به همه شان اخطار کردم که به هیچ وجه کاری نکنند که دستمال کاغذی از سر می‌ز به زمی‌ن بیفتند. بدون هیچگونه گپ و سخن همه ما دستمال‌های کاغذی را در وسط می‌ز گذاشتیم. این اقدام ما در واقع نمودی از ترس ما به توسل به قهری بود که موجب قتل گردد. با دستان چون یخ سرد و لب و دهن خشک، از مشروب‌ی که در گیلان بود یک قطره قورت کردم، در ضمن به دوستانم آنچه را که بین من و آن مرد پیش آمده بود بازگو شدم. چنان به نظر می‌رسید که او کسی می‌تواند باشد که رهبران باندهای مواد مخدر، به قتل رساندن افراد را به او سفارش می‌دهند و یا به سخن دیگر یک قاتل حرفوی است. به دوستانم گفتم که او به من پیشنهاد کرد که اگر من بخواهم که او «ماربومارین»^{۲۱۹} گورنر ایالت پیویلا را همراه باکمال ناصیف مرد میلیونری که شریک و همدستش می‌باشد، بقتل می‌رساند. اینها کسانی بودند که در دسامبر سال ۲۰۰۵ مرا اختطاف و شکنجه نموده و به زندان افگنده بودند، تا مرا مجبور کنند که کتابم تحت عنوان "الماس در باغ عدن" نگاشته و نتیجه تحقیقاتم در مورد یک شبکه بین المللی عکسهای برهنه و تحریک آمیز اطفال بود و شریک آنها «ژان شوکان کوری»^{۲۲۰} نیز در آن افشا گردیده بود، پس گرفته و تحقیقاتم را باطل اعلام نمایم. من بخاطری شهرت پیدا کردم که از این ضربت جان به سلامت بیرون شدم و برعلاوه اندکی بعد هم محتوای صحبت تلفونی ثبت شده‌ای افشا گردیده و همه مردم اطلاع پیدا کردند که چگونه دختران چهار ساله مورد سو استفاده جهانگردانی قرار می‌گیرند که به منظور ارضای جنسی به مکسیکو سفر می‌کنند و عکس‌های سکسی و تحریک آمیز جنسی از آنها تهیه و بفروش می‌رسد.

من در محکمه دادگاه عالی عارض و برعلیه مارین و ناصیف اقامه دعوا کردم که با تاسف فساد اداری و رشوه برنده شد و دادگاه علی‌الرغم تعجب، نفرت و انزجار مردم مکسیکو هردو را براءت داد.

Mario Marin ۲۱۹

Jean Succar Kuri ۲۲۰

آنچه راکه‌ای ن شخص مبنی به قتل رساندن گورنر و شریک او پیشنهاد می‌کرد، به یقین می‌توان گفت که در شمار کارهای پایه‌ای و اساسی مافیا جا داشت. یعنی توسل به قهر فقط به منظور حفاظت از قهر، چیز دیگری نمی‌توانست باشد. در این قضیه من از دست اول مطلع می‌شدم که هدف از به اصطلاح "اخلاقیات جنایت" چه می‌توانست باشد. من با علاقمندی می‌خواستم بفهمم که چه واقع می‌شد اگر جرئت می‌داشتم از او پرسیم که اگر من در کتابم بجای گذارش از عکس‌های لچ و برهنه اطفال که جهت استفاده جنسی از آنها عکاسی می‌شود، درباره تجارت بر سر زن‌های جوان مانند زن‌هایی که در کنار شما نشسته اند، مطالبی را به چاپ می‌رسانیدم، آیا باز هم به همانسان از من حمایت می‌کردی که حالا آنرا پیشنهاد می‌نمایید یا خیر. من می‌دانم که شبکه تجارت بر سر انسان در کنکون و «پالیادلکارمن»^{۲۲۱} و در ایالت «یاکاتان»^{۲۲۲} تحت حمایت سیتاس و رهبران درجه دوم قاچاق مواد مخدر که کار بار شان مختص به اختطاف و باجگیری می‌باشد، قرار دارند.

«می‌شاگلنی»^{۲۲۳} یکی از خبر نگاران که همکارم می‌باشد، توجهم را به «دیگوگامبیتا»^{۲۲۴} جامعه شناسی که در پوهنتون اکسفورد مشغول تدریس می‌باشد، معطوف گردانید. گامبیتا کتابی را تحت عنوان «تصدی پدر کلان»^{۲۲۵} مافیای سیسلی و چگونگی معاملات و داد و ستدهای شان نوشته است (مرادش از پدر کلان‌ها، رهبران تراز اول مافیا می‌باشد). در این اثر او به کاوش در مورد جنایات سازمان یافته پرداخته است. خواندن این اثر برای آنهایی که خود را با جنایات سازمان یافته مصروف می‌دارند، در حکم یک مکلفیت به حساب می‌آید. گامبیتا در این کتاب توضیح می‌دهد آن چنانکه نسل‌های از تحقیقات پولیس‌ها نشان می‌دهد، برای سندیکای جنایت پیشه توسل به قهر، به ذات خود، هدف نیست، بلکه وسیله نیل به هدف می‌باشد.

هرچند ما پیوسته در جراید و مطبوعات می‌خوانیم که مافیا معاملات خود را از طریق توسل به قهر و زور انجام می‌دهد، مگر گامبیتا به‌ای ن امر مخالفت می‌ورزد و ادعا دارد که در حقیقت مافیای حفاظت و حراست را در برابر قهر به فروش می‌رسانند. توسل به قهر وسیله

Palaya del Carmen ۲۲۱

Yucatan ۲۲۲

Misha Glenny ۲۲۳

Diego Gambitta ۲۲۴

Die Firma der Paten ۲۲۵

نیست که با توسل به آن حمایت موثر، به فروش رسانیده شود. بی تفاوت که برای کی و در کجا. عرضه خدمات حمایتی و پاسداری برای تاجر انسان که در همان محل و منطقه، زنان برده شده را از می‌دان هوایی به کلپ شبانه خود می‌آورد و یا تاجریکه می‌خواهد مواد مخدر خود را، از کولمبیا یا اکوادور به مکزیکو انتقال بدهد، ولی نمی‌خواهد که هنگام تحویل دادن جنس خود را با مافیای منطقه در گیر سازد. و یا یک تبعه روسی که تولید کننده فیلم‌های برهنه از اطفال می‌باشد و می‌خواهد از تعقیب و پیگرد بازپرسان انترنیتی انگلستان در امان باشد. و یا صاحبان فاحشه‌خانه‌های جدید کاراییک، بی تفاوت که از نوع کلپ شبانه «دوکتور نایت»^{۲۲۶} باشد یا «چارلی انگلس»^{۲۲۷} و یا کلپ‌های شبانه در جمهوری دومی نیکا، واحه‌هایی اند که جهان‌گردان امریکایی و اروپایی که به قصد استفاده و بهره‌گیری جنسی از اطفال صغیر به آنجا سفر می‌کنند، چون در کشورهای خود شان چنین چیزی ممنوع است.

مافیای‌ها حتمی گرداننده تصدی‌های جنسی نیستند، (اشتغال یا کوسا مافیای جاپانی به‌ای ن کار یک امر استثنایی می‌باشد) بلکه آنها بیشتر زمی نه گسترش آنها را مساعد می‌سازند تا برای فرار از چنگال قانون راه‌های نوینی را جستجو نمایند. من در جریان سفرها و تحقیقاتم چیزی راکشف کردم که شاید بتوان آنرا نکشاف نوع نوین مافیا خواند. این نوع مافیا حوزه فعالیتش را به برده ساختن انسان اختصاص داده و در این ساحه متخصص و کار کشته گردیده است.

سازمان‌های امدادی که به قربانیان تجارت بر سر انسان مدد می‌رسانند، یک ضعف بزرگ دارند: و آن اینکه با کارهایی که انجام می‌دهند، در واقع بطور غیر مستقیم از کارهای سازمان‌های جنایت پیشه حمایت می‌کنند. به گفته یک تاجر انسان از نیکاراگوا، وقتی زنی که مورد استفاده جنسی قرار گرفته، نجات پیدا می‌کند، در آن صورت تصدی زیان دیده شبکه‌های خود را فعال می‌سازد تا هر چه زودتر جنس و یا «گوشت تازه» را برای خود تهیه نماید. قاعدتاً دلالات در ظرف ۷۲ ساعت به جای زنی که نجات یافته، بدیل دیگری پیدا می‌نمایند. برعلاو صاحبان تصدی‌ها لذت جنسی در زمی‌نه‌های دیگری نیز به مافیا مراجعه می‌کنند. مثلاً اگر دریک قضیه قربانی حاضر گردد شهادت بدهد و اگر در مواردی استثنایی، بازپرسان قبل از آنکه دستگاه فاسد پولیس دست به اقدامی بزنند، بتوانند بکمک شاهد اثبات جرم نمایند و قضیه سر انجام به قضا و محاکمه کشانیده شود، در آن صورت ما فیا پرداخت

ویژه و خاصی را تقاضا می‌نماید. بر خی از آنها منجمله یا کوسا سازمان مافیای جاپان خود وکیل‌های خود را دارند. این وکیلان برای سازمان‌های مرموز چون فاحشه‌خانه‌ها کازینوها و قمارخانه‌ها تضمین نقدی می‌پردازند. اگر ما می‌خواهیم بدانیم که برده ساختن انسان‌ها چگونه صورت می‌گیرد و به پیش رانده می‌شود در آن صورت ما باید نخست نزد خود روشن سازیم که فاحشه‌گری چیزی غیر از یک نوع تصدی نیست، که زنان دختران و پسران تولیدات آنهاست.

راهبرد نوین تصدی‌های مافیایی

از ایستگاه گیساکا^{۲۲۸} دو سرک دورتر از هتل سوار قطار زیرزمینی نی توکیو شدم. مجبور بودم یک بار قطارم را تبدیل کنم.

تا به هدفم که همانا رفتن در محله چراغ‌های سرخ و کارته فواحش می‌باشد، برسم. در ایستگاه کابوکیکو^{۲۲۹} پیاده شدم و با قطار دیگری به محله چراغ‌های سرخ شین یوکو^{۲۳۰} رفتم در این محل می‌توان ویدیو‌هایی را که از اطفال برهنه تهیه کرده‌اند، به فروش می‌رسد. من در همینجا با کسی که برایم خبر چینی می‌نمود، وعده ملاقات داشتم.

در قطار شهری چشمم به لوحه‌ای خورد که در آن نوشته شده بود، استفاده از تلفون همراه در قطار زیر زمینی ممنوع می‌باشد. «لطفاً برای دیگران مزاحمت ایجاد نکنید» این لوحه بزبان جاپانی نوشته شده بود. در نزدیکی لوحه، مردی که در حدود پنجاه سال عمر داشت ایستاده بود و کتاب می‌خواند. نحوه راست و مستقیم ایستادن او و همچنان حرکات سنگینی که هنگام ورق زدن کتاب انجام می‌داد، توجه مرا به خود جلب کرد. در عین حال متوجه کمبودی در دست او شدم. در حالیکه مصروف خواندن کتاب بود، من دزدانه او را زیر نظر گرفتم. در همین ضمن دیدم که از انگشت کوچک دستش فقط قسمت بالایی آن باقی مانده. بلا اراده از زبانم برآمد «یاکوسا یوبیت سومه» یعنی که یاکوسا انگشتش را قطع کرده است. او بمن نگاه کرده، در حالیکه لبهای خود را به علامت مخالفت با فضولی من کج و وج نموده، دستش را پنهان کرد. من به اطرافم نگاه کردم و متوجه شدم که یگانه کسی می‌باشم که متعجب به نظر می‌رسم. جاپانی‌ها در مقابل یاکوسا با یک احساس آمیخته به تحسین، احترام و ترس برخورد می‌کنند.

Giza ۲۲۸

Kabukicho ۲۲۹

Shinyuku ۲۳۰

یاکوسا مافیای سنتی جاپان است، این شبکه که در قرن هفدهم تاسیس گردیده و دارای شهرت جهانی است، زیرا با وجود نو آوریها، به شیوه کهن مافیایی اش پابند می‌باشد. در فرهنگ یاکوسا (یوبیت سومه) رسم و عئنه‌ای است که سابقه بسیار طولانی دارد. اعضای مافیا آنرا زمانی بجا می‌آورند که اشتباهی از آنها سر زده باشد، یا مرتکب خیانت خرد و ریزه گردند. برای جبران این اشتباه و خطه او با شمشیر و یا کارد بزرگ و بایک ضربه بند انگشت کوچک خود را قطع می‌کند و آنرا به او یابون^{۳۱} یعنی پیشوا و رهبر خود می‌دهد.

ریشه‌ای ن عئنه به زمانی می‌رسد که شمشیر هنوز برای یاکوسا سلاح اصلی ویران بود. از آنجاییکه هنگام به کار بردن شمشیر، استفاده از انگشت کوچک انصراف نا پذیر می‌باشد، بریدن و یا قطع کردن آن بدن معنی می‌تواند باشد که دیگر او نمی‌تواند، به طور عادی و معمول از سلاح استفاده کند. بناً بایستی برای حفاظت خویش، خود را تحت حمایت گروه قرار دهد، تا بتواند زنده‌گی نماید. در فرهنگ جاپان، فردیت بصورت عام ارزش خاصی ندارد، بخصوص نزد یاکوسا اصلاً نمی‌تواند ارزشی به حساب آید.

من از سه زنی که اختطاف گردیده، به جاپان آورده شده بودند و من با آنها آشنا شدم، بسیار سپاسگذار می‌باشم. آنها به من توضیح کردند که شبکه تجارت بر سر انسان چگونه رشد و گسترش پیدامی‌کند، تجاران انسان بابه کار بستن چه شیوه‌ها و حیل به برده‌گی کشیدن انسان‌ها را با موازین عصر جدید سازگار می‌سازند. کارمن، مر سلا، و روداهه خواننده آمریکایی که در توکیو با توسل به قهر و اجبار به فاحشگی کشیده شده بودند، کسانی هستند که هر سه شان یک وجه مشترک باهم دارند و آن اینکه هر سه موفق گردیده اند، از چنگ یاکوسا زنده و سلامت فرار نمایند. آنها می‌توانند به قدر کافی اسناد مدارکی را که شامل اسما، اعداد و ارقام، نشانی محل زیست و راه کارهای جنایی سازمان تجارت بر سر انسان می‌باشد، در اختیار قرار بدهند. به استناد این معلومات می‌توان سازمان یاکوسا و شرکای آنرا در مکسیکو، کولمبیا و ایالات متحده آمریکا در داد گاه به پای می‌ز محاکمه کشید و مقصر خواند. ولی متأسفانه با وجود در دسترس قرار داشتن همچواسناد، مقامات مسؤول هیچ اقدامی موثری نکرده اند، جز اینکه قربانیان را سال‌های متوالی در دوزخ نام نهاد و ظاهری تحقیقات و باز پرسی‌های بی پایان، بوسیله مامورین فاقد احساس درد با دیگران، رنج و عذاب دهند. سازمان‌های مافیا بی مانند گذشته، در کمال مصوئیت و بدور از هر گونه گزند به کارشان ادامه می‌دهند، زیرا آنها توانسته اند در ساختارهای دولتی جای پای را برای خود باز کنند. و همچنان قوانینی

که مخالف تجارت انسان می‌باشند، با دیگر گونی‌های فرهنگی همسویی نداشته و یک قدم عقبتر اند و باز به‌ای ن جهت که در قرن بیست و یکم ما شاهد یک نوع حرکت جدید مخالف جنبش مونث گرایی می‌باشیم. به استاد همچو دستاویزها سازمان مافیای دست نا خورده و مصون از گزند می‌ماند. باید گفت که گرایش تبعیض در مقابل زنان باردیگر رو به پیشرویست و تقویت آن ناشی از یک راهبرد تازه‌ای، کالا و بازارگرایی جدید می‌باشد. در بسیاری از کشورها تبعض گرایی بر ضد زنها، کاملاً از بین نرفته، بلکه خود را در زیر پسته سخنرانی‌های دقیق سیاسی به اصطلاح روزهای یکشنبه پنهان ساخته است. (منظور نویسنده از سخنرانی روز یکشنبه سخنرانی‌های مذهبی است که در روزهای یک شنبه‌ها در کلیساها ایرا می‌گردد)

استفاده از تخنیک برای یافتن بازارهای نوین

در سال دوهزار من مصاحبه‌ای را با زن جوانی که از روسیه سفید بود، انجام دادم. این زن نه سال قبل با دادن وعده‌های دروغین به مکسیکو آورده شده بود. در جریان صحبت‌های ما معلوم گردید که تاجران انسان این زن را به مواد مخدر مورفین معتاد گردانیده اند. این زن مقدار بسیار کم مورفین را بوسیله پیچکاری می‌گرفت، آنهم به گونه‌ای که به اطفال مبتلا به بیماری شکر، تزریق می‌شود. به او وعده داده شده بود که باگرفتن این دوا دچار اعتیاد نمی‌گردد. دارو هم در نا ممکن ترین جاهای بدنش پیچکاری می‌گردید، تا کسی جای پیچکاری را در بدنش نبیند، زیرا هیچکس نباید می‌فهمید که‌ای ن مودل زن (زنانی که لباس‌های را که جدیداً طراحی می‌شود، می‌پوشند و نمایش می‌دهند) معتاد به مواد مخدر است. مهمتر از همه‌ای نکه مشتریان روسپی‌های نوع ویپ (VIP) یعنی مشتری‌های (سرشناس و متمول) خواهان هم خوابه شدن با زن‌های سالم می‌باشند.

اندکی بعد از تغییر قرن یعنی در سال دوهزاریک، نخستین دور کتابها، فیلم‌های مستند و گزارش‌ها انتشار یافتند که در آن برده سازی زنان، شیوه‌ها و تخریک‌هایی که جهت ربودن و اختطاف کردن زن به کار بسته می‌شد، تشریح گردیده بود. ویکتورمالاریک^{۲۳۲} (که شغل خبر نگاری دارد، در نخستن کتابش تحت عنوان "نا تا شا : تجارت جنسی نوین"^{۲۳۳} همه جانبه روشن ساخته که تاجران انسان با چه می‌تود هایی زنان را از روسیه و اروپای شرق به‌ای الات متحده آورده اند. تاجران انسان در یافته اند که چگونه حرکت خود را با حرکت تمدن عصری و

جدید متوازن بسازند. به همین سبب آنها با توصل به گفتمان دانشمندان و زنانی طرفدار احقاق حقوق زن و آزادی جنسی اند، «کار جنسی» یا روسپی‌گری را مساوی به آزادی و خواہشات جنسی زنان در اقتصاد بازار آزاد سرمای‌داری نوین، تعبیر کرده و می‌گویند که دیگر لزومی ندارد که زن‌ها معتاد به مواد مخدر گردند، لت و کوب شوند، در ترس و اضطراب فرو برده شوند؛ کافیت که فرهنگ تبعیض تقویت گردد و به چهره آن رنگ ثروت و غنا مالیده شود.

یکتن از زن‌های صاحبان فاحشه‌خانه در کمپوچیا که اصلا از فلپاین بود، به من گفت: «دوشیزه‌گان باید به شیوه پاداش و مجازات تربیت شوند. «از طریق تکان‌های مداوم با نشان‌دادن عکس‌های شهوانی لچ و برهنه، دخترها را می‌بایستی به استثمار جنسی خو و عادت داد. علاوه بر آن آنها را باید به‌ای ن قناعت رساند که فاحشه‌گری را به حیث شغل و حرفه، خودشان برای خود برگزیده اند. زنده‌گی شان بیش از این اصلا ارزشی هم ندارد، اگر قواعد بازی را نقض کنند، همین زنده‌گی کم بهای خود را هم از دست می‌دهند. »

همین خانم صاحب فاحشه‌خانه که دوست دارد، دخترهای فاحشه‌خانه او را «مادر» خطاب کنند، اینرا هم به من گفت که به تاسی از یک ضرب‌المثل انگلیسی "تصامی م مشکل باز هم تصامی م اند".

باید گفت که فعالین مدافع حقوق زن هم درست از همین موضع و جایگاه حرکت می‌کنند، یعنی که آنها بهتر می‌دانند که روسپی‌گری را «کار جنسی و خدماتی» بخوانند، نه فاحشه‌گری: زنانی که پا در سن قانونی گذاشته اند، خودشان در یک مقطع خاص زمانی آزادانه تصمی می‌گیرند که وارد جهان روسپی‌گری شوند. فرض شان این می‌باشد که از این طریق می‌توانند، نیازمندی‌های روزمره زنده‌گی خود را مرفوع سازند. مافیا همین جدل دانشوری و اکادمی‌ک را مورد بهره‌گیری قرار می‌دهند. حتی استدلال فلسفی آزادی و تصمی‌مگیری آزادانه و مستقل، چیزی است که امروزه به وسایل همی‌شکی تاجران انسان مبدل گردیده است. این مطلب را من پیوسته از دهن خود آنها شنیده‌ام.

برخلاف مخالفین برده‌گی زن‌ها، این سوال را مطرح می‌کنند که در یک چهار چوب فرهنگی که پیوسته اعمال فشار و عدم تساوی بر زن‌ها را به منتها درجه اجازه می‌دهد، زن‌ها چگونه خواهند توانست تصمی‌م اتخاذ نمایند. زیرا تقریباً شصت فیصد زن‌هاییکه به روسپی‌گری روی می‌آورند، غالباً بین شانزده تا بیست و یک سال عمر می‌داشته باشند و زیر فشار و توسل به قهر، فریب و اغوا و اجبار، تن به روسپی‌گری می‌دهند. بناً باید این مطلب روشن

گردد که کاسبان روسپی‌گری اجباری و استثمار جنسی در این بحث‌های فلسفی روشنفکرانه و بحث‌های اقتصادی و دینی غرقند. علت آن هم اینست که تاجران انسان یک گروه یک‌ه و تنهای نیستند که در یک کجای از جهان زیر زمینی فعالیت دارند: اینجا گپ بر سر اعضا و متعلقین یک شغل و پیشه می‌باشد و از همین زاویه هم بایستی مورد بحث و بررسی قرار گیرد. ما نباید در زیر سنگ‌ها و سوراخ‌ها به دنبال آنها بگردیم برخلاف سراغ آنها را بایستی در میان وکلای مدافع، در بین صاحبان بارها و کلوپهای شبانه، سالن‌های کیسه مالی، رستوران‌ها و در میان تولیدکنندگان فیلم‌های جنسی، صاحبان قمارخانه‌ها، صاحبان کارخانه‌ها و هونتلداران بگیریم. اینها همه کسانی‌اند که زنده‌گی قانونی دارند و مالیات خود را هم می‌پردازند. مضاف بر آن همه‌ای اینها اجازه نامه رسمی بدست دارند و از ناحیه جلب جهان‌گردان، تجارت جنسی را رونق داده و عواید هنگفتی را به کسه دولت سرا زیر می‌کنند. بر علاوه در همین بخش‌ها، تاجران مواد مخدر و سلاح، بخش بزرگ پول‌های نا مشروع خود را شستشو می‌نمایند.

بنا بر یک تعریف اساسی، یک پیشه و یا شغل "شامل تمام عملکردهای، تولید و ترانسپورت کالا و کارهای خدماتی می‌گردد که به منظور کسب سود و ایجاد جای کار انجام داده می‌شود." با عام گردیدن اقتصاد بازار آزاد در سطح جهانی، تجارت برده‌گی هم مانند سایر حرفه‌ها به گونه جهش وار رشد می‌کند. فاحشه‌گری اجباری بخش بزرگ تجارت بر سر انسان را بار می‌آورد و بر اصول و موازین اساسی تولید سرمایه‌داری که همان تحصیل حد اکثر سود و کاهش هزینه می‌باشد، تکیه دارد. اگر زنان و دوشیزه‌گان دوسال مفت کار کنند، در آمد تاجران جنسی بالا می‌رود و در مقابل هزینه و مصارف زنده‌گی بردگان جنسی به سبب پایین بودن سطح زنده‌گی شان، به گونه تعجب آوری کم و نا چیز می‌باشد.

به قرن بیست و یکم خوش آمدید

تا شروع دهه نود قرن گذشته تاجران انسان به پیمان‌ه گسترده به گونه منزوی و تکی عمل می‌کردند. ولی در عین حال به سبب فاسد بودن دستگاه پولیس و مامورین دولتی، آنها دست حمایت دستگاه امنیتی و مافیای محل و منطقه را نیز پشت سر خود داشتند. با گشایش بازارها و خلع سلاح اخلاقی در برابر تجارت بر سر انسان که در دوران زمامداری جورج بوش رئیس جمهور امریکا تقویت یافت. ما فیایی‌هایی که در سطح منطقه و محل عمل می‌کردند و همچنان ما فیای ماورای منطقه، فرصت یافتند که بازار تجارت بر سر انسان را پوشش تازه بدهند و در سطح جهان به شبکه سازی بپردازند. آنچه که بر این پوشش اضافه گردید و مایه گسترش بیشتر آن می‌شود. جلب مشتریان با نفوذ بصورت اجباری و یا خوش برضا، مثلاً

مامورین پولیس بین المللی در شب نشینی‌ها و هنگام خوشگذرانی با فواحش در کنکون عکاسی و فلمبرداری می‌شوند ویا گورنرها، سناتورها و ثروتمندان بزرگ که در فاحشه‌خانه، کلپهای شبانه و کافه‌های مشروب نوشی از جانب زنان جوان بدرقه می‌شدند و مشریان دایمی این محل‌ها بودند.

درست مانند یک تصدی جهان‌گردی که فرهنگ مخصوص به خود را ایجاد کرده است، برده‌گی جنسی هم به چهره‌های کلیشه‌ای و عادی تبدیل شده است که از طرف مشتریان در تمام جهان نشخوار می‌گردند. در صدها صفحه انترنیتی اطلاعات جنسی، زن‌های کشورهای مختلف جهان، با صفات گوناگونی توصیف می‌گردند. بطور مثال زنان جاپانی به حیث گیشاهای آرام و سر به زیر (گیشا هادر گذشته در جاپان زنانی بودند که مانند بردگان خدمت می‌کردند و برای مهمانان بلند پایه جهت ارضای جنسی عرضه می‌گردیدند)، زنان تایلندی به عنوان کیسه مال‌های مطیع و خوش زبان، زنان کولمبیایی وحشی و بی بند بار، زنان کیوبایی به صفت زنان که شوق و اشتهاهای سیری نا پذیر دارند، زنان روسی به عنوان زنان دچار انحرافات جنسی، زنان دومی‌کنی سر شار از عشق و سرمستی، زنان امریکای شمالی به عنوان زن‌هاییکه حاضر به هر بازی جنسی و حاضر به ارضای میل جنسی به طیب خاطر و به همین منوال.

در حالیکه مافیایی‌ها با نرمش و آرامی، مانند ببر به هر طرف با آرامی و نرمش در حرکت اند، باز پیرسان، تحقیق کنندگان و همسلکان بین المللی شان، مانند فیل‌های پیر و جا افتاده لنگ لنگان آنها را تعقیب می‌کنند. یکی از تفاوت‌های تعیین کننده میان صاحبان حلقه‌های تجارت بر سر انسان و مامورین مبارزه با جنایات سازمان یافته، در این می‌باشد که جلو کار اولی را دیوان سالاری و یا رعایت اصول و مقررات نمی‌تواند سد کند. آنها اصلاً اخلاقیات را نمی‌شناسند، اگر یکی از اعضای مافیا ضد مقررات مافیای عمل کند به ساده‌گی او را بقتل می‌رسانند. اما در مقابل اگر یک مامور پولیس بین المللی خود را به مافیا بفروشد، یک هیئت تحقیق تعیین می‌گردد که تحقیقات آنها از همکار شان، یک تا دو سال دوام خواهد کرد. در حالیکه مافیا نفر خود را بقتل می‌رساند و بجای او نفر دیگری را تعیین می‌کند. شاید حل این معما در آن نهفته باشد که من از زبان یک مرده گاو گواتیمالایی شنیدم: «ما از پلیس ترس نداریم. ما از اربابان خود ترس داریم چون آنها بیرحمانه می‌کشند و می‌دانند که فامی‌ل تو در کجا زنده‌گی می‌کند. پولیس‌ها قابل خرید اند اما اربابان ما قابل خرید نیستند.» تا زمانیکه در هر کشور و هر منطقه با فساد به گونه موثری مبارزه صورت نگیرد، قرار دادهای بین المللی نمی‌تواند چیزی بیشتر از اعلامی‌ه‌های قصد و نیت روی کاغذ باشند.

من در یکی از سفرهایم فقط یک چیز را آموختم و آن اینکه به هر پیمان‌ه که متخصصین و کارشناسان بخواهند، انکار نمایند، واقعیت این است که سازمان‌های بزرگ و یا کوچک مافیایی که به کار تجارت برسر انسان مشغولند، از مقررات و سلوک کاملاً مشخصی پیروی می‌نمایند، ولو که نزد دیگران ساده لوحانه، پوچ و بی معنی هم جلوه کند. برخلاف قوای پولیس و امنیتی در ۴۶ کشوری که من جهت نگارش این کتاب در آنها به تحقیق پرداخته‌ام، فاقد آموزش و تعلیمات مورد نیاز یک فرد پولیس بوده، نقص در سازماندهی، تخصص و عدم شفافیت در کار همه آنها به چشم می‌خورد.

تقسیم بازار

وقتی ما نیمه شب در آن بخش توکیو که شی بویا^{۲۳۴} خوانده می‌شود، ره می‌سپردیم، در وسط جاده یک تن افریقایی‌های خوشخو و خنده رو توجه ما را بخود جلب کرد. من به دو خانم جاپانی نگاه کردم که همراهی می‌نمودند، یکی شان خبر نگار و دیگری از فعالین حقوق زنان بود. با رد و بدل کردن نگاه‌ها با هم، با این مرد افریقایی سر صحبت را باز کردیم، او با احتیاط، از ما می‌خواست که‌ای ا ما برای "خوشبخت شدن" خویش به چیزی نیاز نداریم. منظورش تلذذ جنسی بود. او بلافاصله به زبان انگلیسی به تعریف و توصیف چند نوع از قرص‌های می‌تام فیتامین^{۲۳۵} پرداخت. من با او شوخی کرده، پرسیدم که از کدام کشور جهان می‌باشد. او پاسخ داد که اصلاً از نایجریاست و به‌ای ن منظور بدینجا آمده است که زنان را خوشبخت کند. به دنبال این جمله خویش، به ما گفت که از مدت پنج سال است که در توکیو بسر می‌برد. او متصدی است و انسان "شب زنده دار". او کمی خندید و با اشاره‌ای ما حرکات سکسی، براه انداخت. هنگام وداع گرفتن از من پرسید که از کدام کشور جهان هستم، من از او پرسیدم که حدس بزند از کدام کشور جهان می‌توانم باشم؟ او گفت کولمبیا یی هستی، زیرا اکثریت زن‌های زیبای موی سیاه کولمبیایی می‌باشند. باید گفت که اکثراً با چنین کلیشه سازی‌های کسل کننده، در سراسر جاپان مواجه شدم.

من از او پرسیدم که "تو برای یک زن کولمبیایی که بخواهد در توکیو با خیال راحت زنده‌گی کند، چه چیزی را توصیه می‌نمایی؟" او با نگاه یک آدم‌های غیبگو، به من پاسخ داد: "از ایرانی‌ها خود را دور نگهدار، آنها آدم‌های بد جنس و بد کنشی هستند." البته مقصد او ما فیایی‌های ایرانی بود که در توکیو با زار هیروئین را در دست داشته و کنترل می‌نمایند.

Shibuya ۲۳۴

Metamphetamin این مواد مخدر در جاپان کشف شد و باعث تقویت انگیزه جنسی میشود ۲۳۵

مگر او و نایجریایی‌های دیگر، مواد مخدرمصنوعی مافیای چین را به فروش می‌رسانند. اما یاکوسا که مراد مافیای جاپان می‌باشد، در خرید و فروش انسان و کنترل روسپی‌گری دست اندر کار است.

ما همان شب به طی طریق در راهی که پیشگرفته بودیم، ادامه دادیم و از برابر یک دکان گذشتیم که در آن عکس‌های پورنو و یاعکسهای برهنه اطفال بشکل کمی‌ک و خنده آور و اسباب بازی‌های جنسی، از قبیل عروسک‌های هالوکتی (Hello Kitty) و تیدی (Teddy) و سایر اسباب بازی‌های اطفال به فروش می‌رسید.

وقتی مابه نزدیک همان کلپ شبانه رسیدیم که قرار بود در آن با چندین دخترروسی خرد سال مصاحبه کنیم، دچار حیرت زده‌گی شدم، زیرا در یک گوشه خلوت، چهار تن پولیس درآ تا قک مراقبت و پیره داری نشسته بودند، اتاقتک آنها به یک ماهی خانه شیشه‌ای (Aquarium) روشن شباهت داشت. در آنطرف سرک مقابل همین محل، چهار تن زن جوانی ایستاده بودند که می‌بایستی از کشورکولمبیا آمده باشند. آنها زیر مراقبت مرده‌گاوها و تاجران انسان، انتظار مشتریان را می‌کشیدند. شش ساعت قبل برآن رئیس پولیس جاپان به قید اطمینان به من گفته بود که تجارت بر سر انسان در جاپان عملاً وجود ندارد.

روز بعد خانم جاپانی که شغل خبر نگاری دارد و جز همکاران من می‌باشد، گزارشی در مورد آغاز کار پدر بزرگ جدید مافیا را به من نشان داد (در فرهنگ ما فیا پدر بزرگ رهبر بزرگ را می‌گویند)^{۲۳۶} در گزارش آمده بود که گروه یاماگوچی - گومی^{۲۳۷} نیرومند ترین سندیکای یاکوسا رهبر جدیدش را برگزیده است. وی که شصت و سه سال عمر دارد کینی چی شینودا^{۲۳۸} نامی ده می‌شود. مراسم انتخابش در ناحیه کوبه^{۲۳۹} محل اقامت رهبر بزرگ مافیا در غرب توکیو انجام شد. در این مراسم صدها تن از رهبران و بزرگان مافیای یاماگوچی - گومی و فرستادگان شبکه‌های متحد آن از سراسر کشور جاپان شرکت ورزیده بودند . چنانکه سنت مافیای جاپان تقاضا می‌نماید، شرکت کنندگان پیاله‌های شراب برنج را به سلامتی همدیگر بلند کرده و نوشیدند . در گزارشی که بعداً در همین مورد در مطبوعات جاپان

Pate	۲۳۶
Yamaguchi-gumi	۲۳۷
Kenichi Shinoda	۲۳۸
Koba	۲۳۹

انتشار یافت، آمده بود که از مراسم و تشریفات انتخاب شینودا به مقام پدر بزرگ، از برگزاری محفل بر علاوه افراد محافظ شخصی این گروه، پولیس‌ها هم که لباس ملکی و غیر رسمی به تن داشتند مراقبت و پاسداری می نمودند.

داغ زدن ارقام در بدن

دوشیزه گان وزنانی که به اجبار به روسپی‌گری کشیده شده بودند، در مصاحبه هایی که من با آنها داشتم، بارهای بار اعداد وارقامی مشخصی رایاد آور می شدند. آنها نباید شمار مشتریان خود تخمین می زدند، زیرا باتاکید و ابرام به آنها تلقین شده بود که همه روزه تعداد مشتریان خود را با دقت تمام به ارباب خود گزارش بدهند، که یک بخش این پولها سهمی ما فیای و پولیسی هایی می شد که ازجاده هایی که روسپی ها دران انتظار مشتری های خویش را می کشند، مراقبت می کردند و از بخش دیگر آن کرایه هوتل های که اتاق های خود را ساعتوار کرایه می دهند، پرداخت می گردید. این اعداد در بدن آنها داغ زده می شد.

زن های کولمبیایی مکسیکویی و روسی که من با آنها پای مصاحبه نشستام، کسانی هستند که در توکیو بر سر جاده ها به روسپی‌گری می پردازند و به گونه سرسام آوری از یاکوسا، سازمان مافیای جاپان مقروض بوده و به برده‌گی کشیده شده اند. در شب های خراب و کم درآمد چهار مشتری، در شب های عادی شش مشتری و در شب های پر درآمد تا ۱۴ مشتری را پذیرایی می کردند. یک دختر بیست و یک ساله کولمبیایی، کتابچه یادداشت خود را با دیزاین هیلو کیتی از دستکولش بیرون کشید که در آن تمام مشتریان خود را که در ظرف یازده ماه که او به توکیو آمده، ثبت نموده بود. او با حرارت و ذوق زده‌گی می گفت که می خواهد از این راه ۱۵ هزار دالری را که دلال فاحشه‌خانه از او مطالبه می نماید، بپردازد. دلال این مبلغ را جهت خرید و آوردنش به یک شبکه بین المللی پرداخته که او را از می دالین ۲۴۰ به توکیو آورده بود. همین دختر جوان می گفت، وقتی قروض خود را پرداخت، دران زمان است که جهت برگشت به وطن و خانه اش می تواند، پول پس انداز کند. از زمانی که او به روسپی‌گری و برده‌گی کشیده شده است، تا همان دمی که با من صحبت می نمود ۱۳۲۰ تن مشتری داشته است. یک دختر ده ساله که از منطقه پاتایای^{۲۴۱} در تایلند از چنگ تاجران انسان نجات داده شده و آزاد گردیده بود، به من قصه می کرد که او روزانه شش تا هفت مشتری (یوم یوم) داشت که از

۲۴۰ Medellin شهری در کولمبیا

۲۴۱ Pattaya

طریق چوشیدن، اله تناسلی مرد، آنها را ارضای جنسی می نمود. (جاپانی‌ها این نوع ارضای جنسی یوم یوم می خوانند). یک دختر مکسیکویی که در شمال مکسیکو در شهر سر حدی سیوداد خوارس^{۲۴۲} از دست ربایندگان خود فرار کرده بود، روزانه به ارضای جنسی ۲۰ تن مشتری می پرداخت که دوسوم آنها مکسیکویی و یک سوم شان امریکایی بودند. او می گفت که ۶۵۷۰ بار بر اوتجاوز جنسی شده است، ازجانب ده فیصد مردان، بیش از یک بار مورد تجاوز جنسی قرار گرفته بود.

حالا آن مردها کجا هستند؟ می دانی که در این نمایش غمگانه جهانی چه نقشی را بازی می نمایند؟ پاسخ به همچو پرسش‌ها بسیار سهل و ساده است. آنها در خانه‌های خود نزد همسران و فرزندان و یا شریک زنده‌گی شان و یا شریک همجنس خود بسر می برند. آنها در تصدی‌های با وقار و دردرون کلیساهای خود در مقابل و یا در عقب منبر و یا هم بر سر منبر به وعظ و نصیحت نشسته اند؛ یا هم در پارلمان‌های مرکزی و یا پارلمان‌های ایالتی و یا شورای‌های شهری به نماینده‌گی از مردم نشسته اند و همه روزه به وضع قوانین و مقررات و تاملی نظم عامه مصروف می باشند؛ و باز آنها در سالن‌های محاکم جزایی و محاکم حقوق مدنی بر مسند قضا نشسته، پیوسته احکامی را صادر می نمایند؛ و یا هم سرگرم تحقیق و پژوهشند، تا برای روز نامه‌های شهر و پر تیراژ قصه‌ها و حکایت‌هایی را بنویسند؛ به همین سان مشتریان روسپی‌ها که مسوولیت افزایش تقاضا برای بردگان جنسی بیشتر به دوش شان بار می باشد، در مکاتب و پوهنتون‌ها کار می کنند؛ یا تهیه کنندگان برنامه‌های کمپوتری هستند؛ یا آنها از جمله بازیگران می دان‌های فوتبال می باشند. خلاصه بگویم، مشتریها در هر کجای جهان که بخواهی حضور دارند. این گونه آدم‌ها به خاطر ماجراجویی‌های جنسی که نموده اند، از یاد کردن آن در برابر دوستان و آشنایان خود فخر هم می فروشند. آنرا علناً با ده‌ها زبان مختلف، در صفحات انترنیتی به نشر می سپارند، آنچه را که کرده اند، در ملای عام قرار می دهند، بی آنکه از آن کوچکترین حجب و حیای داشته باشند.

تایلند، کمپوچیا و جاپان سه کشوری اند که در آسیا دارای مهمترین بازار استفاده جنسی می باشند؛ در این سه کشور ۷۰ فیصد مردها برای ارضای جنسی خویش پول می پردازند. با وجود موجودیت قوانین شدید ضد تجارت انسان و برده‌گی جنسی، سالانه پنج میلیون جهانگرد که به هوس ارضای جنسی به جهان‌گردی و سیر و سیاحت می پردازند، به تایلند می آیند. به اساس گزارش سازمان ای سی پی آ تی (ECPAT) بین ۴۵۰ تا ۵۰۰ هزار نفر در تایلند،

برای بهره‌گیری جنسی از زنان، دختران وبچه‌های نابالغ، پول پرداخت می‌کنند. در مصرف روسپی‌گری در اروپا اسپانیه در راس قرار دارد.

در مکسیکو عده زیادی از اتباع امریکاو کانادا جهت استفاده جنسی از زن‌های جوان، مطیع وفرمانبردار به سواحل تفریحی پلایا دل کارمن، کنکون و الکاپولکو^{۲۴۳} هجوم می‌آورند. این مطلب را من در جریان کار تحقیقم در کلوب شبانه کنکون شنیده‌ام وهم با تحقیقی که انجام داده‌ام، می‌توانم آنرا ثابت سازم. وقتی من در کنارتنی چند ازرقاصان نشستم وبا آنها سر صحبت را باز کردم، یک تن از امریکایی‌ها متوجه ما بود و با نا آرامی امی دوار بود که ما به رو به او کنیم. سر انجام در کنار او نشستیم واز او پرسیدیم "که چرا اینقدر تنها می‌باشد؟" یکی از دخترها شروع به خدمت کردن به اونمود، یعنی که با او به پای گپ زدن رفت و ما از نزد او دور شدیم. اما من طاقت نیاوردم، رو به او کرده پرسیدم که در مکسیکو چه چیزی جالبی مورد پسند شما می‌باشد؟ در پاسخ به من گفت:

دخترهای "شیرینش آنها بسیار گرم وگیرا هستند، من از زن‌های آمریکایی به سیر آمده‌ام. زیرا بسیار لجوج وپر خاشگر می‌باشند. زن‌های امریکای لاتین طوری دیگر... نمی دانم چه بگویم."

دوستانه از او پرسیدم، بسیار مطیع وفرمانبردارند؟

„بلی دقیقاً! زن‌های امریکای لاتین هنوز هم به‌ای ن باور می‌باشند که مزدوج بودن یک چیز مقدس وپاک است. تاکنون به مردان احترام قایلند، شما هنوز زنان واقعی می‌باشید!"

من تا حد ممکن صادقانه خندیدم ونزد دخترهای که در جلو بار بودند، رفتم.

دو سال بعد از این دیدار، ویکتور مارلیک کتابش را تحت عنوان „آقای جونز: لیلان سکس و مردانی که آنرا می‌خرند"، منتشر ساخت. در این پژوهش وتحقیق برای نخستین بار یک مرد، بر چگونگی مشتریان زن‌های روسپی روشنی می‌اندازد. مارلیک، چهره واقعی مردهای را نشان می‌دهد که به خاطر تقاضای جنسی خود، بازار برده شدن، زنان را خلق وایجاد و رشد وگسترش می‌دهند. برخی از توضیحات او پیرامون روسپی‌گری مرا به یاد تبصره‌ها وتفسیر برخی جهان‌گردان وتاجران انسان می‌اندازد که من با آنها ملاقات وصحبت داشتم. بطور مثال یک اسپانوی جوان در یک نیمه شب بدون احساس شرم وحیا به من توضیح داد

که او راضی نیست، برخورد این زحمت را پذیرا گردد، که یک زن هم سن سال خود را بگیرد، با او رفتار مساوی الحقوق داشته باشد، پیوسته همرايش گپ بزند و صحبت کند، زنده‌گی آرام و آسوده را برايش فراهم آورد، اماوقتی که بخواهم با او هم‌خوابه‌گردم، مانند یک گدی باديست. نی بهتر آن است که به یک زن پول بدهی، او هم دهن خود را ببندد، هر کاری را که از او بخواهی برای انجام بدهد. این صحبت بین من و آن اسپانوی جوان درکازا دی کمپو صورت گرفت. این ناحیه در همان قسمت شهر مادرید پایتخت اسپانیه قرار دارد که در آنجا زنان روسپی از کشورهای امریکای لاتین و افریقا زیر نظر قهرآمیز صاحبان فاحشه‌خانه‌ها و حمایت دوستانه مامورین و مقامات مسوول به تن فروشی می‌پردازند.

فصل هشتم

عساکر و فواحش

طبیعی است که همیشه در جریان جنگ همواره چند تجاوز جنسی پیش می‌آید.

جنرال جورج پاتن در جریان جنگ جهانی دوم

الف زنیست خوش قیافه و زیبا، او که ۲۶ سال عمر دارد، جز عساکریک قطعه خاص امریکا در عراق می‌باشد. در ۱۸ سالگی بطور خوش به رضا و داوطلبانه، خواهان شامل گردیدن در عسکری گردید. بخاطر معلومات خوبی که در بخش مخابرات انترنیتی و دیجیتال داشت، در عسکری پذیرفته شد. امروزه که مصادف به اکتوبر سال ۲۰۰۹ می‌باشد، او بار دیگر در ایالت تکزاس بسر می‌برد، به سبب گرفتار آمدن به اوهام، پریشان حالی و تشاوش روانی تحت تداوی قرار دارد. در حالیکه او در برابر تشوشات روانی خود مجادله و پیکار می‌نماید، در میان سایر مسایل از خود می‌پرسد که چرا همکاران مردش می‌توانند، تا این حد خشن و بد رفتار باشند، در حالیکه آنها برای تامين صلح و امنیت به عراق اعزام شده بودند، پس چرا بر زن‌ها و دخترهای عراقی تجاوز می‌کردند.

جیم کسی که از ایالت نیوجرسی می‌باشد، بخوبی می‌داند که بر الف چه گذشته است. او در یک قهوه خانه در نیویارک با من روی می‌ز، یکجا نشسته، در حالیکه به پیاله قهوه خود نگاه می‌کند و می‌بیند که قند چگونه قرار قرار و به تدریج در قهوه منحل می‌گردد. من گره‌های راکه در جیبش افتاده بود و رخساره‌های خشکیده اش با جلد سفید اما آفتاب سوخته را به دقت نگاه می‌کردم که منطقه حاره بر آن هیچ ترحم روا نداشته بود.

جیم کسی است که ۶۰ سال عمر دارد. ازدواج کرده، صاحب چهار نواسه می‌باشد. او حالا در کشور خود، در یک سازمان غیر دولتی به کار مشغول می‌باشد. در پایان دهه شصت وقتی عسکر بود، او را به ویتنام گسیل داشتند. در آن زمان خود را آدم می‌هن پرست واقعی تصور می‌نمود. وی که در این میان آدم عاقلتر و پخته تر شده، از خود می‌پرسد که چرا در آن زمان او حتی برای یک بار هم که شده عمل و کردار خود را به محک صحت و سقم آن مورد توجه قرار نداده است.

جیم می گوید: «در مقام یک عسکر، انسان موظف به اطاعت و فرمانبرداری است. به عنوان یک آدم می هنپرست، از او امر و دساتیر آمر خویش پیروی و اطاعت می نماید. در بند این می باشد که زیر دستان هم از تو حرف شنوی داشته و مطیع باشند. در جریان آموزش های نظامی انسان کاملاً چیزهای غیر طبیعی و غیر عادی را فرا می گیرد و به آدم می آموزانند که از بعضی مردم باید متنفر بود. در حالیکه تو در مورد همین مردم کوچکترین معلومات هم نداری، مع الوصف از آنها باید متنفر بود. به تو می گویند این دسته مردم را نباید اصلاً انسان تلقی کرد، اطفال شان دشمن بالقوه ما می باشند، زنان آنها یا شی است برای استفاده یا گروگان. این یگانه امکانیست که با توسل بدان می توانی، در جنگ زنده بمانی و جنگ را از سر بگذرانی، بی آنکه دیوانه شوی و اعصاب خود را از دست بدهی. به دیگران توهین کن، از آنها نفرت داشته باش. باز هم آموزش های نظامی به دور این مطلب می چرخد که همه خشم غضب را که در درون خود حمل می نمایی برون بریز. در سیاه ترین جناح زنده گیت بخوشی زیست کن.

عسکری واردو در تمامی بخش های زنده گی انسانیت را از تو می گیرد، پس از سپری شدن این همه سالهای که من در مورد خود کار کرده ام، با ورزش یوگا، به تمرکز اعضا و اعصابم پرداختم و یک عضو فعال جنبش صلح گردیدم. آن

جوانی را خودم در آن زمان در قالب آن بودم، بازشناسی کرده نمی توانم، اما همواره حضورم او را در خود می بینم و پیوسته با من همراه است. در آن روزگار وقتی که ما وارد تایلند شدیم، جنرال اردو به ما توضیح کرد که در مقام عسکر آمریکایی به کدام فاحشه خانه ها اجازه رفتن داریم؛ در فاحشه خانه های که به عساکر آمریکایی اختصاص داده شده اند، لوحه سبز رنگ نصب می باشد. چرا باید به فاحشه خانه ویژه عساکر رفت؟ دلیلش اینست که فواحش همچو فاحشه خانه ها را حکومت تایلند، از میان روسپیان دست چین نموده، و آنها دست نخورده و سالم هستند. در آزای آن حکومت امریکا برایش پول پرداخته است. در فاحشه خانه ها من دوشیزه گان بسیار جوان رادیدم، هیچکس در مورد آنها سوالی را مطرح نکرد، ما از آنها استفاده، فقط استفاده می کردیم و بس. اما این تنها ما نبودیم که از روسپی ها استفاده می کردیم. عساکر اردوی تمام جهان از فواحش به عنوان تداوی جهت رفع تشنج روحی از آنها استفاده می کنند. در آن وقت برای ما کاملاً بی تفاوت بود که عمل جنسی را که با دختری انجام می دهیم، آیا او هم از آن احساس لذت می کند یا خیر؟ شاید همان دختر اختطاف گردیده، به زور به فحشا کشایده شده باشد. همه ای نها برای ما بی تفاوت بود. آنچه برای ما

در خور ارزش می نمود، این بود که چند ساعتی راکه از انجام خدمت رخصت بودیم، به خوشی بگذرانیم و از آن لذت ببریم. ما این تصورات خیالی را داشتیم که همان دختری که به او هم‌خوابه شده بودیم، عاشق ما گردیده است و ما را دوست می‌دارد، ما او را برده و کنیز خود ساخته‌ایم. او تنها برده جنسی نیست، بلکه کسانی اند که ماراماساژ (چاپی) می‌کند، نوازش می‌دهد و خدمت ما را می‌کنند، به ما این احساس را می‌دهند که ما نسبت به دیگران پیش‌تر قدرت‌مردینه داریم. //

در سال ۱۹۵۷ که مصادف به آغاز جنگ ویتنام بود، حدس زده می‌شد که در تایلند بین هژده تا بیست هزار زن فاحشه وجود دارند. پس از آنکه‌ای‌الات متحده آمریکا هفت پایگاه نظامی را در آن کشور ایجاد نمود، ساله ۱۶ میلیون دالر را در اقتصاد تایلند سرمایه‌گذاری می‌نمود. در سال ۱۹۶۴ شمار روسپی‌های تایلند که عساکر آمریکایی از آنها بهره‌گیری جنسی می‌نمودند، به چهار صد هزار بالا رفت. چنانکه سناتور جیمز ویلیام فولر^{۲۴۴} باری گفته بود، «در تاسیس فاحشه‌خانه‌های آمریکا در آسیا» وزارت دفاع آمریکا هم مسؤول می‌باشد. در مورد زنان به اصطلاح «غم‌خور» نخستین بار به طور گسترده و علنی، زمانی مباحثه آغاز گردید که گروه از زنان کوریایی و جاپانی موفق به کشف اردوگاه‌های زن‌های فاحشه و فاحشه‌خانه‌های اردو و نظامیانی گردیدند که جاپانی‌ها در جریان جنگ جهانی دوم ایجاد کرده بودند. در این اردوگاه‌ها و فاحشه‌خانه‌ها بین یکصد و پنجاه تا دوصد هزار زن و دوشیزه‌گان فاحشه از کشورهای چون فلپین، کوریا، تایلند، ویتنام، مالیزیا، تایوان و اندونیزیا را گرد آورده بودند و به عنوان برده‌های جنسی از آنها سو استفاده می‌نمودند.

یوشیاکی یوشیمی^{۲۴۵} مورخ جاپانی نگاشته است که رهبران نظامی اردوی قیصر جاپان ترس از آن داشتند که احتمالاً عساکر بخاطر طولانی شدن جنگ، سر به شورش و طغیان بردارند. به همین لحاظ اردوگاه‌های زنان روسپی را تاسیس کردند، تا «عساکر را خوش و سر حال نگهدارند».

در آغاز اردوی جاپان فواحش را از همان منطقه گرد آورده، آنها را در یک اردوگاه محفوظ جا به جا می‌ساختند. اما به زودی ضرورت به فواحش بالا گرفت، زیرا بسیاری از زنانیکه در محل اردوگاه جمع آوری گردیده بودند، به مریضی مبتلا گردیدند و یا به سبب تداوم تجاوز

James William Fuller ۲۴۴

Yoshiaki Yoshimi ۲۴۵

به خستگی اضمحلال جسمی گرفتار آمدند. به همین سبب اردوی قیصری جاپان، حيله‌ای رابه کار بست، اعلاناتی را جهت پیدا کردن همشیره‌های شفاخانه‌ها و زنان کارگر برای پاککاری وتنظیفات به نشر سپرد. زنانی که جهت استخدام به مقامات مسئول مراجعه می‌کردند، به زور به اردوگاه برده شده ودر آنجا اجباراً به برده‌گی جنسی کشیده می‌شدند. در همین قسمت مورخین وسازمان‌های مدافع حقوق بشر شهادت هزارها زنی را که قربانی این حوادث گردیده اند، ثبت وقید نموده اند. جالب اینجاست که اکثریت این زنان تنها از تجاوز جنسی سخن نمی‌گویند، بلکه از اعمال یکنوع قهر مضاعف گپ می‌زنند. «از یک نوع نفرت که به شکل فروبردن آله جنسی در فرج زنها به خشونت ویا با داخل کردن چیزهای دیگری در فرج آنها ویا هم با به کار بردن کلمات زشت ورکیک وبدرفتاری تبارز می‌کرد.» مانند اظهارات یک زن ۱۷ ساله از کشور موزانئیک در قاره افریقا از طرف عساکر به برده‌گی کشیده شده بود؛ دوکترانی که زن‌ها را در موزانئیک وروندا تداوی نموده اند، از اعمال غیر قابل توصیف خشونت در برابر زنان صحبت می‌کنند که ای ن زنان آنرا را تحمل کرده اند. سازمان نظارت بر حقوق بشر یکی از نهادهای می‌باشد که در ثبت اسناد این فجایع سهم داشته است.

به تاریخ ۱۷ اپریل سال ۲۰۰۷ یوشیمی و هیروفومی هیاشی^{۲۴۶} دوتن از پژوهشگران در جریان پژوهش و تحقیقاتیکه پیرامون اسناد محاکمه مجرمین جنگی توکیوتای^{۲۴۷} انجام می‌دادند، به سند اعترافی بر خورده اند که در ان هفت تن از پولیسهای نظامی، یا انضباط اردو که توکیوتای خوانده می‌شدند، اعتراف کرده بودند که آنها به منظور پذیرایی از عساکر جاپانی، برای ارضای جنسی آنها، زنان را از چین، هندوچین و اندونیزیا اختتاف کرده بودند. در ماه می همان سال اسناد دیگری کشف گردید که مربوط به سال ۱۹۴۴ بودند، در این اسناد از استفاده جنسی وسیع وگسترده‌ای اعضای اردو، از زنان گرد آورده شده در اردوگاه‌ها، افشا گردیده است.

باید گفت که در تصاویر سینمایی از گیشاها، زنهای به اصطلاح غمخور تصویر بسیار تحریف شده به نمایش گذاشته می‌شود. روی پرده سینما از این زنان کلیشه‌ از زنان بسیار زیبا به تصویر کشیده می‌شود که تا هردو گوش عاشق در منازل ثروتمندان وزورمندان جاپانی، برای انجام هر نوع خدمت به کار گمارده می‌شوند و یا «زنان غمخور» زنانیکه که خاص برای اطفای خواست جنسی مردان استخدام می‌گردند، تصویر تحریف شده‌ای را برون می‌دهند. در روی

Hirofumi Hayashi و Yoshimi ۲۴۶

Tokytai ۲۴۷

پرده با علاقه کلیشه از زنان جوان و زیبا به نمایش گذاشته می‌شود که د دیوانه وار تاسرحد مرگ، عاشق عساکر اروپایی می‌شوند وعساکر هم با آنها عشق می‌ورزند. اما در حقیقت آنها همان زنانی اند که در ترس واضطراب بسر می‌برند. آنها غالباً، شاهد قتل وکشته شدن والدین و یا خوهان وبردان خود بوده و از طرف عساکر مورد تجاوز جنسی قرار گرفته اند. هالیوود مرکز تولیدات سینمایی در امریکا وهمچنان سینمای شرق دور در آرمان سازی وخوب نشان دادن روسپی‌گری اجباری در دوران جنگ، نقش بس مهمی را بازی نموده اند. در حقیقت شانگهای شهر پر آوازه چین، چیزی جز اردوگاه بزرگ فاحشه‌ها برای عساکر جاپانی نبوده است. تایلند و فلپاین نقش مشابه را برای عساکر آمریکای شمالی و اروپایی بازی کرده است. در نمایش‌های سینمایی، داستان‌ها و رومان‌ها، عساکر غالباً با داشتن شخصیت شریف ونجیبی به تصویر کشیده می‌شوند. اوکسی می‌باشد که بایک دوشیزه قشنگ آسیایی رقص می‌نماید، در سواحل بحر عاشقانه و خیالپردازانه به گردش وتفریح می‌پردازند، با همدیگر قصه می‌کنند. اما کسانی که از چنگال فاحشه‌گری اجباری زنده برون شده اند، برخلاف آنرا گزارش می‌دهند. از قول آنها روزانه تا بیست مرد به آنها تجاوز می‌کرد. آنچه که براین رنج ومشقت افزون می‌گردید، حاملگی وبارداری نخواست و بد تر از آن بیماری‌های جنسی می‌بود که به سبب ابتلا بدان به گوشه رانده می‌شدند ومجازات می‌گردیدند. اگر عسکری از کندوم^{۲۴۸} یعنی پوش‌های حفاظت از بارداری وامراض جنسی استفاده نمی‌کرد ویا اصلاً همچو چیزی در دسترس نمی‌بود، زن را مقصر می‌خواند، نه عسکر را. در اردوگاه فواحش، هزارها برده‌ای زن، جان‌های شان را از دست دادند، بی آنکه خوانواده هایشان از مرگ آنها آگاه گردند. بسیاری از داستان نویسان هم در داستانهای خود روسپی‌گری اجباری را تا سرحد جنجالهای فردی واختلاف بر سر عشق محبت و آزادی جنسی تقلیل می‌دهند.

در واشنگتن پایتخت امریکا، در قسمت محکومیت اخلاقی عملکرد جاپانی‌ها، با خویششننداری بر خورد می‌گردد. علت در آن نهفته است که در پایان جنگ دوم جهانی، با پول امریکا در جاپان اردوگاه‌های جدید فاحشه‌گری اجباری تاسیس گردیدند، البته‌ای ن بار برای عساکر جاپانی نی، بل برای اردوی اشغالگر امریکا در جاپان. در سال ۱۹۴۵ بود که، اتحادیه سازماندهی اوقات فراغت وخوشگذرانی " تاسیس شد. در زیر پوسته همچو نام وعنوان بی‌آزار واذیت، اردوگاه‌های بردگان جنسی پنهان گردیده بود. هربرت بیکس^{۲۴۹} مورخ امریکایی

می نویسد که "جاپانی‌ها وقوای اشغالگر امریکا برسر تاسیس فاحشه‌خانه با هم معامله کرده و به‌ای ن توافق رسیدند که از یک طرف به خواسته‌های امریکا پاسخ مثبت داده شود، از سوی دیگر این هدف برآورده گردد که زنان جاپانی ازارضای خواسته‌های جنسی عساکر امریکایی مصوون ودرامان بمانند. تا خلوص نژادی جاپانی‌ها حفظ گردد ومانع از آن گردند که تجاوزهای جنسی باعث حاملگی زنان شود."

در سال ۱۹۴۶ به‌ای لینور روزولت^{۲۵۰} همسر رئیس جمهور سابق امریکا، این توفیق دست داد که استفاده از "زنان غمخور" را برای ارضای جنسی عساکر ممنوع گرداند. اما از روی بررسی‌های واسناد ومدارک تاریخی اینطور بر می‌آید که جنرال دوگلاس مک آرتور^{۲۵۱} قوماندان اعلی قوای متحدین، این ممنوعیت را بخاطری تایید نمود که نیم از عساکر امریکای به‌امراض جنسی مبتلا شده بودند و بخاطر مریضی توانمندی عملیاتی آنها تضعیف گردیده بود. دلالان جنسی، مرده گاوها وتاجران انسان مبلغ ۱۵ ین (پول مروج جاپانی) را از عساکر قوای بحری امریکا به طور پیشکی در یافت می‌کردند. این مبلغ در آن زمان به اندازه یک دالر وبه سنجش کنونی نه دالر قوه خرید داشت. در فلپاین، تایلند وکمپوچیا خانواده هایی که در ان زمان از طریق براه اندازی فاحشه‌خانه‌ها پولدار شده بودند، تا همین اکنون این انحصار را در کف خویش دارند، مقامات مسؤل هم ازا فشا کردن، نام وشهرت آنها طفره می‌روند

با وجود شهادت هزارها زنی که در برما، چین، جاپان، فلپاین، حوزه بالکان ودیگر کشورهای اروپایی وامریکای لاتین که در فاحشه‌خانه‌های عسکری به زور به فاحشه‌گری کشیده شده اند، عده بسیار قلیل از کار شناسان حاضر می‌شوند که در رابطه به کار برد قهر برای استفاده جنسی در سطح جهانی و بیشتر از همه اثر بخشی آن بر زنان و دوشیزه گان در مناطق در گیر در جنگ، خود را مصروف گردانند. هر چند که اکنون برده‌گی جنسی به قدر کافی ثبت وضبط گردیده، بطور مثال خانم لیندا چاویز^{۲۵۲} به سفارش ملل متحد تحقیقاتی را در همین مورد انجام داده است، مگر هنوز هم مانند گذشته به گوش می‌رسد که زنا نی که از طرف نظامیان به زور به فاحشگی کشیده شده اند، کسانی می‌باشند که به می‌ل رضای خود به فاحشه‌گری می‌پردازند، تا زاین راه هم پول بدست آرند وهم از طریق دست زدن به فاحشه‌گری، برای خود شوهری پیدا نمایند.

Eleanor Roosevelt ۲۵۰

Douglas Mac Arthur ۲۵۱

Linda Chavez ۲۵۲

در سال ۲۰۰۷ ایالات متحده آمریکا کانادا و کشورهای عضو اتحادیه اروپایی، بر حکومت جاپان فشار وارد کردند که از کسانی که در فاحشه‌خانه‌های نظامی به اجبار به فحشا کشیده بودند، علناً عذر خواهی نماید. اما آنها آگاهانه در این امر اغماض کردند که اعمال برده‌گی جنسی و تجاوز بر زنان را که عساکرشان در کشورهایی که در قرن گذشته با آتش و شمشیر فتح کرده و بر آن فرماورایی داشته اند، یاد آوری نمایند. مسلماً که حکومت و رسانه‌ها علاقمندی نداشتند این موضوع را علنی کنند که چگونه عساکر اردوی شان به برده ساختن و اختطاف نمودن زنان دست می‌زدند. حال آنکه ۱۷۵ کشور جهان در پای مقابله ملل متحد در مورد منع تجارت انسان و استفاده از فاحشه ساختن دیگران امضا گذاشته اند. مع الوصف این امضا گذاری مانع از آن نشده است که ای ن بد بختی و مصیبت را نه تنها تحمل نمایند بلکه به شدت آنرا تقویت کنند و گسترش دهند.

حقایق را چگونه زیر گِلِ پُت و پنهان می‌کنند

درست مثل کسی که خانه را جاروب می‌کند و خاکروبه هارا زیر فرش پنهان می‌کند، تا خاکهای کثیف را همسایگان نبینند، به همین سان نظامیان جهان هم به خاطر پنهان گرداندن، رویکرد اختطاف و برده‌گی جنسی زنان که بوسیله قوای اشغالی شان رخ می‌دهد، هرآنچه را که از توان شان بیاید، انجام می‌دهند، تا آنرا از انظار پوشیده نگه دارند، زیرا در زیر پسته اختطاف و به برده‌گی جنسی کشاندن زنان به وسیله قوای اشغالگر، علایق راهبردی شان پنهان می‌باشد. اما این اقدام آنها نمی‌تواند، باعث کتمان حقایق گردد. توصل به قهر جهت استفاده جنسی، یکی از اجزای سلاح جنگی و رزم بوده است، ولی در قرن بیست و یکم، خشونت و توصل به قهر در مقابل زنان ابعاد نوینی کسب کرده است. مدافعین حقوق بشر بر حق این سوال را مطرح می‌کنند که چگونه عساکر را چگونه می‌توان، در مبارزه بر ضد اعمال فشار ویا تاجران انسان به وظیفه گماشت، در حالیکه آنها خود عاملین ارتکاب جرم و مشتریان فواحش می‌باشند. حتی عساکر کلاه آبی قوای صلح ملل متحد در تجاوز جنسی بر زنان، شرکت و سهم داشته اند. تاچه رسد به سایر عساکر.

در جریان جنگ هند و پاکستان زنانی که مورد تجاوز قرار گرفتند، به صفت بردگان جنسی به فروش رسیدند. دوسال بعد از پایان جنگ، سه چهارم زنان که قربانی استفاده‌های جنسی گردیده بودند، هنوز هم در زندانها به منظور استفاده بسر می‌بردند. چنانکه باری بردگان افریقایی داغ اسارت را بر بدن ویا جبین داشتند، در هند و پاکستان هم بسیاری آنها را با قوغ آهن، داغ می‌کردند ویا آنها را خالکوبی می‌نمودند، تا داغ اسارت را در بدن خود حمل

نمایند. همچو زن‌ها هر کز نمی‌توانند، به خانه‌های خویش برگردند، زیرا از نظر وابستگی و همسایه‌ها آنها زنانی‌اند که آلوده و کثیف شده‌اند. بسیار از این زنان مجبور گردیدند که بقیه زنده‌گی خود را به حیث فواحش یا نجس‌ها به پایان بیاورند. بعد از آنکه پا به سن و سالی معینی گذاشتند، آنها خود جز صاحبان فاحشه‌خانه‌ها گردیدند؛ یعنی که قربانی خود به عامل قربانی و شکنجه شده‌گان خود به شکنجه‌گر، مبدل گردیدند. این رویداد نمونه وار در سیر زمان پیوسته تکرار می‌گردد.

برای سِک‌های هندوستان این تصور غیر قابل تحمل بود که زنان شان مورد تجاوز قرار گیرند، حامله شوند و از این طریق خلوص و اصالت مردم سِک آلوده گردد. جاپانی‌ها به همین دلیل که نژاد شان آلوده نگردد، برای اشغالگران فاحشه‌خانه‌هایی را تأسیس کردند و اما سِک‌های که در روستاها و دهات زیست داشتند تر جیح دادند که بجای اینکه ببینند که زنان شان را دشمنان آنها به شرمساری و بی‌آبرویی می‌کشند، خود آنها را بکشند.

استفاده از قهر بخاطر استفاده جنسی پیوسته در خدمت این امر قرار می‌گیرد که نیروی متجاوز با توسل بدان، قدرت و زور خود را به نمایش می‌گذارد. در پهلوی آن همچو رفتار یک نوع انتقام‌گریست، زیرا به زنان به مثابه اشیای مربوط به دشمن نگریسته می‌شود. از قرن‌ها به‌ای‌نطرف، تقریباً در همه فرهنگ‌های جهان، به زنان از دریچه شی و متاعی متعلق به مردان دیده می‌شود. وقتی از این زاویه و رابطه به زنان نگریسته شود، برخلاف آنچه که بعضی‌ها با علاقمندی گمان می‌کنند، فاحشه‌گری با ارضای جنسی اصلاً سروکار پیدا نمی‌کند. در اینجا دیگر گپ بر سر بروز یک شکلی از قهر و نقض گردیدن، حقوق انسانی زنان و دوشیزه‌گان مطرح می‌گردد. با آنکه محکمه بین المللی جزایی در دنهاگ از سال ۱۹۹۴ به تجاوز جنسی به عنوان جنایت جنگی برخورد می‌کند، مع الوصف، از همه جهان گزارش‌های وحشتناکی از جنایت در برابر زنان به ملاحظه می‌رسد.

- در جریان جنگ بوسنیا از سال ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۵ شبه نظامیان صربی بطور پیگیر بر زنان مسلمان بوسنیایی تجاوز نموده بودند. تا از این طریق مسلمانان را از دهات شان برون برانند.
- در سال ۱۹۹۴ هنگام که قتل عام در روندا براه انداخته شد، عساکر هوسی‌ها، بر هزارها زن قبیله توتسی تجاوز جنسی کردند.

- در جریان قیام دهقانان زاپاتیست^{۲۵۳} در ایالت شی یا پاس^{۲۵۴} مکزیکو عساکر اردوی این کشور، در همین منطقه روستا نشین، بر زنان تجاوز کردند. تا از مردان منطقه انتقام بکشند واز این راه مقاومت دهقانان را درهم شکنند، بطور مجموعی هفتصد مورد تجاوز کشف و شناسایی شد، مگر حکومت مکزیکو، تا امروزه روز از اینکه عاملین تجاوز را به دادگاه بکشد، خود داری ورزیده است.
- در سال ۱۹۹۷ شماری از زنان الجزایری که در مقابل شورشیان اسلامگرای آن کشور اقامه دعوی نموده بودند مدعی شدند که شورشیان اسلامگرا آنها را اختطاف نموده، به برده‌گی جنسی واداشته بودند.
- در کانگو که از یک ونیم دهه به‌ای نسو جنگ داخلی جریان دارد، بیش از نیم میلیون زن و صدها مرد مورد تجاوز جنسی قرار گرفته‌اند. بنا بر اظهارات کدی ادسوبا^{۲۵۵} خانم خبرنگار نگار توسل به قهر در برابر زنان هدفمندانه بعنوان اسلحه مورد استفاده قرار می‌گیرد.
- در سال ۲۰۰۶ پنج تن از عساکر آمریکایی بعد از آنکه پدر و مادری را کشتند، بر ابیرقسیم حمزه الجنبی دختر چهارده ساله عراقی تجاوز جنسی کردند. طبق اظهارات مقامات رسمی، عاملین قتل محمدیه در نزدیکی بغداد متاثر از „نشئه الکحول و علاقه به خونریزی“ دست به چنین عملی زده‌اند. در مورد یاد شده دیده می‌شود که بی‌بندوباری زاده الکحول، چگونه مایه نجات عاملین ارتکاب جنایت می‌گردد و توسل به قهر در توضیحات مقامات رسمی به عنوان عمل جنسی پرده پوشی می‌گردد.
- به تاریخ ۲۷ سپتامبر سال ۲۰۰۹ اعلام گردید که تنی چند از از اعضای قطعه توپچی در قشله فورت کارسون^{۲۵۶} واقع در ایالت کلورادوی امریکا به اتهام قتل، کوشش برای به قتل رساندن و وارد آوردن ضرب و شتم از طرف محکمه مجرم شناخته شدند، مگر محکومین پس از برگشت شان از عراق به نوع بیماری شدید روانی مبتلا گردیده بودند که در آن تمایل شدید و غیر قابل کنترل توسل به قهر و زور،

Zapatitas ۲۵۳

Chiapas ۲۵۴

Caddy Adzuba ۲۵۵

Fort Carson ۲۵۶

خود مبارز می‌گردد. یکی از عساکر بنام کنت استریچ^{۲۵۷} که بخاطر دست داشتن در یک قتل محکوم به ۱۰ سال حبس شده بود؛ در برابر خبر نگاران و رسانه‌های گروهی اعلام داشت که اردو و دستگاه نظامی تا بصورت متداوم در گوش تو پف می‌کند، به تکرار می‌گوید که: "توبایستی ادم بکشی، بکشی بکشی" و توهم تو باید از این دستور اطاعت کنی، تارفته رفته به غریزه تو تبدیل گردد؛ بعداً تصور می‌کنند که تو به ساده‌گی به خانه ات بر می‌گردی و دیگر کشتن را بس می‌کنی". همین موضوع در قسمت استفاده جنسی با توسل به قهر، هم مصداق دارد. بدین شرح که در جریان جنگ یک امر کاملاً عادیست، اگر یک عسکر زنی را که از او خوشش آمده، سهل و ساده بخرد و یا براو تجاوز جنسی نماید. در اظهارات و شهادت استریچ در حقیقت اخلاق دوگانه عساکر غربی به بیان کشیده می‌شود: از یکسو آنها امروزه مواد چایی را در مورد دفاع از حقوق بشر در میان مردم توزیع می‌کنند و از سوی دیگر جنگ را با تمامی اشکال خشونت و قساوت آن که مسلماً در تضاد به قوانین و نورم‌های حقوقی قرار دارند، به پیش می‌برند. در حال حاضر تقریباً در تمامی فرهنگ‌ها، قتل و تجاوز، بخشی از مراسم نظامی را بار می‌آورد و در این راه خدمت می‌کند تا به مردانگی و شجاعت عساکر مهرتایید گذاشته شود. در عین حال از قدرت و زور غالب بر مغلوب نیز تجلیل می‌گردد.

یکی از تحقیقاتی که در میان عساکر در حال آموزش و کارگران تایلندی به عمل آمده، نشان می‌دهد که دودسته مردم با تفاوت کم و یابیش، بهترین مشتریان فواحش می‌باشند. ۸۱ فیصد کارگرانی که از آنها پرسش به عمل آمده، اظهار داشته اند که در جریان شش ماه گذشته، حد اقل یکبار به فاحشه‌خانه مراجعه کرده اند. و اما عساکر طرف سوال و پرسش گفته اند که در جریان ششماه گذشته، حد اقل پنج بار به فاحشه‌خانه‌ها سر زده اند. محصلین نظامی به هر حال دوبار به فاحشه‌خانه رفته اند. یک تحقیق دیگری که در شمال تایلند انجام داده شده، نشان می‌دهد که ۹۷ فیصد همه عساکر بطور منظم نزد روسپی‌ها مراجعه می‌نمایند و سه چهارم آنها نخستین هم‌خوابه شدن خویش را با یک زن در فاحشه‌خانه انجام داده اند.*

پژوهش پیرامون فاحشه‌گری و تجارت بر سر زنان و دوشیزه‌گان نشان می‌دهد که قبل از همه محافظین نام نهاد نظم و قانون یعنی اعضای پولیس و اردو تاجران انسان و حامیان تجارت بر سر انسان می‌باشند. مراد آنهاهی هستند که از تاجران حفاظت می‌کنند و در فاحشه‌خانه‌ها هم

به سان جهان‌گردان از مشتری‌های خوب به حساب می‌آیند. آنها چگونه می‌توانند در مقابل چیزی دست به اقدام بزنند که نزدشان نه تنها امر عادی می‌نماید، بلکه از آن سود و ثمری هم در جیب‌شان می‌ریزد.

از سیر حوادث چنین معلوم می‌شود که از مقاوله‌ها و توافق‌های که در سطح جهانی به عمل می‌آید، تا زمانی که کشورهای امضاکننده آنها را جز قوانین کشورهای خویش نسازند، چیزی زیادی بدست نمی‌آید؛ از همین رو تطبیق و عملی گردانیدن موافقتنامه‌های خاص در نهایت آن، جز خواب و خیال ملل متحد چیزی بیش نمی‌تواند باشند. البته با امضا گذاشتن در پای همچو اسناد برای نماینده یک کشور می‌تواند، این فرصت را پیش آورد که در برابر مجمع عمومی ملل متحد، در مورد به فاحشگی کشیدن اجباری زنان و دوشیزه‌گان که در سال ۱۹۴۳ در جاپان پیش آمده بود، سخنرانی گرم و گیرایی را ایراد کند. در حالیکه در همان دم وزمان اردوی کشور خودش از تجاوز جنسی توده وار بر زنان، به حیث سلاح استفاده می‌کند.

در اکثریت کشورهاییکه آنها قوانینی بر ضد تجارت انسان و روسپی‌گری را به تصویب رسانیده اند، موضوع مربوط به اختتاف زنان و دوشیزه گان، بخش جدا ناشدنی آموزش‌های پولیس و قوای امنیتی گردیده است. (البته به ندرت پیش می‌آید که همین پولیس‌ها و قوای امنیتی از اعضای پیشین اردو نباشند) آنچه نبود وفقدان آن وجود دارد، حساسیت نشان ندادن در برابر قهر جنسی خودی و همچنان نقش پولیس و مامورین دفاتر پناهنده‌گی و عساکر، که آنها خود جز مشتریان فواحش می‌باشند. به همین دلیل نزد آنها فاحشه‌گری امر کاملاً عادی و پیش پا افتاده جلوه می‌نماید.

کثافت کاری در عراق

وقتی جاپانی‌ها توانستند که موجودیت اردوگاه‌های روسپیان را با دروغ پردازی‌ها پنهان نگهدارند و اگر ایالات متحده آمریکا با روسپیان در تایلند، فلپاین، پانامه و یا عراق تحت اشغال، نمی‌خواستند، سروکاری داشته باشند، قبل از همه یک دلیل داشت و آن اینکه: فاحشه‌خانه‌های عسکری از طرف تاجران و اجاره داران مستقل به پیش برده می‌شوند، از همین رو درست به همان گونه که کلاغ‌ها و کلمرغ‌ها بدور جسد می‌نشینند، آنها به دور اردو گرد می‌آیند. جان پرکنز^{۲۵۸} نویسندهٔ اثر پرخواننده «اعترافات یک مزدور»^{۲۵۹} و «قدرت و جهانی

بدون عذاب وجدان^{۲۶۰} در اثرش بازگو می‌دارد، که اتحاد و همسویی بین اردو و تصدی‌های خصوصی که در جریان جنگ به وجود می‌آید، این تصدی‌ها

دست به کارهای کثیف می‌زنند. یکی از این موارد اختطاف نمودن و ربودن زنان و دختران و آوردن آنها در فاحشه‌خانه‌های اردو می‌باشد. در سال ۲۰۰۶ وقتی جورج دبلیو بوش با طمتراف، سر و صدا را در برابر تجارت بر سر انسان در سطح جهانی و براه انداختن مبارزه علیه آنرا اعلام کرد، در همین دم لازم بود تا اردوی آمریکا برای چگونه گذراندن اوقات بیکاری و فراغت عساکر خویش، شیوه‌های بی سر و صدا و چشم نخور را پیش می‌گرفت.

در یکرشته گزارش‌های که در روزنامه شیکاگو تربیون^{۲۶۱} تحت عنوان «به خطر انداختن پایپ لاین» انتشار یافته بود، راه‌ها و طریقه‌هایی را بررسی و نمایان ساخته بود که از آن طریق انسان‌ها به منظور انجام کار اجباری و همچنان روسپی‌گری ربوده می‌شوند.

بطور مثال داوید فانی^{۲۶۲} خبرنگار روزنامه یاد شده به تحقیق پیرامون چگونگی کار یک تصدی خصوصی کوویتی که در کار ساختمانی سفارت جدید ایالات متحده آمریکا که در «ساحه سبز» بغداد، کارته که در آن امریکایی‌ها می‌زیستند پرداخته و به‌ای ن نتیجه و برداشت رسیده بود که همین تصدی به کار تجارت بر سر انسان هم مصروف می‌باشد و فاحشه‌خانه‌هایی را در زیر پوشش سالن‌های زیبایی، رستوران‌های چینی و حتی محل اقامت برای زنان، ایجاد و تأسیس نموده بود و رهبران نظامی ایالات متحده آمریکا مدعی بودند که هر نوع تماس با فواحش را برای عساکر آمریکایی ممنوع قرار داده‌اند. در حالیکه کوندولا رایس^{۲۶۳} بعنوان سخنگوی مبارزه علیه برده‌گی در جهان قدعلم کرده بود. متصدیان از جمله شرکت‌های امنیتی خصوصی که در «ساحه سبز» بغداد فعالیت داشتند، از طریق انتر نت از زنان روسیه سفید، چین و ایران، تعریف و تمجید می‌کردند. وقتی در سال ۲۰۰۵ پاتریک لوکات^{۲۶۴} یک عسکر اردوی آمریکا، پس از پایان ماموریتش در عراق به‌ایالات متحده آمریکا برگشت، ادعا داشت که «در بغداد می‌توان در ساعت به یک دالر زنی را برای همخوابه شدن به دست آورد». بناً برای اکثریت سربازان امریکایی می‌ارزد که برای یک گردش تفریحی به امارت

Weltmacht ohne Skrupel ۲۶۰

Chicago Tribune ۲۶۱

David Phenny ۲۶۲

Condoleezza Rice ۲۶۳

Patrick Lackatt ۲۶۴

متحدہ عرب سفر کند. در این سرزمین قوانین ضد فاحشه‌گری و تجارت بر سر انسان آنقدرها شدید نمی باشد و برای خو شگذرانی می توان زانی را که از آسیای میانه و روسیه می باشد، بدست آورد. اوقات فراغت عساکر قوای امریکا در دوبی در هتل بس بزرگ هوشیارانه تنظیم و سازماندهی می گردد، چندین تن زن جوان از پاکستانی که من در سال ۲۰۰۹ با آنها آشنا شده بودم، برایم گزارش دادند که آنها را به جبر و زور به منظور فاحشه‌گری به امارت متحدہ عربی اختطاف کرده بودند.

خانم سارا مندلسون^{۲۵} در گزارشی که پیرامون اوضاع کشورهای حوزه بالکان، در سال ۲۰۰۵ تهیه نموده بود، نگاشته است که: "حکومت ایالات متحدہ امریکا چندین برنامه را طرح ریخت و قوانینی را وضع کرد، تا به استناد آن روسپی‌گری اجباری لگام زده شود، ولی این اقدامات فقط روی کاغذ ماند و کسی آنرا در عمل پیاده نکرد. به خاطریکه در نهایت صرف جنبه بسیج ذهنیت عامه را داشت. در قضیه مربوط به استثمار جنسی زنان بوسیله عساکر و تصدی‌های خصوصی امنیتی، رهبران نظامی اکثراً چشمان شان را می بندند و گوش‌های خود را به کری می زنند، زیرا برای آنها اصلاً این مطلب کمال اهمیّت را دارد که روحیه عسکر را قوی و زنده نگهدارند. "

تجاوز جنسی در مقام سرنوشت و مجازات

وقتی من جریان تحقیقاتم را به یکی از همکاران مکسیکویی خود تشریح می نمودم، از من پرسید که: در زیر پسته توسل به قهر به منظور استفاده جنسی، چه چیزی نهفته است؟ چرا این موضوع زنان را تا بدین حد مجذوب و گرویده خود ساخته است؟ آیا توسل به قهر به منظور استفاده جنسی، یک رویداد بسیار زشت و منفور می باشد؟ سوال‌های او مرا بدان واداشت که پیرامون ارتباط بین تصورات و خواهشات جنسی و ساخت و یافت مردانگی به پژوهش بپردازم. چرا در سراسر جهان میان مردان حتی در میان مردان با درک و با احساس عده‌ای کمی وجود دارند که مفهوم توسل به قهر جنسی را درک می کنند؟ به زیر فرمان درآوردن و مطیع ساختن بومی‌های افریقا، آسیا و امریکای لاتین واضح می سازد که کار کردها و عملکردهای مستعمره ساختن یک کشور، یک زن و سرانجام تمامی مردم چگونه در عمل پیاده می گردد. تاریخ و سرگذشت این فتوحات مالا مال از قهر و تجاوز جنسی می باشد. بخش بزرگ دورگه گردیدن انسان‌ها و یا بهتر گفت امتزاج دونسل مختلف و به وجود آمدن نژاد

سومی از آن، در تمام جهان به تجاوز جنسی فاتحین و جهانکشایان بر می‌گردد. خانم کارولینا گونسالس^{۲۶۶} یکی از مبارزین و پیکارگران احقاق حقوق زنان چلی که شغلش تاریخ نگاری می‌باشد، توضیح می‌دهد که استفاده از قهر به غرض استفاده جنسی، چگونه به‌امر عادی و معمولی مبدل می‌گردد. او در همین مورد چنین ابراز نظر می‌نماید:

«برای شناخت تداوم محتوای یک جریان فرهنگی که توسل به قهر در برابر زنان را قانونی می‌سازد، ما باید با آن طرح و چهارچوب قدرت و قهری که از آنها محافظت می‌کند، پای جرح و بحث بنشینیم. باید گفت که در این رابطه تلذذ جنسی، نقش قاطعانه را بدوش دارد، حتی اگر ما از مدتها قبل هم بدانیم که بهره‌گیری جنسی و یا انجام عمل جنسی، محصول فرهنگ همان اجتماعی می‌باشد که در آن انجام داده می‌شود و در جریان تاریخ برداشتهای متفاوت از آن وجود دارد، بازهم به حیث عمل طبیعی و یا هدیه خداوندی شناخته می‌شود. یعنی یک عمل عادی، جهانشمول و از دید زمانی بی حد و مرز و غیر قابل تغییر، تلقی می‌گردد.

توسل به قهر بمنظور استفاده جنسی که بطور گسترده از جانب مردان اعمال می‌گردد و به پیمانۀ وسیع هم برضد زنان صورت می‌گیرد، مثال خوبی برای نشان دادن تضاد خشن و قهار فرمانروایی مردها در برابر زن‌ها می‌باشد. ازیک سو آرمان و سنن دینی مسیحیت و یهودیت (اسلام هم! مترجم) بر عفت و پاکدامنی زن و اطاعت و فرمان‌پذیری آنها از مرد، تاکید می‌ورزد و از سوی دیگر همین سنت دینی از مردان تقاضا می‌دارد که در تملک داشتن کامل بر زن، مردانگی خود را به حد اعلی آن به اثبات برسانند: عملکردهای بزرگ جنسی مردان به عنوان نمود قدرت، در بین جامعه به نمایش در آورده می‌شود، تا مردانگی مرد، مورد تایید قرار گیرد.

غالباً تجاوز جنسی بر زنان، با ارایه همین برهان مردانگی مرد، موجه و بر حق جلوه داده می‌شود. یعنی که رویداد تجاوز جنسی یک امر طبیعی است. مرد طبیعتاً همین‌طور آفریده شده، چون نمی‌تواند در برابر تمایلات جنسی خویش مقاومت کند، بناً تسلیم می‌گردد و به قهر جنسی روی می‌آورد. به سخن دیگر مردها در وضعی قرار ندارند که بتوانند جلو تمایلات جنسی خود را بگیرند، و آنرا مهار نمایند، لهذا تسلیم می‌شوند. البته که در ملای عام این کنترل تمایلات جنسی مردان، محکوم می‌گردد، ولی در حقیقت مرز بین تجاوز جنسی و داشتن روابط عادی غالباً آگاهانه، مخلوط و قاطی می‌گردد. بخصوص در مورد تجاوز جنسی شوهران بر همسران و یا آشنایان و خویشاوندان که آگاهانه آنرا مخدوش می‌کنند. بدین سان

کار برد قهر در کل در برابر زنان و توسل به قهر در استفاده جنسی از زنان به گونه‌ای خاصی از دید اجتماعی تحمل می‌شود. بویژه اگر بروز قهر در حوزه خصوصی زناشوهری بوقوع پیوسته باشد. بیشتر قابل تحمل می‌گردد. اما اینراهم باید گفت که تجاوز جنسی با توسل به قهر بمفهوم عام رد می‌شود، مگر درمقام یک پدیدار وامکان، پیوسته خود نمایی می‌کند و باقی می‌ماند.

با ارایه مثال‌های متعدد خانم گونسالس نشان می‌دهد که ازآوان کودکی به زنان یاد داده می‌شود که آنها چگونه لباس باید بپوشد وازخانه فقط به همراهی یکتن از اعضای مرد خانواده برون بروند. همچو بیان، مطابق آنچه می‌باشد که زنان طرفدار جنبش زن ومدافع حقوق مدنی آنها در ایران وعراق در مورد پوشاندن تمامی بدن زن یعنی حجاب اسلامی که بوسیله آن قسمت‌های تحریک آمیز بدن زن پوشانیده می‌شود، قلم می‌زنند.

«بدن ما در برابر این اتهام قرار دارد که بدن خود محرک قهری است که بر ما اعمال می‌گردد. آموزش وتربیت روی این هدف بنا یافته که درنهاد زنها ترس واحساس گناه را بر انگیزد. این احساس ترس وگناه باز خود را در ادا و اطوار خویشندارانه ما (زنان) باز می‌نمایاند. باید گفت که ای ن چیزی است که به گونه درد آلودی از دوران کودکی بایستی آنرا جز خو وعادت خویش سازیم.»

ترس زنان از مورد تجاوز جنسی قرار گرفتن زاده خیالپردازیه‌های زنان نیست، بلکه حاصل تجربه‌های است که عملی گردیده است. اگر فاحشه‌گری قانونی می‌بود، آیا دران صورت در برابر زنان کم‌تراز توسل به قهر استفاده می‌شد ؟

این حقیقت که دستگاه پولیس، جامعه شناسان، روان شناسان وخیر نگاران، هزارها ساعت وقت خود را بر سر پاسخ به‌ای ن سوال صرف کرده اند، تایید بر آن می‌باشد که ای ن تصور تا چه حد عام گردیده است که شخصی که عادت به دست زدن وتوسل جستن به قهر دارد، در صورت نبودن زنان فاحشه، نسبت به زنان دیگر اعمال قهر می‌نمایند. گونسالس، خانم مورخ در این مورد چنین ابراز نظر می‌کند:

«همچو رفتار یعنی توسل جستن به قهر به خاطر ارضای جنسی، به عنوان حق مردان نمایانده می‌شود. اگر نه حق همه مردان، حق عده‌ای از مردان تلقی می‌گردد. این باج وخراجی است که ما زنهای جامعه پدر سالار مجبور به تادیه آن می‌باشیم. در گذشته‌ها از قهر جنسی چشم پوشی به عمل می‌آمد، هر چند که کاربرد واعمال آن در روح وبدن قربانیان همان گونه علایم و نشانه هارا از خود بجا می‌گذارد که شکنجه فزیکي در بدن یک فرد شکنجه شده. در

جوامع که در آنها تنوع جنسی و در روابط میان زنان و مردان تبعیض وجود دارد، روابط عادی جنسی میان زن و مرد را "با کذب و دروغ" در مقام نورم یا هنجار درمی آورند. موقف زن‌ها بدین سبب پایین آورده می‌شود و روابط جنسی، بعنوان نظام حاکمیت در ک می‌گردد. در همچو نظام حضور دایمی کاربرد قهر بصورت نا مریی در قهر جنسی، متبارز می‌گردد."

قدرت و مردانگی

مشتریان فاحشه‌خانه‌ها همه دارای وجوه مشترک مشخصی می‌باشند. بطور مثال آنها با استفاده از ارضای تمایلات جنسی خود زور مردانگی خود را نیرومند نشان می‌دهند تا در بین همسلکان خود، هرچه بیشتر شهرت و اعتبار پیدا نمایند، در عین حال می‌خواهند این دید را به اثبات برسانند که او "یک مرد واقعی" می‌باشد. عده بسیار قلیل مردان حاضرند که دستاورد هایی را که جنبش زنان بدان نایل آمده، بپذیرند. برای بسیاری این تحول پذیرفته نمی‌شود که زنان خود تصمیم بگیرند که چه وقت، چگونه و یا اینکه اصلاً می‌خواهد با یک مرد به ارضای جنسی بپردازد یا خیر؟ برای بسیار از مردان، در بسیاری از کشورهای جهان این آزادی تصمیم‌گیری توهین و تحقیر تلقی می‌گردد و این تصور و ترس غلط را نزد شان بر می‌انگیزد که برای زنان صرف این هدف مطرح می‌باشد که مردان را مطیع و فرمانبردار خود بسازند. مردان با همین درک اشتباه‌آمیز به کار بستن هرچه بیشتر زور و قهر در برابر زنان و دخترانی که مجبور به تن فروشی اند، پاسخ می‌گویند. این مردان به‌ای ن نظر می‌باشند که از این طریق می‌توانند مردانگی خود را به اثبات برسانند.

رالف بولتون^{۲۶۷} مردم شناس در یک مقاله خود تحت عنوان "ماچیسمو در حرکت"^{۲۶۸} از نتیجه تحقیقاتش در میان دریوران لاری‌های فاصله‌های دور در پیرو و تصورات ارزشی آنها به‌ای ن نتیجه می‌رسد که ماچو بودن روی قدرت، حسد، خود ستایی و نشان دادن توانمندی جنسی استوار است.

ماچوها نه تنها در کشورهای پیرامونی و کشورهای رو به صنعتی شدن بلکه در تمام جهان وجود دارند. من در طول حیاتم با اکثریت مردانی که تا حال روبرو شده‌ام و یا اینکه در جریان سفرهایم در کشورهای مختلف با آنها صحبت کرده‌ام، چنین معلوم می‌شود که آنها همه

Ralph Bolton ۲۶۷

Machismo en Movimiento در زبان اسپانوی ماچو به مردانی می‌گویند که همیشه باید قدرت مردانگی ۲۶۸

خود را به اثبات برسانند و در عمل خود به نقش سنتی مرد در روابط جنسی خود تاکید میکنند

زندانیان فرهنگ مردانگی هستند که خود آنرا زیر سوال نمی‌برند. همچنان موج‌دین دیدگاه‌ها و افکار، رسانه‌ها و سازندگان افکار عامه جامعه ما نیز در این زمینه کاری انجام نمی‌دهند که‌ای ن سوال را از فرهنگ نمایند. کارگردانان فیلم‌های سینمایی، نویسندگان فیلمنامه‌ها و فیلم‌سازان سینما و تلویزیون، ماچو بودن را تأیید می‌کنند و همچنان بعضاً گم و یا زیاد به تأیید توسل به قهر جنسی می‌پردازند. حتی پوهنتونها در موقعیتی قرار ندارند، تصورات ارزشی پدر سالانه را مورد سوال قرار بدهند؛ به‌اتکای آن، خصوصیت نقش جنسیتی حاکم تحکیم می‌گردد.^{۲۱۹}

روشنفکران و نخبگان سیاسی در این راستا به‌گونه‌ی سازش و مدارا را پیشه می‌کنند که جلوی مخالفت گرفته می‌شود. با این شیوه و رفتار فرهنگ‌های مختلف، ارزش‌های قدرتمندان را اخذ و در قالب نورم، یا هنجار‌هایی که‌ن که از روایت‌های گذشته گرفته‌اند، یکجا می‌سازند. بناً من برای خودم می‌توانم، این‌طور توضیح بدهم که در فلپاین یک نسل از دوشیزه‌گان که بین ۱۲-۱۶ سال عمر دارند و در حال ظهور و رشد می‌باشند، دختران مادرانی هستند که سی سال قبل در روند مستعمره شدن کشور شان، به‌زور به فاحشه‌گری کشیده شده بودند. برای آنها این رویداد که زنان مورد تجاوز قرار می‌گیرند و در بازارها مانند شی فروخته می‌شوند، کاملاً در‌خور تفاهم بوده و از مسلمات به حساب می‌آید. به همین سان برای دوشیزه‌گانی که در ویتنام من با آنها مصاحبه کرده‌ام، به فاحشه‌گری کشیده شدن زنان به جبر، برای آنها امرعادی به حساب می‌آید. از جمله دوصد هزار زنی که در ویتنام به‌برده‌گی جنسی کشیده شده‌اند، امروزه ۲۳ تن آنها هنوز در این کشور زنده‌گی می‌کنند، این زنان برای تأمین معشیت خانواده خود هیچ امکانی دیگری نمی‌بینند جز اینکه خود را با پرداخت چند دالر بر دلان و مرده‌گاوهای هالندی بفروشند، این دختران صرف شبها جهت خواب کردن به منزل والدین خود می‌آیند، وقتی صبح شد پدر و مادر معتاد به قمار و مواد مخدر آنها، ایشان را واپس به فاحشه‌خانه‌ها می‌فرستند به‌ای ن امی‌د که شامگاهان که بر می‌گردند، شاید مبلغی پول را با خود همراه بیاورند. دلان هم می‌دانند که‌ای ن دوشیزه‌گان هیچ امکان دیگری ندارند، به همین لحاظ به خود زحمت آنرا نمی‌دهند که به آنها غذا بدهند، امکان خوابیدن را در اختیار شان بگذارند و یا آنها را در قید و بند نگه دارند، تا فرار ننمایند. در واقع همراهی دایمی آنها فقر و غربت و فرهنگ‌گست که در آن روسپی‌گری و قهر جنسی در مقابل زنان امرعادی جلوه می‌نماید. این فرهنگ از آغاز جنگ ویتنام شروع شد و تا خروج قوای امریکا از ویتنام دوام

۲۱۹ مراجعه کنید به Kneth Reinicke, „ Los hombres frente al tercer milenio“. Beitrag zur

۲۰۰۲ Tagung Los hombres ante el nuevo, Bilbao

نمود. در این نوع فرهنگ، روسپی‌گری و توسل جستن به قهر جنسی در برابر زنان امر عادی تلقی می‌گردد.

در تعلیمات نظامی به عساکر آموزش می‌دهند که از خود کدام احساسی را بروز ندهند و نه باید ضعیف، ترسو و زنچو صفت باشند. بطور مداوم باید ثابت سازند که او دختر نیست که از هر چیز بترسد بلکه محضاً یک مرد است آنهم یک مرد قوی پنجه می‌باشد. از وقتی که در کشورهای مختلف زن‌ها هم خدمات عسکری را انجام می‌دهند، چیزی که حلقات محافظه کار، سخت از آن انتقاد می‌نمایند. اما عساکر زن نیز تابع همان عملکرد یا گویش می‌گردند. گفته می‌شود که از آنها هم باید مرد ساخته شود، تا بتوانند عساکر خوب شوند. اما تجاوز جنسی که از طرف هم سلکان مرد بر تعداد زیادی از اعضای اناث قوای بحری، هوایی و زمینی امریکا، صورت گرفته است، بیانگر آنست که عساکر زن در محیط و فضای کاملاً مملو از ماچیسمو، شهوت پرستی و بروز قهر و فاقد احساس بودن، بسر می‌برند. آنها مانند گذشته زنان اند و به عنوان شی و متاع خوشگذرانی انگاشته می‌شوند نه بمثابة عساکر هم مسلک. هرچند که ای ن مثال و نمونه درمورد تمامی اردوها و عساکر جهان مصداق پیدا نمی‌کند، ولی در اردوهای قوی و نیرومند جهان، توسل به قهر و اوصاف خصومت و دشمنی با زنان کماکان ادامه دارد. به عساکر در دوران آموزش یاد داده می‌شود که احساس همدردی با دیگری را در خود بکشند، به همین سبب روسپی‌گری یکی از ابزارکار کامل تعلیم و تربیه عساکر به حساب می‌آید، زیرا در اینجا هم صحبت از آن است، که بجز از استفاده جنسی از زن، از برقرار کردن هر نوع روابط دیگر خودداری به عمل آید.

تماس جنسی حال چه در اثر توسل به قهر و زور باشد، یا در فاحشه‌خانه‌ها، اصلاً در خدمت نیل به غایت سرسخت ساختن عساکر مورد استفاده قرار می‌گیرد. من به استناد صحبت هایم که با عساکر برگشته از جنگ انجام داده‌ام، می‌توانم تایید نمایم که عساکر بخود تلقین می‌کنند که یک دختر ۱۵ ساله حال چه در کمپوچیا باشد، یا فلپاین ویا هم پیرو و السلوادور، بدان جهت به روسپی‌گری رو می‌آورد که از آن لذت می‌برد و خوشش می‌آید و عاشق آنها می‌شوند بخاطریکه عساکر را آدم‌های خاص و خیلی مردانه می‌دانند؛ یا سهل ساده، روسپی‌ها از مادر فاحشه زاده می‌شوند. "مسلمان که اردو در تربیت عساکر نقش بس بزرگی را به دوش دارد، چه در تقویت کردن و تحکیم بخشیدن تصورات خصومت آمیز با زنان ویا شی ساختن و متاع دانستن انسان‌ها؛ ولی یک نکته بس مهم و فیصله‌کننده همواره نادیده گرفته می‌شود و آن اینکه: هر انسان خودش نزد خود فیصله می‌کند که تا چه حد و تا کدام پیمانانه کار برد قهر

و زور را برای کامگاری جنسی جز شخصیت خویش بسازد. احصایته‌ها و آماری تهیه شده در مورد آن عده از عساکر که به طور منظم به فاحشه‌خانه‌ها مراجعه می‌کنند، گواه بر آن می‌باشد که: عساکر پس از برگشت از مناطق درگیر در جنگ به وطن شان، زنان آسیب پذیر را ترجیح می‌دهند. آنها حاضرند، برای زنان مطیع و فرمانبردار پول بپردازند، تا به حیث سردار و سرور بر آنها تسلط داشته باشند. آقای کنت فرانس بلو^{۲۷۰} کسی که با سازمان غیر دولتی اش بنام «تساوی همین اکنون»^{۲۷۱} که مقررش در نیویارک می‌باشد، یکجا در مورد استثمار و بهره‌گیری از وجود زنان به تحقیق پرداخته، تایید می‌کند که در جریان جنگ تجاوز بر زنان تاثیرت گسترده و ویران کننده را بار می‌آورد. بخصوص در جوامع مذهبی که در آنها شهرت جماعی، فضیلت و پاکدامنی یک زن، به بکارت و می‌زان وفاداری او به مرد خانواده وابسته می‌باشد، اثرات ناگوار عمیق را بار می‌آورد. در این رابطه تجاوز بر زن به بمبی می‌ماند که در وسط روز در منطقه مزدحم، به‌ای ن منظور انفجار داده شود که ترس و وحشت گسترده‌ای را بارآورد

خانم کاترین فار^{۲۷۲} دانشمند علوم اجتماعی، استاد متقاعد پوهنتون پورت لند و مولف چندین اثر پژوهشی و تحقیقی در مورد تجارت بر سر زنان، بدین نظر می‌باشد که "برده‌گی جنسی و تجاوز جنسی بوسیله عساکر بصورت غیر مستقیم در یک نظام پدرسالارانه ممکن می‌گردد و فرمانروایی مردان بر زنان قانونیت پیدا کرده و دسترسی بر زنان را تحت اداره و کنترل می‌آورد. ادیان بزرگ جهان حکم ستون‌های اساسی را در این بنا دارند، زیرا این ادیان در گذشته آن گونه ارزش‌های اجتماعی را بنیاد ریخته‌اند که تا امروزه روز از هر نگاه مرجع یا جایگاه مهمی برای هنجارهای اجتماعی، مقررات مروج در روابط جنسی می‌باشند."

Ken Franzblau ۲۷۰

Equality now ۲۷۱

Kathryn Farr ۲۷۲

فصل نهم

پول شویی

بچه‌های بدکنش حالا دست به سرقت بانک‌ها نمی‌زنند، بلکه به سهل و ساده آنرا می‌خرند.

جفری رابینسون: The Laundrymen

۱

چیزیکه همواره کنجکاویمرا تحریک می‌کرد، اصطلاح "offshore" (و رای سرحد) می‌باشد. این یک اصطلاح حساب‌های بانکی ماورای سرحد را معنی می‌دهد و تشریح زیبایی برای همه دادوستد بانکی می‌باشد که در خارج از سرحدات یک کشور و بخصوص در وای قوانین یک کشور قرار دارد. بطور مثال در جزایر کارائیک ویا در کشورهای که دارای اسرار بانکی شدید وسخگیرانه می‌باشند. یکی از مثال‌های خوب آن، جزایر کایمن^{۲۳} یکی از جزایر تحت تصرف انگلستان می‌باشد که در جنوب کیوبا و شمال جامائیکا موقعیت دارد. در آنجا گاو صندوق‌های خزاین پنهان اند، اما نه تنها در قعر بحر و در میان مرجان‌های بحری، بلکه در روی زمی.ن. جزیره کایمن و آنهم برای کسانی که پولشویی می‌نمایند به حکم بهشت منطقه حاره به حساب می‌آید. کسانی که پول‌های نا مشروع خود را که از راه تجارت مواد مخدر، خرید و فروش سلاح ویا تجارت بر سر انسان بدست می‌آورند، می‌خواهند در آنجا در بانکها بگذارند. در زیر افتاب درخشان، در بین کشتی‌های تفریحی ویا هتل‌های مفشن، پول‌های سیاهی دوران می‌کنند که از چشم‌های مامورین مالی دولتی پنهان نگهداشته می‌شوند. یا پول‌های که از طریق احتکار غیر قانونی خرید و فروش منازل و املاک بدست آمده، یا سرمایه‌های سیاستمدارانی می‌باشد که می‌خواهند عواید غیر قانونی م خود را در بانک‌های مخفی ذخیره کنند و سودهای بهتر بانکی بدست آورند.

من پیوسته از خودم می‌پرسم که مامورین مسئول وقتی عواید و می‌زان خرید و فروش سندیکات‌های جنایت پیشه را در سطح بین المللی حد س می‌زنند، اعداد و ارقام مشعر بر آن را از کجا بدست می‌آورند. وقتی بایکی از کارمندان و مامورین اداره مبارزه بامواد مخدر امریکا، در مکسیکو شهر، مصاحبه‌ای را انجام می‌دادم، او برایم گفت که قاچاقچیان مواد

مخدر، سالیانه بطور تقریبی چندین میلیارد دلار را به دست می‌آورند. من از سر ساده لوحی از او پرسیدم که چرا مامورین مسئول، شماره‌های بانکی شان را قید نمی‌کنند، چرا مامورین در بانک‌های سویس، باهاما و یا در جزایر کایمن برای تحقیق و بررسی شماره‌های بانکی آنها در خواست ارایه نمی‌دارند و باز چرا در والستریت مرکز دادوستد پولی و مالی امریکا، فعالیت آنها را ممنوع قرار نمی‌دهند. او در پاسخ به‌ای ن پرسش‌ها به من توضیح کرد که نظام بانکی جهان به موجب قوانین، سازمان یافته‌اند؛ اما در قسمت بررسی شستشوی پولهای سیاه، مامورین تحقیق و بازپرسی به همکاری بانک‌ها ضرورت دارند. در سراسر جهان بالاترین رقم پول‌هایی را که صاحب شماره بانکی می‌تواند بدون توضیح در باره منشأ آن در حساب خود بگذارند، مبلغ ده هزار دلار می‌باشد. مامورین بانک‌ها، موثر فروشان، معامله‌داران اسهام، کسانی که در خرید و فروش املاک غیر منقول مشغول می‌باشند و همچنین صاحبان و گردانندگان قمار خانه‌ها مکلف‌اند، «مشتریان مشکوک» که پول نقد می‌پردازند، بایستی فوراً به مراجع مسوول معرفی نمایند، ولی واقعیت امر اینست که هیچکس به‌ای ن مکلفیت پابندی نشان نمی‌دهد. یکی از بازپرسان مواد مخدر می‌گوید: با تأسف که پول قویتر از اخلاقیات انسانی می‌باشد. آنچه بر این رویداد می‌تواند افزون گردد، این است که برخی از تصدی‌ها بطور مثال قمارخانه‌ها موجودیت خود را مرهون پولشویی می‌دانند.

پاسخ باز پرس مواد مخدر، باز هم کنجکاوای مرا بیشتر تحریک نمود. حالا من می‌خواهم دقیقاً بفهمم که شستشوی پولی چگونه صورت می‌گیرد و چرا مامورین کشورهای نیرومند جهان، در برابر فعالیت‌ها و اجراآت غیر قانونی بانک‌ها چشم‌های شان را می‌بندند؛ می‌گذارند که پول‌های سیاه و نامشروع در سراسر جهان سرازیر گردد و در گردش باشد. در اواسط دهه هشتاد روشن گردید که سازمان استخباراتی ایالات متحده آمریکا سی‌ای ا (CIA) هم پول‌های سیاه را در بانک‌های مشکوک شسته است. این رویداد مصادف با زمانی بود که ماجرای "کونترا"^{۲۷۴} بر ملا و روشن گردید که سازمان جاسوسی امریکا، پول‌های را که از طریق فروش غیر قانونی سلاح به‌ای ران بدست می‌آورد، به چریک‌های راستگرا در نیکاراگو که کونترا خوانده می‌شدند، پرداخت می‌نمود و از این راه آنها را تأمین مالی می‌کردند. سازمان جاسوسی امریکا می‌خواست از این طریق نفوذ و قدرت امریکا را هم در حوزه خلیج فارس و هم در آمریکای مرکزی گسترش بدهد. «پولیس جهانی» مقامی که امریکا با میل و اشتیاق می‌خواهد به آن نایل آید وقتی ببیند که «علائق امنیتیش» به خطر مواجه می‌باشد، خود به

نقض و پایمال کردن حقوق بین الملل روی می آورد، ولی اگر پای ملت‌های دیگری در میان باشد، در آن صورت امریکا بر قوانین بین المللی به همان پیمانۀ پافشاری شدید می‌کند که بر قوانین امریکا اصرار می‌ورزد.

شستشوی پول‌های غیر مجاز بطور کلی چگونه صورت می‌گیرد؟ در پاسخ بدین سوال فرض ما بر آن است که قضیه شخصی را که از ارجنتاین می‌باشد، نزد خویش به تصویر می‌کشیم. او کسی است که در ارجنتاین، مکسیکو و فلوریدای آمریکا دارای چند فاحشه‌خانه و کلوب‌های مشروب نوشی شبانه می‌باشد. در مکسیکو و ارجنتاین همین شخص، زنانی را استثمار می‌نماید که از طریق قرض دادن پول، آنها را گروگان گرفته است. در فلوریدا دو رستوران دارد که بنام همسرش ثبت می‌باشد. در این رستوران‌ها، مشتریان پول غذا را نقد پرداخت می‌کنند، در ازای قیمت غذا از کسی چک قبول نمی‌کنند. این صاحب تصدی از راه‌های غیر قانونی مبالغ هنگفت پول را بدست آورده که باید آنرا شستشو شوند. برای نیل به این هدف او به یک وکیل دعوی مراجعه می‌کند. او هم باید کسی باشد که بتواند، با بانک‌ها در سویس تماس‌هایی را برقرار نماید.

وکیل دعوی و نماینده بانک نخست همدیگر را در یک دفتر پر زرق و برق و لوکس ملاقات می‌کنند، در جریان همچو دیدار آنها روی مسایل جدی گپ نمی‌زنند. در این دیدار اولیه خویش به پای صحبت‌های عام و خوش آیند می‌نشینند؛ می‌گویند که چه خوبست که موکل و مشتری پولداری داشته باشند. هردو می‌خندند، پس از آن نماینده بانک به وکیل دعوی یک جزوه معلوماتی در باره بانکش می‌دهد که در آن منجمله چنین نگاشته شده است:

«بانک‌های سویس مکلف می‌باشند که در دادن هرگونه معلومات در مورد شماره بانکی شما، با اعتماد کامل بر خورد و رفتار نمایند.

در حفظ اسرار بانکی، بانک‌های سویس در جهان از جمله سختگیرترین بانک‌ها بوده و ریشه در سنت طولانی بانکداری آن کشور دارد. در همین رابطه در نظام قانونگذاری سویس قید گردیده که همکاران بانک اگر بدون اجازه شما، به شخص سومی در باره چگونگی مالی شما معلومات بدهد، مجازات چندین ماه زندان را برای خودش می‌خرد. یگانه استثنا بر این قاعده جنایات سنگین از قبیل تجارت با سلاح و یا مواد مخدر می‌باشد. وقتی در همچو موارد سوطن وجود داشته باشد، در آن صورت می‌توان حساب بانکی شخصی را که طرف شک قرار دارد علنی نمود.

الزام حفظ اسرار بانکی، حتی در صورت تقلب صاحب شماره بانکی در پرداخت مالیات هم اعتبار دارد. در سوئیس بطور مثال سر باز زدن از گفتن می‌زان دارایی و یا نپرداختن مالیات به دولت و سکوت اختیار نمودن در این مورد، جرم شمرده نمی‌شود. یعنی دولت سوئیس و هم کشور دیگری در وضع، موقعیت و جایگاهی قرار ندارد که در مورد شماره بانکی کسی کسب معلومات نماید. برای نیل بدین هدف، به حکم صریح، روشن و قاطع محکمه ضرورت می‌باشد. محاکمه هم زمانی این حکم را صادر کرده می‌تواند که اتهام وارده به موجب قوانین جزایی سوئیس مشعر بر جنایت باشد.

اگر قضیه بر سر یک شماره بانکی سری باشد، اسرار بانکی در موارد خصوصی، مانند ادعای می‌راث و طلاق هم نمی‌تواند، نقض گردد. برای اینکه بتوان در مورد یک شماره بانکی در محکمه اقامه دعوی نمود، در آن صورت مدعی باید موجودیت شماره بانکی را ثابت سازد. در این قسمت شماره‌های بانکی از امکانات کثیری سری و مستور ماندن بهره‌مند می‌باشند

اگر وکیل دعوی به مامور بانک اطمینان بدهد که موکل او با مواد مخدر و تجارت سلاح سرو کاری ندارد و یا کدام سازمان دهشت افگنی را تأمین مالی نمی‌نماید و موکلش پول خود را در نهایت از راه استثمار زن‌های که بین ۱۷ تا ۲۵ سال عمر دارند و همچنان خرید و فروش همچو زنها، به منظور فاحشه‌گری بدست آورده، با همچو بیان او در حقیقت به نماینده بانک دروغ نگفته است و بانک هم به موکل او کاری ندارد.

شماره‌های بانکی اصلاً گم نام بوده، بدون ذکر نام و هویت مشخص فردی می‌باشد که تقاضای باز کردن این گونه شماره بی نام و هویت مشخص را می‌خواهد. شرط دیگر افتتاح همچو شماره بانکی، گذاشتن مبلغ ۲۵۰ هزار فرانک سوئیس در بانک است. در ضمن مامور بانک به وکیل دعوا توضیح می‌دهد که به موجب قانون جدید اتحادیه اروپایی و ایالات متحده آمریکا، مشتری باید هنگام باز کردن شماره بانکی، اسناد هویت خود را ارایه کند. ولی شماره بانکی مانند گذشته می‌تواند گمنام و بدون هویت مشخص باشد. وکیل دعوا می‌داند که موکل او نه تنها برای زن‌هایی که استثمار می‌نماید، اسناد تقلبی هویت را تهیه می‌نماید، بلکه خودش هم چهار پاسپورت یا گذرنامه دارد که یکی آن مکسیکوئی، دیگری ارجنتائینی، سومی ونیزویلابی و چهارمی ایتالوی می‌باشد. در هر کدام این گذرنامه‌ها مهر و نشان کشوری دیده می‌شود که گذرنامه ازان صدور یافته است. ولی همه دارای عکس بوده و هر کدام دارای نام جداگانه می‌باشد. گذشته از آن، همین موکل او یک لایسنس و یا جواز موتوروانی از فلوریدا

دارد که قانونی هست. مگر به نام بدلی و غلطی که در یکی از گذرنامه‌های صدور یافته او، درج است.

جان کرسٲٲنسن^{۲۷۵} که یکی از همکاران پیشین بانک می‌باشد و کسی است که قبلاً شماره‌های سری بانکی، سیاستمداران و مافیایی‌ها را در ماورای سرحدات، مدیریت می‌کرد. بعد از بازداشت شدنش از جانب پولیس اخلاق دوگانه سیاستمداران را با جزئیات افشا نمود که شستشوی پولی چگونه صورت می‌گیرد. او کسی بود که به من برای نخستین بار در مورد تحقیقاتیکه پیرامون برخورد به درآمدهای غیر مجاز که از مجاری تجارت بر سر بردگان بدست می‌آید، رهنمود جالب و گیرایی را داد.

مسلماً که بدون من سایر کار شناسان هم بر موضوع تجارت بر سر انسان روشنی انداخته اند، ولی شاید مهمترین اثری که در این زمی‌نه انتشار یافته است، کتابی تحت عنوان „مردان دستگاه کالاشویی“ این اثر که بوسیله جفری روبین سون^{۲۷۶} نگاشته شده، بسیار با ارزش و مهم می‌باشد. او به تفصیل نشان می‌دهد که پولهای نا مشروع چگونه شستشو می‌گردند و باز چگونه بعد از آنکه نخست با اسعار نفت معامله شد، می‌توانند در بخش‌های مختلف اقتصادی جهان بار دیگر داخل گردیده و به گردش و دوران انداخته می‌شود. گمان بر آنست که در سال ۲۰۰۹ رویه‌مرفته یک تریلیون یعنی یک هزار میلیارد دالر آمریکایی در جهان شستشو گردیده است. این مبلغ معادل هفت فیصد تولید ناخالص اجتماعی ایالات آمریکا می‌گردد. در واقع در همه ادوار این زورمندان اند که نشان می‌دهند، پولشویی چگونه صورت می‌گیرد. بطور مثال قبلاً در قرن نوزدهم، ملکه ویکتوریا پادشاه انگلستان شخصاً به خرید و فروش مواد مخدر و تریاک در چین پرداخته بود. او که یکی از نیرومندترین زنان در معاملات مواد مخدر گردیده بود و می‌خواست کشورش را از عواقب ورشکستگی در تجارت برده‌گی نجات بدهد. در قرن بیستم یک از مثال‌های خوب ریچارد نیکسون رئیس جمهور آمریکا می‌باشد. او همراه باتیم انتخاباتی خویش راهکاری را انکشاف داد که با توسل بدان پولهایی راکه در حساب‌های بانکی ذخیره داشتند، می‌توانستند در بانک‌های ماورای سرحدات بشویند، تا با آن دور مجدد انتخابات خود را تامل مالی نمایند. برای رسیدن به این هدف جان ان می‌شیل^{۲۷۷} وزیر

John Christensen ۲۷۵

Jeffrey Robinson ۲۷۶

John N. Mitchell ۲۷۷

عدلیه و موريس ستانس^{۲۷۸} وزیر مالیه که جزاعضای کمی‌ته انتخابات دور دوم نکسون بودند، یک نظام چنان دقیق و کارآی شست و شوی پولی را انکشاف داد که از همان زمان تا اکنون عالمی از سیاستمداران، صاحبان تصدی‌ها و شبکه‌های مافیای جنایی از آن بهره می‌جویند. مسلماً که دسته‌ها و باندهای خرد و بزرگ تاجران انسان هم از همین سرمشق پیروی می‌کنند.

«وقتی می‌شل و ستانس وزرای عدلیه و مالیه امریکا موفق گردیدند که از شرکت هوایی (American Airline) امریکا مبلغ صد هزار دالر را به عنوان اعانه بدست آورند، جورج شپاتر^{۲۷۹} مدیر مسئول شرکت در آن زمان به مشکل و درد سر افتاد که پول‌های تصدی را به حساب بانکی اعانه گیرندگان حواله کرده بی آنکه کسی متوجه‌ای ن عملکرد او گردیده باشد. رئیس شرکت هوایی امریکا از یک تصدی لبنانی، بنام امرکو^{۲۸۰} رسید جعلی را به عنوان پرداخت کمی‌شن جهت تسلیم دادن پرزهای فالتوبه شرکت هوایی بین المللی شرق میانه (Middle East Airline)، دریافت نموده بود. شرکت هوایی امریکن ایرلین، پول به اصطلاح کمی‌شن را به حساب شرکت آمارکو پرداخت، این تصدی همان پول را در شماره بانکی در یکی از بانک‌های سویس ذخیره نمود، از آنجا به یک حساب بانکی به نیویارک انتقال داده شد. در نیویارک این پول را شپاتراز بانک اخذ کرده بعداً به حساب می‌شل و ستانس واریز نموده بود. »

روبین سون چگونگی نقل و انتقال پول‌های شرکت‌های هوایی امریکا و همچنان کنسرن‌های آن کشور را همراه با راهکارهای که‌ای ن تصدی‌ها به کار می‌بندند واز کنج وکنار وزوایای تاریک قانون سو‌استفاده می‌کنند، به تفیصل توضیح داده است. او در ضمن سخنرانی معروف ریچارد نکسون رئیس جمهور آن زمان امریکا را که به مناسبت افشا گردیدن ماجرای واترگیت ایراد کرده بود، نیز یاد آور می‌گردد. نکسون گفته بود "آنچه را که رئیس جمهور انجام می‌دهد، قانونی و مجاز است". این گونه دورویی و اخلاق دوگانه در عالم سیاست، انکشاف مداوم شیوه‌های نوین پول شویی را بر حق و قانونی می‌سازد.

روبین سون چهار اصل پول شویی را که تا حال اعتبار دارد، بدین سان تشریح می‌نماید:

۱. نام صاحب پول با ید مغشوش گردانیده شود، زیرا تا زمانیکه مرجع ارسال و هدف آن روشن باشد، پول را نمی‌توان شستشو نمود.

Maurice Stans ۲۷۸

Georg Spater ۲۷۹

Amarco ۲۸۰

۲. تماشای فیلم‌های سینمایی، در فکر و ذهن ما این باور را القا می‌نماید که یک میلیون دالر را در بکس‌های دستی هم می‌توان جا داد، ولی این فهم درست نیست. صرف‌نظر از اینکه نوت‌ها به چه اندازه بزرگ می‌باشند وقتی روی هم گذاشت شدند یک میلیون دالر نوت، یک بندل به ارتفاع دومتربه وجود می‌آید و وزن بس سنگینی روی ترازو قرار می‌گیرد. به همین سبب پول نقد بایستی به شکلی در آورده شود که چشم خور نباشد، یعنی بی آنکه توجه را به خود جلب کند، انتقال داده شود.

۳. روند پولشویی تاجاییکه ممکن و مقصوراست، باید تا حد ممکن غیر قابل دید و بدور از انتظار، پوشیده و پنهان انجام گردد، تا هیچکس از آغاز تا انجامش را تعقیب کرده نتواند.

۴. سر انجام صاحب پول بایستی تا حدی کنترل و نظارت را بر روند پولشویی داشته باشد، زیرا در صورت به سرقت رفتن پولها او نمی‌تواند کسی را به محاکمه بکشد چون پول‌های که پولشویی می‌گردند، اصلاً موجودیت رسمی ندارند.

کسانی که در جریان پولشویی سهیم و شریک هستند، مامورین بانکی وکلای دعاوی، محاسبین، مامورین دفاتر ثبت و اوراق و مدیران و اداره کنندگان ثروت و دارایی می‌باشند. اینها کسانی‌اند که می‌دانند و یا می‌توانند حدس بزنند، چه وقت پای جریان پول‌های سیاه در میان می‌باشند. به همین سبب باید صاحبان تصدی‌ها و یا جنایت‌پیشگان کوچک، یا سیاستمدارانی که می‌خواهند دست به پولشویی بزنند، باید در جستجوی مقام و مراجعی باشند که می‌توانند از آنها حمایت و حفاظت کنند. یگانه مرجع که می‌تواند از وارد آمدن هر گونه اتهام نقض قانون و یا از فریب خوردن شخصی که به پول شویی می‌پردازد، جلوگیری کند، مافیا می‌باشد.

اگر شما می‌خواهید که لباس چرک و کثیف تان کاملاً سفید و پاک و نو نمایان گردد، در آن صورت باید کالا را بسیار پاک بشوید بگذارید که خوب خشک گردد، بعد اوتو کشیده شود. پس از همه‌ای ن اجراء است که کالا می‌تواند مانند لباس نو معلوم شود. وقتی می‌خواهی پول نقد را شستشو نمایی، درست همین مسیر بایستی طی گردد که برای پاک کردن لباس لازم است.

باز یک مثال می‌آوریم، در این مثال ما سرگذشت زنده‌گی یک تن مکسیکویی را که تولیدکننده فیلم‌های تحریک‌کننده جنسی است و آنرا با سوءاستفاده از کودکان تهیه می‌نمود،

بیان می‌داریم. این عملکرد توطئه‌گرانه و دسایس او را من خودم چند سال قبل افشا نمودم. او کسی می‌باشد که منبع اصلی یک میلیون دالر پولی را که داشت باید پنهان نگه می‌داشت. مبلغ یاد شده را او از راه عکس‌های عریان اطفال و هم‌خوابه گردانیدن دختران ۱۳ ساله با گردشگران و سیا حین بدست آورده بود. او از هم‌خوابه شدن این دختران با سیاستمداران و متصدیان خارجی فی ساعت دوهزار دالر می‌گرفت. مشتریان هم سیاستمداران و هم صاحبان تصدی‌های خارجی بودند. او در می‌دان هوایی شهر کانکون مالک یک رستوران و در منطقه تفریحی وگردشی کنار ساحل، مالک یک مغازه زیورآلات زنانه و یک هتل پنج ستاره بود. برای اینکه بتواند، پولی را که از طریق معاملات کثیف و غیر مجاز بدست می‌آورد، بشوید، یک بخش آنرا به چک‌های سفری امریکن اکسپرس (American Express) و ویزا (Visa) تبدیل می‌کرد، از بانک می‌خواست این چک‌های سفری را یا به نام خودش یا همسرش و یاسه طفلی که داشت صادر نماید. در غرفه‌های تبادله اسعاری در منطقه، مورتوان خود را می‌فرستاد؛ او نزد غرفه داران خود را رهنمای توریست و جهان‌گردان ج‌آمیزد و از این طریق در هردو روز مبلغ پنجصد یورو را از نزد آنها ارز می‌خريد. یک قسمت دیگر پول‌های خود را به مبالغ کوچک تقسیم می‌کرد و آنرا از طریق بانکهای وسترن اونیون^{۲۸۱} و بانک اچیکا^{۲۸۲} به لاس آنجلس، اریزونا و می‌امی در آمریکا عنوانی شرکای خود می‌فرستاد. آنها در آنجا پول‌ها را از بانک‌ها اخذ نموده، یک بخش قابل ملاحظه آنرا در هتل خودش با مهمانان تصوری و موهومی خویش مبادله می‌کرد. بخاطری موهومی که بنا به گفته صاحبان هتل‌های دیگر که در مجاورت هتل او قرار داشتند، اتاق‌های هتل او که پنجره هایش روبه ساحل می‌باشد، برای مدت‌های طولانی خالی بوده، مسافرین و مراجعین در آنها بسر نمی‌بردند. اما در دفترچه ثبت نام مهمانان هتل و کتاب درج در آمد و مصارف، نام‌های خیالی جهان گردانی از قبیل جان جیفرسون، جین جکسون به ثبت رسیده و گویا آنها کسانی بوده اند که اتاق‌های هوتلش را به کرایه گرفته بودند. این مهمانان هم کسانی بوده اند که بطور استثنایی کرایه اتاق را نقد پرداخته و چک نداده اند. با داشتن ۲۵ اتاق که شبانه هر کدام آنرا به چهار صد دالر به اجاره می‌داد در ظرف یک ماه او قادر بود که سه صد هزار دالر را شستشو کند.

تاجر نامبرده دوشیزگان را از اریزونا، می‌امی، السلوادور و وینزویلا به کنکون می‌آورده، تا در اینجا آنها را استعمار جنسی نماید. همه‌ای ن دخترها تکت‌های پرواز خود را از یک

دفتر جهان‌گردی خریداری می‌کردند و تکت‌ها هم درجه یک می‌بود. دفتر جهان‌گردی هم به یکی از شرکای همین تاجر انسان تعلق داشت. دخترها پول کرایه اتاق‌های هتل را هم در خود هتل زولیمار^{۲۸۳} که ملکیت همین فرد است، می‌پرداختند.

پول‌های نقدی را که از این معاملات کثیف بدست می‌آورد، آنرا به بخش‌های کوچکی تقسیم می‌نمود بعد همان پول‌های کم را در یک حساب بانکی در لاس انجلس واریز می‌کرد. با این چال بازی‌های قانونی، سهل و ساده در جریان چهار ماه موفق گردیده بود، یک میلیون دالر پول نا مشروع و سیاه را شستشو نماید و آنرا به حیث پول‌ها پاک و مشروع به دوران در آورد.

اما وی کسی بود که به آنچه که رسیده بود، قناعت نداشت. صاحب یکی از قمار خانه‌های معروف و مالک یک کارخانه تولیدات نساجی، هر کدام به‌ای ن تا جر انسان دوباریک و نیم میلیون دالر قرض داه بودند، تا هتل خود را ترمیم و نوسازی نماید. این تاجر با وقار قرضه‌های را که برایش داده بودند، یکجا در یک حساب بانکی در هانکانگ گذاشته و بجای آن مصارف ترمیم و نوسازی هتل را، از عواید هتل خود پرداخت می‌نمود.

یکی از تاجران دیگر انسان رابطه نزدیک با یک سیاستمدار نیرومند دارد. این سیاستمدار به حیث مشاور سه رئیس جمهور کار کرده و باری هم مسوولیت امنیتی کشور هم بدو سپرده شده بود و همزمان نماینده کانگرس هم بود. او مبلغ پنجاه میلیون دالر آمریکایی را که از طریق خرید و فروش املاک و دیگر معاملات مرموز و مجهول بدست آورده بود، شستشو کرد. حال بنیم که چگونه توانسته، این پول‌ها را مشروع سازد. وی یک کشتی تفریحی لوکس را به پول نقد خرید، این کشتی به علل و عوامل نا معلوم و مجهول در سواحل بی لیزی^{۲۸۴} غرق گردید. وقتی شرکت بیمه بخش بزرگ بهای کشتی غرق شده را پرداخت، صاحب آن یک عالم پول بی غل و غش صاف پاک را در حساب بانکی خود داشت. مامورین ویژه تحقیق و پیگرد و مبارزه با جنایات سازمان یافته، در مکسیکو در مورد آنچه که در بالا ذکر آن رفت، معلوماتی را در اختیار داشتند، ولی آنها مدت طولانی در مورد این تاجران انسان دست به اقدامی نزدند. زیر آنها با وجود داشتن معلومات چند هیچ اقدامی در برابرین تاجر نکردند با این ادعا که گویا آنها ثبوتی برای این کار بدست ندارند که پول خرید کشتی تفریحی از کدام مدرک بوده است.

Solymar ۲۸۳

Belize ۲۸۴

فرزندان و همسر همین شخص در ساحل تفریحی مایا^{۲۸۵} منازل و خانه‌های زیادی را مالک می‌باشند. پول خرید این منازل هم از منابع نا شناخته پرداخت گردیده است.

خاک زدن در چشم دیگران

در آغاز سال ۲۰۰۹ مامورین امور مالی آمریکا از بانک‌های مختلف سویس خواستند تا نامهای آن عده از مشتریان خود را افشا نمایند که به ادعای اف بی ای (FBI) مالیات خود را زیر زده از پرداخت آن طفره رفته اند. اگر بانکها این تقاضای امریکا را می پذیرفتند، همچو اقدام ضربه سنگینی می‌بود که به پیکره نظام بانکی سویس وارد می آمد، زیرا اگر بانکها با پولیس فدرال امریکا یکجا کار می‌کردند و همکاری می نمودند، در آن صورت مشتری‌های بانک، خود را مصئون احساس نمی‌کردند.

پس از صحبت‌ها و چانه زنی‌های طولانی که از مجاری دیپلوماتیک انجام شد، بانک‌های سویس برخی از نام‌ها را افشا نمودند و اشنگتن به خاطر کاستی در روش اخلاقی بانک‌های سویس بسیار ناراحت و خشمگین بود. اما چنانکه جیمز پیتراس^{۲۸۶} جامعه شناس و استاد در پوهنتون بنگ هامپتون^{۲۸۷} در نیویارک روشن ساخته، در عین حال حکومت امریکا در این مورد که شبکه بانک مرکزی آن کشور در پرداخت‌های بین المللی، خود شستشوی پولی را عر ضه می‌دارد، خاموشی اختیار می نماید. از حمایتی که توسط بانک مرکزی به بانک‌های کوچک ماورای سرحدی بمنظور پولشویی صورت می‌گیرد و از شریک جرم بودن حکومت، می‌توان چنین نتیجه گرفت که کشورهای نیرومند، اقتصاد نظام سرمایداری در رابطه تنگاتنگ با جنایت و فساد اداری قرار داشته و با آن در آمیخته و گره خورده است.

این ادعای سیاستمداران امریکایی که می‌گویند، اروپایی‌ها دشمن عزت و شان امریکا می‌باشند، ادعای در ست و بجا نمی باشد. بلکه‌ای ن رقابتی است میان رقبا بر سر گذاشتن ذخایر پولهای سیاه. تصدی‌ها بزرگ امریکایی از یکطرف بر پیکره فساد اداری شلاق می‌زنند و از سوی دیگر از بدست سود هنگفت از اسهام خویش لذت می‌برند. بهترین مثال آن سرگذشت (Citibank) است. درست یک دهه قبل یک کمسیون تحقیقاتی پارلمانی دریافت که

Maya ۲۸۵

James Petras ۲۸۶

Binghampton ۲۸۷

سیتی بانک قریب چهار صد ملیون دالر را برای چهارتن از سیاستمداران فاسد پولشویی نموده است. هشتاد تا صد ملیون را برای راول سالیناس^{۲۸۸} برادر کارلوس سالیناس^{۲۸۹} سابق رئیس جمهور مکسیکو، چهل ملیون دالرا را برای آصف زرداری سابق صدر اعظم پاکستان، ۳۰۱ ملیون به عمر بنگو خود کامه کشور گابون در افریقا و بالاخره یکصد ده ملیون را برای پسران جنرال سانی اباچا^{۲۹۰} خود کامه سابق نایجریا.

جایی که یک در بسته می‌شود به جایش پنجره‌ای باز می‌شود

در ماه فبروری سال ۲۰۱۰ در روزنامه‌ها و جراید آمریکا و مکسیکو این خبر زیب صحایف رسانه‌های چاپی بود که بانک ویستر یونیون اعلام داشته که حاضر است، مبلغ ۹۴ ملیون دالر را بپردازد، تا به تحقیق و پیگردی که از مدت ده سال به‌ای نظرف به خاطر پولشویی در مکسیکو در برابرش جریان داشت، پایان بدهد. بازرسان از این دید حرکت می‌کردند که از طریق انتقالات بانکی توسط این بانک سالانه بین ۱۸ تا ۳۹ می‌لیارد دالر غیر قانونی از ایالات متحده آمریکا به مکسیکو جریان پیدا می‌کند. تری گودارد^{۲۹۱} سارنوال عمومی اریزونا و رئیس تحقیقات در همین دوسیه، از بدست آمدن چنین نتیجه استقبالی کرده و "آنها گام بزرگ در قاطعیت مبارزه بر ضد کارتل مواد مخدر و جنایات سازمان یافته، در طول سرحدات یاد کرد... و گفت که هدف ما این است که جریان غیر قانونی پول از جانب آمریکا به صوب مکسیکو را لگام بزنیم، تا از اینراه موفق گردیم که ریشه‌های کارتل‌ها را خشک کنیم". بانک وسترن یونین هم از جانب خود اعلام داشت که در توافقی که به عمل آمده، در واقع فلسفه و جوهر تصدی‌ها بازتاب پیدامی‌کنند و آن، "اینکه اجازه نمی‌دهند که ظرفیت خدماتی آنها از طرف اشخاصی مورد سوء استفاده قرار گیرد که با فعالیت‌ها و عملکردهای جنایی در پیوند و تماس قرار دارند". مضاف بر آن این بانک خود را در خدمت مبارزه علیه جنایات سازمان یافته، در مرزهای مشترک آمریکا و مکسیکو، قرار می‌دهد

پس از نیل به‌ای ن توافقی، بانک وسترن یونین مبلغ ۵۰ ملیون دالر را به اختیار اتحادیه گذاشت که در مقابل پول شویی، تجارت سلاح و سایر فعالیت‌های غیر قانونی، در سرحدات

Raul Salinas ۲۸۸

Carlos Salinas ۲۸۹

Sani Abacha ۲۹۰

Terry goddard ۲۹۱

جنوب امریکا مبارزه و پیکار می نماید. علاوه بر آن تصدی‌های مالی جهت تجدید نظر بر برنامه‌های خویش و انطباق آن با مبارزه علیه پولشویی، ۱۹ میلیون دالر و چهار میلیون دیگر را به خاطر مراقبت‌های دولت در دسترس گذاشت. مضاف بر آن هزینه و مصارف تحقیقات و پیگرد درایالت اریزونا را که سربه ۲۱ میلیون دالر می‌زد، نیز به عهده گرفت.

باید گفت که پرداخت ۹۴ میلیون دالر از طرف وسترن یونین، باری نبود که ای ن بانک نتواند آنرا حمل نماید. این تصدی بانکی که شعبه فرعی داتا فورست کوپریشن^{۲۹۲} می‌باشد که مقرش درایالت نیوجرسی امریکا قرار دارد و دارای ۳۵۰ هزارغرفه نماینده‌گی در ۲۴۰ کشور می‌باشد. سالیانه بیش از پنج میلیارد دالرا نقل و انتقال داده و دست به دست می‌کند. در جنوب شرق آسیا شعبه‌های وسترن یونین هم‌تراز شعبات بانک‌های هندی و افریقایی بوده و مانند گذشته برای انتقال پول‌های حاصله از جهان‌گردی و گردشگری به منظور استفاده جنسی و فاحشه‌گری اجباری، وسیله دلخواهی انگاشته می‌شود.

حمله دهشت افگانه یازدهم سپتامبر سال ۲۰۰۱ باعث شد که بر ضد دهشت افگنی، تحولی عمیق پیش آید. نتیجه آن شد شرح که در سراسر جهان به اقدامات شدیدی بر ضد پولشویی دست یازیده شد.* سازمان ملل متحد بخاطر این فاجعه، قطعنامه شماره ۱۳۷۳ را تصویب کرد. این قطعنامه از همه اعضای سازمان ملل تقاضا می‌کرد که "به منظور تسریع و تعمیق بخشیدن مبادله معلومات و اطلاعات عملیاتی، به وسایل و ابزار موثرتری توسل جسته شود". علاوه بر آن قطعنامه "به نزدیکی بسیار زیاد میان دهشت افگنی بین المللی، جنایات سازمان یافته ماورای سرحدات، تجارت مواد مخدر، انجام معاملات پول شویی و همچنان اشکال دیگر جنایات" با قاطعیت تاکید می‌ورزید. گذشته از آن براین سوال نیز توافق شد که یک حلقه کاری اقداماتی را جهت مبارزه با پولشویی به کار می‌بندد و همچنان تجاربی را که در راستای مبارزه با پولشویی و تمامی مالی دهشت افگنی، کسب کرده اند در دسترس قرار بدهند. باید خاطر نشان ساخت که ای ن حلقه کاری در سال ۱۹۸۹ در چهارچوب نشست عالی سران گروه هفتگانه، در پاریس پایه گذاری گردیده بود. به موزات آن همین هفت کشور پیشرفته صنعتی جهان، طبعاً مقر همان بانک‌هایی می‌باشند که اسرار بانکی را ابداع نموده اند.

بدون هیچگونه مجامله و شک و تردید، بر خی از نمایندگان ملل متحد عمیقاً باورمند می‌باشند که پولشویی را می‌توان از بیخ بن ریشه کن نمود. ولی در مورد قهرمانی در می‌دان

نبرد، اندکی جنگجویان ماقبل تاریخ را به یاد می آورند که در برابر اژدهای قوی پیکر صنایع مالی و سرمایهداری جنگلی با تیر و کمان به جنگ می روند.

در هرکجای جهان که مقامات مسوول یک در رامی بندند، اما مافیا به حمایت تصدی‌های مالی پنجره‌ای دیگری را باز می‌کنند. توافق‌های بین المللی بر سر مبارزه با پولشویی به همان مریضی، ضعف و ناتوانی مبتلا می‌باشند که توافق‌های مبارزه بر ضد مواد مخدر و یا تجارت بر سر انسان بدان گرفتار می‌باشند. بدین شرح که توافق‌های بین المللی غالباً در قوانین ملی کشورهای تطبیق و عملی نمی‌شوند. آن عده از قضات، سیاستمداران و صاحبان تصدی‌ها که به فساد اداری آلوده هستند، در راه تامين شفافیت بر این عملکردها را مانع گردیده و سنگ اندازی می‌کنند. باید گفت که تقریباً تمامی بخش‌های زنده‌گی اقتصادی، در قید حیات ماندن خود را مرهون در جریان بودن پولهای غیرقانونی و نا مجاز می‌باشند.

مسلماً که منابع اصلی پول‌های نا مشروع تنها از طریق بانک‌ها پوشانده نمی‌شوند، بلکه از راه پرداخت‌های نقدی و توسل به شیوه‌های دیگری نیز منابع آن کتمان می‌گردد. مامورینی که با این قضایا سر کاردارند، کانال‌های راکه در آنها پول‌های نا مشروع جریان پیدا می‌کند، یا به عباره دیگر ساحات اقتصادی طرف سوال و مشکوک را دقیقاً می‌شناسند، به همین لحاظ است که از سال ۲۰۰۶ به‌ای نظرف در مکسیکو تصدی‌هایی که به خرید و فروش املاک، مصروفند و همچنان وکلای دعا، دفاتر ثبت اسناد، دفاتر محاسبات و سایر بخش‌ها پای شان در مبارزه بر ضد پولشویی کشیده شده و مکلف اند تا تادیات نقدی بالای ۱۰ هزار را به دفاتر مالیاتی اطلاع دهند. به همین سان، آن بخش‌هایی اقتصادی که تصدی‌های ظاهری و جعلی مانند قمار خانه‌ها، مغازه‌های فروش فلزات نجیبه، احجار نجیبه، فروشندگان اشیای هنری، سالون‌های حراج گذاری اموال، مراجع به رهن به گذاری موعودی اشیای قیمتی و اتحادیه عام المنفعه.

گمان برده می‌شود که مهمترین اینها که دولت پای آنها را در مبارزه در برابر پولشویی کشانیده است؛ دفاتر ثبت اسناد، وکلای مدافع، دفاتر محاسبین و تهیه بیلاتس‌ها می‌باشند که باری آنها در موقف خاص و ویژه قرار داشته و می‌توانند جنایتکاران را شناسایی کنند. باید خاطر نشان ساخت که در این قسمت یک موضوع بس حساسی هم مطرح می‌باشد و آن اینکه وکلای مدافع و بانکداران به بهانه رجحان به نگهداری اسرار و داشتن روابط معتمدانه

با موکلین خویش پای خود را از اجبار دادن معلومات بیرون بکشند

چگونگی عرضهٔ زنها و مواد مخدر در بازارهای جهانی

از کوستاریکا تا ایالات متحده آمریکا، از روسیه تا جاپان، از ویتنام تا قطر، من در جریان سفرهای که داشته‌ام، پیوسته فقط یک چیز را می‌شنیدم و آن اینکه: در تجارت بر سر ارضای جنسی گپ بر سر می‌ل و شوق مطرح نیست بلکه مطلب اصلی بدست آوردن پول است.

جهانگستری بازاری را بوجود آورده که از اشتهای سیری نا پذیر تقاضا، بهره‌مند می‌باشد. درست مثل تجارت مواد مخدر، دامنه تجارت بر سر انسان هم پیوسته در حال گسترش و شگوفایی بوده، حتی بسیار احتمال دارد که دومی از اولی پیشی بگیرد. پاسخ به پرسش در این زمینه بسیار سهل و ساده است؛ زیرا چنانکه دیده می‌شود، این مناطق و کشورها از دید اقتصادی به جهان‌گردی و گردش‌گری به منظور ارضای جنسی و وابسته به تجارت بر سر انسان و روسپی‌گری می‌باشند.

موازات میان تجارت مواد مخدر و تجارت بمنظور روسپی‌گری بر سر زنها و اطفال نا بالغ، صرف متکی به‌ای ن امر نمی‌باشد که هردو اموال خود را از مسیر مشترک به قاچاق می‌برند، و یا اینکه سندیکای مواد مخدر، از کسانیکه بر سر زنها تجارت می‌کنند، حراست و پاسداری می‌نمایند، یا اینکه آنها خود از دهه‌ها سال به‌ای ن طرف در کلپ‌های شبانه، فاحشه‌خانه ها و قمارخانه‌ها فعالیت دارند. اما یکی از شباهت‌های بس بنیادی و اساسی میان آنها در نظام اقتصادی منطوقی وجود دارد هردو پایه و ریشه داشته و آنرا ایجاد می‌کنند.

در بسیاری از کشورهای جهان مردم از خود می‌پرسند که با ارایه کدام دلیل و حجت می‌توان، یک جوان وابسته به طبقه متوسط که مصروف فروش مواد مخدر و هروئین در مکاتب و یا در کارته و ناحیه که محل اقامتش می‌باشد و هفته صد تا دو هزار دالربدست می‌آورد، می‌توان به‌ای ن قناعت رساند که تحصیل کند و به موازات آن با دریافت فی ساعت سه تا یازده دالر کار، قناعت داشته باشند. باید گفت که پاسخ به‌ای ن پرسش سهل و ساده است و آن اینکه برای قناعت او هیچ دلیلی وجود ندارد.

این تاجران بزرگ مواد مخدر است از خیرات سرآنها اقتصاد مواد مخدر جان می‌گیرد و جریان پیدا می‌نماید، زیرا آنها اموال مورد فروش را تحویل می‌دهند و باز از معتادین باید سپاس‌گذار بود که پیوسته تقاضای ثابت را ایجاد می‌کنند. به همین سان بایستی از معامله‌گران خرده پا و فروشندگان ابراز شکران نمود، زیرا آنها مشتریان جدیدی را دست و پا می‌نمایند.

در اخیر از بانک‌ها و تصدی‌ها باید تشکر کرد، چه آنها پول‌های حاصل از آنرا شستشومی‌کنند و در بازار به صورت پول‌های مشروع به گردش در می‌آورند. تجارت بر سر انسان هم درست به همین سان جریان پیدا می‌کند، همان مسیری را می‌پیماید که مواد مخدر در آن ره می‌سپارد. بنابر معلومات سازمان مبارزه علیه مواد مخدر و جنایات سازمان یافته ملل یافته (UNDOC) که در چهار چوب تهیه گزارش ملل متحد، پیرامون تجارت بر سر انسان در ۱۵۵ کشور عضو این سازمان به پای تحقیق رفته، معلوم گردیده که ۷۹ فیصد تجارت بر سر انسان، به مقصد و منظور روسپی‌گری صورت می‌گیرد. همواره عده‌ای زیادی از زنان که در فقر و ستم و زورگویی مردها و خانواده بسر می‌برند، به فاحشه‌گری کشانیده می‌شوند.

خانمی از هالیوود

در سال ۱۹۸۷ خانم هایدی فلایس^{۲۹۳} که در آن زمان درست ۲۲ سال داشت، در کالیفورنیا با خانمی بنام مادام الیکس^{۲۹۴} که در آن هنگام در شصت سالگیهای خود بسر می‌برد و از اتباع فلیپین بود، آشنا گردید. این خانم فلیپینی از طریق فاحشه‌گری مجاز و قانونی یک دنیا ثروت را بهم زده بود. او در کالیفورنیا یکی از نیرومند ترین صاحبان فاحشه‌خانه به حساب می‌آمد. فلایس که در آن زمان چنانکه یاد گردید ۲۲ ساله بود، در آغاز به حیث فاحشه نزد او کار می‌کرد، ولی به زودی به عنوان معاون و همکار نزدیک خانم فلیپینی ارتقا پیدا کرد. در سال ۱۹۹۰ فلایس خودش دست به باز کردن فاحشه‌خانه‌ای زد، سر انجام کسی گردید که بزرگترین شبکه فاحشه‌خانه‌ها را در جنوب ایالات متحده آمریکا را در دست داشت و آنها را واداره مدیریت می‌نمود. او از زنان و دخترانیکه با بدرقه برای مشتریان می‌فرستاد، در یک شب ده هزار دالر مطالبه می‌نمود که ۴۰٪ این پول به زنان تعلق می‌گرفت و شصت فیصد با قی مانده به شبکه می‌رسید

فلایس در دفتر مالیات اخذ مالیات، تصدی خود را زیر نام د فتر خرید و فروش املاک به ثبت رسانیده بود. در سال ۱۹۹۲ در اسناد مربوط به تصفیه حساب‌های مالیاتی و پرداخت مالیات، در آمد سالیانه خود را ۳۳ هزار دالر ثبت کرده بود. در حالیکه در همان سال او خانه مایکل دگلاس هنر پیشه معروف را خریده بود که قیمت آن یک اعشاریه شش ملیون دالر حدس زده می‌شد. مامورین مسوول می‌دانستند که او از چه راه‌ها پول بدست می‌آورد

Heidi Fleiss ۲۹۳

Madame Elix ۲۹۴

ولی در برابرش دست به هیچ اقدامی نمی زدند، زیرا اگر آنها فلایس را بازداشت می کردند، در آن صورت این خطر وجود داشت که سرپوش صندوقچه پاندورا^{۲۹۵} را باز کرده اند که در آن، نام‌های هنر پیشگان، صاحبان تصدی‌های نیرومند و سیاستمداران زورمند همه آفتابی می شدند. خانم یاد شده یک شبکه ارتباطی مضبوط و محکم از پولیس و سیاستمداران را که حامی او می‌باشند، در اختیار داشت. در سال ۱۹۹۵ (اف بی آی) پولیس فدرال امریکا و پولیس کالیفورنیا زمانی او را بازداشت کردند که او به چندین تن از روسپی‌ها خود هدایت داده بود، زمانیکه برای دیدار با مشتریان خود به معیادگا می‌روند، باید کوکاین باخود همراه ببرند. فلایس به اتهام پولشویی نپرداختن مالیات به سه سال حبس محکوم گردید.

فلایس با دیده درآیی‌ها و گستاخی‌های که داشت، ملیون‌ها مبلغ پول را از انظار مخفی ساخته بود. به همین سبب نزد صاحبان فاحشه‌خانه‌ها در مقام انسان فوق العاده و سرمشق جای گرفته داشت. او از طریق باز کردن شماره‌های بانکی مختلف به نام‌های اعضای خانواده و وایستگان خود و همچنان از راه خرید و فروش املاک و قرضه دادن‌ها، موفق شده بود که ثروت خود را چنان در امان و مصئون نگهداشته بود که هرچند که بعد از آزادی از زندان اعلامافلاس نمود؛ مگر با آنهم با موتراز نوع موثر قیمت بهای پورشی^{۲۹۶} به قصر ویا ویلای که او مالک آن بود، رفت و آمد می نمود. او ادعا می‌کرد که اعضای خانواده اش یک کمی پول را برای روزهای مبادا، در تاق بالا گذاشته بودند. حالا او از همان پول‌ها زنده‌گی خود را تأمین می‌کند

فلایس زن سخت چالاک و چیره دست بود با استفاده از این ظرفیت خویش حق امی تازسرگذشت زنده‌گی خود را بشکل انحصاری برای فرستنده تلویزیون (HBO) فروخت و از این راه هم چند ملیون دالر بدست آورد. چند سال بعد در نزدیکی لاس وینگاس در امریکا یک فاحشه‌خانه قانونی را خریداری کرد. گفته می‌شود که او به فاحشه‌گری در ایالات متحده آمریکا رونق نوینی بخشید. او با این کارهای خود ثابت کرد که نه تنها یک پولشوی ماهر و چیره دست می‌باشد، بلکه در مقام سخنگوی تصدی‌های جنسی نسل نوین نیز مقام والایی دارد.

۲۹۵ Pandora پاندورا در اساطیر یونان صندوقیست که تمام مصایب را در آن جا داده و آنرا قفل زده اند. اگر

سرش باز شود، جهان پر از مصایب میگردد.

۲۹۶ Porsche

پول شویی و تجارت بر سر انسان

دلالتی که روزانه به ده تا پانزده بانک مراجعه می کنند و مقادیر کم پول های نقدی را در حساب های بانکی خود ذخیره نمایند و از این راه در آمد هایی را که از باتجارت روسپی گری بدست می آورند، می شویند، کسانی اند که پولیس آنها را آدم های لشموک و بی پشت و رو می خوانند. ولی یکی از باز رسان و مستطقیین بدین نظر می باشد که همچو این آدم ها به ظاهر کوچک و بی ازار می نمایند، ولی همین ها برای جهان مالی خطری به حساب می آیند .

عملکرد قمار خانه ها درست مثل بانک ها می باشد . بدین شرح که اسعار مختلف را مبادله می کنند، چک های نقد را می پذیرند، غرفه های ایمنی یا سیفی را در دسترس مشتری های خویش قرار می دهند، تا آنها پول های خود را در آن بگذارند. برای مشتریها خود چک های نقدی صادر می کنند. یک تاجر انسان می تواند پولی را که کمایی کرده امروز در قمار خانه ای در لاس وینگاس واریز کند، هفته دیگر در ناگا ورلد^{۲۹۷} که در کمپوچیا قرار دارد، آنرا دوباره از بانگ برداشت نماید و از طریق بانک دیگری پول خود را در بانکهای لندن واریز کند. باید خاطر نشان ساخت که به موجب قانون، صاحبان قمارخانه ها، مکلفند که اگر مظنون می شوند که کسی به عملکردهای غیر قانونی دست دارند، باید آنرا فوراً به پولیس اطلاع بدهند.

تصدی های قرعه کشی و بخت آزمایی هم عرضه کننده زمی نه سازی شستشوی پولی می باشند. کسانی که شستشوی پولی می کنند، بکمک افراد ارتباطی برندگان تصدی قرعه کشی را شناسایی می کنند و در بدل تکت برنده گی به آنها پول نقد می پردازند، بعد به خزانه تصدی قرعه کشی مراجعه، از کرده می خواهند که پول تکت برنده رابه حساب شان بپردازند. برخی از تصدی های قرعه کشی پول شخص برنده را، نه به یک بارگی بلکه به اقساط چندین به حساب بانکی شان واریز می نمایند. از این راه پول کاملاً از مجرای قانونی آن به حساب بانکی جنایت پیشگان انتقال می کند. مگر برنده اصلی که پول نقد بدست آورده است از ترس پول خود را در لای دوشک پنهان می کند.

از کشورهای که جهت پژوهش برای کتابی که همین اکنون دم دست شما قرار دارد، دیدار کرده ام، مقامات و ماورین دولتی به من معلومات داده اند که بطور تقریبی می توانند، دقیقاً حدس بزنند که تاجران انسان چه مبلغ پول را از طریق فاحشه گری اجباری نه فاحشه گری قانونی بدست می آورند، ولی با آنها مقامات مسوول در وضع و شرایطی قرار ندارند که که آنها

را افشا نمایند، یا مالکان این پول‌ها را باز داشت کنند. ام. الوارس^{۲۹۸} یکی از اعضای پولیس بین‌المللی علت آنرا به من چنین توضیح داد. علت آن، این است که نمی‌توان تثبیت نمود که کدام مبلغ پول دقیقاً از مجاری فاحشه‌گری غیر قانونی اما نه جنایت بار و کدام از مجاری فاحشه‌گری اجباری بدست آمده است.

یگانه‌امکانی که با توسل بدان می‌توان پولشویی را متوقف گردانید، وبا بند ساختن آن، تجارت بر سر انسان را هم لگام زد، وضع مقرراتی در سطح جهانی و بین‌المللی می‌باشد. با همچو مقرره‌ها می‌توان ثابت کرد که چه کس پول ارسال می‌کند و کی آنرا دریافت می‌نماید. در سراسر جهان همه روزه چندین می‌لیون نقل و انتقالات پولی صورت می‌گیرد که ارزش آن سر به یک میلیارد دالر می‌زند. کاملاً ناممکن است که این اعداد و ارقام را جمع‌آوری و ارزیابی نمود، به خصوص نقل و انتقالاتی که با مبالغ کم صورت می‌گیرد. صرف‌نظر از اینکه هیچ حکومت در جهان علاقه‌ای بدان ندارد که پول‌های خود را در راه این نوع تحقیقی مصرف کنند که از آن هیچ درآمدی و منفی‌برایش نمی‌رسد. بویژه که در جهان بسیاری از مناطق و کشورها از لحاظ اقتصادی به درآمدهای حاصل از جنایت پیشگی وابسته می‌باشند.

فصل دهم

ابزار کار دلالان

در کار وبار دلالی جنسی، یک رشته از عناصر فرهنگ پدرسالارانه باهم جوش خورده اند؛ مطیع ساختن جسم مردانه و یا زنانه تابع می‌کانیسم‌هایی هستند که برای دلالان جنسی و عملکردشان در رابطه شرایط اجتماعی اقتصادی و تاریخی، سود اور و قابل استفاده باشد. (کارمنتل تورس)^{۲۹۹}

بارها به گوش می‌رسد که در جهان، روسپی‌گری کهنترین شغل می‌باشد. ولی اگر به دقت نگریسته شود به‌ای ن نتیجه می‌توانیم برسیم که اصلاً دلالی در جهان کهنترین شغل وپیشه می‌تواند به حساب آید. ضرور نیست که شخص دلال قطعاً مرد باشد. دلال می‌تواند هم مرد باشد و هم زن. درعرف مردم به کسانی که زن‌ها را به منظور فاحشگی در انحصار خویش در می‌آورند و برای همین هدف آموزش می‌دهند، استعمار وکنترول و سازماندهی می‌نمایند. اشخاص دغل، حقه باز وکلاه بردار می‌گویند.

هر چند که در سراسر جهان بر ضد فاحشه‌گری قوانین پیوسته سختگیرتر شده می‌رود، ولی دلالان، اختطاف کنندگان و تاجران انسان کماکان مانند گذشته در سراسر جهان، در هر گوشه واکناف آن فعالیت دارند. در ارتباط به کار خویش همه آنها با عملکردها و اقدامات کاملاً مشابه عمل می‌کنند. در بسیار از نقاط جهان به آنها این توفیق هم دست داده است که یکنوع فرهنگ روسپی‌گری اجباری را پدید آورند و آنرا در در رسوم و عینعات مردم همان منطقه، جابجا ساخته و استحکام بخشند. بطور مثال می‌توان از ایالت تالاخکالا^{۳۰۰} واقع در جنوب مکزیکو یاد کرد. در این ایالت یک تعداد دلالان که شمار شان چشمگیر می‌باشد، خود را مستقر گردانیده اند. اینان بدون هیچ گونه قید و بند، زنان را جهت روسپی‌گری استخدام نموده و در پایتخت و سایر شهرهای ایالتی و حتی در اضلاع متده آمریکا جا بجا و یا بفروش می‌رسانند. در شمال گواتیمالا در امتداد سرحدات مکزیکو هم اوضاع به همین منوال

Oscar Montiel Torres ۲۹۹

Talaxcala ۳۰۰

می‌باشد. این فرهنگ به گونه وحشتناک و تکاندهنده‌ای، شباهت به فاحشه‌گری اجباری اطفال و زن‌ها در مناطق روستانشین کمپوچیا، تایلند و ویتنام دارد. این‌ها جاهایی‌اند که من در جریان سفر پژوهشی‌ام از آنها دیدار کرده، وضعی را که یاد شد به چشم سر دیده‌ام.

کتاب *Trata de Personas* که به زبان المانی تقریباً «تجارت بر سر انسان» را معنی می‌دهد و به قلم اوسکار مونتیل تورس نگاشته شده که یکی از تازه‌ترین تصویر برداری‌های دلالتی جنسی (مرده‌گاوی) را به نمایش می‌گذارد (گویا به سبب همین پژوهش بود که مولف کتاب در سال ۲۰۰۸ به دریافت جایزه خوانا-انیس - دی - لی - کروز^{۳۰۱}، نایل آمد) مونتیل تورس در این پژوهش به تفصیل توضیح می‌دهد که می‌کانیسم پیشه و شغل دلالتی چگونه کار می‌کند. وی این امکان را می‌سر می‌گرداند که دست اندرکاران این شغل که اتباع مکسیکو می‌باشند، لب به سخن بکشایند. با اجازه که از او به دست آورده‌ام، من لوب و لعاب تحقیقات او را در فصل بعدی بیان می‌دارم.

چگونه می‌توان دلال جنسی شد

پدر بزرگ در فرهنگ مافیای

کسی که می‌خواهد دلال جنسی شود، آیا در بدو امر این امکان را دارد که چگونگی ابزار کار پدر بزرگ را بشناسد و بیاموزد؟ برای نیل به این هدف، او باید کسی را که در این بخش کار کشته و آزموده گردیده باشد، جستجو کند و باز آن شخص در عین حال حاضر گردد که دانش و تجربه را در قسمت به فاحشه‌گری کشاندن و کنترل زن‌های فاحشه دارد، در اختیار آنهایی بگذارد که در جستجوی مبادرت به این کار می‌باشند. یکی از دلالتان که نام خاص و ویژه او ال چولو^{۳۰۲} است به موتیل تورس نویسنده کتاب که ما قبلاً از او یاد کردیم، توضیح می‌دهد که در شق دلالتی و مرده‌گاوی نایل آمدن به مقام «پدر بزرگی» و یا استادی چگونه صورت می‌گیرد، او می‌گوید:

«قبل از آنکه من به‌ای ن مقام برسم، تمام روز را یخ فروشی می‌کردم. خوب دیگه چه بگویم، در روزهای افتابی به یخ فروشی می‌پرداختم، وقتی باران می‌بارید، یک پیشیز هم نمی‌توانستم بدست آورم. من باید به خانواده‌ام که شامل همسرم بادوتن از نواسه هایم می‌شد،

Juana-Ines- de- le-Cruz ۳۰۱

El Chulo ۳۰۲

آب و نان می‌دادم. من بارها وقتی عصبانی و به قهرم می‌شدم، کله‌ام را به ترازوی یخ فروشی می‌زدم. می‌گفتم: خدایا چه وقت می‌توانم از این گنداب برون شوم؟ سرانجام به پرس پال پرداختم، از چندین جوان پرسیدم که ای آنها نمی‌توانند زیر بازوی را بگیرند، و مرا کمک کنند؟ تعداد از این جوانان کسانی بودند که من از مدتها قبل آنها را می‌شناختم، سرانجام یکی از آنها جهت بیرون کشیدنم از فقر و مسکنت زیر قُلم (بغلم) را گرفت. باید بگویم او یکی از آدم‌های خوب بود. همین کس در قهر خدا شود، به من بادقت و وسواس تمام هدایات لازم را داد، چند نکته مفید و مثمر را خاطر نشان گردانید. به کمک همین شخص بود که من در کارم موفق گردیدم. بدون رهنمایی او هرگز نمی‌توانستم از گندابی که در آن گیر مانده بودم، برون شوم.»

ال چیلو دلالی جنسی خود را به خاطر رهایی از فقر و مسکنت که گریانش را گرفته بود و پیدا کردن پول و اعاشه فامیل خود توجیه می‌کرد و آنرا بر حق جلوه می‌دهد، گویا او از این طریق به دفاع از خود می‌پردازد. راه برون رفت او از این ورطه هم پیدا کردن یک استاد یا «پدر بزرگ» بود، که کسی حاضر گردد تجارب خود را با او تقسیم کند و زیر بغلش را بگیرد، تا از فقر برخیزد. «پدر بزرگ» یا استاد او یکی از رفقای دوران جوانیش و یکی از آن آدم‌های خوب بود که یک مرد واقعی انگاشته می‌شد.

پس از آنکه او آموزگار پیدا کرد، شروع به آموزش نمود. البته که آموزش هر «پدر بزرگ» با هم یکسان نی بلکه متفاوت و به نحو دیگری می‌تواند باشد. در میان سایر مسایل، شخصی که می‌خواهد مرده گاو گردد، باید بیاموزد که چگونه لباس بپوشد و چطور می‌تواند، توجه زنان را به سوی خود جلب نماید. و سرانجام چسان می‌تواند آنها را به روسپی‌گری بکشاند و روسپی‌ها را بکار بگمارد و پولی را که پیدامی‌کنند، بی آنکه زیر بزنند، به دلال خود بدهند. و باز او چگونه می‌تواند، زنان را کنترل و مدیریت نماید. دلال‌های روسپی‌گری با کسی شراکت ندارند. آنها با زنان وارد روابط احساسی نمی‌گردند. در ارتباط به روسپی‌ها آنها اصلا چیزی بنام احساس را نمی‌شناسند. در نهایت برای کسی که به استادی دلالی برسد، گپ بر سر این می‌تواند باشد که چطور بایستی آنها را کنترل، اداره و مدیریت نماید. او هرگز عاشق کدام زن نباید گردد، ولی زن‌ها را بایستی عاشق و بیقرار خود گرداند. زنان گمان می‌کنند که بین آنها و دلال شان یک روابط احساسی وجود دارد، مگر برای دلال‌ها استثمار و بهره‌کشی از آنها مطرح می‌باشد نه داشتن روابط احساسی و عاشقانه.

خانوادهٔ دلالان

یکی دیگر از ابزار کاری دلالان که باید آنرا شناخت آموزش و تعلیم دادن در درون خانواده‌های شان می‌باشد. در همچو موارد، دانش وفهم دلالی جنسی از پدر به پسر و یا اندوخته‌آموز گار بزرگ به شاگردش انتقال پیدا می‌کند. آنچه را که مونتیل تیرس نویسنده کتاب در مورد آموزش وفهم دلالان در مکسیکو نگاشته، من در کمپوچیا، تایلند چین ویتنام، افریقای جنوبی، برازیل وگوئیمالا نیز مشاهده آن کردم. البته‌ای نها فقط برخی از کشورهای اند که از آنها نام بردم. در این کشورها خانواده‌های وجود دارند که از سه یا چهار نسل به‌ای نسو از طریق استثمار جنسی از زنان ودوشیزه‌گان تامی‌ن معشیت می نمایند. دلالان رفیق ودوست زنهایی هستند که رفقه‌های شان می‌باشند. در خانواده دلال‌ها، پدران زنان خود را در پی پیداگری می فرستند وپسران یاد می‌گیرند که چگونه مادران خود را اداره ومدیریت کنند.

اعضای اتحادیه روسپیان اسپانیه که بنام «کولیکتیو هی تاریا»^{۳۰۳} خوانده می‌شود و سازمانی است که خود را حافظ حقوق روسپیان می‌خواند، گزارش می‌دهد که پولیس در برابر زنان روسپی به گونه مشخصی تبعیض روا می‌دارد، بدین شرح که کسی را که شریک زنده‌گی یک روسپیست، او را بازداشت و زندانی می‌کند، در حالیکه او در نهایت شریک زنده‌گی روسپیست. همچنان متداوم شکایت‌های مشابه از زنان مکسیکویی، گوآتمالایی، ونزیویلایی و کولمبیایی نیز شنیده می‌شود.

این مشاهدات مارا با یک معضله روبرو می‌سازد وآن اینکه چگونه می‌توان یک دلال را از یک عضو خانواده زن روسپی که او را علناً استثمار نمی‌نماید، ولی از در آمد زن روسپی زنده‌گی می‌کنند، از هم جدا کرد وشناخت که کدام دلال وکدام عضو خانواده است؟ طرح این سوال زمانی عاجل می‌گردد که بسیاری از زنان که از چنگال شبکه‌هایی که زنان را به زور به روسپگری می‌کشند رهایی یافته‌اند؛ برعکس آنچه را که گفته شد، گزارش می‌دهند. همچو زن‌ها می‌گویند که دلالان جنسی آنها را تهدید کرده‌اند که اگر نگوئی که‌ای ن مرد شوهر یا شریک زنده‌گی کاکا و یا ماما یم می‌باشد، ترا می‌کشیم.

چگونه باید وارد معاملات شد- روش‌های مطابق به شرایط زمان

اکنون تاجران انسان از روش‌ها و شیوه‌های مدرن و عصری استفاده می‌کنند. به همین لحاظ ازمایورینی که آنها را پیگردی و تعقیب می‌نمایند، همواره یک گام به جلو هستند. آنها می‌دانند که امروزه دیگر سهل و ساده با توسل به قهر و اعمال خشونت، نمی‌توان زن هارابه روسپی شدن مجبور کرد. درعین حال اکنون فاحشه‌گری نسبت به گذشته به پیمانه وسیع کشف و روشن می‌گردد. به همین سبب دلال‌ها هم رهکاری‌های نوین را انکشاف می‌دهند. بطور مثال یک عده از مرده گاوها از شبکه‌های اجتماعی بطور مثال «فیس بوک» استفاده می‌نمایند و از اینطریق با مشتریان خویش باب صحبت راباز می‌کنند، زنان جوان را برای چندروز جهت بدرقه و همراهی به شهرهای مختلف می‌فرستند. در این مورد «مونتیل تیرس» نویسنده کتاب، از زبان دلالی که نام مستعارش «سان تیسماویرگاه»^{۳۰۴} می‌باشد، چنین نقل قول می‌نماید:

«اگر تو می‌خواهی که در این بازی بهترین بازیگر باشی در آن صورت مانند هر بازی دیگر بایستی مقررات و قوانین آنرا فراگیری و برآن مسلط گردی. از دید تخنیکی بایستی با جدیدترین ابزار آلات خود را مجهز گردانی تا بتوانی درپیشا پیش بازی نمایی. همین دلال در باره یاده‌گیری و آموزش فن دلالی و مرده گاوی به نویسنده یاد شده، می‌گوید: "آموزش در این بخش یکنوع رابطه بین استاد و شاگرد است. برای اینکه ابزار کار را خوب یاد بگیری، تو همواره به یک معلم و یا آموزگار ماهر و خوب نیاز داری. او کسی باید باشد که بتواند ترا درست رهنمایی کند و همه چیز را برایت یاد بدهد.»

یک مقررۀ که برای همه دلالان مدار اعتبار می‌باشد، این است که تو باید احساس خود را بکشی. انسان‌های ضعیف و نرم در این معامله هیچ جایی ندارند. باید گفت که در این زمی‌نه فرقی میان دلال مکسیکویی و هم سلکانش در کمپوچیا، نیکاراگوا، نایجریا، فلپاین، تایلند و یا هر کجای دیگری وجود ندارد. اینها غالباً برادر، پسر کاکا یا ماما یا دوست پیشین و یا شوهرانی‌اند که اقارب و زنان خود را به فاحشه‌گری می‌فرستند.

نهادینه ساختن فرمان‌روایی در خود

مونتیل تورس در تحقیق خود از این دید حرکت می‌کند که «جسم و ذهن انسان کاملاً تابع یکرشته تصاویر جهانی و تصورات ذهنی می‌باشد.» راهکاری‌های که با توسل بدان دلالان

زن هارا شیفته خود می‌سازند، در رسوم و سنتهای هر فرهنگ ریشه و مایه دارد. فرهنگی که درگزینش زن برای روسپی‌گری سهل و آسان می‌تواند، دستخوش تغییر و دیگر گونی گردد. در همچو فرهنگ‌ها از طریق یکنوع آموزش، جسم زن‌های مطیع گردانیده شده و فرمانبرداری دردهنش نهادینه گردانیده می‌شود. در این قسمت موتیل تورس به «پیر بوردو»^{۳۰۵} جامعه شناس فرانسوی مراجعه می‌کند و از او چنین نقل قول به عمل می‌آورد:

«کار روند استحاله جسم، در عین زمان نظر به جنسیت متفاوت است و جنسیت متفاوت که بخشی از تقلید تلقینی و قسما هم زاده تهدید گسترده و سرانجام توسط یک ساختارنمادی جسم بیولوژیکی متبازز (طی آن قبل از همه عمل جنسی در مقام یک عمل حاکمیت و مالکیت تلقی می‌گردد) و در جریان استحاله پیوسته خوی و عادات متفاوت وجدایی پذیر را بار می‌آورد. در روند مردانه ساختن جسم مرد و زنانه گردانیدن جسم زن، در واقع گپ بر سر وظایف گسترده و پایان ناپذیر است که امروز بیشتر از هروقت دیگری به نیرو و وقت بیشتری نیاز داشته و عامل دردی می‌گردد که منشا آن نه یک مریضی جسمی بلکه حدس زده می‌شود که ناشی از فشارهای اجتماعی و روانی می‌باشد. برای مطیع و منقاد ساختن جسم، سلوک بنیادی ای پیشکش می‌گردد که در بازی‌های اجتماعی مایه شگوف ساختن مردانه سازی در سیاست، در تصدی‌ها و در علم و دانش گردد و سرانجام در خلق همین سان شخصیت‌های شایسته و مطلوب نایل آید.»

در این روند «مطیع و منقاد ساختن» شوق و هیجان و سلوک غیر قابل کنترل تحت فشار قرار می‌گیرد و سرانجام جسم زن به جسمی از طرف دیگران، برای دیگران تبدیل می‌گردد. در تامل روابط اجتماعی و روابط جنسی جمعی همین روند به خودی خود کار بس بزرگ‌گست که طی آن رفتار و کردار مرد برتری و امتیاز می‌یابد و به یک امر «طبیعی» تبدیل می‌شود. همچو مسوولیت خطیر نباید تنها بوسیله دلالات به پیشبرده شود. زیرا این روند، منقاد سازی و کنترل قبلا در نهاد انسانها نهادینه گردانیده شده است: باید گفت که ای ن فرآیند زاده یک دگرگونی طولانی اجتماعی و تاریخی می‌باشد که در نتیجه آن این تصورات پدیدار گردیده است که بر پایه آن این سوال مطرح می‌شود که یک مرد و یا یک زن بودن چه معنی و مفهوم دارد. در حقیقت دلالات جنسی می‌دانند که از همین تصور و برداشت نهادینه شده، چگونه برای خود استفاده نمایند.

داشتن زبان چرب و گیرا

دلایان جنسی تاحدی باید دارای جذابیت و کشش باشند، آنها باید خوب جلوه کنند و قبل از همه از چالاکی و چرب زبانی بهره کافی داشته باشند. با داشتن این گونه خصوصیات است که "زنان دیوانه وار" عاشق شان می‌شوند. دلایان مکسیکویی که در تحقیق مونتیل تورس، پای صحبت می‌نشینند، می‌گویند:

«دروغله اول باید زبان شرین و گیرا داشت تا بتوانی دختران رافریفته خود بسازی. آنچه را که نباید فراموش کرد، داشتن یک موتر سواری نو است، تا با آن جهت جستجوی قربانیان خویش به جلو مکاتب، پارک‌ها ویا دروازه کارخانه‌های که زنان در آنها کار می‌کنند، گشت و گذار نمود. وقتی زنی به آنها روی خوش وامکان نزدیک شدن را نشان بدهد، دلال باید فوراً تمامی تجارب خود را به کاربندد، تا بتواند، همان زن یا دوشیزه رامحسور ومجذوب خود بگرداند.»

بعد از آنکه دختر عاشقش شد، باید همان دلال جنسی قادر بدان باشد که مهارت خود را مورد آزمون قرار بدهد. زیرا یک دلال خوب باید قادر بدان باشد که در طول دو هفته به اصطلاح معشوقه اش را برای فاحشه‌گری روی سرگ بفرستد. روند قانع گردانیدن دختر را جایکه ممکن ومقدور باشد، موثریت داشته باشد، تا زن جوان وقت انرا نداشته باشد که در مورد شغل ونیت راستین کسی که خود را شریک زنده‌گی او جا زده، فکرکند. یکن از دلایان جنسی بنام «ال کمپا»^{۳۰۶}، در این قسمت توصیه می‌کرد که:

«پیداکردن شی ویا کالای فاحشه‌گری کار سهل وساده نیست. ولی وقتی این متاع را پیدا کردی، باید از این زن تیز تروچالاکتر باشی، زیرا این لعنتی‌ها هم بسیار چالاک وزیرک هستند. در پاره موارد چالاک تر از ما مردها می‌باشند. به همین لحاظ به او حتی به اندازه یک تنفس کردن، هم نباید مجال فکر کردن داده شود. زیرا اگر تو برای به دام انداختن او به مدت طولانی ضرورت داشته باشی، او فرصت پیدامی‌کند که سوال طرح کند ونتیجه گیری نماید. به همین سبب تو به یک زبان خوب وچرب ضرورت داری تا با اوخوش زبانی کنی وارا محسور خویش گردانی. باری من یک دختر قشنگ وزیبایی راگیر آوردم، او بزودی شیفته وعاشق من شد. بازهم باید زبان گیرا داشت که او را تداوی کنی. من به او گفتم که تو از بهترین کسانی هستی که من در زنده‌گی با آنها مواجه شده‌ام و من می‌خواستم برای تو زنده‌گی لوکس وپر از

ناز و نعمت را فراهم می آورم. خانه، موتر و همه ساز برگی که انسان برای یک زنده‌گی خوب و لوکس بدان نیاز دارد. خلاصه تو باید او را بهای ن باور برسانی که او به آنچه که تو برایش می‌گویی باور داشته باشد. او را به زندگی خوب خو و عادت بد ه همه آنچه که تا حال گفتم گام اول می‌باشد.»

ولی این گام اول است. بعد دلال باید از هنر گپ دادن را بکار گیرد و دختر را تا بدان حد راضی و خوش نگهدارد که حاضر گردد، برایش دست به روسپی‌گری بزند:

«وقتی دوشیزه‌ای حاضر گردد که از خانه خود به منزل تو کوچ نماید و با تو هم‌خانه گردد و یکجا زنده‌گی نماید، در آن صورت تو باید به غمخویشی او بپرداز و خود را پیوسته غمخور و جلوه بدهی. تو باید وی را قانع سازی که ای نده اش در جای دیگر می‌باشد بطور مثال تو به او بگویی که تو در شهر گوادالاجارا^{۳۰۷} یک تاجر هستی و مغازه لباس فروشی داری و این امکان وجود دارد که به لباس فروشی بپردازی. با همچو پیشنهادی تو او را از محیط که با آن اشناست، بیرون بیاور. دختر هایی را که به تور می اندازی اغلب پانزد و یا شانزده ساله می‌باشند، در این سن و سال چشم و گوش شان بسته بوده و از هیچ چیز آگاهی و اطلاع ندارند. وقتی او به شهری بیاید که در آن بیگانه است و هیچ کس را نمی شناسد، در آن صورت او فرد کاملاً وابسته به توست.»

پس از بیان این مطلب دلال جنسی ال کمپا توضیح می‌دهد که او چگونه زنان جوان را گام به گام به روسپی‌گری و فاحشگی می‌کشاند:

«تو او را در اتاقی می آوری و او را در آنجا گذاشته و به او می‌گویی کارکردن می‌روی. ولی در حقیقت تو در شهر با هم سلکانت سرگرم هستی و یا شاید هم به دنبال شکار تازه می‌گرددی. وقتی تو به خانه می آیی به او توضیح می‌دهی که وضع کار و بارت بسیار خراب شده، تهرگز فکر نمی‌کردی که ای نقدر مشکلات در پیش پایت قرار خواهد گرفت. باز با همان چرب زبانی تا بدان حد زاری و ناله می‌کنی که دلسوزی و ترحم او را جلب کنی و او به خاطر رفع یأس و ناامی دی‌های تو، دست به فاحشه‌گری بزند. هفته دیگر با خود هیچ پول به خانه می‌آور، طوری وانمود کن که چیزی برای خوردن نداری. سعی کن هرچه بیشتر روی روح و روان دختر کار کنی و هرچه بیشتر او را به طرف خود بکشی. روز دیگر برایش بگو " عزیزم ما در گنداب گیر افتاده‌ای م من نمی‌خواهم به خانه برگردم و به عنوان یک ادم بیکار

وبار وبی عرضه جلوت ایستاده باشم". اگر دختر به قصه‌ها و گپ‌های غم انگیزتر قبول کند، در آن صورت می‌تواند همه چیز خوب و روبراه باشد. بعضی از دوشیزه‌گان به تو می‌گویند که آنها می‌خواهند کار کنند، تا ترا کمک کرده باشند. ولی تو می‌خواهی که ای ن پیشنهاد او را رد کنی. به او بگو که من یک مرد هستم، این مکلفیت منست که از تو باید مواظبت و مراقبت نمایم، پس از یک هفته وقتی به خانه‌امدی به او قصه کن که در این یکی دو روز یک دوست و رفیق را دیدم و او را در جریان مشکلات و دشواری‌های که گریبانگیرم است، گذاشتم. "تو باور نمی‌کنی من رولا را دیدم وضع او فوق العاده خوب است. یک عالم پول پیداگری دارد. زیرا زنش به روسپی‌گری می‌رود. ایاتو می‌توانی همچو چیزی را باور می‌کنی؟" تو به او هیچ پیشنهادی نکن صرف برایش توضیح بده که وضع مالی رفیق چقدر خوب می‌باشد. اما باز هم با همان چرب زبانی به او بگو غیر قابل باور است امروزه انسان‌ها برای اینکه به فقر گرفتار نیایند، به چه کارهای نیست که دست نمی‌زنند و باز برایش قصه کن که وضع تو تا کدام حد بد و خراب می‌باشد. پس از دو هفته وقتی وضع اقتصادی غیر قابل تحمل گردید. به او بگو که تاب تحمل همچو روزگار بد خراب را دیگر نداری و هیچ نمی‌دانی که دیگر چه کار کنی، تا از این گنداب برون برآیی. برخی از زنها خودشان به زانو می‌افتند و می‌گویند "اخ، عزیزم! شاید دوست تو با کاری که زنش می‌کند، ما را هم کمک نماید؟" وقتی همچو چیزی اتفاق افتاد، در آن صورت تو دیگر موفق شده‌ای، به هدف خود رسیده‌ای.

با فرا رسیدن همچو فرصت، دیگر وقت تصمیم‌گیری است، زمانی می‌باشد که انحصار یک دلال جنسی بار و ثمر خود را باز می‌نمایاند. یعنی که زن از "روی عشق و محبت حاضر است دست به هر کاری بزند". بدون اعمال هیچگونه فشار و قهر بر جسمش، تو توانستی که زن را بدان واداری که برایت روسپی‌گری نماید. البته بعضی اوقات این رویداد که زنان به‌ای ن امر قانع شوند و دست به روسپی‌گری بزنند، کار سهل ساده نمی‌باشد. تو باید تمام هنر را در زمی نه بکار بگیری.»

ال کمپا به ادامه گذارش می‌دهد:

«یک همسلک ما زنی داشت که به آسانی رام نمی‌شد و علاقه بکار نداشت. او از ما خواهان مشورت گردید. ما هم فوراً طرحی را جهت شکار کردنش ریخته و دامی را پیش پای زن او گسترديم. همکارم به همسر خود گفت «عزیزم وضع اقتصادی ما بسیار خراب است. من باید پول‌های را که دوستان به من قرض داده اند، بپردازم. به همین سبب ما باید موتر خود را بفروشیم.» یک همکار و همسلک دیگر ما طوری رفتار نماید که گویا او خواهان خرید موتر ما

می‌باشد و من باید اینطور نشان بدهم که موظف جمع آوری قروض هستم. صبح روز دیگر او همراه با همسرش به پیوبلا^{۳۰۸} محل خرید و فروش موترهای مستعمل رفتند، تا موتر خود را بفروشند. در آنجا آنها همکار دیگر ما بعنوان خریدار حاضر می‌شود که برای خرید موتر صد هزار پیزوس بپردازد. ولی موتر او در حقیقت یکصد و پنجاه هزار پیزوس ارزش دارد. همسرش بدومی گوید "عزیزم تو نمی‌توانی موترت را سهل و ساده تحفه و سوغات بدهی!" شوهر پاسخ می‌دهد "عزیزم من می‌دانم ولی چه باید بکنم؟" اگر پولی را که مقروضم می‌باشم، نپر دازم مرا به زندان می‌اندازند "موتر خود را به همان قیمت فروختو با پول آن، نزد من آمد، تا گویا قرض خود را بپر دازد. ما همه چیز را دقیقاً طرح ریخته بودیم. پس از آن او به من قصه کرد که زنش بدو گفته بود "اومردکه! من بیش از این نمی‌توانم ببینم که تو تا بدین حد غمی نافریده خاطر هستی. غم نخور من دست به همان کاری می‌زنم که تو به من گفته بودی، البته تا وقتی که ما برای خود موتر دیگری بخریم." ولی بعد از آن زنان می‌بینند که از راه فاحشه‌گری چه آسان می‌تواند پول بدست آورند، بناً در همین شغل ماندگار می‌شوند. برعلاوه همکارم به من گفت که او به زنش گفته بود که دیگر بس کن، ما موتر را خریدیم حالا تو می‌توانی از رو سیپگری دست بکشی ولی زنش در پاسخ به او گفته بود "هنوز نی، عزیزم بگذار که فرش و ظرف و اپارتمان خود را یک کمی سروسامان بخشیم بعد از آن من بس می‌نمایم." بین این زن هنوز هم به فاحشه‌گری می‌رود و تا حال بس نکرده است.»

ال کمپا می‌گوید، اگر دختران متوجه هم شوند که آنها فریب خورده اند باز هم کاری از دست شان ساخته نیست.

«اگر زنان یکبار به‌ای ن کار آغاز کردند، هرگز از آن دست نمی‌کشند. تصور کنید آنها در تمام عمر خود بدین اندازه پول بدست نیاورده بودند که حال در روسپی‌گری پیدا می‌کنند. بعضاً دخترها به تو می‌گویند: "تویک ادم خوک صفت هستی و مرا فریب دادی" مگر تو هم باید آنقدر زیرک باشی که فوراً در جوابش بگویی، تو خودت می‌خواستی مرا کمک کنی، من ترا به هیچ کاری مجبور نکردم. اگر باهم اوقات تلخی و دعوا داشته باشید، دختر هم یک کمی خشکه دماغی می‌کنند. زمانی که از کار پیداگری واپس به خانه برمی‌گردد، پول‌های را که در جریان کار پیدا کرده، برخت پرتاب می‌کند و می‌گوید: "اینهم پول بگیر، خ برو غذا را آماده کن" ولی تو کاملاً ارام و خونسرد باش. بعد با زبان نیشدار برایش بگو: "تو فکر می‌کنی که با پولت می‌توانی بر من حکمروایی نمایی! اگر از من خورش نمی‌آید، پول هایت را بگیر و

بروگم شو. من به تو ضرورت ندارم. گذشته از آن تو این کار را می‌کنی، چون دلت می‌خواهد. اگر تو همواره مرا مورد ملامتی قرار می‌دهی، بهتر است من به خانه خود برگردم. «زمانیکه دختر متوجه شود که تو آنچه را که می‌گویی، جدی است، در آن صورت اومی گوید: «بیخس من امروز، روزمشکلی را از سر گذرانیده‌ام. «مگر تو نباید کوتاه‌بگیری و آرام شوی. به حالت قهر و عصبیت خویش تا وقتی ادامه بده که او در برابر زانو بزند و به تضرع بيفتد. تو باید کاملاً برایش واضح سازی که بدون او هم می‌توانی به زندگیت ادامه بدهی.»

در همین رابطه «اوسکار مونتیل تورس» نویسنده یاد شده از کتاب «کاوین بالس»^{۳۰۹} تحت عنوان «برده‌گی نوین» که در رابطه به اوضاع در تایلند نگاشته شده است، نقل قول می‌کند:

«برده‌گی نوین از نیروی اقتصادی یک انسان بهره‌گیری می‌کند و بابا توسل به امکانات و ابزاز تهدید و ارعاب آنها را کنترل و اداره می‌کند؛ اما بی آنکه بصورت مشخص فرد را در مالکیت خودش در آورد و یا مسوولیت زنده ماندن او را به دوش گیرد. برده یک شی طرف ضرورت و مصرف است، اگر لازم افتد، او را در روند تولید به کار می‌اندازد، مشروط به آنکه مصرف و خرجی را برایش بار نیاورد.»

برای دلالتان جنسی‌ها، شکل نوین برده‌گی است که برده سود سرشاری را به جیب او سرازیر می‌نماید. زور و قهر را به شیوه مناسب و ملیح آن بر جسم زن اعمال می‌کنند. با توسل به این شیوه او را مطیع و منقاد خود می‌سازند. در نتیجه زن به دلخواه آنها به یک شی و متاع تبدیل می‌گردد.

گذشته از آن «مونتیل تورس» به اثر دیگری که تحت عنوان «سالی که من تاجر زنان بودم» نیز مراجعه می‌کند. در توضیح باید گفت که ای ن اثر را «انتونیو سالاس»^{۳۱۰} خبرنگار پژوهشی و افشاگر اسپانوی نوشته است. او برای اینکه نشان بدهد که شغل و تصدی استفاده جنسی در اسپانیه چگونه کار می‌کند، یک سال تمام به حیث تاجر زن به کار خرید و فروش زنان پرداخت. او تمامی دیدارها و صحبت‌های خود را با خریداران و فروشندگان زنان، بوسیله یک کمره فیلمبرداری بگونه‌ای مخفی ثبت نمود. در جاهای مختلفی به تحقیق و پژوهش پرداخت. از فاحشه‌های روی سرک تا آنها ییکه در هتل‌ها و سالون‌های کیسه مالی، کار می‌کنند و سرویس‌های خدماتی خاص برای آدم‌های پولدار و متمول که «مودل»ها برای آنها

Kevin Bales ۳۰۹

Antonio Salas ۳۱۰

از روی کتلاک عرضه می‌گردد. همه و همه را به بررسی گرفت. مضاف بران سالاس راه کارهای مختلفی را که به اساس آن دلالت، زنان را به دام می‌اندازند، از وعده‌های دروغین ازدواج تا استخدام آنها در یک شغل خوب، و یا قرض دادن پول به آنها، تا اور وابسته بخود بسازند. حتی تا سرحد، سحر جادو و تهدید به شیشک ساختن وغیره. روسپی‌گری اجباری پدیده‌ است که بدون دلال و تاجرنمی‌تواند برای انسان قابل درک و فهم باشد. در همین رابطه سالاس می‌نویسد: « شغل و پیشه معاملات جنسی کوه یخ عظیمی است، که فاحشه‌گری بخش بی اهمی‌ت آنرا می‌سازد، که در سطح آب شنا می‌کند. »

قهر کهن در لباس نوین

من در جریان تحقیقاتم بارهای بار از خود پرسیده‌ام که چرا درسراسر جهان، شمار زنان جوان ودوشیزه‌گانی که به فاحشه‌گری کشیده می‌شوند، رو به فزونی می‌باشد. البته یک بخش پاسخ به‌ای ن پرسش را در آن قسمت فصل هفتم می‌توان یافت که پیرامون مشتریان روسپها نگاشته شده است. درگفتارو سخنان مشتریان که ویکتور مالارک در کافه بنام جونز به پای صحبت آنها نشسته بود، ودلالانی که ما در تحقیق اسکارمونتیل تورس با آنها رو برو شدیم. افزایش روسپی‌گری، آنچه که بعنوان یک پدیده، همواره به بیان کشیده می‌شود که ما نباید به برابر آن اغماض کنیم و یا بی توجه باشیم: و آن موضوعگیری‌های محافظه کارانه و عقبگردها، در برابر جنیش مدافعین حقوق زن است. کاملاً پیداست که ملیونها مرد پابند سنت‌ها و تصورات مردانگی می‌باشند که هرگز به سوال و پرسش هم کشیده نشده است، خشمگین و غضبناک هستند. تقریباً در تمامی فرهنگ‌ها ارزش‌های زن ستیز واشکال روابط پدر سالارانه وجود دارد که از زنها اطاعت وفرمانبرداری را مطالبه می‌نماید و یا با توسل به قهر آنها را تحت کنترل خویش قرار می‌دهند.

مونتیل تورس به ما کمک می‌کند تا بدانیم که در تجارت بر سر زنان واطفال که به منظور فاحشه‌گری خرید وفروش می‌شوند، سنت‌ها ورسم رواج‌ها چگونه دستخوش تغییرمی‌گردند. تحقیق او در مکسیکو به‌ای ن مساله روشنی می‌اندازد که در کمبوجیا چگونه وچطور مردان جوان با موتر سایکل‌ها (توک توک) خود بدون هیچگونه دغدغه خاطر، مردهای راکه در جستجوی ارضای خواسته‌های جنسی می‌باشند، نزد برادر زاده، خواهر زاده ویا خواهر خود می‌برند که هنوز هیچ کدام آنهاهم پا به سن قانونی نگذاشته و صغیر می‌باشند. ویا در مقابل کمره‌های مخفی فیلمبرداری، مربوط با فرستنده‌های (NBC)، (ABC) ویا (BBC) جوانکی را می‌بینی که هنوز ۱۲ عمر سال ندارد به خبر نگاری که خود را مشتری جا زده، یک دختر پنج ساله را برای فروش عرضه می‌دارد. (برخی ازاین ویدیوها را در یوتوب هم می‌توان مشاهده نمود.)

در روستاها و جوامع بومی، مردها از روی سنت به تنهایی ویا بصورت جمعی بر زن‌ها فرمانروایی می‌نمایند. در این رابطه بمنظور اعمال فرمانروایی، عملکردها و رفتارهای فرهنگی خاصی انکشاف پیدا می‌کند. بطور مثال در بعضی فرهنگ‌ها رسم است که عروس را می‌زدند، یا خرید عروس ویا فرهنگ چند زنی مرسوم می‌باشد. تداوم وفزونی گرفتن دلالتی و مرده گاوی را در همچو جوامع، بر علاوه سایر مسائل، یکی هم اینطور می‌توان توضیح نمود که دلالتان جهت به کار بردن زور و قهر بر سر زنان، از شیوه‌هاییکه در فرهنگ سنتی به کار بسته می‌شود، استفاده می‌کنند ویا توسل بدان زنان را به فاحشه‌گری وامی‌دارند. این عملکرد آنها به عنوان شغل ویا شکل خاصی از زنده‌گی، تلقی می‌گردد اما نه دلالتی.

دلالتی نوع فهم و دانشی است که زاده رفتار خاص متکی بر مردانگی مردها بوده، که ناشی از جوامع پدر سالارانه بوده، و یک نوع امتیاز به حساب می‌آید. از استیلا مرد بر جسم زن می‌توان این نتیجه را استنتاج نمود که روابط میان دلالتان و فاحشه‌ها بر مبنای زور و قدرت نامتوازن برقرار است. و باز همین موضوع در عدم توازن و تساوی جنسی ریشه وپایه دارد.»

ویکتور مارلیک در پایان تحقیقات خویش که آنرا با پژوهش در مورد صدها مشتری و تاجران انسان انجام داده می‌نگارد که:

«اگر می‌خواهیم که به ما واقعاً این توفیق دست دهد و در برابر روسپی‌گری دست به اقدامی بزنیم، در آن صورت باید نقش کلیدی مشتریان روسپی‌گری را خوب بشناسیم و آنها را به پای می‌زمحاکمه بکشیم. اگر روسپی‌گری واقعا امور مربوط به امکان و تصمیم است، در آن صورت امکان همواره در طرف مشتری قرار دارد. این اوست که تصمیم می‌گیرد، تا یک زن را بخاطر هم‌خوابه شدن، پول بدهد. این مشتریان اند که تصمیم می‌گیرند، بجای آنکه در روابط بین دو انسان سر مایه‌گذاری کنند، دنبال روسپی‌ها بیرون می‌شوند. آنها نزد خود فیصله می‌کنند که در کشورهای محیط و روبه انکشاف در هتل‌هایی اقامت‌گزینند که در آنها امکان بهره‌گیری جنسی وجود دارد و می‌توانند عطش جنسی خود را سیراب کنند. زیرا آنها از زن‌های غربی مایوس و سر خورده اند و در کنار آنها خود را نا امن احساس می‌کنند. مشتریان تصمیم می‌گیرند که چشمهای شان را در برابر واقعیت‌های زنده‌گی تیره و تار و تلخ زنان و دوشیزه‌های که جسم خود را به کرایه می‌دهند، ببندند و آنرا نا دیده بگیرند. و باز آنها تصمیمی می‌گیرند که بر انسان‌های که سخت جراحت پذیر می‌باشند، اراده خود را تحمیل نمایند.

مشتری‌ها کسانی اند که به معنی واقعی کلمه، از آزادی تصمیم‌گیری بهره مند می‌باشند. خریداران روسپی‌ها مرد هایی هستند که از قانونی گردانیدن روسپی‌گری سود می‌برند. جامعه بایستی در مقابل سقوط انسانیت و خصلت‌های منهدم کننده، رفتار و شیوه‌های زیست مردانگی، به پا ایستد و مقاومت نشان دهد. فاحشه‌گری در روابط میان زن و مرد که بایستی بر مبنای تساوی حقوق، احترام متقابل و صداقت، در همه بخش‌های زنده‌گی تکیه داشته باشد، به مانع بس بزرگی مبدل شده است. آنها در نزد مردان و جوانان این فکر را القا می‌کند که زنان و دوشیزه‌گان انسان‌ها و یا موجودات مساوی الحقوق نمی‌باشند. بلکه صرف برای خوشگذرانی ولذت بردن خلق گردیده اند. هر کس می‌تواند، به اساس میل و خواهش خویش از آنها استفاده به عمل آورد.»

مسلماً که یک بخش بس کوچک از زن‌ها خود تصمیم به فاحشه‌گری می‌گیرند، اما این مساله باعث تغییری در مورد مشاهدات «فعالین ایتلاف در برابر نقل و انتقال زنان امریکای لاتین و جزایر کارابین»، (CATWLAC) ^{۳۱۱} نمی‌گردد که در مورد قدرت و توسل به قهر از جانب دلالان و مشتریان فاحشه‌گری انجام داده اند:

«فاحشه‌گری اساس و بنیاد فرمانروایی مردها را نهادینه می‌سازد، اجتماعی شدن مردها، بر این تصور اتکا دارد که مردان تنها به دلیل جنس خود، صاحب این حق انگاشته می‌شوند که بر ماحول خویش و همچنان زمان و مکان دیگران قبل از همه زنانی که در اختیار شان قرار داشته باشند، تصمیم بگیرند. این حق تسلط بر جسم زن و هم بهره‌گیری جنسی از آنها هر دو را در بر می‌گیرد. از آنجاکه سخن بر سر حق است، باید همچو حق را طلب نمود، در صورت لزوم جهت دستیابی بدان و دفاع از آن به قهر مشروع هم می‌توان متوسل شد.

روسپی‌گری دقیقاً همین تصورات را نهادینه می‌سازد. زیرا اگر مشتری از روسپی که عرضه کننده می‌باشد، چیزی را که بدست می‌آورد، مطابق میل و علاقه اش نباشد، در آن صورت با توسل به زور و قهر آنها بدست می‌آورد. مشتری و همراه با او (همه جامعه) قهری را که دلالان زیر بنای آنها ایجاد و مروج کرده اند و در واقع وسیله پرداخت می‌باشد، پنهان و کتمان می‌نمایند.»

در یافت درآمد و کنترل روزمره زنانی که در حیطه فاحشه‌گری اجباری بسر می‌برند، شباهت بسیار زیادی با شیوه و می‌کانسیم قهر درون منزل و خانواده‌گی دارد. بنابر معلومات

«صندوق انکشافی ملل متحد برای زنان» (Unifem) در سراسر جهان از هرده زن بر شش تن آنها قهرخانگی اعم از جسمی روحی و یا اقتصادی اعمال می‌گردد. اعمال قهر هم از طرف شوهر و یا شریک زنده‌گی و یا هم رفیق زن صورت می‌گیرد. زنانیکه بنا بر روابط عاشقانه با یک مرد و یا بر اساس روابط خانواده‌گی به روسپی‌گری کشیده می‌شوند، اعمال قهری را که بر آنها پیوسته صورت می‌گیرد، انکار می‌نمایند. مثلیکه در یک زنده‌گی عادی زنا شویی که با روسپی‌گری سروکار ندارد، آنرا انکار می‌کنند. اما فقط زمانی بدان اعتراف می‌نمایند که واقعا گزینه و بدیلی در برابرش قرار گیرد.

تجارب حاصل از استثمار و تبعیض که بوسیله مشتری‌های فاحشه‌خانه‌ها، تاجران انسان، پولیس و جامعه بر زن‌های روسپی اعمال می‌گردد، برخی از زنان را چنان برمی‌انگیزد که آنها پس از فرار از از پنجه اعمال قهر پا به می‌دان مبارزه بر ضد برده‌گی زنان پیش می‌نهند و در این عرصه به مبارزین موفق و با شهامت مبدل می‌شوند. در مقام نمونه‌ای از این نوع زن‌ها نورما هوتا لینگ^{۳۱۲} بنیان‌گذار بنام «ایستاده‌گی و مقاومت در برابر استثمار»^{۳۱۳} (SAGE) است که در سان فرانسیسکو آنرا بنیاد گذاشت و من قبل از آنکه چشم از جهان ببوشد با او آشنا شده بودم. ازکارهای خانم نورما، از این بابت باید سیاسگذاری گردد که در اثر تلاش‌های او بود که دلالاتی که اطفال صغیر را به برده‌گی جنسی می‌کشیدند، به عنوان مجرمین به محاکمه آورده شدند. علاوه بر آن او اولین برنامه روشنگری در مورد آن دسته از مشتریان فاحشه‌گری را که در قید زندان بودند تاسیس نمود. اما ازسوی دیگر روسپی‌ها از او شکایت داشتند که ای ن سازمان ملغی گردانیدن برده‌گی جنسی، زنده‌گی آنها را که توام با سختی و مشکلات می‌باشد، با دشواری‌های مزیدی مواجه ساخته است. زیرا روسپی‌ها وقتی در جریان تلاشی و خانه پالی‌های پولیس بازداشت می‌گردند از طرف پولیس هم، با آنها بد رفتاری صورت می‌گیرد؛ قضیه‌شان، شامل دوسیه جنایی گردیده و آنهایی که از کشورهای دیگر می‌باشند، اخراج می‌گردند. غالباً آنها مورد تجاوز جنسی قرار گرفته و زندانی می‌گردند.

در فضای اعمال قهر خانواده‌گی پولیس، جانبی را که از قهر کارگرفته باز داشت می‌کند، نه زنی را که مورد ضرب و شتم قرار گرفته است. (پیش‌شرط آن است که چنین قانونی وجود داشته باشد. چون هر کشور برای همچو موارد قوانین خود را دارد) چرا فاحشه‌ها باز داشت می‌گردند چرا تا نود فیصد، هویت مشتری و دلالات پنهان و مخفی می‌ماند؟ در پاسخ باید گفت که دلیل

Norma Hotaling ۳۱۲

Standing Against Global Exploitation ۳۱۳

آن اینست که در بخش بزرگ جهان، اعمال تبعیض بر زنان همچنان ادامه دارد. در راه الغای آن کسی به معنی واقعی کلمه، دست اندرکار نشده است. و باز این پیشداوری همچنان پا بر جا مانده که مردها در بهره‌گیری جنسی می‌توانند از همه آزادی‌ها برخوردار باشند. این هردو مورد در قوانین مربوط بر علیه تاجران انسان و فاحشه‌گری اجباری چنان بازتاب می‌یابد که دورویی و تزویر سیاستمداران در گفتمان سیاسی آن خودنمایی می‌کند.

یورش صلیبی

در سال ۲۰۰۸ خانم «کوندلارایس» وزیر خارجه آن زمان ایالات متحده آمریکا، در گزارشی سالیانه همان سال خود الغای برده‌گی را «بزرگترین دستور و فرمان اخلاقی عصر ما خواند». او با همچو بیان خویش در بین آنهایی که مخالف فاحشه‌گری بودند و کسانی که از تنظیم قانونی آن جانبداری و دفاع می‌نمودند، جرح و بحث‌ها جدی و شدیدی را براه انداخت. جدلی بود میان جناحهای سر سخت و خیره‌سر؛ آنها به هیچوجه حاضر نمی‌شدند که به پای سازش و مصالحه بروند. بعقیده حکومت جورج بوش رئیس جمهور آن وقت آمریکا، اساساً بر سر این سوال که یا «بایستی با خدا بود یا با شیطان» ایستاده‌گی و پافشاری به عمل می‌آمد. در سال ۲۰۰۹ وقتی خانم «هیلاری کلنتون» بر مسند وزارت خارجه آمریکا تکیه زد، او این جرح و بحث‌ها را اندکی نرم گردانید و اما حکومت او با ما متوجه شد که موضوع تجارت بر سر انسان، یک موضوع مغلق و پیچیده می‌باشد و گفتمان مربوط بدان، واشنگتن را مجبور می‌سازد که در میان کشورهای جهان به تنهایی راه بگوید، بناً این موضوع به تجدید نظر نیازمند می‌باشد.

در روزگار برده‌گی در قاره افریقا این سوال مورد بحث و بررسی بود که ای ا بردگان از نگاه حقوقی واقعاً انسان هستند، در حالیکه تاجران برده، برده داران و استثمار کنندگان، به همان پیمانۀ غیر قابل رویت بودند که قوانین وضع شده آنها، که آنرا به سود خود تصویب کرده بودند. گفتمان سیاسی کنونی هم همان نوع اخلاق دوگانه مشابه را، با تمام ابعاد آن نشان می‌دهد. بطور مثال در ایالات متحده آمریکا استفاده از فواحش مجازات قانونی دارد، ولی با وجود آنهم در این کشور دست کم هزار کلوپ شبانه، سالون‌های کیسه مالی و ماساژو مراکز خدمات بدرقه‌ای وجود دارد که در روزنامه‌های معروف و معتبر اعلانات آنها به چشم می‌خورند. این بنیادها با اجازه رسمی دولتی، خدمات خود را عرضه می‌دارند و حتی پرداخت باکریه ت کارت را هم می‌پذیرند.

این یک واقعیت تلخ و اسفناک است که بسیاری از کسانی که در جرح و بحث‌های بین المللی پیرامون تجارت بر سر انسان و فاحشه‌گری اجباری سهیم و شریک هستند، خود قوانین و موافقتنامه‌های بین المللی را نمی‌شناسند و در مورد آن هیچ معلومات ندارند، نمی‌دانند این قوانین از چه و کی حمایت می‌کنند. چون بحث‌ها در این زمی‌نه غالباً بطور نامشخص و بی‌سروته جریان پیدا می‌کند، به همین دلیل به جای آن که با تجزیه و تحلیل‌های جدی و مشخص، بطور مثال غربی سازی قوانین ملی و عواقب آن، یا با فشاری روی قراردادهای بین المللی که از طرف اکثریت کشورهای جهان امضا شده است، با روی آوری به اخلاقیات-دینی آزادی‌های جنسی، به آن پرداخته شده و اینگونه برخوردهای سطحی با قضایا، باعث می‌گردد که اخلاقیات مذهبی آنرا تحت حیطه خود در آورد.

اگر بحث‌ها پیوسته بطور نا مشخص جریان می‌یابد، علت آن این است که بسیاری از شرکت کنندگان، ارتباط میان تجارت بر سرانسان و روسپی‌گری را یا نمی‌توانند و یا نمی‌خواهند بفهمند و درک نمایند. از این سردرگمی‌ها و ناهنجاری‌ها و دست به اقدامی نزدن‌ها، فقط تاجران انسان و دلالان جنسی سود می‌برند. تا زمانی که سیر اوضاع به همین منوال باشد و از فاحشه‌گری، آزادی جنسی برداشت گردد و با ز تا زمانی که فاحشه‌گری جدا از تجارت بر سرانسان نگریسته شود، ازهمچو اوضاع و احوال سردرگم برده داران، سود برده و سالیانه میلیون‌ها مبلغ پول را به جیب می‌زنند. برای همچو طنز یک مثال خوب این می‌باشد که یک گروه از صاحبان تصدی‌هاکه در «کارتاگینا»^{۳۱۴} کولمبیا چندین مغازه و دکان پر درآمد فروش اشیا و وسایل جنسی داشتند، در پی آن شدند که با تمویل پولی از مبارزه برای حق حفاظت زنان فاحشه حمایت کنند. در سال ۱۹۹۸ مالکان این مغازه‌های زنجیری، به اتهام گرداننده پشت پرده، گرفتن عکس‌های عریان از اطفال گرفتار و بازداشت گردیدند. در این قضیه رویهمرفته ۲۹ تن از دلالان بازداشت شدند و ۳۷۰ تن دختر و بچه که بین ۱۲ تا ۱۶ سال عمر داشتند، آزاد گردیدند. این طفل‌ها از طرف افراد همین تصدی جنسی، به فاحشه‌گری اجباری و گرفتن عکس‌های تحریک آمیز جنسی از آنها، به برده گی کشیده شده بودند.

قوانین و قراردادهای بین‌المللی

در سال ۲۰۰۹ «پروژه حمایت»^{۳۱۵} قوانین ۱۷۵ کشور جهان را، در رابطه، فاحشه‌گری مورد تحقیق و پژوهش قرار داد. نتیجه تحقیقات آنها بدینسان می‌باشد:

- ۹۵ کشور تجارت برسر انسان و روسپی‌گری را ممنوع قرار داده است.
- ۷۶ کشور دیگر تجارت برسر انسان و روسپی‌گری را در حد عملکرد قابل مجازات بالا برده است
- ۱۳ کشور در مورد طرح قوانین طرف نیاز جامعه شان کار می‌کنند.
- ۶ کشور جهان مجازات بر سر تجارت انسان را وارد قانون مهاجرت گردانیده است.
- ۶ کشور فاحشه‌گری زیر سن قانونی را ممنوع ساخته بودند.
- ۱۶ کشور جهان در مورد تجارت با انسان و روسپی‌گری هیچ قانون و مقرراتی ندارند.

در اینجا می‌خواهیم قوانین را اندکی دقیقتر مرور نماییم. مهمترین قوانین همان رشته قوانینی اند که اندکی بعد از ختم جنگ دوم جهانی وارد عرصه قانون و قانونگذاری‌های کشورها جهان شده‌اند. و آنها بدین شرح می‌باشند: مقاله ملل متحد پیرامون ملغی قرار دادن تجارت برسر انسان و استفاده از روسپی‌گری دیگران که در مقام ضمی‌مه مقاله حقوق بشر در دسامبر سال ۱۹۴۹ تصویب گردیده است. بیش از نود فیصد افرادی را که از آنها در مورد مقاله‌های یاد شده نظر پرسی نمودم، در پاسخ گفته‌اند که پیرامون همچو اعلامیه اصلاً چیزی نشنیده‌اند. مسلماً که هدف از نیل به‌ای ن توافقی بین‌المللی، از بین بردن روسپی‌گری بوده است. به استثنای چند بند و فقره که مستقیماً مربوط به چگونگی حمایت از فاحشه‌گری از طرف عساکر جاپانی و آمریکایی می‌شد، بقیه از مشتریان و دلالان جنسی، هیچ یاد و ذکری به عمل نیامده است.

مقاله‌های یاد شده، برای کشورهای که دریای آن امضا گذاشته‌اند، الزام آور بوده و از این دید حرکت می‌شود که «روسی‌گری و مصایبی که تجارت بر سر انسان به منظور فاحشه‌گری آنها همراهی می‌نماید، باکرامت انسانی و ارزشهای انسانی سازگار نبوده به بهبودی فرد، خانواده و اجتماع صدمه و زیان می‌زند.» در ادامه مواد مهم این مقاله را پیشکش می‌نمایم.

ماده اول

جوانب متعهد در این مقاوله توافق کرده اند که شخصی باید مجازات شود که فردی را بمنظور رفع ارضای جنسی فرد دیگری مورد استفاده قرار دهد.

۱. اگر شخص دیگری را حتی به طیب خاطر و موافقت او بقصد فاحشه گری واخازی رهنمایی کند و یا فریب بدهد؛
۲. فاحشه گری شخص دیگری را حتی اگر به موافقت آن شخص هم باشد، مورد استفاده و بهره برداری قرار دهد.

ماده دوم

جوانب متعهد در این مقاوله علاوه تا توافق کرده اند که هر آن شخصی رامجازات کنند که:

۱. فاحشه خانه داشته باشد یا آن را مدیریت و سر پرستی نماید و یا آگاهانه تامی ن مالی کند و یا در تامی ن مالی آن سهیم گردد؛
۲. آگاهانه ساختمان و یا بخشی از یک ساختمان و یا محل دیگری را به منظور روسپی گری به دیگری کرایه بدهد و یا خود کرایه نماید.

ماده ششم

هر کدام از جوانب امضا کننده مقاوله، بهای ن امر تفاهم دارند که متوسل به تدابیر لازم گردند و هر قانون و مقرره و مصوبات اداری را فاقد انفاذ قانونی گردانند که به استناد واتکای آن افراد به کار فاحشه گری بپردازند و یا اشتباهای ن عمل به آن ها برود، به گونه ای بخصوص و استثنایی ثبت شده باشند و یا مجبور به داشتن اسناد و مدارک ویژه باشند و یا تحت مقررات بخصوصی بمنظور کنترل مورد مراقبت قرار داشته باشند.

ماده شانزدهم

جوانب قرار داد در این کنوانسیون باهم توافق دارند و متفق الرای می باشند که در دستگاه آموزشی، صحن و بخش های امور اجتماعی و اقتصادی و سایر بخش های که با آنها در پیوند و ارتباط قرار دارند، اقدامات لازم جهت جلوگیری از روسپی گری و تلاش لازم جهت به یابی و سلامت جسمی و روحی قربانیان فاحشه گری متوسل گردند، تا فواحش در مقام انسان های سالم واپس وارد جامعه گردند و همچنان جهت اعمال و تطبیق مجازات یادشده در این کنوانسیون به اقدامات لازم دست یازیده شود و یا اقدامات موجود بیشتر تقویت گردد.

ماده هفدهم

جوانب متعهد در این کنوانسیون خود را مکلف می‌دانند که در ارتباط با کسانی که به منظور مهاجرت برون می‌شوند و آنهایی که در مقام مهاجر وارد سرزمین دیگری می‌گردند، برای حراست از آنها به اقدامات و تدابیری دست بزنند و یا آن مقرراتی را که در این زمینه وجود دارد، پاسداری نمایند که بنا بر مکلفیت در برابر این کنوانسیون یک امر ضروری می‌باشد تا در مقابل تجارت بر سرانسان بدون در نظر داشت جنسیت، چه مرد باشد یا زن، همینکه به منظور فاحشه‌گری مورد بهره‌گیری قرار می‌گیرند، در برابرش مبارزه صورت گیرد. در موارد اتی به گونه خاصی مکلفیت دارند:

۱. به منظور حفاظت کسانی که مهاجرت می‌کنند، منظور کسانی می‌باشند که به همین خاطر از یک کشور خارج می‌شوند و به کشور دیگری وارد می‌گردند، بویژه زنهای و اطفال را در کشوری که مهاجرت می‌کنند و هم از کشور یک خارجی می‌گردند و هم در جریان سفر شان حفاظت و حراست نمایند
۲. با توسل به و روشنگری لازم، افکار عامه را از خطر تجارت بر سر انسان آگاه گردانیده، آنها را از گرفتار آمدن با همچو خطر بر حذر دارند
۳. به منظور ممانعت از تجارت بر سر انسان به غرض فاحشه‌گری، در جریان سفر، تامين کنترل و نظارت بر ایستگاه‌های خط آهن می‌دان‌های هوایی، بندرگاه‌های بحری و دیگر تاسیسات عامه بایستی به تدابیر و اقدامات لازم دست یازیده شود، تا مهاجرین در امان نگهداری گردند

ماده بیستم

جانب متعهد در این کنوانسیون جهت مراقبت و نظارت بر دفاتر کاریابی، اگرچنانکه تا حال به این اقدام دست نزده باشند، مقررات و تدابیر لازم را وضع می‌کنند، تا به استناد آن مانع گردند که افرادی که در جستجوی کار می‌باشند، بخصوص زنان و اطفال از خطر افتادن در چنگال کسانی که آنها را به فاحشه‌گری می‌کشند در امان بمانند.

در پهلوی این کنوانسیون ملل متحد، تعداد زیادی از توافق‌های بین‌المللی که ای‌نک شرح آن در زیر می‌آید نیز وجود دارند. بطور مثال:

- توافقات ملل متحد در مورد حقوق اطفال
- موافقتنامه ملل متحد در مورد از بین بردن هر نوع تبعیض در حق زنان،

- موافقتنامه بین آمریکا، که «کنونیون بیلیم دو پارا»^{۳۱۶} خوانده می‌شود. این موافقتنامه بمنظور جلوگیری، مجازات و اعمال خشونت علیه زنان به امضا رسیده است.
- صورت جلسه و پروتوکول توافق‌های نامقید ملل متحد برای حراست از حقوق اطفال، بخصوص تجارت اطفال، کشاندن اطفال به فحشا و تهیه عکسهای تحریک آمیز جنسی از اطفال،
- توافقنامه سازمان ملل در مورد جنایات سامان یافته ماورای مرزی،
- موافقتنامه ملل متحد برای حراست از حقوق کارگران مهاجر و اعضای خانواده‌های آنها
- صورت جلسه اتحادیه اروپایی در مخالفت با قاچاق انسانهای پناهجو، از راه خشکه، بحر و یا خطوط هوایی،
- موافقتنامه سازمان بین المللی کار در مورد الغای کار اجباری و از بین بردن کارشاق اطفال،
- کنونیون حقوق بشر قاره آمریکا «پکت سان خوزه»^{۳۱۷}
- موافقتنامه سازمان بین المللی کار در مورد الغای کار اجباری .
- موافقتنامه سازمان بین المللی کار در مورد منع قرار دادن و روی دست گرفتن اقدامات عاجل بدترین اشکال کارکشی از اطفال،
- صورت جلسه عملکرد چهارمی کنفرانس جهانی زنان منعقد پیکنگ در سال ۱۹۹۵ که اسناد این صورت جلسه از طرف ۱۸۹ هیئت نمایندگی امضا گردیده است.

در همین رابطه باید من یاد آور شوم که کنفرانس پی آمد زنان در پیکنگ که به نام پیکنگ جمع ده شهرت دارد، در مقر ملل متحد در نیویارک در ماه مارچ سال ۲۰۰۵ برگزار گردید؛ در این کنفرانس قطعنامه‌ای «پیرامون الغای تقاضا برای زنان و اطفال به عنوان یک متاع تجارتي و اشکال دیگر استثمار و استفاده از آنها به تصویب رسید. این قطعنامه همچنان در مورد افزایش تجارت بر سر انسان در سطح بین المللی و قبل از همه تجارت به غرض استثمار جنسی را نیز به بحث گرفت و نگرانی خود را در این مورد به بیان کشید که تجارت بر سر زنان و دوشیزگان به منظور فاحشه‌گری در حد یک شاخه جنایت سازمان یافته انکشاف نموده است. مضاف بر آن از کشورهای امضا کننده تقاضا نمودند که توافق‌های ملل متحد را با به کار بستن تدابیر آموزشی،

Belem do Para ۳۱۶

San Jose ۳۱۷

اجتماعی و فرهنگی، تطبیق و عملی نمایند. بر علاوه تجارت بر سر انسان را به عنوان عمل جرمی در منابع حقوقی خویش درج نموده و در جهت مبارزه و منع قرار دادن آن به همکاری‌های ماورای سرحدی اقدام گردد تا تاجران انسان بازداشت و به تقاضا برای آن لگام زده شود.

در نکته دوم قطعنامه بصورت مشخص از جامعه مدنی و حکومتها تقاضا می‌کند: «اقدامات موثر را روی دست بگیرند تا ذهنیت عامه در زمی‌نه تجارت بر سر انسان و بخصوص زنان و دوشیزگان، آگاه و روشن گردد و در این رابطه به مشکل تقاضا برای آن هم پرداخته شود. بر علاوه قوانین، مقررات و مجازات تعیین شده علیه آن نیز به آگاهی مردم رسانیده شده و روی آن تاکید گردد که در مورد تجارت بر سر انسان، مسأله مورد نظر، تقاضا برای زنان و دوشیزگان است که باید از بین برده شود. در این مورد جهان‌گردانی که برای ارضای غرایض جنسی سفر می‌کنند، نیز مورد نظر می‌باشند.»

در نکته سوم: از حکومت‌ها تقاضا می‌گردد که: «همکاری با سازمان‌های غیر دولتی را گسترش داده، تقویت نمایند و برنامه‌های گسترده را انکشاف داده و به منصفه عمل در بیاورند. برنامه‌ای جاد محل رهایش و تیلفونهای عاجل و اضطراری برای قربا نیان بالفعل و با القوه تجارت بر سرانسان، جهت دادن مشورت‌های موثر، آموزش و واپس جا یافتن و همبودی قربانیان در ساختار اجتماعی و اقتصادی جامعه.

نکته چهارم: از تصدی‌ها قبل از همه تصدی‌های جهان‌گردی و انترنیتی تقاضا می‌گردد که: «روابط خویش را بر پایه لگام زدن به تجارت بر سر انسان که به غرض استثمار جنسی به عمل می‌آید و همچنان بخاطر حفاظت قربانیان این جنایات، تنظیم و بدان عمل نمایند تا به اتکای آن حقوق، شرافت و امنیت آنها مورد حمایت قرار گرفته و تقویت گردد. همین اقدام را در تنظیم روابط با حکومت‌ها و سازمانها غیردولتی نیز به منصفه عمل در آورند.»

در سطح بین المللی تعداد زیادی از آلات و ابزار و قراردادهای سیاسی در دسترس می‌باشد. و اما فشاری که از جانب ملل متحد و وزارت خارجه امریکا اعمال می‌گردد، در عمل پیاده کردن آن خطراتی را هم در قبال خود دارد که جامعه را در رابطه فاحشه‌گری به چند دستگی و انشعاب می‌کشانند. کسانی که از این ناحیه زیاده‌ترین زیان را می‌بینند و بازنده می‌دان می‌شوند، باز هم قربانیان اند.

فصل یازدهم

مافیا و جهان گستری

تجارت بر سر انسان یک پدیده راکد و بی تحرک نیست. این پدیده ما نند جهان گستری روندی است که بطور مداوم و پیگیر روبه رشد و افزایش می‌باشد. در جریان تحقیقات و پژوهش هایم پیرامون سندیکا‌های جنایت پیشگی و وابستگان آنها، دوستانم همواره از من سوال می‌کردند که جنایت سازمان یافته واقعا در تجارت برسر انسان هم دخیل می‌باشد و آیا در آن دست دارد یا خیر؟ باید گفت که اکثریت مردم، ما فیا را صرف از طریق سینما و تلویزیون می‌شناسند. وقتی ما در روزنامه‌ها می‌خوانیم که درایتالیا کامورا^{۳۱۸} (سازمان مافیایی آن کشور) هفت تن از سیاستمداران را بقتل رسانید، در آن صورت ما می‌گوییم که به من چه! این رویدادی است که در آن دوردستها رخ داده است. وقتی ما در سریال‌های تلویزیونی «سوپرانوس»^{۳۱۹} می‌بینیم که چگونه «تونی سوپرانو»^{۳۲۰} به معالاج خود باز گو می‌دارد که او به بیماری بی خوابی مبتلا می‌باشد واز آن سخت رنج می‌برد، زیرا او باید دشمنان خود را بکشد. در چنین حالتی است که داستان در انظار ما واقعی و قابل درک می‌باشد. اینگونه انسانیت‌های ما فیایی ها، ماراهم نا آرام می‌سازد و هم اغوا می‌کند. «سوپرانو» کسی است که آدم می‌کشد، اشخاص معینی را تحت فشار قرار می‌دهد واز آنها پول باج می‌گیرد، دزدی می‌کند، در کار شستشویی پول‌های سیاه و نامشروع هم دست دارد. ولی درعین حال او پدر غمخوار و همسر با محبت است. اما او آدم بی وفا به همسرش نیز توصیف می‌گردد.

در میان زنانی که من به خاطر تالیف این کتاب با آنها مصاحبه داشتم، عده از آنها معشوقه‌های قبلی و پیشین روسای مافیایی‌ها بوده اند. از آن جمله چهارتن شان معشوقه‌های تاجر مواد مخدر و سه تن از آنها معشوقه تاجران انسان بودند. این مافیایی‌ها کسانی اند که در شهرهای بزرگ دارای بار و کافه‌های مشروب نوشی می‌باشند. همین زن‌ها در شرایط و وضعی بوده اند که ادعای انسان دوستی مافیایی‌ها را از نزدیک مشاهده نموده اند. زیرا آنها این تصور و برداشت را داشتند که چون محبوبه و معشوقه‌ای ن انسان‌ها می‌باشند و با آنها یکجا زنده گی می

Camorra ۳۱۸

Sopranos ۳۱۹

Tony Soprano ۳۲۰

نمایند، بنا می‌توانند همه چیز را بدانند. ولی چنانکه ما در فصل دهم این اثر پیرامون دلال‌ها سخن گفتیم، بعضی مردها به خوبی می‌دانند که چگونه انگشت افکار و نقطه ضعف یک انسان را فشار بدهند و از این راه احساس شان را بر انگیزند و آنها را درنحصار خویش در آورند.

سریال‌های تلوزیونی و فیلم‌های سینمایی منابع اند که بسیاری از مردم معلومات خویش در مورد مافیا از آنها بدست می‌آورند و اما باید گفت که‌ای ن گونه معلومات حاوی مطالبی معلوماتی کمی، درمورد شناخت از عملکردهای جنایات سازمان یافته می‌باشد. دقیقاً به همین سان هم فیلم‌های به اصطلاح روشنگرانه که در آنها جنایت پیشگان به صفت آدم‌های بد جنس و بد کنش تمثیل واریه می‌گردند که در سالون‌های تاریک کارخانه‌ها با تفنگچه‌های خود بی هدف هرسورا نشانه می‌گیرند، در حالیکه فضای این سالون‌ها، مالا مال از موسیقی دراماتیک می‌باشد. چنانکه یک زن جوان وینزیویلابی در «نویو لیون»^{۳۲۱} که از جنگ یک شبکه روسپی‌گری فرار کرده بود، به من توضیح داد، در حقیقت مافیایی‌ها بیشتر متصدیانی اند که لباسهای شیک می‌پوشند، ساعت‌های قیمتی بدست دارند و موترهای قیمتی سوار می‌شوند و به آنها «سوپر دندی»^{۳۲۲} می‌گویند.

مافیایی‌ها با دادن پول و با اعمال زور افراد را به دام می‌اندازند. در این دنیای متظاهر و فریبده که هر چیز رامی‌تون با پول خرید، زنان جوان نه تنها می‌خواهند، هر چه زودتر پول بیشتر بدست آورند که در حقیقت هرگز به آسانی هم به دست نمی‌آید، بلکه زرق و برقی را نیز صاحب شوند که مافیا به آنها وعده می‌دهد. صاحبان قمار خانه‌های بزرگ در ایالت «نوادای»^{۳۲۳} امریکا، کمپوچیا ویا هم انگلستان و همچنان کافه‌ها و بارهای جذاب و دلنشین در مکزیکو و کولومبیا و اسپانیا، روابط شبکه‌ای خویش را با ثروتمندان و سیاستمداران پیوند می‌زنند، به آنها هم ثروت و غنا را وعده می‌دهند. یکی از معاونین «ژوکوین الکاپو گوسمن»^{۳۲۴} نیرومند ترین سردار مواد مخدر در مکزیکو، در هنگامی که توقیف گردید، ادعا داشت که با دارش برای اینکه امنیت اجتماعی را تأمین کند، اختطاف زنان را ممنوع قرار داده بود. دسته‌های قاچاق و باندهای مواد مخدر در مکزیکو جاهایی را در کنترل خود دارند که در آنجا آنها به جوانان به عنوان فروشنده مواد مخدر، کار عرضه می‌کنند و یا بعنوان کارگر قیر کردن سرکها، ترمی م کلیساها و ساخت مکتب‌ها.

Nuevo Leon ۳۲۱

Superdandy ۳۲۲

Navada ۳۲۳

Joaquin >el Chapo< Guzman ۳۲۴

صاحبان تصدی‌های سرشناس و با نفوذ و سیاستمداران، سقط جنین را ممنوع قرار می‌دهند اما خودشان بر سر روسپی‌گری قانونی سرمایه‌گذاری می‌کنند. زنان روسپی را در یک محل و یا گذرخاص گویا زندانی می‌نمایند، تا «زنان خوب مجبور به دیدن آنها نشوند.» روسپی‌ها تا جایی که ممکن است از انظارعامه بایستی نا پیدا و پنهان بمانند. البته نه به‌ای ن سبب که آنها زنان «خراب و لکه‌ای بد نامی»، برای جامعه هستند، بلکه بدان جهت که از این طریق برده‌گی به نحو بهتری می‌تواند، سازماندهی گردد.

در این میان تمامی بخش‌های تجارت جنسی، نوسازی و جهانی گردانیده شده است. شیوه‌های نوین دادوستد را مروج ساخته و یک گفتمان صحیح سیاسی راهم انکشاف داده اند. مافیا امروزه از آزادی جنسی ما سخن می‌زند، اما در واقعیت عقب این شعار، برده سازی و مصرف انسان را به پیش می‌برند. آنها ادعا می‌کنند که زنان خود آزادانه تصمیم می‌گیرند، ولی در حقیقت زنان بردگانی بیش نیستند. اینرا هم باید گفت که تنها چپی‌ها و جنبش زنان فرامدرنیست خریدار این گفتمان آنها هستند، بل راستی‌هایی که هم در زیر قبای درازمردان مقدس کاتولیکی فاحشه‌گری لوکس و قیمتی را مصرف می‌کنند، نیز حد اقل به همان پیمانه مجذوب این شعار اند.

ارتقاء مقام سیاسی

چطور امکان دارد که جهان گستری در کشورهای چون کمپوچیا و برخی از کشورهای آمریکای لاتین تا بدین حد عدم تساوی اجتماعی را بوجود آورده است که امروزه مافیا از آن برای خود بهره چینی می‌نماید؟ یقیناً که یکی از دلایل آن این است که از اواسط دهه ۱۹۸۰ به‌ای ن طرف کشورهاییکه درآستانه خیزش انکشافی، تحت فشارهای سنگینی قرار گرفته اند، تا دروازه‌های خود را بروی نقل و انتقال مالی بین و تجارت در سطح بین المللی بکشایند. جهانگستری یک فکر خیالی و تصویرست که نزد اشخاص تحصیل کرده طبقه متوسط این امی د را بر انگیخته که مبادلات بین المللی، همکاری‌های صلح آمیز را در جهان ایجاد می‌کند. آنچه در زیر پوست این برداشت غلط از انظار پوشیده می‌ماند، تداوم تبعیض نژادی نا برابری اجتماعی و خصومت و کینه ورزی لیبرال‌های نوین در برابر زنان است. صرف نظراز این حقیقت که جهانگستری برای سندیکای بین المللی جنایت کاران، باب‌های نوینی را کشوده و عرصه فعالیت‌های جدیدی را عرضه می‌دارد. مافیا به بهترین وجه فهمی ده و در

ک نموده است که چگونه، از عدم توازن گسترده و پهن‌آور اقتصاد جهانی و خالیگاه‌های نظام سرمای‌داری، بهره برداری کند. بسیاری از انسان‌ها می‌دانند که «پیمان‌های اجباری اقتصادی وثبات» نظیر، توافق‌نامه واشنگتن^{۳۲۵}، برای کشورهای که در آستانه ورود به انکشاف اقتصادی می‌باشند، چه خسارات سنگینی را بار آورده است. ولی فقط عدهٔ خیلی از مردم ارتباط آنرا با برده‌گی عصری و امروزی درک می‌نمایند.

ما فیا در دنیایی که در آن جهانگستری دامن کشیده و شگوفا گردیده است، خود را بهتر از اصول دموکراسی گسترش داده است. قبل از همه دموکراسی‌های ظاهری و نمادی. بسیاری از کشورهای جهان، از آنرو شیوه‌های حکومتداری پارلمانی را برگزیده بودند که به عنوان شریک زور مندان پذیرفته شوند. همین زور مندان و صاحبان قدرت، می‌خواهند قوانین و مقررات "جهانی" را در مقابل تجارت و برده‌گی انسان در کشورهای عملی گردانند که نظام سیاسی شان تا گلو در فساد اداری غرق بوده و حتی فاقد یک دستگاه قضایی فعال و کارآ می‌باشند

ما فیا بالنسبه علنی و آشکارا به پای قرار دادها و تعهدات اقتصادی با آن عده از سیاستمداران جاه طلبی می‌رود که می‌خواهند، ارقام و اعداد و یا به سخن دیگر احصائیه‌های رسمی را بهتر جلوه دهند، تا مورد خشم و عتاب واشنگتن واقع نشوند. این نوع فعالیت‌ها و فشارهای مداوم که از بیرون در مقابل تجارت برسر انسان، نسل جدیدی از دلالان لذت جنسی را به می‌دان آورد که از دید سیاسی گویا آدم‌های درستکار بوده و با شیوه‌های نوین به کار خود ادامه می‌دهند.

به اساس معلومات، چندین جریان جنبش‌های حقوق مدنی، ما فیا محل‌های ره‌ایشی موقت‌ی قربانیان خود را در تایلند، مورد حمایت قرار می‌دهد. حکومت تایلند جهت تأمین امکانات، در بیش از دو صد باب این گونه محل‌های بود و باش که در آن مهاجرین غیرقانونی و کسان‌ی که قربانیان قهر و ستم هستند، سهم و شریک گردیده است. در خور تذکر است که هنگام دیدارم از تایلند به من اجازه دیدن این تاسیسات ندادند. زیرا دولت تایلند چنانکه در خور تفاهم هم می‌نماید، این گونه دیدارها را مانع می‌شدند تا این معضله در ملای عام قرار نگیرد. بنابر معلومات و اطلاعاتی که نهاد (AFESIP)^{۳۲۶} در اختیار گذاشته است، اکثر قربانیانی

۳۲۵ این توافق‌نامه در سال ۱۹۸۰ در نتیجه بحران قروض کشورهای امریکای لاتین به امضا رسید که بانک جهانی و صندوق وظیفه پیاده ساختن آنرا در کشورهای امریکای جنوبی بهعهده گرفت.

۳۲۶ Agir pour les Femmes en Situation Précaire (سازمان غیر دولتی کمک به قربانیان تجارت بر سر

انسان که سومالی مام در سال ۱۹۹۷ در کمبوجیا تاسیس نمود

که در این بناها و تاسیسات بسر می‌برند، زنانی از ویتنام، اندونیزیا، روسیه، برما، چین و ازبکستان می‌باشند. آنها زنانی اند که کمتر از ۳۰ سال عمر دارند. کارشناسان در منطقه به من توضیح دادند که وقتی تاجران انسان بخواهند، خود را از شریکی از قربانیان به اصطلاح «مستعمل» خلاص نمایند، به پولیس اطلاع می‌دهند که زنی از نزد آنها فرار نموده است؛ پولیس تلاش و پیگرد را براه می‌اندازد، تا زن را گرفتار نماید و از تایلد اخراج کند، یعنی که اورا به وطن آبایش واپس بفرستد.

چه در ترکیه باشد، یا مکزیکو، گواتیمالا یا فلپاین، سنگاپور یا کولومبیا، برازیل یا ایالات متحده امریکا، هر کجای جهان را که بنگری، پولیسها از همان یک نوع برخورد و رفتار واحد پیروی می‌کنند. با وجود قرار دادهای بین المللی که در آنها بر جانب بیطرفی پولیس تاکید می‌گردد، در جریان تحقیق و پیگیری واقعی، پولیس‌ها بارثبوت را پیوسته به دوش قربانی می‌گذارد. این قربانی است که باید ثابت کند که اوبالاجبار، به برده‌گی کشیده شده است. از چنین وضعی که برده بدان گرفتار آمده، مافیا برای خود بهره برداری خوب می‌کند.

زمان نوین و راهکارهای نوین

با وجودیکه بسیاری از تاجران انسان، به قربانیان یک مشت و پول می‌دهند، اما آنها در عین حال با وسایل دست داشته قصد آنها دارند تا قربانی را زیر بار قرض‌های سنگین خود بکشانند. علاوه بر آن تاجران در برابر قربانیان خویش کمتر به قهر فزیک می‌آورند، هر چند که رسم و عنعنه وارد ساختن زنان به روسپی‌گری، در همه جهان همواره یکسان می‌باشد، اما در جریان سال‌های اخیر تاجران انسان در بسیاری جاها شیوه و رفتاری را انتخاب کرده اند که بجای اعمال قهر و زور، به رقاصه‌های جوانی که در کلوب‌های شبانه ویا بارهای مشروب خوری، مصروف کاراند، مواد مخدر کیمی اوی «اکستازی»^{۳۲۷} را می‌خورانند. یکی از تاجران انسان در مکزیکو که اصلاً از اتباع ارجنتاین بود، به یکی از زن‌های فاحشه می‌گفت: «تو یک فاحشه هستی و معتاد به مواد مخدر، چه فکر می‌کنی که پولیس گپ کی را باور می‌کند، از تو را که یک فاحشه می‌باشی ویا حرف مرا که یک تاجر موفق می‌باشم؟» در دیوار دفتر همین مرد یک عکس دیده می‌شود، در این عکس، در پهلوی همین تاجر، گورنر ایالت «کوینتانارو»^{۳۲۸} و یکی از خبر نگاران مشهور مکزیکویی نشسته و مشروب می‌نوشند.

کارتل مواد مخدر بنام «سیتاس»^{۳۲۹} که بوسیله صاحبمنصبان اسبق اردوی مکزیکو ایجاد گردیده، امروزه در مکزیکو، گواتیمالا در کنار مواد مخدر، بازار فروش عکسهای عریان تحریک کننده جنسی، زنان و اطفال رادردست داشته و آنرا کنترل می نماید. یکی از زنان که برایم نهانی خبر چینی می کرد، به من گفت که نرم ابزار هایی را که به منظور تهیه فیلم در اینترنت از آن استفاده می کنند، از سنگاپور بدست می آورند. ونرم افزار ارتباط با اینترنت^{۳۳۰} که از طریق آن مشتریان فلم ها را تماشا می کنند، از هالند ویا سایر کشورهای اروپایی که در آنها به نمایش گذاشتن عکس های برهنه و تحریک آمیز مجاز می باشند، بدست می آورند.

یکی از مثال های بر جسته، نوسازی و شبکه گردانی سندیکای جنایت پیشه گی، کشف تلفون ویژه امور نظامی ست که از طریق زتلایت کار می کند. پولیس ایالت «اریزونا» امریکا آنرا در جریان گرفتاری «ژین سوکارکوری»^{۳۳۱} تاجر فروش دوشیزه گان و فروشنده عکس های عریان از اطفال، بدست آورده بود. «سوکارکوری» این تلفون را یک مجارستانی که ازعلاقه مافیای روسیه در مکزیکو و گواتیمالا نماینده گی می نمود. به او داده بود.

یک تعداد خبرنگاران و مامورین پولیس بین المللی در تایلند، در مورد یک مکتب بین المللی تجارت برسر انسان، چندین سال بطور سری و مخفی تحقیقاتی را انجام می دادند. بسیاری از فاحشه خانه های که زیر نام کلوپ های شبانه فعالیت داشتند فقط بعنوان عضو حق عضویت در این مکتب را داشتند. هر مراجعه کننده باید از طریق اینترنت ثبت نام کرده شماره کزیدت کارت و آدرس اینترنتی خود را به اختیار مافیا می گذاشت.

اعضای واحدهای تحقیق و باز پرسی های ویژه در انگلستان و اسپانیه به من توضیح دادند که مافیایی ها اکنون از نگاه تخنیکی تازه ترین وسایل را به اختیار داشته و آنها در داشتن تجهیزات تخنیکی نسبت به مامورین و مقامات رسمی یک گام به جلو قرار دارند. این ادعا را، من می توانم تائید کنم وقتی من خودم می خواستم در اینترنت وارد «صفحه سکس» شوم، اول از طریق کمپیوتر خود که با یک نرم افزار تازه ضد ویروس آماده شده بود وارد صفحه شدم. من خود را با یک نام مستعار مردانه معرفی کردم. یک هفته بعد یک پیام بسیار صمی مانه برایم فرستاده و نوشته بودند که ما شما را در این صفحه خوش آمد گفته نمی توانیم. در مقام اخطار

Zetas ۳۲۹

Server ۳۳۰

Jean Soccar Kuri ۳۳۱

گرداننده صفحه، ضمیمه اطلاعیه خویش، دو سندی را فرستاده بود: یک عکس تحریک آمیز جنسی که در آن یک ویروس کمپیوتر مخفی شده بود. سند دیگر شامل آدرس IP و نام کامل من بود. آدرس IP «نشان انگشت دیجیتال یک کمپیوتر و رابطه اینترنتی آنست (Server)» که به ساده‌گی می‌توان به آن دسترسی پیدا کرد؛ اما برای دسترسی و پیدا کردن در مورد نام و موقعیت کمپیوتر که از کجا و چه طریق به اینترنت وصل است، تا حدودی فهم تخصصی ضرورت است. این گونه تحقیق و کاوش غیر قانونی بوده، پولیس هم صرف به اجازه محکمه می‌تواند، آنرا پیگیری نماید. در تحقیقات بیشتر من از شبکه اینترنتی مانند «هورستس»^{۳۳۲}، سکس مانیاک^{۳۳۳} و یا «ریل من»^{۳۳۴} استفاده می‌کنم. بر علاوه من نه از کمپیوتر خود، بلکه از کمپیوتر همراهی، یک دوستم که مرد است، استفاده می‌کردم، از این طریق نام اصلی خود را پنهان نگه می‌داشتم

آنچه را که مقامات رسمی اظهار نمی‌کنند

سندیکاهای بین المللی جنایت پیشگی و روسپی‌گری بیشتر از پیش نیرومند گردیده اند. ادعای بدین سان می‌توان ثابت کرد که تاجرانی که بر سر انسان تجارت می‌کنند، نسبت به سایر جنایت پیشگان کمتر محکوم و زندانی می‌گردند

در سرحدات بین مالیزیا و سنگاپور بسیاری از تاجران انسان دخترهای جوان را به قصد باز فروختن و یا جهت فیلمبرداری از شکنجه و آزار جنسی، می‌خرند. شواهد عینی که از طرف سازمان امدادی (AFESIP) جمع آوری گردیده است، هر گونه شک و تردید را در این مورد مرفوع می‌دارد

این اسناد بازگو می‌دارد که: تاجران انسان اعمال شکنجه بر دوشیزه گان را فیلم گرفته و ثبت می‌کنند؛ بعداً آنرا به نام «سنوف پورنو»^{۳۳۵} به فروش می‌رسانند. البته من خودم همچو ویدیوها را به چشم سر مشاهده نکرده‌ام، ولی وقتی با دختر جوانی آشنا شدم، دیدم که تمامی بدنش پوشیده از لکه‌ها و داغ‌ها بود. عکس همین دختر را در یکی از صفحه‌های اینترنتی هم می‌توان

Whorists ۳۳۲

Sexmiacs ۳۳۳

Realman ۳۳۴

Snuff Porno ۳۳۵ لباسهای بسیار برهنه و تزئین شده زنان که برای جلب توجه مردان در بازی های جنسی توام با

شکنجه و عذاب به تن میکنند

دید. در این صفحه اورابه حیث زن فاحشه مبتلا به بیماری روانی «خود آزاری» به نمایش گذاشته اند. تاجراین زن را به یک امریکایی جوان که در حدود سی سال داشت، به هفت هزار دالر فروخته بودند. درعکس ویدیویی همین شخص که نقاب سیاهی به رخ کشیده بود و اما چهره دختر نمایان بود. او از شکنجه کردن دخترخریده شده با دو کمره عکاسی و فیلمبرداری می‌کند. بعد به همین کسی که دختر را بر او فروخته، پول می‌دهد که او را در یک کلینیک خصوصی تداوی نماید. کلینیک خصوصی بخاطری که هیچکس در این مورد سوال نکند که چرا بدن این زن شلاق خورده ویا کی او را شلاق زده، و یا اینکه زخم‌ها و بریده‌گی‌های بدنش، ناشی از چه می‌باشد. خلاصه هیچ کس در هیچ مورد سوال نکند. بعد از آنکه‌ای ن زن کلینیک را ترک کرد، مرد به او ۲۰۰ دالر تادیه کرده و او را در مالیزیا روی سرک رها کرد. زن از اینکه هنوز در قید حیات است و آن مرد او را نکشته، ممنون او بود.

عده از زنان جوانی که در تایلند از چنگ شبکه عکاسان چنین فلم‌هایی رهایی یافته اند، سازمان‌های خیریه با این پیششرط از آنها غمخویشی و حمایت به عمل می‌آورند که تابعیت تایلندی داشته باشند. هرچند که‌ای ن سازمان‌های امدادی درتداوی روانی زنان خدمات غیر قابل تصویری را انجام می‌دهند، ولی ازمجاری قانونی دست‌شان بسته است و نمی‌توانند در برابر عاملین این جنایت، به اقدامی که لازم می‌بینند، دست بزنند. خانم «انا»^{۳۳} که روانشناس یک سازمان امدادی می‌باشد، با غم و اندوه، غضب و چشمان پر از اشک سوال می‌کند که: «وقتی ما به مراجع قانونی مراجعه می‌کنیم، مقامات قضایی و حقوقی از مامی‌خواهند، ثابت سازیم که عکاسی کردن عریان طرف قبول و علاقه دختر نبوده است. در این صورت ما چگونه می‌توانیم، در مقابل کسانی که با اعمال قهر و خشونت از دختران جوان عکس‌های عریان تهیه می‌کنند، به محکمه مراجعه نموده، اقامه دعوا نماییم؟» «محکمه از این دید حرکت می‌کند که زنان و دختران این آزادی دارند که اعمال روانی «خود آزاری» را انجام بدهند. این نوع عکاسی‌ها در «پورنوگرافی» یک عمل آزاد و خوش برضاست. ما چگونه می‌توانیم ثابت کنیم که چه واقع شده است؟». ما فیا پاسخ به‌ای ن سوال را می‌فهمد: که اثبات آن نا ممکن است.

باید گفت که عکس‌های برهنه از صحنه‌های تحریک آمیز جنسی میان زنان و مردان، یک تولید بس محبوب و طرف علاقه می‌باشد و بسیار زود هم به فروش می‌رسد. البته مراد

عکس‌های عریان طراز نوین است، نه عکس‌های عریان که در مجله «هوست لر»^{۳۳۷} و چنل تلویزیونی «پلی بوی»^{۳۳۸} امریکایی، بلکه فیلم‌هایی ارزان قیمتی‌اند که در جاپان و شانهای تولید می‌شوند و در بدل ۲۰ تا ۳۰ دالر در انترنت قابل دسترسی می‌باشند. واز جمله عکسها و فیلم‌هایی عریانی می‌باشند که در زبان تخصصی این ساحه به نام «فرهنگ پاپ سلیو»^{۳۳۹} یاد می‌شود و اکثراً تاجران انسان در این ساحه سرمایه‌گذاری می‌کنند. جین یک خانم امریکایی بود که در شهر سرحدی تیخوا نای مکسیکو مورد تجاوز جنسی قرارگرفته بود. او پس از این تجاوز جنسی دو ماه در شفاخانه بستر بود، تا زخم‌های که هنگام تجاوز بر او وارد آمده بودند، التیام یابد. یک سال بعد برادرش عکس‌های عریان او را در صفحه انترنیتی فلم‌های تحریک آمیز جنسی به نام «دیپوتاس پور مکسیکو»^{۳۴۰} پیدا کرد. در کنار این صفحه، صفحه انترنیتی دیگری زیر نام «مزرعه بردگان»^{۳۴۱}، نیز به مشاهده می‌رسد. این صفحه می‌تواند چشم و گوش انسان را باز کند که پورنوگرافی بردگان واقعیت روز است که نمی‌توان از موجودیت آن انکار و یا آنرا کتمان کرد. تا وقتی که در پوشش قانون و به بهانه آزادی عقیده از آن دفاع گردد، نمی‌توان بر آن پیروز شد، مگر بکمک و حمایت مصرف‌کنندگان آن و تلاش‌های سازمانهای جامعه مدنی.

در «زند» مرکز کانگرس ایالت نوادای امریکا، صنایع جنسی همه ساله نمایشگاهی را دایر می‌نماید. که در حدود ۲۵۰۰۰ بیننده را جلب می‌نماید. این نمایشگاه که تحت نام «نمایشگاه سرگرمی برای بزرگ سالان»^{۳۴۲} برگزار می‌شود. در جریان این نمایشگاه در سال ۲۰۰۹ صاحبان فاحشه‌خانه‌ها و مراکز تهیه عکس‌های عریان، در یک ورکشاپ تحت عنوان فروش و بازار یابی نیز سهم گرفته بودند. در پایان ورکشاپ دو تن تاجراز مکسیکو سه نفر از سنگاپور و یک تاجر زن از کولمبیا که صاحب یک تصدی در توکیو بوده و یکی از دارندگان نیرومند سالون‌های ماساژ در نیویارک و شیکاگو نیز می‌باشد، در هوتلی با هم ملاقات و دیدار داشتند، تا در قسمت جلب و جذب دختران باهم صحبت و مشورت نمایند. بنابراین معلومات کسی که برای من سخن چینی می‌نمود، همان زن کولمبیایی پیشنهاد کرده بود که یک دفتر جهان‌گردی را

-Hustler	۳۳۷
Plyboy	۳۳۸
Popslave Cultur	۳۳۹
Depotasormexiko	۳۴۰
Slavefarm	۳۴۱
Adult Entertainment Expo	۳۴۲

که مرکزش در شیکاگو وشعب آن در کشورهای شرکت کنندگان باشد، ایجاد کرده، محافل ومجالس تفتنی وخوشگذرانی را در سطح بین المللی به پیش ببرند، از این طریق است که می‌توان زمی‌نه حرکت دختران جوان را از ورای سرحدات آماده ساخته وآنها را در کشور ی‌های مختلف به کار انداخت.

در جمله کورس‌های که نمایشگاه به علاقمندان عرضه می‌داشت، کورس‌هایی هم برای آموزش‌های بیشتر برای صاحبان تصدی‌ها نیز شامل بود. از جمله کورس‌هایی تحت عنوان « قدرت و نفوذ»: ازدیاد روزافزون متصدیان زن در بخش سرگرمی‌ها برای بزرگسالان»، « تکنولوژی و سرگرمی «و یا» تیمهای مطلوب فروشندگان: آموزش لذت جنسی برای همکاران.» در یک کورس متداوم و مملو ازعلاقمندان کارمندان بلند پایه دستگاه دولت، وکیلان مدافع نامدار در مورد مسایل حقوقی وقوانین جدید و چگونگی برخورد با آنها، سخنرانی می‌کردند. در عین زمان اعضای مافیا وباندهای جنایتکار در این جا با هم تبادل افکار نموده و راه‌هایی را جستجو می‌کردند که چگونه می‌توانند از کنار قوانین به اعمال خود، ادامه بدهند.

از این نمایشگاه، آن علاقمندان فلم‌های پورنو، دیدن می‌کنند که پورنوگرافی را بخشی از آزادی جنسی مورد استقبال قرار می‌دهند؛ یا دلالان و تاجران انسان که از آزادی حرف می‌زنند و از برده‌گی سود می‌برند. اگر کسی جرئت کند که رابطه‌ای میان پورنوگرافی رسانه‌ای و « سنوف پورنو» برقرار کند آنچنانکه مافیای مکسیکو در شهرهای سرحدی چیوداد خوارس^{۳۴۳} و تیخوانا و یا در تایلند تولید می‌کنند، طبیعست که با خشم و غضب مواجه می‌شوند.

چرا مامورین دولتی بجای آنکه دست به اقدامی بزنند به نظاره می‌نشینند

انسان‌های شکاک می‌پرسند که وقتی در معاملات جنسی به‌ای ن پیمانه زیاد بردگان جنسی وجود دارند، چرا عامی‌لن ان به محاکمه کشیده نمی‌شوند، در بدوی امر یک دلیل می‌تواند این باشد که عاملین همین بخش، فرهنگ آزاد گرایانه ولیرال را برای خود به ثمر نشانده‌اند. دلیل دیگر آن این است که برده‌گی جنسی هرچند که اساساً عمل جرمی می‌باشد، ولی چون در تعقیب وپیگرد این بخش، مامورین طرفدارتفاوت‌های جنسی وتبعیض طبقاتی دست بالا دارند، همین امر سبب می‌شود که عامی‌لن به پای می‌ز محاکمه کشیده نشوند. در بنکاک آمریک واحد تحقیقات وبازرسی ویژه، با قاطعیت وجدیت تمام عیار به من گفت که «وقتی دیده می‌شود که زنان ودختران جوانی که نجات پیدا کرده‌اند، واپس نزد دلال‌های خود

مراجعه می‌کنند، درمقابل شان به هیچ اقدامی نمی‌توان دست زد. زیرا من گمان می‌کنم که این زنان موجودات بیچاره‌ای اند که از دلالتان جنسی خوش شان می‌آید.»

وقتی پولیس به رهنمایی جها نگردان، یادرخواست اعضای سفارت خانه‌های خارجی ویا سازمان‌های امدادی، قربانیی را ازچنگال مافیایی‌ها نجات می‌دهد و زندانی می‌شوند، تاجران انسان زندان را جستجو کرده، خودرا بحیث خویشاوند واقارب زن محبوس جا می‌زنند، پول تضمینی نقدی را برای زن زندانی می‌پردازند واورا همراه خود واپس به فاحشه‌خانه می‌برند. در بنکاک کارمندان یک شرکت پاککاری که در شعبه ماموریت پولیس که مسوولیت امور روسپی‌ها را به دوش دارد، کارمی‌کرد، با اطمینان کامل به من گفت، یقیناً که پولیس می‌فهمد که آن شخصی که برای خلاصی دختر از زندان مراجعه کرده بود، خویشاوندش نمی‌باشد. در جریان یک هفته، دلالتی که به لقب "سگ" شهرت دارد، پول تضمینی ۹ «برادرزاده» خود را پرداخت کرد، آنها را از زندان آزاد نمود، ولی پولیس درهیچ کدام ازاین موارد حتی برای یکبارهم سوالی را مطرح نکرد.

هرچند از روی احصائیه و شمارش، مبارزه برای روشن کردن قضایا فزونی گرفته، اما تاجران انسان در مورد کار سازمان‌های امداد رسانی، به بردگان خویش تصورات و برداشت‌های خود را بازگو می‌دارند، نه سیراصلی واقعیت‌ها را. البته که به بردگان خود نام‌های این سازمان‌ها را گوشزد می‌نمایند، ولی به آنها هوشدارمی‌دهند که از آنها طلب کمک نکنند و در برابر پولیس خود را از قربانیان تجارت بر سر انسان معرفی نه نمایند. زیرا در آن صورت روسپی‌ها برای یک سال ویا بیشتر ازآن زندانی می‌گردند، در وضع وحالتی قرارمی‌گیرند که نمی‌توانند، اعضای خانواده خود را ملاقات کنند ویا با دادن پول از آنها حمایت مالی بنمایند. گذشته از آن تاجران انسان، دوشیزه‌گانی را که به برده‌گی کشیده‌اند، تهدید می‌نمایند که در صورتیکه به قرار دادی که با آنها بسته‌اند، پایبندی نشان ندهند، اقارب و اعضای خانواده‌های شان را به قتل می‌رسانند.

در کمبوچیا من از قضیه یک زن ۲۶ ساله که از نزد دلال خود فرار کرده بود، اطلاع حاصل کردم. او اساساً ازطرف شبکه رانندگان موتر سیکلهای نوع توک توک ردیابی گردیده بود. دلال به او گفته بود که می‌تواند آزادی خود را بخرد، در صورتیکه به درعوضش ازدهکده خود دختر دیگری را برای ما بیاورد. او مانند هزارها قربانی دیگر به‌ای ن پیشنهاد تسلیم شده بود. در مکسیکو وگوآتیمالا هم عین همین رویداد بوقوع پیوسته بود، باید گفت که‌ای ن یک تصادف نیست که زنان با پیشنهاد جبران خساره بخاطر آزادی خود در امر اختتام و گریختادن دختران

دیگری ابراز موافقت می‌کند. با ید یاد آور شد که ما فیا در این زمی نه کارهای زیادی را انجام داده است: آنها قوانین را خوب می‌شناسند (یک زن فلپانی تاجر انسان که من با او صحبت داشتم، حتی صورت جلسه پالمو^{۳۴۴} را از بر کرده بود) وبا دستگاه اداری به توافق رسید.

سران جدید استعمار

بنابر عقیده کار شناسان الغای کنترل سرحدی در کشورهای جنوب شرق آسیا، زنده‌گی را برای تاجران انسان به گونه چشمگیری، سهل و آسان گردانیده است. امروزه آنها در کشورهای لاووس، تایلند، کمپوچیا و ویتنام آزادانه‌ای نسو و آنسو در حرکت اند، بی آنکه کسی مزاحم شان شود. به موازات آن کمتر کسی از این مسئله صحبت می‌کند که اروپایی‌ها روستاها را به مستعمره خود تبدیل کرده اند تا در آنجا زنان و دوشیزه‌گان را از طریق شغل روسپی‌گری و همچنان بعنوان خدمه‌ها مورد استثمار قرار بدهند. آنها به پیمان‌ه وسیعی در گسترش و روزمرگی فرهنگ دلالی و مرده‌گاوی، مسوولیت دارند.

بعنوان مثال، در سال ۲۰۰۷ یکی از اتباع سویس در ناحیه «پاتایا»^{۳۴۵} در تایلند با یک دختر تایلندی که هنوز پا به سن قانونی نگذاشته و به بلوغ نرسیده بود ازدواج کرد. بعد هموطنان دیگر خود را هم به همین منطقه آورد. همه آنها با دختران صغیر ازدواج کردند و آنها را با خود به سویس بردند. ما مورین امور مهاجرت، هردو کشور بی آنکه سوالی را مطرح کنند همسری و مزدوج بودن آنها را تایید و تصدیق نمودند.

یک مثال دیگر در همین مورد، قضیه ازدواج یک تن از شهروندان انگلیسی می‌باشد. او در ایالت «سورین»^{۳۴۶} در شمال تایلند با یک دختر یازده ساله عروسی نمود. هدف او از این ازدواج ایجاد روابط دوستانه و خویشوندانه با مردم دهکده بود. وقتی موفق به کسب دوستی آنها گردید، در آنجا یک رستوران غذا خوری باز کرد. بعد کلویی تاسیس کرد که مردم منطقه آنرا "جامعه بین المللی" می‌خوانند. خانمی که در نزدیکی رستوران یک هوتل کوچک دارد اظهار داشت که‌ای ن امکان وجود ندارد که به‌ای ن رستوران نزدیک شوی چون خارجی‌ها شبکه «توک توک» را کنترل می‌نمایند. حتی «پولیس‌ها هم از داخل شدن به‌ای ن ساحه ترس دارند». این قصه شهرت عام دارد، همه از آن آگاه اند. البته بسیاری از مردم محل بدین عقیده

۳۴۴ Palarmo جزیره سیسیلی در ایتالیا پایتخت

۳۴۵ Pattaya

۳۴۶ Surin

می‌باشند که اقتصاد منطقه از موجودیت "فرنگی" یعنی اروپایی‌های سفید پوست سود می‌برد. مامورین مسوول هم ممنون این خارجی است که یک شبکه مافیایی استفاده جنسی از اطفال صغیر ایجاد کرده‌اند و برای زنان منطقه را به عنوان برده‌ها جنسی و خانگی نگه می‌دارند و برای معبد بوداییان و مکاتب پول اعانه می‌دهند. امروزه هزارها اروپایی با دخترهای جوان تایلندی دوشیزه‌گان خورده سال، ازدواج کرده و در منازل خود یا برای خدمتگاری و یا به عنوان برده جنسی آنها را استثمار می‌کنند و اکثریت این خارجی‌ها از کشورهای اروپایی چون آلمان، هلند، انگلستان، فرانسه، ناروی و جاپان هستند.

اکثریت مردانی که خواهان بهره‌گیری جنسی از خرد سالان‌اند، از آلمان و هلند، کشورهایی که روسپی‌گری در آنها قانونی است. به اساس ارقام و آمار رسمی در تایلند ۱۵ هزار هلندی زنده‌گی می‌نمایند که اکثرشان در «پتایا» اقامت دارند. اما در واقعیت به اساس اظهارات حکومت هلند شمار آنها به پنجاه هزار نفر می‌رسد که اکثریت آنها افراد متقاعدین و قسماً هم کسانی‌اند که باری از طرف محکمه‌ای به مجازات محکوم گردیده‌اند. در کنار آنها بسیاری از کسانی که با اطفال عشق ورزی می‌کنند، از کشورهای دیگری چون ایالات متحده آمریکا، فرانسه، ناروی و کانادا نیز می‌باشند. اینان برای ارضای تمایلات جنسی خویش از طریق تاجران انسان، بچه‌ها و دخترهایی را که کمتر از ده سال داشته باشند، بدست می‌آورند.

ما فیایی‌ها اکثراً از طریق دفاتر جهان‌گردی در ناروی و پاتایا کار می‌کنند. از آنجاییکه کانادا و آمریکا در مورد مردانی که به تنهایی و بطور منظم به تایلند و کمپوچیا سفر می‌نمایند، اطلاعاتی را در اختیار ما مومرین امور مهاجرین می‌گذارند، دفاتر جهان‌گردی برای اینکه سوظن دفاتر را بر نیگزیند از پروازهایی استفاده می‌کنند که در قطر و قزاقستان توقف دارند.

دام‌های جهانی شدن

در تمام کشورهای که من در چهار چوب تحقیق از آنها دیدار داشته‌ام، یعنی که از امریکای لاتین تا آسیا، آفریقا و اروپا، درهمه‌ای ن کشورهای مهاجرت‌های بین‌المللی سیما و چهره ضد و نقیضی را از خود به نمایش می‌گذارد. هزاران انسان در پی رسیدن به زنده‌گی بهتر، ماوا و مسکن خویش را ترک می‌گویند، آنها راهی کشورهای می‌شوند که به پیمان‌های گسترده‌ای برای کار عرضه می‌دارند. مگر در آنجا بجای رسیدن به کار و یافتن شغلی به تبعیض و نژاد پرستی وسیع روبرو می‌شوند؛ مواجه شدن به همچو معضله سبب می‌گردد که آنها نتوانند، در جامعه که بدان رجوع کرده‌اند، مانند افراد دیگر جامعه پذیرفته شوند و در آن شریک و سهیم گردند.

این دیگر یک راز علنی و آشکاراست که توافقنامه تجارت آزاد، کاملاً تحت روحیه و خواست سرمایهداری و آگاهانه وبدون هیچگونه ملاحظه به منظور استثمار کارگران تهیه وتنظیم گردیده است. من پیوسته با صاحبان تصدی هایی روبرو شده‌ام که آنها در استخدام کارگران، چه آنهایی که قانونی مهاجرت کرده اند ویا کسانی که غیرقانونی اقدام به مهاجرت نموده اند، این امکان را ملا حظه می کنند که با به کارگماشتن آنها، مزد کمتر به آنها بپردازند وهم حقوق کار وکارگر را در مورد آنها سهل وساده نقض ولگد مال نمایند. همه آنها از این دید حرکت می کنند که اگر آنها کارگران کشورهای نادار وفقییر را استخدام نکنند، این کارگران دچار قحطی زده گی وفقرگردیده، از گرسنگی هلاک می گردند. یکی از کارخانه داران «سلیکون ولی»^{۳۴۷} در ایالت کالیفورنیا، بی پرده وعلنی می گوید که «هنگام استخدام کارگر در کارخانه‌ام، من سه نکته را مد نظر می گیرم: کارگر باید زن باشد، جثه خرد وکوچک داشته وباید از خارج آمده باشد. هرکسی با داشتن ای صفات، برایم یک کارگر کامل عیار می باشد. همچو یک زن خرد جثه خارجی همی شه از من سپاسگذار خواهد بود که من برایش کار داده‌ام، هر چیز دیگر برایش بی تفاوت است.»

من برای فهم وشناخت این مطلب که مسئولین امورمهاجرت برای دادن اجازه کاربه یک کارگر خارجی برای زمان محدود، چه می عارهایی را در نظر می گیرند، از چندین مسئول امور مهاجرت سوالاتی را مطرح کردم. در جنوب ایات متحده امریکا ودر کانادا من با تعداد زیادی از کارگرانی بر خوردم که به اجازه دولت با دریافت دستمزد روزانه، دربخش زراعی کار می کردند. واما با مثال بس افراطی وشبکه ماورای اداری استثمار وفساد اداری، در مکسیکو روبرو گردیدم.

معین یکی از وزارت خانه‌ها درمکسیکو، برایم توضیح کرد که مامورین دفتر مهاجرین چگونه برای تصدی هایی که تولیدات را آماده فروش می سازند، اجازه نامه سفید صادر می کنند. کسی که ای ن معلومات را به اختیارم گذاشت، از من تقاضا کرد نباید نام او را یاد آور شوم، زیرا صاحب همین تصدی که از او نام بردم، به ای ن امر شهرت دارد که اگرخبر نگار ویا ماموری در باره وی به تحقیق وکاوش بپردازد، با او بر خورد قهر آمیز می کند. این معین بمن گفت:

«من در دفتر کارم بودم که «ویسنت فاکس»^{۳۴۸} رئیس جمهور آن زمان مکسیکو به من تلفون زد. او به من اعلام کرد که امروز بعد از ظهر یکی از کارخانه داران بس مهم بدیدن من می آید، نام او «کامل ناصیف» است و ریشه لبنانی دارد. او برای، در حدود دوصد تن کارگر چینیایی اجازه اقامت محدود می خواهد. این کارگران در تصدی‌ها و کارخانه‌های او که در سراسر کشور فعالیت دارند، به کار گماشته می شوند. مسلماً که تلفون شخص رئیس جمهور به من بدین معنی بود که من با این شخص در مقام آدم متشخص و با نفوذ، امتیازاتی قایل شوم. از دید رئیس جمهور «نا صیف» یک متصدی ممتاز و نمونه بود، زیرا در جنوب شرق، مرکز و شمال مکسیکو کارخانه‌های بافنده‌گی و نساجی جدیدی را تاسیس کرده و با این اقدام خویش او برای کارگران جاهای نو کار را ایجاد نموده بود. واما من این نام را از قبل می شناختم، زیرا ناصیف به خاطر کارخانه‌های زیاد نساجی که داشت به لقب «سلطان جینز» شهرت داشت.

چند ساعت بعد از تلفون رئیس جمهور ناصیف با همراهی سه نفر دیگر در حالیکه بکس دستی را با خود داشت با ادا و اطوار فخر فروشانه و مغرورانه، وارد دفتر من گردید، تا اجازه کار برای کارگران چینیایی را بدست آورد. ناصیف در برابر من فهرست عریض و طویلی از اسامی کارگران را گذاشت. من به آن لیست نظر کوتاهی انداخته و با خوشرویی و لحن دوستانه به او توضیح دادم که او برای هریک از این نام‌ها، بایستی یک فورمه را خانه پوری کند. برای همین منظور، من یک فورمه را به او دادم. چشمان ناصیف از شدت خشم و عصبانیت از حدقه بیرون شد و به من توضیح داد که او رفیق «فاکس» رئیس جمهور است و باز با لحن تعجب آمیز از من پرسید که مگر «فاکس» رئیس جمهور به من تلفون نکرده بود. من به او پاسخ دادم که من عملاً یک تلفون رئیس جمهور را در یافت کردم، ولی در جریان صحبتی که داشتیم، در باره چگونگی تشریفات اداری صحبتی نکردیم. در نهایت من می توانم پیشنهاد نمایم که ما کار رسمی آنرا در دفتر کار خودم انجام می دهیم نه در دفتر عامه مامورین امور مهاجرین. با وجود توضیحات و روشنی افگنی‌های من ناصیف به شدت عصبانی و خشمی گن بود و تهدید نمود که اگر من طرز اجراآت را برایش سهل و آسان نسازم او به شخص رئیس جمهور تلفون می زند و شکایت می کند. پس از جروب‌بحث‌های شدید و توام با سر و صدا، من یکبار دیگر به او پیشنهاد کردم که همراهان او که پیدا بود دوتن شان وکلا دعوی و یک محاسب بود، می توانند فورمه‌ها را در دفترم خانه پوری کنند.

ناصیف وقتی دید که تهدیداتش نتوانست ترس و رعب ایجاد کند و کارگر بيفتد، به همراهان خود در مورد خانه پوری اسناد دستورالزام راداد ولحنی را اختیار کرد که کمتر از خشونت غضب حکایت می‌کرد. او مرا مخاطب قرار داه گفت: «من می‌توانم نگرانی‌های شمارا درک کنم». شما ترس از آن دارید که چینی‌ها فرار خواهند کرد، تا برای همی‌ش در مکسیکو در جایی زنده‌گی کنند. مگر تشویش نداشته باشید، من مدت شش ماه آنها را در محوطه زندانی کرده و گذاشته بودم که برایم کارکنند. آنها برای فرار و ترک کردن محوطه هیچ امکانی ندارند. ما اسناد ومدارک شانرا از نزد شان گرفته‌ایم. به شما اطمینان می‌دهم که از آنجا هیچکس برون آمده نمی‌تواند و تمام آنها را واپس به چین می‌رسانیم.»

این واقعیت است که‌ای ن متصدی، شرکایی تجاری ودوستان درمیان نمایندگان پارلمان گورنرها یا والیان ولایات وحتى با رؤسای جمهور دارند، که می‌توانند به خود اجازه بدهند برای یک مامور دولت می‌تود هایی را توضیح بدهند که بیانگر برخورد شان با کارگران چینی می‌باشد و همچنان نشان می‌دهد که شبکه حمایتی آنها چگونه فعالیت موثر دارد. در سال ۲۰۰۶ در مطبوعات مکسیکو، بخش‌های از صحبت‌های تلیفونی که بین ناصیف ویکی از شرکایش در ایالات متحده امریکا صورت گرفته بود، انتشار یافت. در این صحبت تلفونی شریکش به او توصیه می‌نماید که بهتر است از کارگران درطعام خانه پرستاری به عمل آید و به آنها نان وآب داده شود. اما ناصیف در برابر او پاسخ می‌دهد: «بگذار آنها باید از گرسنگی بمیرند!» آن عده از کارگران خارجی که برای مدت زمان معینی استخدام می‌شوند، یعنی آنهایی که کارگران موقتی می‌باشند، بردگان نظامی گردیده اند که با آنها مانند حیوان برخورد می‌کنند. به حقوق آنها نه به حیث کارگر و نه هم در مقام یک انسان، احترام گذاشته می‌شود.

تقریباً در تمامی کشورهای پیرامونی که در آستانه جهش اقتصادی قرار دارند، مبارزات قرین به موفقیت اتحادیه‌های کارگری به سبب موافقتنامه تجارت آزاد وسیاست‌های مهاجرتی در بازارهای جهانی، بی نتیجه شده و ره بجایی نمی‌برد. چه ویتنام باشد یا مکسیکو ویا نیکاراگوا؛ هر باری که یک دسته از کارگران استثمار شده کارخانه‌ها با هم دست یکی کنند و متحد شوند، تا اتحادیه‌ای را تاسیس نمایند و به اتکای آن حقوق خود را مطالبه کنند، کارخانه دار بجای آنکه به قوانین کشورهای که کارگران آنها در کارخانه اوکار می‌کنند احترام بگذارد، بهتر می‌داند کارخانه خود را ببندد.

برای صاحبان تصدی‌ها زیر پا گذاشتن قوانین هیچ عواقبی را درقبال ندارد و هیچ جنجالی را بار نمی‌آورد. بطور مثال به تاریخ ۲۸ مامی سال ۲۰۰۴ یکی از کارگران سابق کار خانه‌اماده

سازی تولید برای فروش «ماتا موروس گارمنت»^{۳۴۹} و «تارانت مکسیکو»^{۳۵۰} که برای تصدی‌های نساجی کانادا هم تولید می‌نمایند، به شهر تورنتو کانادا دعوت شدند، تا در برابر وزارت کار آنجا که به شکایات حقوقی کشورهای حوزه آزاد یا «نفتا»^{۳۵۱} نیز می‌پردازد، شهادت بدهند. سرانجام این همه اقدامات و تلاش‌ها، یگانه چیزی که بجا ماند یک گزارش در مورد نقض گردیدن حقوق بشر بود. این گزارش به تنهایی کافی نبود، تا به استاد آن در مقابل تصدی‌ها دست اندر کار شد و آنها را به محاکمه کشید.

چنین بر می‌آید که حکومت‌ها جرئت آنرا ندارند که از تصدی‌ها، رفتار و بر خورد خوب با کارگران را مطالبه نمایند. برای هر حکومت این مطلب مد نظر می‌باشد که تصدی‌ها در کشورشان هرچه بیشتر سرمایه‌گذاری نموده و جای کار ایجاد کنند. بی تفاوتی که وضع و شرایط کارو کارگر چگونه می‌باشد. آنها حاضرند، هر گونه شرایط و نا همواریها را پذیرا شوند، ولی نمی‌گذارند که تصدی‌ها دستگاه‌های تولیدی کار تمام خود را به کشورهای دیگری ببرند.

«یورگ کاستانیدا»^{۳۵۲} وزیر خارجه اسبق مکسیکو در بررسی هایش پیرامون بی اهمی‌ت نشان دادن و در حاشیه راندن مهاجرتها در عصر جهانگستری، پیچیده‌گی‌ها و بیماری روانی «ژیروفینی»^{۳۵۳}، این سیاست را بدین سان بیان می‌دارد:

«جهانگستری در حالیکه با هلهله، شادی و کف زدن‌ها، مرزها و سرحدات کشورها را بخاطر نقل و انتقال اموال و صدور سرمایه درهم می‌کوبد واز میان برمی‌دارد، اما مرزهای آن برای ملیون‌ها تن ازمهاجرین کماکان مسدود نگهداشته می‌شود که همه ساله زنده‌گی خود را به خطر می‌اندازند، ویا حتی ازدست می‌دهند، تا برای زیستن به شرایط بهتری دستیا بی پیدا کنند. حتی شکاکيون نوین بر جهانگستری، که اکنون بعد از چند سال تأخیر درمی‌یابند که جریان بی حد و مرز سرمایه و اقدامات مقررات زدایی از اهداف معین پا فراتر گذاشته است. تنها درموارد بس استثنایی در می‌یابند که درسایه تبعیض ساختاری و فردی رفت و آمدهای آزادانه کارگران محدود می‌گردد که دربهترین صورتش یک تضاد، و در بدترین شکل یک اشتباه و غلطی بس فاحش بوده است.

Matamoros Garment ۳۴۹

Tarant Mexico ۳۵۰

NAFTA ۳۵۱

JorgeCastanieda ۳۵۲

Schizophrenie ۳۵۳

هر کشوری دارای یک جریان مهاجرت هاست، مگر هرکسی خلیدن سوزنی را در چشم خود تحمل ندارد اما خلیدن جوالدوز را در چشم دیگران روا می‌بیند. این را هم باید گفت که در همه کشورها مهاجرین بصورت یکسان در کنار جامعه قرار داشته و همه با برخورد تبعیض آمیز و بد رفتاری مواجه بوده و مورد استثمار قرار می‌گیرند. همین اتحادیه اروپایی که در غیر آن از همبستگی و آزادی و سخاوتمندی خودنمایی می‌کند، در برابر بیگانگان قسماً سیاستی را در عمل پیاده نموده که اگر در گذشته همچو سیاستی از طرف یکی از اعضای کنونی آن اعمال می‌شد، خشم و غضب گسترده‌ای را دیگر اعضا را بر میانگیخت، تابدان حد که در جازده‌گی اقتصادی را برایش سبب می‌گردید.***

تابه همین اکنون موفقیت بزرگ در راه حمایت از حقوق کارگر در کارخانه‌های صنعتی تولیدات کارتمام را بایستی مرهون مبارزات سازمانهای غیر دولتی بود. این سازمان‌ها توانسته اند که از طریق بسیج شبکه‌های اجتماعی تصدی‌های نامور چون، «ادی داس»^{۳۵۴} «تومی»^{۳۵۵} «پوما»^{۳۵۶} ویا «دسنی»^{۳۵۷} را بدان وادارند که در کشورهای درحال جهش، کارخانه‌های تولید کارتمام شان، حقوق بشر جداً مراعات نموده و از آن مراقبت گردد تا مانع استثمار و برده گردیدن کارگران گردند. واما باید گفت که تصدی‌ها از امکانات متحولی بر خوردار بوده، موافقتنامه تجارت آزاد به آنها فضای آزاد بیشتر از آنچه را که عرضه می‌کنند که سازمان‌های مدافع حقوق بشر بتوانند انها را به گونه‌ای موثرتحت مراقبت وکنترول داشته باشند .

مافیا و فقر

بسیار از سازمان‌های امداد رسانی برای قربا نیان برده‌گی، روشن می‌سازند که نمی توان فاحشه‌گری را بعنوان یک موضوع مجرد و منحصر به خود، مورد بحث وبررسی قرار داد، بی آنکه ارتباط آنرا باعالم سیاست، فقر، عدم مساوات، تبعیض نژادی واستثماربه بحث وبررسی نکشد.

به تاریخ ۷ اکتوبر سال ۲۰۰۹ به مناسبت روز جهانی کارد ر خور کرامت انسانی، فعالین ۱۲ کشور اروپایی، بخاطر پائینترین سطح مزد به کارگران نساجی تصدی‌های زنجیری غرب

Adidas ۳۵۴

Tommy ۳۵۵

Puma ۳۵۶

Desny ۳۵۷

صدای اعتراض را بلند کردند. همچنان فعالین اروپایی تقاضای مزد کار در خور کرامت انسانی را از تصدی‌هایی که برای بازار گسترده وزن‌جیری غرب مانند «کرفور»^{۳۵۸}، «تسکو»^{۳۵۹}، «الدی»^{۳۶۰} و «لیدل»^{۳۶۱} مطالبه نمودند تا آنها در تولید «لباسهای پاک» (لباسهای بدون مواد زهری‌کیمی‌اوی م) «معیارهای تامی‌ن تادیه مزد برای تامی‌ن معیشت برای گارگران نساجی در آسیا»^{۳۶۲} را، باید به رسمیت بشناسند.

«مبارزه برای تادیه مزد برای تامی‌ن معیشت کارگران نساجی آسیا» ابتکاری است که از طرف سازمان‌های غیر دولتی واتحادیه‌های کارگری در آسیا به مقابل سیاست‌های مزد و معاش تصدی‌های نساجی تاسیس شد؛ چون این تصدی‌ها ازده‌ها سال به‌ای‌ن طرف از مبارزه رقابتی و وضع ناهنجار و نابرابری‌های اجتماعی در بازار کار استفاده نموده و به کارگران خویش مزد و معاش در حد بخور نمی‌می‌پرداختند. در آسیا به یک خانم خیاط روزانه دودالر امریکایی مزد تادیه می‌شد، به موجب قانون هر کارگر در بدل همین دو دالر می‌بایستی روزانه هشت ساعت کار می‌کرد. اما برخلاف، این قانون بطور پیگیر نقض می‌گردید. زن‌ها نظر به مقدار فرمایشات، روزانه حتی مجبور به ۱۴ ساعت کار می‌شدند. مصارف روزمره زنده‌گی در بنگله دیش، هند ویا جمهوریت مردم چین از سطح مصارف روزمره در امریکا و اروپا به مراتب پایین‌تر می‌باشد اما به اساس محاسبه اتحادیه کارگری یک زن کارگر در بنگله دیش با یستی روزانه هشت دالر عاید داشته باشد، تا بتواند همان قدرت خرید را داشته باشد که همکارش در اتحادیه اروپایی از آن بهره‌مند است. سازمان‌های شامل در نهاد مبارزاتی «تادیه مزد برای تامی‌ن معیشت کارگران نساجی در آسیا» بطور قطع این خواست را ندارند که مزد یک فرد در بنگله دیش با مزد یکنفر در امریکا و اروپا همسطح باشد. آنها بیشتر به مدد می‌زان پایه توان خرید مربوط به بانک جهانی، حد اقل مزد را که یک کارگر زن باید بدست آورد، تعیین می‌نمایند. این مبلغ می‌تواند پولی باشد که بوسیله آن کارگر بتواند امتعه مورد ضرورت اولیه و خدمات اجتماعی مورد نیاز خود را مرفوع سازد. مبلغی که می‌تواند این ضرورت اولیه را رفع کند ما هیانه ۴۷۵ دالر می‌باشد.

Carrefour ۳۵۸

Tesco ۳۵۹

ALDI ۳۶۰

Lidl ۳۶۱

Asia Floor Wage Campaign ۳۶۲

پرداخت مزد در خور کرامت انسانی یک حق مشروع است، اما زن هایی که در بخش نساجی کار می کنند، در موارد کاملاً استثنایی به دریافت همچو مزد مشروع نایل می آیند. زنان خیاط که بخش بس بزرگ کارگران نساجی را بار می آورند و برای تصدی های زنجیره ای بین لمللی لباس فروشی ها، کار می کنند، در فقر کامل بسر می برند. آنها غالباً در شرایط غیر صحی بی آنکه آب پاک و جاری در نل ها در اختیار داشته باشند، در کارگاه ها با شریط غیر صحی کار می نمایند، در آمد آنها هم آنقدر نمی باشد که با آن بتوانند، چرخ زنده گی خانواده گی خود را بچرخانند و برای خانواده های خود مواد اولیه زنده گی را مهیا سازند. برای یک خانم تایلندی معاش در خور کرامت انسانی چه مبلغ پول می تواند، باشد تا او با آن بتواند، برای خانواده خویش خوار بار طرف نیاز روزمره را فراهم آورد؟ ویا برای یک زن جوان کولومبیایی که بدون جراحی پلاستیکی سینه هایش، دستش به جایی نمی رسد؟ ما فیا حتی همان حداقل مزد محاسبه شده را برای زنان، نمی پردازند. آنها چیزی را وعده می دهند که حکومت ها هرگز حاضر به دادن چنین وعده ها نیستند، رفاه، تساوی و همچنان آزادی را تبلیغ می نمایند تا آنها را به خدمت خود قرار بدهند. حتی اگر نیل به ای ن وعده ها، سلامت روانی و جسمی خود را از دست بدهند و زنده گی خود را هم به خطر اندازند. در کشورهای مختلف دسته های از تاجران انسان می دانند که آنها تنها معاملات تجارتي را انجام می دهند، بلکه به سیاست اجتماعی نیز دست می یازند بی تفاوت که ای ن عمل شان تا چه پیمانۀ غیر انسانی، فاقد کرامت انسانی و خوشن است.

در جریان پژوهش های که پیرامون ما فیا انجام می دادم برای من این مطلب واضح و روشن گردید که: صرف جامعه مدنی و سازمان های متعلق بدان این درک و توانمندی را دارند که یک دگرگونی فرهنگی را به بار آورند که از پایین ها و از ریشه سر بلند کند. پایه و اساس آنرا بایستی اخلاقیات متفاوتی باشد که احتیاجات و خواسته های دیگران را به رسمیت بشناسد. زیرا هر چند که شاید این خواسته ها از آنچه که من می خواهم متفاوت باشد، اما کمتر غیر انسانی نمی باشد.

وقتی من در جریان محاکمه که در مقابل کتابم تحت عنوان «الماس در باغ عدن» براه افتاده بود، در چشمان آنهایی نگاه می کردم که در مکسیکو با اطفال خرد سال تجارت می کنند، به من روشن گردید که آنها نقدیر نیرومند هم نیستند که ما تصور می کنیم: یعنی که آنها دیو و بلا نیستند، آنها هم انسانند. انسان اما بر علاوه انسانهای بسیار خرد و کوچک می باشند. قدرت و زوری را که آنها دارند، ناشی از ترسی است که ما از آنها داریم. برخلاف آنها، ما دارای زور و قوتی هستیم که می توانیم، با آنها مبارزه کنیم و آنها را از سر راه خود برداریم. اما نه کمک پولیس ویا بازوی نیرومند واشنگتن، بلکه با شیوه ها و تاکتیک های فرسایشی.

مضاف براین ما به یک انقلاب ویا دگرگونی در مفهوم مردانگی ضرورت داریم . نسل جدید از مردان، البته نه مردان جنگ طلب نه عسکر ونه هم صلیبی ها، بلکه مردان مبارز وپیکارگر با آگاهی سالم، بر خوردار ازروحیه مساوات، ترقی وپیشرفت. در جریان سالهای اخیر من مردان زیادی از این برش را دیدم وبا آنها آشنا شدم. همچو مردان باید از نو یک دیگر خود را در یابند. بویژه قبل از آنکه مافیا و انسانهای بی تفاوت وبی مسوولیت جامعه جهانی، دوشیزه‌گان را بهای ن باور ویقین برسانند که آنها فقط زمانی می‌توانند، به تحصیل خوراک وزنده‌گی خوب نایل آیند که به عنوان متاع به برده‌گی جنسی تن در دهند؛ و قبل از آنکه یک نسل جدید از مردان به‌ای ن تصور برسند که خرید وفروش زنان بعنوان برده، دال بر پیشرفت ومدرن بودن، باشد.

فصل دوازدهم

بازی اعداد، خلع سلاح اخلاقی و یا: اصلا گپ بر سر چه می‌باشد

هنگام تحقیقات و پژوهش‌ها برای تالیف همین اثر که اکنون در دست شما می‌باشد، من در هر قدم با آدم فروشان، مشتریان لذت جنسی، سیاستمداران، محققین و دانشمندان، تولید کنندگان عکس‌ها و فیلم‌های تحریک آمیز جنسی، هنرپیشه‌ها، روسپی‌ها و فعالین مبارزه برای احقاق حقوق زنان «فیمی‌نست‌ها» (اناث‌گرایان)^{۳۶۳} روبرو گردیدم. تقریباً همه آنها مدعی بودند که اعداد و ارقامی که از طرف مراجع بین‌المللی در مورد قربانیان آدم فروشان به منظور روسپی‌گری، بسیار بالا و مبالغه‌آمیز می‌باشند. به همین سان آنها ادعا می‌کنند که بین روسپی‌گری به طیب خاطر و رضایت و فاحشه‌گری اجباری به وضوح تمام می‌توان فرق گذاشت.

بسیاری‌ها از سر اشتباه از این دید حرکت می‌کنند که برده بودن یک زن را از روی رفت و آمد و تحرک آزادانه او و یا به سخن دیگر، باور او بر موجودیت و هستیش می‌توان درک کرد.

در این زمی‌نه بطور کلی اتفاق نظر وجود دارد که روسپی‌گری اجباری امروزه تا ۷۹ فیصد و با کمی تفاوت، رایج‌ترین شکل برده‌گی انسان‌ها را به نمایش می‌گذارد. به تعقیب آن کار اجباری با اشکال متفاوت ۱۸ فیصد برده‌گی را احتوا می‌کند، سه فیصد باقیمانده مرکب از برده‌گی خانگی می‌باشد که باید گفت این بخش غالباً بسیار کم حدس زده می‌شود؛ ازدواج‌های اجباری که در برخی از کشورها که سنت دینی و مذهبی دارد؛ تجارت اعضای بدن انسان که بوسیله مافیای داکتران طبی انجام می‌شود و از طرف مأمورین دولتی در کشورهایی که به شدت به کمبود اعضای بدن مبتلا می‌باشند، با بیعلاقی و بی‌می‌لی به ثبت می‌رسد و انعکاس خارجی پیدا نمی‌کند. به همین سان استثمار اطفال که به حیث گدا به کار گماشته می‌شوند و یا به خدمت عسکری گسیل می‌گردند. رویهم‌رفته‌ای آنها موارد اندک که کمتر به چشم می‌خورند و بسیار کم هم به ثبت رسانیده می‌شوند.

باید خاطر نشان ساخت که گروه‌های مختلف به اندازه‌های متفاوت استثمار می‌گردند و ارقام با توجه به شیوه‌ها و کاربردهای آنها، جمع‌آوری می‌گردد. من در این کتاب کوشیده‌ام

تأحد ممکن ابعاد گوناگون آدم فروشی را واقعینانه در برابر انتظار قراردهم و آنرا به عنوان هدیه وره آورد ناچیزی برای آنهایی تقدیم بدارم که صدها قصه و سرگذشت را در باره تجاوز جنسی، سرقت آزادی، قتل، خفت و خواری و خرد کردن انسان ها، ارتکاب جنایات و ایجاد ترس هراس را شنیده اند. من در پژوهش و واقعینانه جلو رفته‌ام و با روبرو شدن با هر قربانی و هر عامل قربانی که برایم قصه کرده و در دیدگانم نگاه می‌کردند، توام بدان، افکار و برداشت‌های من هم دستخوش تغییر می‌گردید. من کوشیده‌ام تا نشان بدهم که تجارت با برده‌گی در سراسر جهان تا چه حد متفاوت می‌باشد. بطور مثال یک جامعه شناس فرانسوی ادعا می‌نماید که زن‌های جوانی که در دهکده‌های ویتنام به روسپی‌گری می‌پردازند، روسپی‌های آزاد می‌باشند. زیرا آنها در قید و بند نیستند، بین خانه و فاحشه‌خانه می‌توانند آزادانه رفت و آمد کنند. ولی وقتی من چند روزی خود را در زنده‌گی روزمره‌ای ن زنان دخیل ساختم، با آنها یکجا خوابیدم و آب و نان خوردم، شاهد این رویداد گردیدم که آنها چگونه قربانی توسل به قهر خانواده‌گی بوده، بار لت و کوب در منزل و توسل به قهر بخاطر استعمار جنسی را بدوش حمل می‌کنند. والدین شان به آنها دستور می‌دهند که بروند از نزد "هالندی‌ها" پول بدست آورند. از دید من همچو دوشیزه‌گان بردگان استثمار و ارزش‌های فرهنگی به حساب می‌آیند، فرهنگی که کاربرد قهر را در برابر زن‌ها تبلیغ می‌نماید: بطور مشخص آنها قربانی توسل به قهر ساختاری می‌باشند.

هرچند که جرح و بحث‌ها در این زمی‌نه حاد داغ و قسما هم به گونه غیرمشخص ادامه پیدا می‌کنند، ولی به عقیده من همین بحث‌های مخدوش هم موجب آن گردیده که عمی‌قاً به فکر کردن روی آورده شود. قبل از همه بسیاری از کسانی آموختند که خود دخیل و سهیم هستند، بجای به تصویر کشیدن سیاه و سفید و قبول آن، باید سوال‌هایی مطرح گردد. من از این ناحیه بسیار سپاسگزارم که چنین فرصتی به من دست داد که با کار شناسان «هر دو جناح» صحبت کنم و همچنان آنها به گپ‌هایم گوش فرا دهند. این یک آزمون و می‌دان طلبی بس بزرگی بود که از آن چیزهای زیادی را آموختم.

در این فصل من می‌خواهم در مورد اعداد و ارقام و سوال‌های که هنوز پاسخ گفته نشده اند و بحث‌های بین المللی، در مورد شغل و پیشه عرضه جنسی جریان دارد، سخن بگویم. اما قبل بر آن برخی اشارات و توضیحات را ارایه می‌دارم. این بسیار مهم می‌باشد که پرده باید عقب زده شود، تا نظر اندازی در مورد همه آنچه می‌سر گردد که در این بحث، مطلبی در مورد آن گفته نمی‌شود، با این امی‌دواری که از این طریق، آن انسان‌هایی را که در خط مقدم جبهه کار نمی‌کنند، در یک چنین جلد و بحثی که برای جامعه مدنی جهانی سخت دارای

اهمیت می‌باشد، به بحث کشیده شوند. معلومات ناقص چیزی است که صرف در خدمت آدم فروشان قرار می‌گیرد و یا چنانکه ضربالمثل عامیانه می‌گوید: شیطان در زیر پوسته بیان جزئیات پنهان است.

چگونه و چه به محاسبه کشیده می‌شود

در سطح بین المللی بازی با ارقام بطور قاطع موجب آن گردیده که ویژگی‌های خاص منطقی به پیمانه کافی مطمح نظر و طرف توجه قرار نگیرند. پاشنه آشیل و یا نقطه ضعف آمار و ارقام مربوط به جنایات در میان سایر موارد یکی چگونگی تعبیر و تفسیر ارقام تخمینی و ارقامی است که هنوز در تاریکی قرار دارند. به اساس این گونه شمارش تخمینی زده می‌شود که بر شمارایکس (X) مورد اعلام شده و علنی جنایات، شمار وای (Y) اضافه می‌شود که علنی نشده است؛ اینکه تخمینی این ارقام به مشکل امکان پذیر است، اهمیتی ندارد، اما نمی‌تواند بدین معنی گرفته شود که همچو اعداد اصلا وجود ندارد. در قسمت تجاوز جنسی و زنا با محارم اعداد و ارقام سیاه مشعر بر این گونه رویدادها بس بزرگ می‌باشند. این مخفی‌گری و کتمان سازی‌ها از آنرو مرعی و عملی می‌گردد که همچو رویدادهای جنایی در رسوایی ریشه دارند. کسی که قربانی حادثه است اگر شکایت ببرد، او نیز به رسوایی و بدنامی گرفتار می‌آید، همین خفت و ذلتی که در اعتراف به‌ای نگونه اعمال وابسته می‌باشد، مایه آن می‌گردد که مهر خاموشی بر لب زده شود. برای مستنطقین تجاوز یک رویداد است اما برای قربانی تجاوز، اعتراف همانند اقرار و اعترافی نیست که سهل و ساده و بدون تمایلات احساسی آنرا بیان کند. بلکه‌ای ن یک مسئله مغلق و پیچیده است که ناشی از یک تجربه دردآور، اشکال مختلف استفاده از قهر است که اظهار آن در برابر یک فرد بیگانه در بیان نمی‌گنجد. تقریباً از پایان سده بیستم به‌ای نسو، در سراسر جهان توسل به قهر به منظور استفاده جنسی، در کار تحقیق و باز پرسى پولیس به عنوان بخش و شعبه خاصی شناخته شده و از زمان بالنسبه کم و کوتاه به‌ای نظرف به مودل و نمونه‌های نوین مداخله قضایی، تدای و غمخویشی طبی و کلنیکى برای قربانیان انکشاف داده شده است.

در این کتاب من تضادهای را به ارزیابی گرفته‌ام که فرآیند جهان گسترى، تجارت آزاد و باز شدن سرحدات در برابر ما قرار داده است. من نکات ضعف، خالیگاه‌ها و متناقض بودن بعضی از قوانین بین المللی را که در کشورهای مختلف اصلاً به کار بسته نمی‌شوند، بر ملا گردانیده و آنها را نشان داده‌ام؛ و باز من معضلات و دشواری‌هایی را که انسانها به سبب رهایی از فقر و ناداری به مهاجرت روی می‌آورند و همچنان تلاش‌ها و کوشش‌های راکه به‌امی د رسیدن

به آزادی برخی از کشورها و گروه‌های اجتماعی انجام می‌دهند، به بحث کشیدم و یالا اقل بدان اشاره ورزیده‌ام. اما اینها همه در بهترین صورت آن گام‌های اولیه می‌باشند که در پژوهش و تحقیق مقایسه‌ای در قسمت معضله تجارت برسر انسان و آدم فروشان برداشته می‌شود. برای رفع اشتباهات وضعف‌ها، بایستی دسته‌ها و کته‌گوری‌های نوینی ابداع گردد. بطور مثال در کشورها و ملت‌های طرف تحقیق (UNODC) مراد کشورهای می‌باشد که در آنها آدم فروشی هدفمندانه به موجب قانون مورد تعقیب و پیگرد قرار می‌گیرد، پولیس شمار قربانیان این نوع تجارت را به گونه شگفتی آور بسیار بلند تخمین می‌کند. با وجود آنهم باید گفت که‌ای ن اعداد و ارقام فقط یک طرف سکه را می‌سازد. در کشورهای روبه انکشاف و آن عده از کشورهای که در آستانه ورود به به جرگه انکشاف یافته‌ها قرار دارند، روسپی‌گری یک عمل غیر قانونی انگاشته شده و صرف در «نواحی و حوزه‌های خاصی» مجاز است و اما زنانی که بازداشت و حبس شده‌اند در زنجیره استثمار، ضعیف‌ترین حلقه به حساب می‌آیند. شمار مشتریانی که در سراسر جهان بازداشت شده‌اند، به گونه مضحک و خنده‌آوری، پایین می‌باشد. مردان نیرومند و زور آور (و عدهٔ خیلی زن‌ها) عاملین روسپی‌گری اجباری در احصایه‌های رسمی اصلاً دیده نمی‌شوند.

این رویداد که مقامات مسوول مانند گذشته، هنوز هم جنایات سازمان یافته راجدی نمی‌گیرند، رویداد تشویش برانگیز می‌باشد. اگر من تنها از روی مصاحبه‌هایی که در کشورهای مختلف با باز پرسان و مستنطقین انجام داهام، حرکت می‌کردم، در آن صورت من به‌ای ن نتیجه می‌رسیدم که کارتل‌های مواد مخدر با آدم فروشی و تجارت بر سر انسان اصلاً سرو کاری ندارند. برخورد بدین سان چیزی جز چشم بسته، گذشتن و رد شدن از کنار حقیقت را معنی نمی‌داد. در بقیه تحقیاتم من در هر کجای جهان — از سرحدات افغانستان گرفته تا کولمبیا، کیوبا، مکسیکو و ایالات متحده آمریکا — پیوسته به نام‌ها و شیوه‌های کار تجاران مواد مخدر برخورداهم که در پهلوی قاچاق مواد مخدر، از قاچاقچیان که انسان‌ها را به قاچاق می‌برند، حمایت می‌کنند و هم خود در آن دخیل می‌باشند.

حل این معضله کاملاً غیر از آنچه می‌باشد که آنرا سهل و آسان تلقی نمود، برای اینکه بتوان یک صاحب تصدی با رسوخ و متشخص را در «مونتری» مکسیکو و یک صاحب هتل را در «پونتاکانا»^{۳۴} در جمهوری دومینکن به عنوان تاجر انسان بازداشت کرد و به محاکمه کشید، دربدو امر برای باز پرس باید روشن باشد که همین شخص در پشت نمای تصدی

قانونی خود، دراختفا به دادوستد روسپی‌گری نیز مشغول می‌باشد. وغالباً با کسب اجازه رسمی اقامت از طرف مأمورین مهاجرین، زنان را وارد و صادر می‌نماید. برای اینکه در همین مورد یک مثال ارایه گردد، برخورد آمریکا را مثال می‌آوریم: حکومت ایالات متحده آمریکا باید رقاصه خانه‌های را که در آن رقاصان عریان می‌رقصند، در کشور خود به همان معیار سنجش و محاسبه نماید که با آن در مورد همین گونه رقاصه خانه‌ها در تایلند، فلپاین و سورینام کشور کوچکی در شمال امریکای جنوبی ویا موزانئیک، قضاوت وداوری صورت می‌گیرد. به اساس صورتجلسه یا پروتوکول ضمیمه ملل متحد در مورد جلوگیری، مبارزه و مجازات تاجران انسان بویژه آنهاييکه بر سر زنان واطفال تجارت می‌نمایند، هشتاد فیصد زنانی که در آن کلوب‌ها مصروفند، قربانی تجارت بر سر زنان می‌باشند. چیزی که مشتریان، مدیران و صاحبان این کلوب‌ها را به بهره‌گیرندگان تجارت برسر برده‌گی انسان می‌سازد.

چند سال قبل یک رشته مبارزات وبر آمدهای اعتراضی در برابر توسل به قهر و خشونت در مقابل زنان براه افتاد وطی آن از زنانی که قربانی خشونت گردیده بودند. خواسته شد که اجازه ندهند که با آنها رفتار سوء و بد صورت بگیرد.

نخست از اوایل قرن بیست ویکم این برآمدهای اعتراضی به تدریج ضدیت خود راعلیه متجاوزین متوجه ساختند. امروزه دیگر با بی تفاوتی گفته نمی‌شود که در «هر ۱۵ ثانیه در یک کجای از جهان با زنی بد رفتاری می‌گردد و به اعمال قهر و خشونت مواجه اند» بلکه گفته می‌شود که: «در هر ۱۵ ثانیه در همه جهان یک مرد در برابر یک زن بد رفتاری و اعمال خشونت می‌نماید.» باید خاطر نشان ساخت که در بولیوی، روسیه و سایر کشور ها، مانند گذشته، مبارزات و اعتراضات روشنگرانه، تحت شعار «اجازه ندهید که فریب بخورید» براه انداخته می‌شود. هدف از بلند کردن همچو شعار، این است که ای ن زنان اجازه دارند خود را گناهکار احساس کنند، چون آنها خود زمی نه فریب خود را آماده ساختند و به دیگران اجازه دادند که آنها را فریب بدهند.

تنوع فرهنگی

هنگام سفرم در جهان در میان سایر چیز ها، این را هم در یافتم، که جوامع پسا جنگ بطورمثال کمپوچیا را که هنوز هم در پریشان‌خوابی قتل عام‌های دوران خمر سرخ بسر می‌برد، نمی‌توان با همان قیچی به آرایش موهای سرش پرداخت که می‌توان موهای مکسیکو، گواتیمالا، پاکستان ویاکینیا را آرایش داد. در همه‌ای ن کشورهاییکه که یاد کردیم، می‌زان

فقر در روستاهای شان یکسان بلند می‌باشد. در همین کشورها، تجارت بر سر زنان و دوشیزه گان هم به گونه تکان دهنده با هم مشابه می‌باشد. برای درک قضایا، قبل از همه در هر کشور تحقیقات دقیقی پیرامون وضع اقتصادی و اجتماعی زنان و دختران و به همین سان چگونگی رفتار فرهنگی در برابر مسائل جنسی و توسل به قهر یک امر ضروری و لازمی می‌نماید. درست به همین سان تحقیق در این زمی‌نه هم امر ضروری می‌باشد که جهانی شدن و ارزشهای دینی و فرهنگی چه اثر و نفوذی را بر زندگی جنسی انسانها بیکه در گروه‌ها مختلف سنی بسر می‌برند، وارد می‌نمایند. در این قسمت باید ویژگی‌ها و واقعیت‌های منطقه‌ای مد نظر گرفته شود. برای نیل به این هدف ما به استفاده از فهم و دانش کار شناسان در درون این جوامع ضرورت داریم. همزمان به آن ما به یک زبان مشترک و کتگوری‌های جهانی احتیاج داریم. در این قسمت بطور قطع می‌توانیم، از میلیون‌ها مشتری و خریداران روسپی‌گری واز زاویه جنسی، از پیشداوری‌های تبعیض آمیز آنها بیاموزیم. این موضوع بایستی دقیقاً به همان سان به تحقیق و پژوهش گرفته شود که پیرامون تاجران انسان و صاحبان مرده گاو خانه‌ها، به عمل می‌آید. زیرا پس از تشدید گردیدن قوانین فاحشه‌گی در مغرب زمی‌ن، آنها مسوول سرازیر گردانیدن سیل آسای جهان گردان به کشورهایی می‌باشند که در آنها دولتها ضعیف و ناتوان فرمان می‌رانند. آنها به من گفته اند که بخصوص در همچو کشورها زنان "جذاب، نفیس، مطیع و فرمانبردار" بسر می‌برند.

مضاف بر اینها همه ما باید خود ما ببینیم که در همه کشورها، اما قبل از همه در کشورهای انکشاف نیافته، با این وضع نا هنجار برمی‌خوریم که مامورین و مقامات مسوول با قربانیان تجارت بر سر انسان، با مد نظر گرفتن منشا قومی و گروهی بر خورد و رفتار متفاوت می‌کنند. آدم فروشانی که برای بازار اسپانیه انسان عرضه می‌دارند در وهله اول قربانیان خود را در برابر زل سورینام، کولمبیا و جمهوری دومینیکن و انتیل جستجو می‌نمایند. در حدود پنجاه هزار زن از امریکای لاتین به کشورهای هالند، المان و سایر کشورهای که در آنها فاحشه‌گری قانونی می‌باشد، قاچاق آورده شده اند. از آنجاییکه همچو زنان، نمی‌توانند در اتحادیه اروپایی ویزای اقامت بدست آورند، بناً آنها را می‌توان کسانی خواند که با ایشان سخت بد رفتاری به عمل می‌آید، باز داشت می‌گردند و اخراج اجباری می‌شوند. بنابر حدس سوزانا شیارتوتی دانشمند علوم اجتماعی، در جاپان سه هزار زن مکسیکویی که اجباراً به روسپیگری کشیده شده اند، بسر می‌برند. در توکیو من بایک جمعیت بزرگ از زنان روسپی که از سراسر امریکای لاتین آمده بودند، برخورد کردم که بوسیله مافیای یاکوسا به فاحشه‌گری کشیده شده بودند.

سر انجام ما نقش ما فیا را نباید فراموش کنیم. سندیکاها یا اتحادیه‌های جنایت پیشگی اعم از آنکه کوچک باشند یا بزرگ از سر درگمی‌هایی نتیجه جرح و بحث‌هایی که در بالا یاد کردیم، استفاده می‌کند و از این راه به سو تفاهات سیاسی و اجتماعی جان و غذای تازه می‌بخشد تا به یاری آن برده‌گی را به امر عادی و روز مره مبدل سازند.

UNODC دفتر ملل متحد جهت مبارزه با مواد مخدر و جنایات، می‌بایستی کشورهای عضو را بر آن وادارد که در مقابل صاحبان تصدی‌های مشاغل جنسی و وکلای مدافع و کارمندان اداری و مدیران آنها، تحقیق و بازپرسی به راه اندازند. زیرا همین مقامات هم در موارد زیادی دست به اعمال جنایی می‌زنند، بطور مثال در تجارت مواد مخدر و پولشویی‌ها دخیل می‌باشند.

تجارب قربانیان

تحقیق بازرسی چگونه صورت می‌گیرد اگر یک زن یا دوشیزه یا پسر خورد سال قربانی آدم فروشان گردد؟ در ده‌ها قضیه دیده شده که قربانیان که بطور پیگیر مورد تجاوز جنسی قرار گرفته‌اند، به محکمه رفته ولی در جریان محاکمه همین افراد قربانی شده، از دعوی صرف‌نظر کرده به مدعی خود براءت داده و اواز چنگال قانون نجات پیدا کرده است. بناً سارنوالی‌ها باید هنگام تحقیق در مقابل آدم فروشان، قربانی را به‌ای ن سبب که‌ای او به بیماری روانی „ستاکلهم سندروم“^{۳۱۵} و یا هم هویتی با متجاوز، مبتلا می‌باشد، یا خیر، تحت معاینه قرار دهد. زیرا کسانی که به‌ای ن بیماری مبتلا هستند، بجای آنکه در برابر کسی که او را به گروگان گرفته، نفرت داشته باشند، با او روابط احساسی نزدیکی پیدا می‌نماید. یعنی که قربانی با متجاوز هم هویت می‌گردد. در عین حال سارنوالی باید نزد خود روشن گرداند که‌ای او بر شخص ذیدخل در قضیه، در دوران کودکی قهرخانگی اعمال گردیده یا خیر. زیرا به سبب بدرفتاری‌های سخت و سنگین، بسیاری‌ها کار برد قهر روانی و جنسی را یک امر عادی تلقی می‌نمایند و در نهاد خود نهادینه می‌گردانند و بدین نظر می‌رسند که به خاطر تعلق به جنس دیگریا گروه دیگر، فرقه و یا ملت جداگانه و یا به سبب مجموع همین صفات که یاد کردیم، اعمال قهر و خشونت بر آنها یک امر طبیعی بوده و او سزاوار آن می‌باشد.

در این زمینه تجارب شخصی قربانی بسیار تعیین کننده است تا این پدیده اجتماعی جنایت‌بار در تمام ابعاد آن شناسایی و درک گردد. بطور مثال ما باید بدانیم، دختری که از السلوادور در یکی از فاحشه‌خانه‌ها، روزانه چند بار مورد تجاوز جنسی قرار می‌گیرد، از لحاظ

روحي و رواني با تجارب خود چگونه بر خورد و رفتار مي نمايد. يايك دختر شش ساله برازيلي كه از چهار سالگي براي گرفتن عكس‌هاي لچ و عريان و فيلم‌هاي تحريك آميز جنسي طرف سو استفاده قرار گرفته، چگونه مي‌تواند، ترس واضطرابي كه در نهادش جا گرفته و نهادينه شده و تصور مي‌كند كه آنچه بر او تحمیل مي‌گردد، با وجوديكه بسيار آزاردهنده است، همه دختران به اجراي آن مكلف اند. چون تجاوز كننده، اينرا برايش گفته كه آنچه را كه تو انجام مي‌دهي، ساير دختران نيز انجام مي‌دهند. ويا وقتي تاجري يا كشيشي، در مكسيكو، اسپانيه ويا ايالات متحده آمريكا، ويديويي را مي‌مي‌خرد و بعد وقتي آنرا تماشا مي‌كند، آيا در همان آوان در كله اش كوچكترين فكري در اين مورد خطوط مي‌كند كه در عقب تهيه همين ويديو كه او اكنون به پاي تما شاي ان نشسته است، سازمان جنايي خواييده كه دخترها را خريد و فروش مي‌كند و به برده‌گي مي‌كشند. ويا ييك زن فلپايني كه تاجر انسان مي‌باشد، در بدوي امر به من مي‌گفت كه روسپي‌گري بخشي از آزادي‌هاي جنسي است. اما زماني كه با هم بيشتر آشنا شديم و صحبت‌هاي دوستانه داشتيم، او نزد من اعتراف كرد كه هنوز طفل بود كه از او سواستفاده جنسي به عمل مي‌آمده است. بعد در فلپاين به ييك فاحشه‌خانه بفروش رسيد تا براي جهان‌گردان كوريائي خدمات جنسي انجام دهد. حالا همين زن سواستفاده را تا بدان حد در خود هضم کرده كه ديگر خود را به عنوان قرباني تصور نمي‌كند. و حالا در موقعيتي قرار دارد كه خودش زنان جوان را بدون هيچگونه احساس گناه و تقصير به روسپي‌گري مي‌كشاند.

حالا از روي همين سرگذشت‌هاي شخصي مي‌توانيم، درك نماييم كه چرا عادي ساختن توسل به قهر، تا بدین حد نتايج زشت و خراب دارد: عادي گردیدن توسل به قهر، خشونت و قهر را نا مريبي مي‌گرداند، تا بدان حد كه از نزد قرباني قهر هرگونه امكان را مي‌گيرد، تا به اتكاى آن بتواند، از حقوق خود دريك زنده‌گي فارغ از قهر بهرهمند گردد. همچو رويداد، منجر به اين امر مي‌گردد كه در فرجام اين گمانه زني كه ييك زن مي‌تواند، قرباني قهر بوده باشد، توهين تلقی مي‌شود. چيزي كه من در برخورد با فاحشه‌گري‌هاي سازمان يافته در اروپا و امريكا بدان مواجه شدم و شاهد همچو وضع گرديدیم. دليل ان اين است كه با حركت از موضع ليبرال‌ها و آزاد اندیشان، توسل به قهر به منظور تلذذ جنسي ييك امر استثنايي مي‌باشد، نه عام. به همين سبب يكتن از فواحش در بارسلوناي اسپانيه به من گفت كه «من جسمم رانمي فروشم بلكه عقد و پيمان جنسي مي‌بندم، درست مثل ييك خانم منشي يا سكرتر كه در ييك دفتر، نامه مي‌نويسد، در واقع نيروي كار و دانش خود را مي‌فروشد»

خانم فینا سانس^{۳۶۶} اسپانوی یکی از روانشناسان چیره دست و فوالعاده، متخصص در روان جنسی و کاشف «تداوی باز ملاقی شدن و یا رو در رو قرار گرفتن» در روانشناسی می‌باشد. او در کشورهای اسپانوی زبان، در قسمت تداوی زن‌های که از توسل به قهر جنسی جان به سلامت برده اند، خدمت بس بزرگی و غیر قابل تصویری را انجام داده است. او دلیل می‌آورد که در جریان استثمار جنسی، نه تنها جسم به رنج و الم کشیده می‌شود، بلکه تمامی شخصیت و احساسات شخص به درد الم گرفتار می‌شود. آنچه بر آن افزون می‌گردد، این می‌باشد که از دید دلالات جنسی و مشتریان ویا کسانی که تجاوز می‌کنند، تجارب جنسی در ارتباط به روسپی‌گری و روسپی‌گری اجباری، یک عمل شهوانیست اما نه برای زنی که مورد تجاوز قرار گرفته، بلکه برای مرد که در آن یک نوع تمرین و اعمال زور و قدرت نمایی در خود می‌بیند.

به عقیده سانس روانشناس، تمایلات جنسی «آئینه‌ای تمام نمای فرهنگ و ارزشهای اجتماعی می‌باشد. تمایلات جنسی، بعنوان تلذذ جنسی، حالات احساسی، معنوی و اجتماعی، یک واحد کلی را ساخته و پیوسته توأم با شور و اشتیاق خواهد زیست.» البته و با این پیش‌شرط که اصلاً زنده بوده باشد. اینها یک بخشی از تفاوت‌ها و سایه روشن‌هایی است که در بحث‌های مربوط به منع قراردادن ویا به شدت در انسجام درآوردن و به نظم کشیدن مشاغل جنسی تا مدت‌های زیادی مورد بررسی و بحث قرار نمی‌گرفتند. در این راستا صحنه مشخص واصلی، فرآیند شخصیت سازی فرد در وابستگی ارزشهای جامعه می‌باشد. همین روند سبب می‌شده که زن‌های که دست اندر کار روسپی‌گری بوده اند، غالباً حدس بزنند که سلامت روان جنسی با یک نوع اخلاقیات دینی و مذهبی وابسته و منوط می‌باشد و همین اخلاقیات دینی، مانع آن می‌گردد که بر پایه خواسته‌های جنسی خویش زنده‌گی نمایند واز آن بهره گیرند. از دید زنانی که در بارسلونا اسپانیه من با آنها صحبت کرده‌ام، کاملاً پیداست که انجام خدمات جنسی برای عرضه کننده، چیزیست نظیر فروش یک ساندویچ در یک دوکان مواد غذایی واما برای مشتری که می‌خواهد، در وجود یک زن داخل شود، او را مطیع خود سازد و او را به یک شی و ابزاری مبدل کند، چیز بسیار متفاوت است، از خوردن و مزه کردن یک ساندویچ. اگر به همین مطلب از زاویه اجتماعی و فرهنگی نگریسته شود، فروش خدمات جنسی، این برداشت را تقویت می‌کند که یک انسان را به پول خریدن و با او رفتار سوء نمودن یک امر کاملاً طبیعی و عادی می‌باشد.

جای دارد که در اینجا خاطر نشان سازیم که در همه جهان به ندرت می‌توان نیم میلیون روسپی سازمانیافته و یا به سخن دیگر (کارگران جنسی چنانکه بعضی از آنها خود را می‌نامند) را سراغ گرفت. البته‌ای نرا نباید بدان معنی گرفت که آنها بعنوان یک اقلیت در میان جمع کثیری از روسپی‌ها، حق رای و نظر ندارند. ولی جرح و بحث پیرامون حقوق این گروه وقتی مغلق و پیچیده می‌شود که با بهره‌گیری جنسی و استفاده از روسپی‌ها، آن ارزشها اجتماعی و فرهنگی و بخصوص خلافکاری‌هایی، تقویت می‌گردد که مایه ضرر و زیان همگانی می‌شود.

کارمی‌لا^{۳۷} یکی از روسپیان قبلی و پیشین مکسیکوئی که در می‌امی امریکا در سازمانی برای جلوگیری از اعمال قهر در برابر انسان فعالیت می‌کند، اظهار می‌دارد که:

«در گذشته‌ها ما زنان می‌گفتیم که شوهرم مرا لت و کوب می‌نماید، زیرا که مرا دوست دارد. چون از کودکی به ما گفته شده بود که لت و کوب شوهر، قهر نی بلکه مهر و محبت را معنی می‌دهد. اما یک وقتی ما دریافتیم که لت و کوب درست معنی مخالف محبت و رزی را می‌رساند، به همین سبب ما امروزه باید بگوییم «مشتیم بر من تجاوز می‌کند و مرا توهین و تحقیر می‌نماید، زیرا که من آزاد هستم». چه حماقت بزرگی! آزادی جنسی به‌ای ن معنی می‌باشد که طرف استثمار قرار نگیری و با هر که دلت می‌خواهد، می‌توانی همبستر و هم‌خوابه گردی. اما نه در شغل یا پیشه‌ای که تحقیر و توهین زنان اعمال می‌گردد و توسل به قهر را تشویق می‌کند.»

حالا که ما بحث خود را پیرامون زیان‌های اجتماعی فلم‌ها و عکس‌های برهنه و تحریک آمیز جنسی می‌بریم. کاترینا مک‌کینون^{۳۸} در همین مورد می‌نویسد: با تداوم رسمی‌ت بخشیدن و عام سازی تصاویر تحریک آمیز جنسی، موازی به آن، عادی جلوه دادن توسل به قهر، در برابر زنان به جلو می‌رود. در نتیجه آن جامعه در برابر استثمار جنسی به خمودی و رکود گراییده است. به همین سبب به دامن منتقدین و ایراد گیرندگان عکس‌های عریان و تحریک آمیز جنسی و اثرات اجتماعی و فرهنگی آن، مهر مخالفت به آزادی بیان و عقیده زده می‌شود، مورد دشمنی وطن قرار می‌گیرند و تلاش می‌شود تا آنها را خلع ید اجتماعی نمایند. در همین رابطه ما باید به خاطر بیاوریم که مخالفین آدم فروشی و معالجنین تقاضا دارند که استثمار جنسی به مثابه جریح‌دار شدن حقوق بشر تلقی گردد. همه این عوامل در شناخت روسپی‌گری و شغل و پیشه عرضه تلذذ جنسی نقشی را ایفا می‌کنند.

Carmela ۳۶۷

Catharina Mac-Kinnon ۳۶۸

اگر فلسوفی از فراز کرسی علمی خویش در پوهنتون نخبگان انگلستان می‌تواند، روسپی‌گری را به توپ‌های انتقاد وبدگویی ببندد واز آن سخت انتقاد نماید، برای انسان هائیکه در شبکه‌های روسپی‌گری اسیر اند و شب روز نه تنها قهر جنسی را، بلکه قهر تبعیض نژادی و جنسی هردو را تحمل می‌نمایند، چه سود چه فایده می‌تواند داشته باشد. اینجا دیگر صحبت بر سر قهر ساختاری است، با ریشه عمیق ضدیت با زن که دامنه آن تنها به یک فرد مشخص بل به یک گروه می‌رسد.

طرف دیگر این قطب افراطی را، راهبه‌های کلیسای کاتولیک ویا پروتستانت بار می‌آورند. اینان زنان جوان را از چنگال روسپی‌گری نجات می‌دهند. اما وضع شان از گذشته چندان بهتر نمی‌باشد، زیرا نمایندگان کلیسای مسیحیت در برابر این رویداد که تلذذ جنسی را به عنوان یک امر عادی وسالم بشناسند، مشکل بزرگ دارند. موضع تند و افراطی که به اتکای آن در برابر تاجران انسان می‌رزمند، بر پیشداوری ترس و جزم بنا یافته است که دروازه هرگونه بحث با آنها و حتی قربانیان را در این زمی‌نه می‌بندد. بر خلاف نمایندگان کلیسا، در پیش پای قربانی‌ها، گفتمان جزمی را پیش می‌کشند واز این طریق به پیچیدگی و مغلق گردانیدن بهره‌گیری جنسی افراطی می‌افزایند که در نتیجه برخی از قربانیان را با بیماری روانی و پریشان حالی مبتلا می‌گردانند اما آنرا از انظار عمومی پوشانیده و پنهان می‌دارند.

دیدگاه‌ها و موضع‌گیری‌ها

خانم کارولینا هرناندوس^{۳۶۹} یکی از اعضای اتحادیه روسپی‌ها در اسپانیه که بنام اتحادیه کولکتیوا هیتایرا^{۳۷۰} یاد می‌شود، می‌نگارد:

«اصطلاح کار جنسی که امروز برای روسپی‌گری اطلاق می‌گردد، بسیاری از انسان‌ها را به فکر کردن در مورد دلالتی جنسی، روسپی‌گری، مافیا و معضلات اجتماعی و مسایل از این قبیل وامی‌دارد، ولی فراموش می‌نمایند که در اینجا دیگر صحبت برسر یک شغل و پیشه‌ای می‌باشد که برای اجرای آن شخص، خودش آزادانه تصمی‌م می‌گیرد. همین خانم می‌گوید، اکثریت همسلمان مرا، هیچکس مجبورنکرده که به روی جاده بروم و به فاحشه‌گری بپردازم و نه هم کسی آنها را فریب داده است. اکثریت زنان روی جاده‌ها، این آزادی را دارند که خودشان تصمی‌م بگیرند... همین امر در مورد دوشیزه‌گان اروپای شرقی که در اروپای غربی

Carolina Hernandez ۳۶۹

Colectiva Hetaira ۳۷۰

به روسپی‌گری می‌پردازند، نیز مصداق دارد: آنها به من گفتند ومن خود نیز دیدم که ای ن دوشیزه گان به رفیق ودوستی نیاز دارند که از او مراقبت کند. زیرا مردانی هم وجود دارند که می‌خواهند، از آنها بهره برداری سوء نمایند. کسانی که از آنها مواظبت و مراقبت می‌کنند، در آزادی آن از زنان چیزی مطالبه نمی‌نمایند. زیرا دوشیزه گان معتقد و پابند به همبستگی می‌باشند. آنها به مرد هایی که از آنها مراقبت می‌کنند، هدایایی را می‌خرند، مگر مرد ها غالباً هدایای را هم نمی‌خواهند. در حقیقت همین دوستان و رفقای آنهاست که دلال جنسی نامیده می‌شوند. مگر در واقع آنها دلال نیستند. بسیاری از این زنان یک زمانی حوصله و تحمل همین مردها را هم ندارند و نمی‌خواهند در روی جاده‌ها کار کنند. کارما نزد پولیس ها و نزد همسایه‌ها شهرت بد دارد. آنها مارا متهم می‌کنند که در خفا به پای همدستی و توطئه‌گری می‌رویم و شغل ما شبیه معامله با مواد مخدر و جنایت پیشگی است، اما این در ست نیست. همچو تصور نه تنها غلط بلکه احمقانه نیز می‌باشد ما بایستی یاد بگیریم که به سان انسان‌های فهمیده و با فرهنگی بطور جمعی زنده‌گی کنیم، تا کارگران جنسی را در سراسر جهان در زنده‌گی عادی و روزمره همگرا گردند.»

«لورا ان»^{۳۷۱} زنی است که در «ناوارا»^{۳۷۲} اسپانیه از چنگ یک شبکه آدم فروشان نجات یافته است، اودید و نظرش را بدین سان بیان می‌دارد:

«در کشور پاراگوای به من گفتند تو در مادرید به عنوان رقاصه خاص واستثنایی که از کشور دیگری هستی در یک بار یا رقص خانه بسیار لوکس و مرفه‌شن که خاصه آدم‌های متشخص می‌باشد، می‌رقصی و نمایش می‌دهی. وقتی مشتری‌ها نزد من بیایند، من مجازم که از بین آنها، خودم مشتری را برای مشروب نوشی و صحبت انتخاب کنم. آنها بجای بردن من به آن گونه رقص خانه‌ها، مرا به «ناوارا» آوردند. در اینجا من باید، روزانه با سی مرد هم‌خوابه می‌شدم، سپری کردن وضع بدان سان کاملاً وحشتناک بود، فرج من، ورم کرد. یکبار یک مرد، که مشتری بود نوک پستانم را دندان گرفت و مرا زخمی کرد. مشتری دیگری آله تناسلی خود را در دهنم فروکرد، نزدیک بود خفه شوم. بدتر از همه که از همین وضع و جریان بوسیله تلفون همراه خود، عکسبرداری هم نمود. یکی دیگر از پشت بر من تجاوز جنسی کرد، این خوگ بمن گفت تو گریه می‌کنی بخاطریکه لذت می‌بری.

Laura N ۳۷۱

Navarra ۳۷۲

من فکر می‌کردم که وضع روسپی‌ها در اسپانیه بهتر از جاهای دیگر می‌باشد. به من گفته بودند که در اسپانیه مشتری‌ها به روسپی‌ها احترام قایلند. ولی در اینجا هم درست همان وضع حاکم است که در وطن بود و یا در پانامه، جاییکه اول مرا به آنجا برده بودند، آنها پول می‌پردازند تا تحقیر و توحین کنند.»

در کشورهای فقیر جهان، ملیون‌ها زن و دوشیزه می‌توانند، سرنوشت خود را به چشم سر ببینند: فقر بزرگتر و گرسنگی بیشتر، زیاده‌تر از آنچه که مادران شان مجبور بودند تحمل کنند. با زنان و دخترانی که من در در ویتنام مصاحبه کردم، به من بیان داشتند که هر سه ماه یک زن فلپایینی که نامش «استرلا»^{۳۷۳} می‌باشد با دو مرد جاپانی که به دروغ می‌گویند که پسرهای عمویش می‌باشند، به دهکده‌های، «دونگ‌تام»^{۳۷۴}، «ان‌گی‌یانگ»^{۳۷۵} و «کین‌گیانگ»^{۳۷۶} می‌آیند، در آنجا دختران جوان را بخود جلب می‌کنند. تا آنها را به تایلند، هانگ کانگ، ماکاوو کمبوجیا ببرند و در آنجا آنها را به روسپی‌گری وادارند و یا به حیث دوشیزه خدمتگار، در خانه‌های مردم ثروتمند به کار بگمارند. وقتی من از آنها پرسیدم که می‌دانند، به حیث روسپی در کمپوچیا کار کردن چه معنی دارد؟ دوشیزه‌گان خاموشانه به همدیگر نگاه می‌کردند. سر انجام یکی از آنها بمن اعتماد کرد تا به سوالم پاسخ بدهد. «بی‌نهی»^{۳۷۷} (صلح) ۱۶ ساله به من گفت: «استیرلا به ما گفته بود که در جریان یک سال ما می‌توانیم پول بسیار زیاد پیدا کنیم و می‌توانیم دوباره به وطن خود برگردیم و یک دکان کوچک را باز کنیم.» من پرسیدم: «چرا فقط یک سال؟» او پاسخ داد: «زیرا که مشتریان زنان جوان را می‌خواهند.» هنگامی که من در کتابچه یاداشتم گفتار او را یادداشت می‌نمودم، کتابچه‌ام را به عقب ورق زدم، صفحه‌هایی را باز کردم که در آن مصاحبه‌ام را با صاحب‌منصبان پولیس کمپوچیا درج کرده بودم. آنها به من گفته بودند که حدس زده می‌شود که پنجاه هزار دختر نابالغ ویتنامی در کمپوچیا بسر می‌برند. این دخترها به صفت بردگان جنسی استثمار می‌گردند و در بدترین شرایط حیات بسر می‌برند. اگر یک دختر ده ساله با یک اروپایی عمل یوم یوم را انجام دهد، یعنی که با لب‌ها و دهن خود به ارضای جنسی مشتری پردازد، در آزای همجو خدمت او یک یورو در یافت می‌دارد. در حالیکه دلالات از همین بابت از مشتریان خویش چهل یورو اخذ می‌نمایند.

Estrella	۳۷۳
Dong Tham	۳۷۴
An Giang	۳۷۵
Kein Giang	۳۷۶
Bi`nh	۳۷۷

دخترهای که از چنگال تاجران انسان آزاد گردانیده شده اند، می‌گفتند که آنها به زور بدان واداشته می‌شدند که روزانه با ۱۵ تا ۲۰ نفر عمل یوم یوم را انجام دهند. با این حساب یک دلال از هر دختر روزانه ۶۰۰ یورو پیداگری دارد. اینطور فرض کنید که اگر یک دلال یک دختر را در هفته‌ای ۵ روز به کار بگمارد، در آن صورت از هر دختر در یک هفته حد اقل سه هزار یورو بدست می‌آورد. با است شمار ۵۰ هزار دختر خرد سال ویتنامی، آنهم دخترانی که تا هنوز پا به سن قانونی خود نگذاشته اند، تاجران انسان در کمپوچیا سالیانه ۱۵۰ میلیون یورو بدست می‌آورند. این درآمد میان صاحبان بارهای مشروب نوشی، هوتلداران، تکسی رانان، دربانان هوتلها و مافیایی هایی که خدمات محافظوی را انجام می‌دهند و همچنان مامورین پولیسی که وظیفه شان دربخش حمایت از اطفال قرار دارد، تقسیم می‌گردد. در پهلوی آنها بانک‌ها و اقتصاد منطقه نیز از آن مستفید می‌گردند.

بگذارید در این زمی‌نه «مارتالاماس»^{۳۷۸} یکی از معروفترین چهره‌های پیکار برای تساوی جنسیتی که در عین زمان طرفدار تحت نظم درآوردن روسپی‌گری می‌باشد، نیز لب به سخن بگشاید. وی توضیح می‌دهد که چرا از زیر نظم در آوردن فاحشه‌گری پشتیبانی می‌نماید:

«من کاملاً باور دارم که برای کار و بار جنسی بازاری وجود دارد و یک تعداد زنان با حرکت از برآورده شدن اهداف اقتصادی خویش با میل و رضای خود در آن سهیم می‌گردند، بی‌آنکه اجبارهای دیگری، بجز آنچه که از بطن نظام سرمایداری سر برون می‌زند و همه آن انسان هایی که مجبورند نیروی کار خود را بفروشند، بگونه مساویانه مطیع و منقاد خود می‌سازد.

دردرون نظام سرمایداری همی‌شه است شمار وجود دارد اما تفاوت استمارناشی از انگیزه اقتصادی و برده‌گی در موجودیت امکانات آزادی حرکی در گروه اولیست. آنچه برای ما در این جرح و بحث‌ها مطرحست، مبارزه در برابر هر نوع استمار است. از همین رونزد من مقلعترین راه کار، ممنوع ساختن روسپی‌گری نمی‌تواند باشد، بلکه تحت نظم در آوردن آن است. در چهارچوب کسب و کار معاملات جنسی، شرایط مختلف کار حاکم می‌باشد. زن‌های روسپی هم حق وهم مکلفیت معینی دارند: حق تامی‌ن اجتماعی، حق قرضه و وامگیری از بانک‌ها، تجمع در اتحادیه‌های صنفی، از جمله حقوق آنها بوده و پرداخت مالیات از جمله مکلفیت شان می‌باشد و امثال اینها.

در این قسمت ما باید بین تجارت بر سر انسان و کارجنسی تفاوت روشنی بگذاریم. تا وقتی که برای انجام کاری به اجبار توسل بسته نشود، ما نباید از روسپی‌گری صحبت نماییم، بلکه صحبت باید از کارجنسی باشد. فعالیت‌های غیر قانونی بایستی درملای عام افشا و علنی گردانیده شده و تحت نظم آورده شوند. درست همانطوری‌که در مورد تجارت غیر قانونی مواد مخدر رفتار و برخورد صورت می‌گیرد.

در این قضیه آن گونه راه حل سهل و ساده که بتوان انرا به پیمانه مساوی بر سر گروه‌های مختلف کارگران جنسی عملی ساخت، وجود ندارد. اما من معتقدم و باوردارم، زنانی که ای ن کار خوش به رضا، مورد قبول شان است و برای برسمیت شناختن حقوق خود مبارزه می‌کنند و بر علاوه سایر مسایل برای احقاق حق کارکردن در بخش جنسی تلاش می‌نمایند، شایسته است که از آنها حمایت و کار شان مورد تائید قرار بگیرد. آنها خود می‌دانند که همه شان قربانی نیستند. راه‌های را برگزیده اند و رسوایی و بد نامی کمتری را انتخاب کرده اند.»

با توجه به دفاع از کارجنسی باید گفت که به شدت این سوال مطرح می‌گردد که ای آدم فروشان، مافیا و مشتریان روسپی‌ها که دارای دیدگاه بهره جویی جنسی بوده و با زنان برخورد توهین آمیز دارند، حاضرند، مقررات و شیوه رفتاری را که زنان وضع می‌کنند واز مردان خواهان پیروی از آن هستند، می‌پذیرند یا خیر؛ به زنانی که کارجنسی می‌کنند، مزد و معاش عادلانه پیردازند، آنها را استعمار نکنند، به تصامی‌م شان احترام بگذارند و هر گز در برابر شان از قهر و زور کار نگیرند. احصایه‌ها و آمارهای مربوط به توسل به قهر در برابر زنان، نتایج دیگری را بازگو می‌دارد. اما این بدین معنی نیست، که زنان این حق را نداشته باشند که تقاضای حق امکان کار جنسی آزاد را، که در مقام شغل و حرفه به رسمیت شناخته شده، نکنند.

مارتا لاماس به نوشته اش ادامه داده، می‌نگارد:

«زنانی که کار خدمات جنسی را انجام می‌دهند، (البته نه آنهایی که قربانیان آدم فروشان می‌باشند، بلکه خانمی که به دلیل اقتصادی، تصمی‌م به انجام کار جنسی می‌گیرد)، از همان بدوی امرو را قربانی خواندن از دید سیاسی به نظرم درست نمی‌آید. من به‌ای ن عقیده می‌باشم که ما باید به تفاوت‌ها احترام بگذاریم و بدان معترف باشیم، بویژه در مقام زن طرفدار تساوی جنسیتی و تساوی حقوق زن، ما نباید کوشش کنیم که خواسته‌ها و نیازهای خود ما ن را (به شمول خواسته‌های روانی)، با خواسته‌ها و تمنیات زن‌های دیگری عوضی بگیریم. اگر چنین کنیم، بسیار سهل و ساده، نقش "مادرانه" بخود داده و بعنوان ناجی می‌خواهیم، آنها را از

وضع و حالتی نجات بدهیم که آنها اصلاً نمی‌خواهند، از آن رهایی یابند. به جای این کار ما باید آنها را متوجه رفتار و کردار شان، و هم به آزادی که زن بایستی خود از آن بهره‌گیرد و عامل انجام آن باشد، معطوف گردانیم.»

در این زمی نه «کاترین مکی نون»^{۳۷۹} چنین پاسخ می‌دهد:

«جنبش زنان در گذشته‌ها می‌دانست، که تصمی م یک زن بخاطر رفع احتیاج اقتصادی، که بگذازد از طرف مردان مورد بدرفتاری قرار بگیرند، یک تصمی م خوش برضا، آزاد و مستقل نبوده است؛ حتی اگر قرارداد ازدواج هم به گونه‌ای این ذهنیت را خلق می‌کرد، که گویا با حرکت از موضع آزاد این گام را برداشته است. اما بازهم فیصله اش زاده اراده آزاد نبوده است. امروزه ما زیر نام زنان طرفدار آزادی زن، بدین باوریم که کسی می‌خواهد، بر مبنی ضرورت اقتصادی و بخاطر زنده ماندن، با صدها مرد هم‌خواه و هم‌بستر گردد. می‌گویم تصمی م آزاد گرفته است. و اگر کسی قرار دادی را به عنوان "مودل" امضا نماید، باز هم او آزاد تصمی م گرفته و تحت هیچ اجبار و فشاری قرار ندارد.»

در رابطه به شمار زانی که آزادانه به فاحشه‌گری روی آورده و یا با توسل به زور و قهر بدان کشید شده اند «بیتریس گیمی نوراینوسو»^{۳۸۰} یکی از فعالین جنبش زنان در اسپانیه‌ای ن چنین توضیحات می‌دهد:

«من مخالف این نظرم که فقط به ارقام و آمار بچسبیم، زیرا آمار و ارقام را می‌توان بگونه‌ای انحصار نمود، به مشکل می‌توان صحت و سقم آنرا ثابت کرد. آمار و ارقام وابسته به عوامل مختلف می‌باشد، هر گروه صرف همان اعداد و ارقام را ارایه می‌دهد که به مذاق شان برابر باشد. بناً احصایه و آمار صرف می‌تواند، کسانی را قانع سازد که بغیر آن هم افراد قانع می‌باشند. در این ارتباط صرف یک مثال را پیشکش می‌نمایم: در این اواخر طرفداران مجاز ساختن روسپی‌گری، مدعی بودند که صرف پنج فیصد زنان به زور و قهر به روسپی‌گری اجباری کشیده شده‌اند. در عین زمان طرفداران ممنوع قراردادن فاحشه‌گری، ادعای کردند که صرف پنج فیصد زنان کسانی‌اند که به میل خود دست به روسپی‌گری می‌زنند. بناً باید گفت که مشکل که پیش پا قرارداد، مشکل آماری و احصایوی نیست بلکه مشکل اجتماعی، ایدیولوژیک و سیاسی می‌باشد. رنج و آلام هر انسان برایش منحصر به فرد می‌باشد.»

Cathrine Mac Kinnon ۳۷۹

Beatriz Gimeno Reinoso ۳۸۰

در این میان باید کا ملا روشن شده باشد که مشاغل جنسی چنانکه «لاماس» نزد خود تصور می‌نماید، چیزی نیست که بتوان سهل ساده آنرا به بازار آزاد مبدل ساخت، بازاری که در آن زنان بالغ کاملاً به می‌ل واراده خود به فاحشه‌گری برون می‌شوند و خدمات جنسی خود را عرضه کرده و بفروش می‌رسانند. در عوض مالیات خود را می‌پردازند. این شغل و پیشه بر مبنای نظارت و استثمار بنا یافته است. اول اینکه به مردان جهان آن چیزی را عرضه می‌دارد که زنان و پسران جوان به می‌ل و رغبت خویش آنرا به آنها نمی‌دهند، یعنی تلذذ جنسی بی حد و مرز، توام به اطاعت و فرما نبرداری. دودیدگر اینکه در جهان به عدهٔ قلیلی این امکان داده می‌شود که از کیسه دیگران خود را ثروتمند سازند. این یک تفکر کودکانه و نحیف است که باورکنیم، باقانونی گردانیدن روسپی‌گری مافیا در سطح جهان از داد و ستد و بهره‌گیری جنسی از اطفال، نوجوانان و آنهایی که پا در سن قانونی دارند، دست بر می‌دارد.

جهان‌گردی به منظور رسیدن به تلذذ جنسی امروزه در سراسر جهان، بازار پر رونقی پیدا نموده است و فرهنگ‌گست که تصورات ارزشی خاص ویژه‌ای را پدید آورده است. بر پایه‌ای ن تصورات زنان و اطفال آن گونه کالا و امتعه تلقی می‌گردند که به پیمانه زیادی طرف تقاضا می‌باشند؛ به دلیل فقر و بیچارگی عرضه آن به اندازه وسیع وجود دارد. از یک طرف بعنوان متاع تلذذ جنسی هویت انسانی از آنها گرفته می‌شود و از سوی دیگر به سبب خلع سلاح اخلاقی، محافظه کاران افراطی و بنیاد گرایان دینی و مذهبی، از آنها سلب صلاحیت اجتماعی صورت می‌گیرد. کسانی که میان این دو جبهه به شدت بازنده می‌باشند، زنان و اطفالی هستند که مورد بهره‌گیری و استثمار جنسی قرار می‌گیرند.

خلاصه و نتیجه‌گیری

قانونی ساختن روسپی‌گری

بسیاری از زنان طرفدار تساوی جنسیتی و اعضای جیش زنان بدین نظر می‌باشند که قانونی گردانیدن روسپی‌گری بهترین نسخه درمان و علاج برای درد استفاده جنسی، تجارت بر سرزنان و اطفال خردسال می‌باشد. البته بسیاری‌ها هم به‌ای ن نکته اشاره می‌کنند که قانونی گردانیدن روسپی‌گری در فرجام، برای مافیا باب‌هایی را می‌گشاید و برده‌گی جنسی را هنوز هم آسانتر و فزون‌تر می‌گرداند. گذشته از آن بین روسپی‌گری بزرگ سالان و توسل به قهر به منظور استفاده جنسی از اطفال روابط مستقیم وجود دارد. من‌امی‌د وارم که با نظر اندازی هایم بر کشورهای مختلف جهان و با ترکیب، و ترتیب کردن اظهارات و گفتارهای که در باره جنایات آدم‌فروشان در یک مجموعه کلی جمع‌آوری نموده‌ام، سهمی را در این جرح و بحث ادا کرده باشم.

این یک رویا خواهد بود، اگر این امکان می‌سرمی‌شد که سلب حقوق، استثمار و محرومیت چندین قرنۀ که بر زنان اعمال می‌گردد، با وضع، قانونی، به یکباره گئی پایان یابد. اکنون در هیچ کشوری از جهان، این کوشش و اقدام جدی صورت نمی‌گیرد که تساوی واقعی را میان زن و مرد پدید آورد. در یک فرهنگ خصومت با زنان و ارزش‌های پدر سالارانه حاکم بر جامعه، جسم یک زن در حکم شیئی تلقی می‌گردد که می‌تواند خرید و فروش گردد و مورد استفاده قرار بگیرد؛ وقتی هم به درد نخور شد، می‌تواند دور انداخته شود. با درگیر بودن با همچو وضع، یقیناً که زنان هم می‌آموزند که از مقررات خاصی اطاعت نمایند در مقابل مردان این حالت اطاعت‌پذیری و فرمانبرداری زنان را کماکان و بدون اندیشه ادامه دهند.

در کشورهای اسلامی مجازات روسپی‌گری اعدام می‌باشد. در کشورهای مختلف اروپایی مانند آلمان، هالند سوئیس، و قاره استرالیا روسپی‌گری به موجب قانون آزاد می‌باشد. یعنی که به استناد قانون، شخص می‌تواند، دست به شغل روسپی‌گری بزند، فاحشه‌خانه باز کند و برای جلب و جذب مشتری برای فاحشه‌خانه خود در ملای عام به اعلان و تبلیغات بپردازد. در ایالات متحده آمریکا اساساً فاحشه‌گری ممنوع است، ولی در عمل هویت صاحبان فاحشه‌خانه‌ها از طرف مأمورین مسوول افشا نمی‌گردد. در اسپانیه باری یک تعداد سیاستمداران افراطی ماورای محافظ کاری، به طرفداری از این امر برآمدند که روسپی‌ها برای خود اتحادیه روسپی‌گری را پایه‌گذاری کنند و شغل روسپی‌گری را هم زنده و سرپا نگهدارند و از طریق آن به ثروت دست

یابند. در حالیکه همین سیاستمداران در سطح سیاسی بر خلاف حقوق زن در مورد کنترل موالی و سقطه جنین که جز حقوق زنان به حساب می‌آید، مخالفت می‌ورزیدند. در اسپانیا از روی حدس ما فیا چهار هزار فاحشه‌خانه فوا حش اجباری و سایر مشاغل جنسی را در دست دارند و از همین بابت سالیانه هژده میلیارد دالر عواید می‌کنند.

این امر تکاندهنده که توسل به قهر غیر انسانی در برابر زنان به چه پیمان‌ه وسیع و گسترده است، با جبین کشاده، به عنوان رفتار کاملاً عادی پذیرفته می‌شود. فقط عدهٔ خیلی از روسپی‌ها به می‌کانیزم و ساختار فرهنگی وروانی وقوف دارند، که از طریق آن هویت جنسی-روانی آنها مجزا از جسم شان گردیده و در حالیکه از طرف یک مشتری زشت و کریه توهین و تحقیر می‌شوند، سهل و ساده مطیع و فرمانبردار اند. از طرف دیگر مشتری‌های فواحش هم نمی‌دانند که چگونه می‌توانند اله تناسلی خود را از هیجان تحریک جنسی-روانی و اعمال غیر طبیعی خویش منشعب سازند. صرف از این طریق است که می‌توان آنچه را که «تومو»^{۳۸۱} در صفحه انترنیتی خود تحت عنوان «همبستر شدن با زن و دختر» نگاشته است توضیح داد. او می‌نگارد: من چهره خرد و کوچک اورادر فاحشه‌خانه‌ای در برما دیدم، مادرش پول همخوابگی را پیشکی از نزد گرفت و به من گفت که عمل جنسی از قفا ممنوع می‌باشد. وقتی من به او نگاه می‌کردم، نزد خود می‌گفتم که آله تناسلی خود را در دهنش می‌دهم. ما وارد اتاقی شدیم، او وحشت زده و ترسیده بود، ولی مرا از همچو وضع وحالتی که او داشت خوشم می‌آید، زیرا می‌توانستم به او نشان بدهم که عمل جنسی را که من می‌خواهم چگونه انجام می‌شود. در آنصورت می‌داند که اگر من بار دیگر نزدش بیایم، او چگونه باید عمل کند. «تومو» به خاطری به‌ای ن دختر از عقب تجاوز نکرد که در دهن دروازه فاحشه‌خانه مردقوی هیکلی که تومو او را می‌مون بزرگ می‌خواند، ایستاده بود و پهره داری می‌نمود.

مدافعین قانونی ساختن روسپی‌گری به ما توضیح می‌دادند که همه زن‌های فاحشه که سن قانونی دارند، با وجودیکه خود تصمیم گرفته نمی‌توانند، زنهای نیستند که در شمار قربانیان جا داشته باشند. البته که همچو ادعایی درست می‌باشد، ولی «سومالی مام» بدان مخالف بوده، می‌گوید:

«برای زنان طرفدار تساوی جنسیتی مدرن، پسا مدرن و مدافعین روسپی‌گری، این به مثابه توحین است، اگر از جراحت پذیری زنان صحبت گردد. به همین سبب این مطلب در خور

اهمیت می‌باشد تا روشن گردد که ما به خاطر جراحت پذیری خویش ضعیف و احمق نیستیم. ما بیشتر به برده‌گی کشیده شده‌ایم چون انسان‌های دیگر با وضعیتی که جامعه بر ما تحمیل کرده، همدردی نشان نمی‌دهند. روسپی‌گری ربطی با آزادی ندارد، فاحشه‌گری یک تبادله است یعنی ارضای شوق و شهوت طرف مقابل در برابر اخذ پول. مگر اینرا هم باید گفت که همچو ادعا مکدر ساختن چهره حقیقت می‌باشد که در عقب آن مظلومیت زنان پوشانیده می‌شود.»

در مصاحبه‌هایی که من انجام داده‌ام این مطلب تثبیت می‌گردد که بسیاری از زنانی که به روسپی‌گری کشیده می‌شوند، در جریان آن جلو پختگی شخصیتی شان گرفته می‌شود. در نهایت عدۀ شان تاحدی زور و قدرت را در خود احساس می‌نمایند. و به اتکای همان زوری که در خود می‌بینند، می‌خواهند از مشتریان خود انتقام بگیرند: این انتقام‌گیری هم خود را در قالب به مسخره گرفتن مشتری و براو ریشخند زدن متبلور می‌گردانند اما در قفا و پشت سر مشتری نه در حضور وی. از اینطریق به آنها احساس غلط و اشتباه‌امیزی دست می‌دهد، که گویا کنترل خود را خودشان در کف دارند. گاه گاه آنها خود باعث می‌شوند گفتمان زن‌گرایی ادامه پیدا کند. یکی از زنان بمن گفت که: «اینکه من یک الهه وزن نیرومند هستم، در نهایت الهه بودن هم زاده تصمی‌م خودم می‌باشد.» اعمال خشونت علیه روسپیان به بهترین وجه مستند گردیده است و عدم تساوی کامل میان زن روسپی و مشتری اورا اثبات می‌کند، با وجود آنکه حتمی نیست، که روسپی به برده‌گی کشیده شده باشد. اما در سطح نمادی او جز بردگان به حساب می‌آید.

در مورد اطفال اوضاع به منوال دیگری می‌باشد، بسیاری از اطفالی که بخاطر بهره‌گیری جنسی مورد سوء استفاده قرار می‌گیرند و به زور به فاحشه‌گری و لواط کشیده می‌شوند، بدین دید و نظر می‌رسند که چکار کنند، از دست شان هیچ کاری ساخته نیست. زنده‌گی همین چهره را دارد که بر او پیش آمده و او برای همین غایت به دنیا آمده است. این مطلب به همین سان، چیزی است که بارها طی مصاحبه‌هایم به من گفته شده است. در بسیاری از دهات و شهرها زنان و مردانی زنده‌گی می‌کنند که از دو یا سه نسل به‌ای ن سو، طرف استثمار جنسی قرار داشته‌اند. آنها همان چیزی را که یاد گرفته‌اند، همان را تکرار می‌نمایند. در دهکده زیبای جهانی ما، جمع کثیری از انسان‌های بالغ و کامل زنده‌گی می‌کنند، که استثمار جنسی، برده‌سازی و امرار زنده‌گی از بهره، استثمار متداوم جنسی انسان‌های دیگر، برای شان یک امر بکلی عادی به حساب می‌آید.

اگر کسی خواسته باشد که قضایا را برای خود سهل و ساده بسازد و بر اعداد و ارقام احصائیوی و آماري، باورداشته باشد، می تواند تفاوت میان اشتغال کار جنسی در بخش بزرگ سالان و کسانی که هنوز طفل هستند، تفاوت قایل گردد. در واقعیت این عمل جداسازی نا ممکن می باشد. در کار تهیه عکس های تحریک آمیز جنسی که من پیرامون آن تحقیق نموده ام، یک زن ۲۲ ساله در کنار یک دختر چهار ساله باهم یکجا زنده گی می نمایند. تفکر هر دو از جانب دلال طوری انحصار گردیده که هم از یک دیگر حمایت، مراقبت و پرستاری می کنند و هم از همدیگر ابراز تنفر می نمایند. هم همدیگر را ستایش می کنند و هم نسبت به همدیگر حسادت می ورزند. من از فاحشه خانه ای هم دیدار کرده ام که فاحشه دختر خود خود را در آنجا بزرگ کرده و دختر از فاصله نزدیک ناظر و شاهد عمل مادر خود بوده است. در توکیو من دیدم که چگونه دختران در یک گوشه سرک با لباس های تنگ و سینه کشیده استاده اند و در گوشه دیگر زنان با لباس های رنگارنگه خاصه زنان گیشا، انتظار مشتری ها را می کشند. باز در نیویارک یک زن تایلندی ۲۸ ساله «چاپیگر» را آشنا شدم که زیر نظر آمر و رئیس خود، یک دختر چهارده ساله را که تازه برای کار آمده بود، هدایت می داد و رهنمایی می کرد. اگر کسی ادعا کند و یا باور داشته باشد که استثمار جنسی انسان های بالغ، جوانان و کودکان پاک و دقیق از هم جدا می باشند، همچو شخصی در تحقیقات ساحوی و ویژه خود، با خطرات جدی مواجه خواهد شد.

وقتی من می شنوم که مدافعین فاحشه گری مدعی اند که مراد آنها این می باشد که «کنترول جسم زنان را به دوباره به خود شان واگذار می کنند.»، در همان دم من نگاه های مایوسانه دو شیزگانی را به یاد می آورم که هرگز به اخذ تصمیم از طرف خود نایل نمی گردند. در نهادم یک چیزی به من می گوید که از قانونی ساختن این گونه شغل نفرت انگیز، آنهم در جهانی که در آن عدم مساوات حاکم می باشد، در فرجام تنها عاملین آن می توانند سود ببرند نه قربانی.

نقش مرد

برای قرن بیست و یکم، برده گی بطور کلی و قبل از همه برده گی جنسی، می دان طلبی بس بزرگی به حساب می آید. زیرا در این قسمت بحث بر سر یک پدیده به منتهی درجه مغلق و پیچیده، دور می زند.

بسیاری از روسپی ها بدین عقیده می باشند که ای ن شغل برای آنها یگانه چیزی می تواند باشد که آنها به جهان عرضه می دارند. به همین لحاظ ما باید برخ این زنان، باب های امکانات

در خور وشایسته انسان را باز کنیم و حقوق شان را در قسمت تامی ن نیازمندی‌های اولیه، از قبیل تامی‌نات اجتماعی، تهیه محل رهایش و امور صحی تامی‌ن نماییم. آنها باید کنترل بر جسم خویش و بهره‌گیری جنسی از جسم وتن خود را را دوباره به کف آرند. آنها باید بتوانند آزادانه تصمیم بگیرند و تحت فشار و اجبار قرار نداشته باشند. برای زنده ماندن تن خود را مانند شی ویا کالا به فروش نرسانند. درست به همین سان مردها هم در زمی‌نه رابطه جنسی هم با زنان و هم با مردان، روابط نوینی را پیشه نمایند. این روابط نوین را، نباید با دیدن عکس‌های تحریک آمیز جنسی، خصومت و دشمنی با زنان و توسل به قهر و خشونت، تعیین و تثبیت نماید.

در جهان مردان بسیار کمی پیدا می‌شوند که در مقابل تجارت بر سر انسان، توسل جستن به قهر در برابر زنان خود را مشغول سازند و برای دفاع از انسانیت و بر علیه شی وارگی زن و شی وارگی مردانگی، به پیکار و مبارزه برخیزند. در مقابل تعداد مشتریان، عکسهای تحریک کننده جنسی از اطفال و فاحشه‌گری اجباری، خوردسالان ونا بالغین، روز به روز فزونی می‌گیرد. پیدا است که مرد هایپوسته در پی یا فتن زنان جوان می‌باشند، زیرا زنان جوان نمی‌توانند، از خود دفاع نمایند و به سهولت می‌توان آنها را به روسپی‌گری کشید. با وجود آن به گفته ویکتورمالریک «^{۳۸۲} در اکثریت پژوهش‌هایی که صورت می‌گیرد و توضیحاتی که داده می‌شود، مصرف روسپی‌گری، این رویداد غمگانه بشریت به بیان کشیده نشده به فراموشی سپرده می‌شود.»

چراکس در مقابل فاحشه‌گری جمعی سرگرم کننده، آن چنانکه یکی از مشورت دهنده گان نامدار مجله اکونومیست توصیه می‌کند، دچار عصبانیت نمی‌شود. این مشورت دهنده به مدیران و کار فرمایان آمریکایی و اروپایی توصیه می‌کند که در سفرهای که برای انجام معاملات تجارتي انجام می‌دهند، به مقررات و موازین کشورهای که سفر می‌نمایند، پایبندی نشان داده و بعد از عقد قرارداد با طرف معامله خویش از یکی از فاحشه‌خانه‌ها ویا یک بار رقص‌های عریان، دیدار می‌نمایند. این رویداد که صاحبان تصدی‌های خارجی به رسم و عنعنه کشورهای می‌زبان پایبندی نشان بدهند، امر و رویداد خوبی می‌باشد، ولی همچو دید و بازدیدهای آنها، تقاضا برای فاحشه‌گری را فزونی می‌بخشد.

با توجه به گسترده‌گی دامنه‌ای ن پدیده کدام اقدام مشخص می‌تواند به منصفه عمل در آورده شود؟

- تصدی‌ها باید مقرراتی را برای همکاران خود وضع نمایند که در آن عقد قرارداد در کلوپ‌های شبانه و رفتن به فاحشه‌خانه‌ها را بعنوان تحفه بعد از عقد قرارداد، اکیداً ممنوع سازند.
- تصدی‌ها قبل از همه تصدی‌های بخش جهان‌گردی بایستی همه ساله برای همکاران خود، کورس‌های آموزشی دایر نمایند که طی آن در مورد اثربخشی تجارت بر سر انسان وفاحشه‌گری بر جوامع و کشور‌هاییکه از آنها دیدار می‌کنند، معلومات داده شود.
- تصدی‌ها بایستی از سازمان‌هایی حمایت کنند که جوانان را به مردان عاری از قهر و خشونت تربیت می‌کنند.
- هر کسی بایستی بتواند، آزادانه تصمی‌م بگیرد و هرکسی باید به‌ای ن خود آگاهی برسد که او با مصرف کردن عکس‌های عریان و تحریک‌کننده جنسی چه در مطبوعات چاپی باشد، یا برقی و انترنت، به احتمال بسیار قوی از تاجران انسان حمایت و پشتیبانی می‌نماید.
- روزنامه‌ها و جراید بایستی این شیوه نشراتی خویش را تغییر بدهند که در سر مقاله‌های خود بابرده‌گی انسان به پای مخالفت می‌روند، ولی چند صفحه بعد اعلانات فاحشه‌گری را چاپ می‌کنند.

مسوولیت‌های دولتی

هرچند که ما از برکت تکنالوژی جدید در عصر به اصطلاح ارتباط جمعی زنده‌گی می‌نماییم، ولی با آنهم میلیون‌ها زن برده از بهره‌ این عصر محروم بوده، صدای آنها نه گوش جهانیان می‌رسد و نه هم صدای آنها از جانب حکومت‌ها شنیده می‌شود. بسیاری از این قربانیان، باشندگان دهات فقیر اند که به شهرهای کمتر فقیر می‌آیند و یا آورده می‌شوند و یا از کشورهای با می‌زان بلند بیکاری به کشورهای ثروتمند. در کل باید گفت که در قربانیان اصلاً نمی‌دانند که دارای چه حقوقی می‌باشند و اسناد هویت سفر خود را هم به اختیار ندارند.

بنابرتخمین یونیسف سازمان بین‌المللی حمایت از اطفال، در امریکای لاتین و جزایر کارائیک ۱۸ فیصد اطفالی که کمتر از پنج سال عمر دارند، بطور منظم تاریخ تولدشان در دفتر

ثبت اسناد وهویت به ثبت نرسیده است. در برازیل ۲۵ میلیون انسان تذکره وورقه تعیین هویت ندارند. حدس زده می‌شود که در جریان سالهای گذشته در کولمبیا سه میلیون نوزاد، به دفتر ثبت معرفی نگردیده اند. در مناطق روستایی ودهات ایالت ژیاپاس^{۳۸۳} مکزیکو، بومی‌های محل برای ۲۵ هزار کودک شان اصلاً تذکره نگرفته اند. در جنوب افریقا شمار کسانی که هویت شان در دفتر ثبت هویت قید نگردید، هنوزهم بیشتر از امریکای لاتین می‌باشد.

کسی که نمی‌تواند، اسناد تعیین هویت خود را ارایه بدارد، حق استفاده از تاملات اجتماعی را ندارد. نمی‌تواند در مراجع رسمی نزد مامورین خود را معرفی کند ویا در محکمه‌ای شهادت بدهد. برای شخص که هویت رسمی ندارد، این امکان می‌سر نیست که در دفاتر وارد مشغولیت‌های رسمی گردد. او نمی‌تواند، از بانک‌ها تقاضای قرضه بانکی نماید. از حق می‌راث هم محروم شناخته می‌شود. وقتی همچو شخصی به یک شهر دیگر قاچاق برده شود، او در وضعی نیست که بتواند، هویت خود را تثبیت کند. به همین سان خویشاوندانش هم در وضع قرار ندارند که به جستجوی و پیدا کردن او بپردازند. بناً خوشبختی و مصیبت آنها وابسته به اختناق آنهاست. اگر به مخالفت بر خیزد، یا بر سر سرک رها می‌شود یا در گوشه زندان جای می‌یابد ویا هم بار دیگر به دامن فقر و بدبختی رانده می‌شود که قبلاً به آن گرفتار بود و پای او را بهای ن همه مصایب که حالا او بان مواجه می‌باشد، کشیده است.

در مهاجرت‌ها و فرار از ماوا و مسکن آبابی که به سبب بوقوع پیوستن جنگ‌ها پیش می‌آید، هم مهاجرین اسناد و مدارک خود را گم می‌کنند. اگر چند کشور معدود را نام ببریم این رویداد چه در بوسنیا، یا در گرجستان، کمپوچیا، برما، السلوادور، کانگو، گواتیمالا، ویا نیکارا گوا، (افغانستان م) در جریان فرار از جنگ‌ها مردم اسناد و مدارک مشعر بر هویت خود را گم نموده بودند. کشورهای که یاد شد، نمونه کوچکی از این رویداد می‌باشند. تعداد بیشمار جنایت پیشگان وجود دارند که برای مهاجرین اسناد و مدارک غلط و جعلی راتهی می‌کنند ویا آن مهاجرین را بر سر چهار راه برده‌گی می‌کشاند. مهاجرین اناث مناطق در گیر در جنگ که قسماً به بیماری‌های روانی مانند تشنجات روحی، او هام و پیریشان حالی نیز مبتلا می‌گردند، از طرف سازمان‌های جنایت پیشه اروپایی، به قاچاق برده می‌شوند که به خرید و فروش زنان مناطق در گیر در بحران و اختلافات، خود را متخصص و کار کشته گردانیده اند. در همین گونه جنگ‌ها جهت فرستادن جنگجوبه جبهات جنگ، اطفال را هم به قاچاق می‌برند. در سال ۲۰۰۹ در ۱۲ کشور جهان چندین هزار طفل از طرف حکومت‌ها و شورشیان به جبهات

جنگ کشیده شده بودند. شمار دخترانی که به جبر به عسکری برده شده، بودند هم به گونه چشمگیری فزونی گرفته است. بسیار از همین دختران که به جبر به عسکری برده می‌شوند، به حیث بردگان جنسی نیز مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرند. نمونه بارز این رویداد در کشور کانگو بوقوع پیوسته بود.

تا زمانی که قانون‌گذاران سراسر جهان از این امر امتناع ورزند که علناً در مورد طبیعت واقعی تصدی‌ها و مشغولیت‌های جنسی در تمام اشکال آن سخن زنند، بازار برده‌گی همچنان گسترش پیدا می‌کند. آنچه که برای عده‌ای جنایت و جرم در حق انسان و بشریت انگاشته می‌شود، برای دیگری تجارت سود آوری را بار می‌آورد. در مکزیکو یک بار مشروب نوشی که به خاطربه فاحشه‌گری کشیدن اطفال خرد سال بین سنین ۱۲ و ۱۳ سه بار مسدود گردانیده شده بود، از برکت نفوذ سیاسی که صاحبش داشت، هر سه بار واپس اجازه فعالیت گرفت. صاحبش توضیح می‌کرد که: «این یک تصدی است، تصدی است ... لعنت خدا بر شما، بیش از این اعصابم را خرد نه نمایید.»

فاجاق انسان‌های بدون اسناد و مدارک تعیین هویت، در سطح بین‌المللی به یک جرح و بحث علنی نیاز دارد. بسیاری از قوانین و مقررات مغشوش و نا روشن، اجازه کار برای مدت زمان معین، اینها چیزهایی می‌باشد که از کف کارگر، مجموع حقوقش را می‌رباید. در این زمینه باید دقیقاً به همان سان کار صورت بگیرد، مثلیکه مبارزه بر ضدارتشا و فساد اداری بین مامورین اداره مهاجرت انجام گردید. فواحش بایستی از اتهام جنایات پاک و مبرا گردانیده شوند. مشتری‌ها و صاحبان فاحشه‌خانه‌ها و تصدی‌های خوشگذرانی که در آنها فاحشه‌گری اجباری رونق داده می‌شود، بایستی مجازات گردند.

دریک و نیم دهه‌ای گذشته، انسان پیوسته، شاهد و ناظر گزارش‌هایی پیرامون آزاد گردیدن قربانیان از چنگال تاجران انسان قبل از همه فاحشه‌گری و عکس‌های تحریک‌کننده جنسی از اطفال، می‌گردد. مگر این راهم باید گفت که‌ای ن گزارشها، غالباً چیز بیش از قیل و قال موثر رسانه نمی بود که از پیشانی بیننده و تما شاجی عرق سرد پایین می‌شد و این تصور را به آنها القاح می‌کرد که چنین وقایع استثنایی بوده و کدام ارتباطی با زنده‌گی روزمره ندارد.

نیروهای پولیس، عملیات خانه پالی‌ها و حمله به فاحشه‌خانه‌ها را، بگونه دستکاری شده و طوری به اطلاع رسانه‌ها و ذهنیت عامه می‌رسانند که گویا در جریان عملیات قربانیان را نجات داده اند. مگر درواقعیت امر برای پولیس مسئله حراست از حقوق بشر مطرح نبوده، بلکه اصل

مطلب بازداشت و اخراج قربانیانی می‌باشد که از کشور دیگری آورده شده اند.

در ایالات متحده آمریکا، مکزیکو، اسپانیه، فرانسه و تعداد زیادی از کشورهای دیگر، پولیس با قربانیان همانطور برخورد و رفتار می‌کند، که با یک جنایت پیشه برخورد می‌نماید. یعنی که حقوق قربانیان را لگد مال می‌کنند. هر چند که ای ن وضع به تدریج در حال تغییر می‌باشد، مگر انسان باید همواره ببیند که ای نیروی پولیس، موضع و موقف دو رو، مزورانه و پیشداوری خصومت آمیز در حق زنان دارد و یا واقعاً برای انجام وظیفه اش، آموزش و تعلیمات لازم را دیده است که باید درست برخورد و عمل نماید. باید گفت بدون آموزش درست پولیس، مبارزه بر ضد تجارت بر سر انسان بی نتیجه می‌ماند.

تا زمانی که خواست سیاسی برای ممنوع قرارداد فاحشه‌گری وجود نداشته باشد، مامورین می‌توانند حد اقل، دست به اقدامات لازم بزنند تا علیه تجارت انسان مبارزه کنند.

- بررسی و تفتیش فاحشه خانه‌های و دفاتر و آژانس‌های که زن‌های زیبا اندام را جهت نمایش مود لباس استخدام می‌کنند. (هر چند که من کار شناس امور پولشویی نیستم، اما مراجع پولشویی را می‌توانم بشناسم. مسلماً که کارشناسان امور باز جویی و تحقیق می‌توانند هنوز هم بهتری می‌توانند آنها را شناسایی کنند).
- داخل ساختن پنهانی و مخفی، مامورین تحقیق و تفتیش در شبکه‌های تولید فیلم‌های تحریک کننده جنسی. این امر در خور توجه می‌باشد که در این بخش به چه تعداد زنان و اطفال صغیر مورد استثمار و ستم قرار می‌گیرند.
- ثبت نام آن مامورین پولیس که در اوقات فراغت خویش از بارها و کافه‌های رقص‌های عریان و فاحشه خانه دیدار می‌کنند. این مامورین، در مقابل تصدی‌های جنسی بیشتر احساس مکلفیت می‌کنند، تا در برابر کار فرمای خویش. در مقابل تاجران انسان هم تلاش می‌ورزند، تا همچو مامورین را به حیث مشتری‌های خاص بخود جلب نمایند و آنها را در قبضه خویش در آورند و سرانجام به همدستان طبیعی خویش مبدل سازند.
- اگر ماموران بلند پایه دولت، از فاحشه خانه‌ها دیدار کنند، باید مجازات گردند. اگر اعضای دستگاه پولیس، اردو، نمایندگان منتخب مردم و معینان وزارت خانه، دیده شوند که با حضور تاجران مواد مخدر، الکحول و یا مواد مخدر مصرف می‌کنند، بایستی در همان لحظه بازداشت گردند. این سوال مطرح است که چرا قوانین موجود بر علیه دلالان جنسی و صاحبان فاحشه خانه‌ها، تصدی‌های جنسی و یا عاملین

تجارت بر سر انسان عملی نمی‌گردد؟

- تحقیق و باز پرسى پیرامون منشا عکس‌های تحریک آمیز جنسى از اطفال که هنگام بازرسى پولیس بطور منظم در تصاحب تاجران مواد مخدروسایر قاچاقیان قرار می‌داشته باشد.

کارهای اساسی و بنیادی سازمان‌های واری و غم‌خویشی

بنابر شهادت عده زیادی از کسانی که در گذشته در شمار قربانیان تجارت بر سر انسان جای داشته‌اند، بدون کار و سهمگیری نهادهای سرپرستی و غم‌خویشی که در سرا سر جهان تاسیس و ایجاد گردیده‌اند، کارمراقبت و مواظبت از قربانیان نمی‌توانست ره به جایی ببرد. مستقیماً در مجاورت محل وقوع جنایت، جاها و اماکن با امن هم وجود دارند که در آن قربانیان شب و روز خود را، در کمال امن سپری می‌کنند. به آنها غذا و کار می‌دهند سعی می‌نمایند تا آنها به تدریج در جامعه زنده‌گی نوینی را آغاز کنند.

در گواتیمالا در یک بنیاد رهایش ۴۳ تن دخترهایی که بین دوازده و چهارده سال عمر داشتند دورما حلقه نمودند. آنها کودکان شان را که حاصل تجاوز جنسی مشتری‌های شان بودند، در آغوش خود حمل می‌کردند. این انسان‌های کم سن از یک فاحشه‌خانه که در سرحدات مکسیکو قرار داشت، آزاد گردیده بودند. برخی از دختران طفلک‌های خود را طوری به من نشان می‌داد، مثل اینکه یک عروسک باشد و با او هیچگونه رابطه جسمی و احساسی نداشته باشند؛ عده دیگر، آنها را طوری نوازش می‌کردند که گویا طفل اصلی خودش می‌باشند، اما تنها و ترک شده بزرگ می‌گردند. در سرحدات چین من یک صبح در حالیکه درجه سردی هوا ده درجه زیر صفر را نشان می‌داد، در خریطه سفری خوابم بیدار شدم و چشمانم متوجه یک تعداد دختران دوست داشتنی شد که به جراب‌های رنگی من می‌خندیدند و با همین دختران من با مزه ترین برنج را بحیث صبحانه صرف کردم. در سریلانکا من همراه با یک عده زنان هندی که بعد از بیست سال زنده‌گی در فاحشه‌گری، زنده‌گی نوینی را پیشگرفته بودند، ترسم را آتش زدم. در بورکینا فاسو من یک شب رادر پرتو نور شمع در یک چپرکت قاتکی با سه دختر به صبح آوردم. آنها مرا سخت در آغوش گرفته بودند تا من از دختران مکسیکوئی برای شان قصه کنم. در کیوبا با زنانی صحبت کردم که با شعر و نواختن موزیک خورا از قید برده‌گی آزاد کرده بودند. در جاپان من در مورد هوشیاری احساسی دختران فلپینی تعجب کردم که می‌خواستند نقاش شوند، هیچگاهی و هرگز نمی‌خواستند که بار دیگر به انجام عمل جنسی مجبور گردانیده شوند. در نیویارک با هفت دختر جوانی مکسیکوئی که بوسیله برادران

شان به یک شبکه مافیایی فروخته شده بودند، باسکتبال بازی کردم. در مکسیکو همراه با یک کشیش برای ۲۳ جوان از چیاپاس والسلاوورکه بعنوان کارگران برده در یک ساختمان کار می نمودند، نان و مسکه درست کردم. آنها پس از ۱۲ ساعت کار در روی زمی ن خشک می خوابیدند و هیچ چیزی برای خوردن، برای شان داده نمی شد. در بارسلونا در یک شب سرد به قصه ها و سرگذشت مهاجرین افریقایی گوش فرا دادم که در خواب و خیال زنده گی خوشبخت و قانونی بسر می بردند. در فرانسه من با هفت زن جوانی که اصلاً چینیایی بودند و از یک فاحشه خانه مربوط به مافیا آزاد گردیده بودند، صحبت داشتم، آنها دراین رویا زنده گی می کردند که برای دوشیزه گانی که آزاد شده، مکتب یا مدرسه آموزشی تاسیس کنند که در آن زن بودن چیز شرم آور نباشد.

هر قربانی که از برده گی نجات می یابد و به عنوان انسان حقوق خویش را مطالبه می کند، مراد دیگر به ای ن یاد می اندازد که زنده گی چقدر بزرگ و گسترده می باشد و این امر چقدر با اهمی ت می تواند باشد که انسانهایی را باید حمایت نمود که با استفاده از حق آزادی و حقوق انسانی خود به می ل و خاطر خود، راه خود را در کرهٔ پر ماجرا زمی ن خود تعیین می کنند. یک نهاد سر پرستی و وغمخویشی خوب درست همین عمل را به ثمر می رساند؛ همچو یک نهاد به انسان این امکان را می دهد که زنده گی خود را تحت مراقبت قرار دهد و درک کند که خود باید یک رشته تصامی م را اتخاذ نماید؛ عفو نماید و با گذشت باشد و یا نباشد اما پیوسته به جلونگاه کند. چنانکه یک زن جوان در سویدن به من گفت: « بعضی اوقات کافیس ت که کسی به چشمان ت نگاه کند و ترا به عنوانی کسی بشناسد که دارای حقوق مساوی با اومی باشی. و یا کسی آئینه ای را در برابر ت قرار دهد و به تویک مکان با امن را عرضه کند که در آن بتوانی خود را بینی و در آن تو خودت راحت را پیدا کنی.»

تا زمانی که تجارت بر سر انسان از ریشه نخشکیده باشد، همچو مکان های امن انصراف ناپذیر می نماید. بخصوص در کشور هایی که دارای می زن بالای استمار جنسی می باشند. انسان های که عملیات نجات بردگان جنسی را به راه می اندازند و نهادها سر پرستی و مراقبت را اداره و رهبری می نمایند، قهرمانان واقعی می باشند. متاسفانه که جامعه در جریان کمک به احیای شخصیت قربانیان پیوسته همان طور، رفتار و عمل نمی کنند که در اصل قادر به انجام آن می باشند. آنچه ما بدان ضرورت داریم تک قهرمان ها نمی باشد، بجای تک قهرمان ها ما به قهرمان جمعی نیاز داریم.

از جمله ۱۷۵ کشور جهان که در آنها پیرامون چنین پروژه حمایتی تحقیق صورت گرفته است، صرف ۱۳۳ نهاد مشورتی و سرپرستی، برای قربانیان تجارت بر سر انسان، موجود بود. در ۵۳ کشور جهان این نهادها از طرف سازمان‌های امدادی غیر دولتی اداره ورهبری می‌گردید و باز ۸۲ فیصد همین سازمان‌های مدد رسانی غیر دولتی، از طرف زنان اداره و مدیریت می‌گردید. در ۳۶ کشور این سازمان‌ها از طرف مقامات رسمی ناحیوی تاسیس گردیده و از طرف آنها هم اداره و کارگردانی می‌شده اند. صرف در ۲۹ کشور حکومت‌ها از بنیادها خیریه و یا امداد رسانی با پول و بودجه عامه حمایت می نمودند. در همین کشورها سازمان‌های امدادی خصوصی ۳۰ تا ۶۰ فیصد بودجه را خود تهیه می‌کنند و باقی آن از بودیجه دولت پرداخته می‌شود.